جُنگ اعتضاد السلطنه
در تاریخ ۲۶/۷/۱۳۵۴ از طرف
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران عکس‌برداری شد

١٥٩٨

جدول ... ٢٨ شهر شعبان المعظم ١٢٩٢

جدول ... ٢٩ شهر صفر المظفر ١٢٩٢

نقشهٔ دوكسوفی
سنهٔ هزار و دو یوز
نود و دو هجریه
طرح و استخراج
عبد الغفار مهندس

جنگ نظم و نثر

فارسی - عربی

اعتضاد الدوله

مؤلف

منحصر بفرد

سدهٔ ۱۳

جنگ بسیار نفیس

یادداشت روزنامجات علمیه که بلطف و مبارکه در ظل عنایت و عطوفت اعلیحضرت قدر قدرت همایون اقدس شاهنشاهی روحنا فداه در شهر رمضان المبارک ۱۲۸۴ در ... قلمی شد که در ممالک ... شهر رمضان سنه ... و در هر ماه یک نمره به سمت انطباع ... یافت

تفصیل ... و ... در کتاب ... و تغیر

تحقیق در وجود جن ... و عقاید مختلفه

شهادت ... ال عبا ... و ...

تفصیل اوزان فلزات و ... با قوال ایرانی و فرنگی

تحقیق ... و دوازده برج ...

سقوط اجسام و ... از هوا و ...

تفصیل ... در آثار ... نوشته است

تفصیل ... که در کتاب ... عمود ... و ...

اکتشاف بلدان ... و اکتشاف ... از طهران و ... بلدان

علم ... بعضی از ...

و ... و ... بعضی از ...



در روزنامه علمیه دولت ایران نمره ۱۱ ربیع الاول ۱۲۹۳

... در ... بالتمام ... و ... ذکر ... و ... و اشعار ...

تفصیل دوم از قول ایرانیان ... دلائل ... و تحقیق آن

شهادت ... سید الشهدا ... و ... از ... که ... با ... از ... و ... و ... درباره ... نوشته ...

در خصوص ... قرآن ... و تنقیح احوال ... و شرح احوال ... و تفصیل ...

از ... ایران ... از قول ...

در تحقیق ... و بعضی حروف ... مختلفه

در ... ایرانی

در شهادت ... از اول ... مختلفه

در تحقیق ... از کتب ایرانی ...

نقل ... ایران ... و غیره

... سوت ... از ... و غیره

سقوط اجسام از آسمان

اکتشاف بلدان ... و اکتشاف ... از ... و ... بلاد

... و ... در ... از ...

... و ... دیگر

... از ... عمارات ... از ...

در خصوص ... عمارات ... و عجایبات ...

[illegible]

و کان رایه الله ابن الاعلب تقول للاربابا ... حسنات

و فی مخضب ... قنطرة

ما قدرت علیه یوم القیامة ... بالقیروان و بنیان ... و لیب

بنیان المسجد الجامع بالقیروان ... الحصن المدینة سوسة ... من معجمة البلدان

الربع و بنیان حصن ... و افریقیه ...

احمد بن ابی محرز قضا ...

فی تفصیل بلدة سوسه

[illegible]

١٢٩١



این نسخه

سالی ... دوام ربیع ... در ... الاطلس ... ضعف ...

... در ... بیک ... جمیعت ...

... شهر ... ١٢٨٥ در قریه ...

[illegible]

١٢٨٥

١٢٨٥

[illegible]

جبیک ... [illegible]

و در واسط ... [illegible]

در قریه کبیره ... [illegible] بقوله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٢٨٦

[illegible] ٢٥

[illegible]

فائده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معروف است ... در شب چهارشنبه ٢٠ شهر رمضان المبارک ١٢ [illegible]

باطل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

١٢٨٥

[illegible]





[illegible]

[illegible] ١٢٨٥

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٢٨٥

[illegible]

[illegible]

١٢٨٧

[illegible]

[illegible] ١٢٨٦

[illegible]

[illegible]

قطعه از مرحوم [illegible]

ای یار ما بهر مرض طبیب چاره [illegible] در دست تست جان [illegible]

فرمان تو روان [illegible] بر تو روا [illegible]

درمان ما بدانکه گذشت [illegible] ای طبیب دل [illegible]

در شب دوشنبه ۲۲ شهر ذی حجه الحرام ۱۲۸۵ [illegible]

در رکاب نصرت انتساب [illegible] نواب اشرف

امجد والا [illegible] دام اجلاله [illegible]

رباعی از نواب اشرف [illegible]

وزیر علوم [illegible]

چهارشنبه پنجم شهر ذیقعده الحرام [illegible]

۱۲۸۵

سمت تحریر یافت

[illegible]



[illegible]

وزیر علوم

۱۲۸۶

[illegible]

۱۲۶۵

[illegible]

انا العلم لیستنبع و یرفع دینا و ترتقی [illegible]

[illegible]

شرح مقامات حریری [illegible] ۱۲۸۰

[illegible]

۱۲۶۹

[illegible]



چون امر دستور شده بود چاکر جان نثار معتمد چاپ کتاب میرزا احمد حسین مشهور بحجة الاسلام را که الحق آنچه باطل و

زریق مطهره مخالف بود بنظر مبارک قبله عالم روحی و روح العالمین فداه برسانم طایفه شیخیه مطلقا بطور سلوک سید ابن حجة الاسلام

میان شیخیه به باطلی معروف و [illegible] چنین اجابا از جانب [illegible] بهشتم [illegible] حق

[illegible] بنظر مبارک رسانیده

دردی بر این رساله گذشتم از قبل بعضی سطور [illegible] نوشتم چنین امر مقرر شده [illegible] بعرض خاکپای مبارک رسانیده

در این کتاب مقاله کلام معجز نظام را باید جاری کرد ما از مطلبی [illegible] غرا [illegible] فاضرب علی الجدار

اولا در صدد کتب مذاهب شیخیه مذهب حقه اسم گذاشته و از اولیاء الله [illegible] مذهب علما و آنچه الان متدین بآن هستیم

العیاذ بالله مذهب مبطله بشمرد چنانچه چنین علما با ائمه اطهار العیاذ بالله عداوت دارند و میخواهند انکار کنند

[illegible] عداوت میورزند آنچه نقد چاکر از آنچه تحقیقات نموده واقف آمده علاوه بر ارکان [illegible] تقوی

نیز منافات دارد [illegible] این آیات فلسفه است چنین قبله عالم ترجمه غایة المرام [illegible] الخصام است

طبع کرده علما و [illegible] قبله عالم باطل [illegible] کبرت کلمة تخرج من افواههم [illegible]

نوشتن دروغ بامثال این [illegible] اقدام نموده و [illegible] قباحت آن بر [illegible] و عجب این است دارد

خطبه [illegible] از مجعولات غلات بخصوص خطبه البیان [illegible] عجب [illegible]

که از خطبات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و این [illegible] عجب [illegible]

در آن [illegible] شده [illegible] بهلول [illegible] بزم و درس [illegible]

دارای کتاب [illegible] [illegible] السلطنه [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۲۸۶

## از تشریح مازندرانی

تحقیق در اوردماغ است زوج عصب بصیره زوج اول بصیره که از غور در بطن مقدم دماغ قریب بادو ز ازره بین شبیهتین بجملتی الثدی

واشم و ابطه آنهاست وآن عصب است صغیره مجوف و میرود همین نابت از یسار و میرود بجانب راست از یمین آنها پس ملاقی میشود

در زد و تقاطع صلیبی پس نفوذ میکند نابت از یمین بسوی حدقه یمنی و نابت از یسار بسوی حدقه یسری و گفته میشود فوهات آنها ناکه مشتمل

میشود بر رطوبت زجاجیه تحقیق در ذاک گفته است غیر جالینوس انکه آن دو عصب نفوذ میکند بر تقاطع صلیبی از غیر برگشتن با انعطاف

و نیز ذاک گفته است برای وقوع این تقاطع منفعت یکی از انها بجهه انکه روح میرود بیکی از دو حدقه ممکن باشد سیران او بجهه قدر دیگر بجهه

هرگاه عارض شود یکی از دو حدقه را آفتی روح او میتواند بحدقه دیگر رود و همچنین گردد هر یکی از دو حدقه اقوی در دیدن زمانیکه پوشیده

شود حدقه دیگر و دلیل است بر این اتساع ثقبه عنبیه زمانیکه پوشیده شود دیگری دوایی بجهه اندفاع روح حدقه پوشیده شده است بسوی آن

حدقه دوم انکه از برای هر چشم حفظ واحدی بنج دریه بسوی او شیح مبصرات و متحد شود در این موضع و ابصار بهر دو چشم یک ابصار شود

بجهه متمثل شدن شبح در این حد مشترک و بجهه این است در عارض شود برای احولها انکه می بینند یک چیز را دو چیز دو قسم

زوال میشود یکی از دو حدقه بسوی فوق یا بسوی تحت پس باطل میشود استقامت مجرای از تقاطع مذکور و عارض میشود پیش از حد مشترک

حدی از برای یک عصب از تقاطع طبعی و بهت خارج میشود و دو جا جهه تمثیل شبح موجود میشود پس یک چیز را دو چیز میبینند

سیم انکه ستون و دعامه باشند هریکی دیگری را و چنان لشوند گویا از نوک یک حدقه رسته اند

زوج دوم از جمله زوج اعصاب دماغی عصب باصره در سطح تحتی دماغ یک زوج عصب دیده میشود یکی از یمین دو دیگری از یسار در او قسمت

وسطی دماغ از خلف التصفیه و ذنب اند بامغ نامند خارج و از اطراف ذنب مذکور از خلف بسوی قدام میرود و این زوج

عصب است معروف چون خاصه با ابصار دخالت او منحصر است باد راک اضواء و الوان بهت و از منشاء تا منتهای آنها

اسم شعبه خارج نمیشود

اگر اصل این عصب را در جرم دماغ طالب باشد معلوم شود که صاحب و هر یکی میرود از زوج بالا بر آید ... جهت او

اصل سفید رنگ وشبیه بنج لیفی است اصل دیگر میرود از بر آمده کی زانوئی خارجی و آن اصل بالا است

عصب حاصل از دو اصل مذکور اول ملاصق است با فرش باصره و از انجمله است در قدام جانب ... سنه ... مجتمع

در سطح عصب باصره این وضع است ... گردیده بقدام ... در خط وسط ... با هم مجتمع و مختلط گردیده ...

تقاطع صلیبی و مجمع النورین نامیده اند و واضح است در تعیین شبه حران از انکه در عظم ... است و بعد از ان افتراق

جسته بقدام و خارج عبور میکنند تا به ثقبه باصره رسیده از او عبور و جمی متعلق وارد میشود پس از خروج از ثقبه باصره ...

انحناء ... و ... ملتحم شود در طبقه صلبیه و مشیمیه نفوذ نموده ... طبقه شبکیه ... آنها



پیش شاه هند باز چون آید دوش

آن یکی کیری و دیگر جوش دوش

[illegible]

۱۲۶

[illegible]

مولوی علیه الرحمه در سبب تأخیر
استجابت دعای مومن در درگاه
خداوند فرماید بحق زود دعا
رسیدن دعای شقی و گناه کار

مدرک اضواء و الوان حس مخصوص باصره در شبکیه است و این حس ابتدا بمیرسد بدماغ بواسطه عصب باصره و سایر عصبهای که [illegible]
در علم ابصار بتفصیل مذکور چنانکه مسلم است تمام آنها را قطع کنند قوه باصره باقی باشد اما از عصب باصره
ضایع باشد و دیگر بواسطه بر آید که یا قطع شود قوه باصره مغشوش یا بکلی معدوم شود و عصب باصره مانند شبکیه
از ورود آفات و صدمات احساس الم نکند چنانکه اگر بواسطه صدمه یا ورمی یا بالسوزنی هیجان در او احداث
نمایند در مانیکه در بعضی امراض قطع نمایند مریض احساس الم نمیکند چنانچه اهل جراحی تشریح بمرات کثیره با ابزر [illegible]
و سوزن در او فرو کرده اند یا بواسطه آهن تافته داغ کرده اند و علامت احساس الم نکرده است پس هر وقت هیجانی
باین عصب دهند حس مخصوص اضواء سرایت بدماغ نه حس الم مثلا اگر ضربه بمقله وارد آید یا بادست چشم [illegible]
المی در شبکیه حاصل نشود بلکه حس مخصوص روشنائی در او متولد شود و سرایت بدماغ
دو عصب باصره هر یک از طرفی از دماغ سر بر آورده مختلط و متقاطع میشوند قبل از رسیدن بمقله و از اختلاط و تقاطع آنها
شکل صلیب ظاهر میشود و مجمع النورین نامند در انسان و حیوانات لبونه تقاطع مذکور ناقص است یعنی تمام الیاف
عصب جانبی بجانب دیگر نمیرود و بعضی تقاطع نکنند و بعضی بدون تقاطع متباعد میشوند اما در حیواناتیکه چشم آنها در دو
جانب سر است بطوریکه چون شیئی در محاذات چشمی آنها واقع شود چشم دیگر نتواند او را ببیند تقاطع صلیبی تام
این تقاطع در این حیوانات بواسطه است که چون با چشم چپ چیزی را نگاه کنند در شبح در دماغ منطبع نشود
اگر یکی از عصب را قطع کنند و آن قطعه متصل است با دماغ بهیجان دهند حدقه عنبیه منقبض شود از اینجا معلوم
و حس شعاع از عصب مقطوع بهر طرف دماغ رسیده است همچنین اگر در حیوان لبونه بر آید که حقیقت را ظاهر نمایند
و بیان حقیقت [illegible] عنبیه منقبض شود اعصاب باصره مرسی نه حس مخصوص شعاع را تا آن نقطه از دماغ
رسانند یعنی [illegible] که در حقیقت

ابو حفص سهروردی راست

یترجب العفو لفقراء اذا اعترف     ما جاء و ذاتهی عامرا قترف

کقوله تعالی قل للذین کفروا     ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف

در شب جمعه غره شهر شوال المکرم
۱۲۹۳
[illegible]



[illegible] از آنها ذکر میکنیم

کاسنکه تابع حرکت وضعی ارض نه بتوسط بعضی دلائل تجربیه و طبیعیه یافته اند و ما در اینجا بعضی از جمله دلائل [illegible]
ارض فرض میکنیم و زمین متحرک است بیک حرکت وضعی از مغرب بسمت مشرق و برابر این [illegible] میکنیم و از این فرض لازم آید
هر کس میداند که اگر جسمی در محیط دایره دوران کند میل میکند از محیط اندازه خارج شود و این میل را [illegible] قوه گریز از مرکز
در امکان سخنی محسوس است و قوه جسم متحرک از محیط دایره خارج میکند بقدر آن [illegible]
و هر جسمی بر سطح زمین واقع است قوه مرکزی دارد و او را بسمت مرکز میکشد در او [illegible] است و علاوه بر این اگر ارض
متحرک باشد و در محور خود بابد قوه گریز از مرکز [illegible] کند او را از محیط دایره [illegible] در آن حرکت میدهد و هر قدر جسم [illegible] از محور
زمین دورتر باشد اثر قوه گریز از مرکز در آن [illegible] است بنابراین فرض میکنیم در ریسمان شاقولی را از [illegible]
بیاویزند و [illegible] شاقول آنقدر باشد که جسم ثقیلیکه بطرف دیگر ریسمان آویخته است تا سطح زمین رسد [illegible]
این شاقول تعلق دارد با امتداد قوه مرکزی و بقوه گریز از مرکز حال اگر شاقول دیگر بسمت شرقی نقطه علاقه
شاقول اول بیاویزند بفاصله قلیل مثلا بقدر یک ابهام و ریسمان آن [illegible] یعنی جسم ثقیلیکه با و آویخته است
با امتداد قلیلی در زیر نقطه علاقه [illegible] دراویخته اند و ریسمان این شاقول موازی امتداد شاقول اول [illegible]
و اگر بالفرض ریسمان شاقول ثانی را از شاقول یک زمان تا زمین رسد فاصله او امتداد در سطح زمین [illegible]
خواهد بود و چون حکم [illegible] تواری یا عدم تواری آن دو شاقول احساس کند قطع [illegible] اتصال آن دو جسم
تغییر را که بر ایشان شاقول [illegible] است [illegible] از خارج از تموج هوا و حرکت [illegible] شود و در آن [illegible]
و معلوم است که این جسم تغییر نخواهد کرد در همان امتداد دو شاقول [illegible] بود پس اگر ارض از مغرب بمشرق
دوران نماید این جسم تغییر خواهد رسید بر نقطه از سطح زمین [illegible] از سمت مشرق جسم شاقول
اول واقع است و این [illegible] بسبب قوه گریز از مرکز است و از فرض حرکت زمین معلوم [illegible]
زیرا که اگر ارض ساکن بود قوه گریز از مرکز [illegible] پس شاقول ثانی بهمان قوه مرکزی بسطح زمین میرسید و [illegible]
با امتداد شاقول اول در سطح زمین مساوی [illegible] در جهت [illegible] نقطه علاقه [illegible] اند تجربه نموده
چندین دفعه بعضی از حکمای طبیعی در ایطالیا [illegible] و بعد از آن بعضی دیگر در آلمان [illegible] و در جمیع امتحانات
امتداد شاقول ثانی بشباهت سمت مشرق منحرف [illegible] موافق آنچه در فوق ذکر شد [illegible]
انحطاط [illegible] طبیعیین و منجمین [illegible] در آفاق مختلفه با [illegible] دقیقه معلوم و معین داشته [illegible]
تفاصیل مذکوره شبهه نیست که در صورت سکون ارض انحراف شرقی از برای شاقول ثانی متحقق نشود
[illegible] تغییر قوه مرکزی در آفاق و عروض مختلفه محقق شده است یعنی که قوه مرکزی ارض در عروض [illegible]

به سبب اهمیت به واسطهٔ مسطح بودن کرهٔ ارض در حوالی قطبین چنانچه آن را پلستان نامند دیگر به واسطهٔ قوهٔ گریز از
از مرکز که از حرکت وضعی ارض به ظهور میرسد و در علم طبیعی ثابت شده است و این تسطیح قطبین نیز به سبب قوهٔ گریز از مرکز است
بنجریره سبب تحدید بیک سبب میشوند و تغییرات قوهٔ مرکزی از نتایج حرکت وضعی ارض است این حرکت وضعی را در زمان قدیم
اتباع فیثاغورس قبول نموده بودند و بخصوص فیلولائوس تقویت این مذهب نمود و در سال ۱۵۴۳ عیسوی مطابق با سال ۹۵۰ هجری
کپرنیک و بعد از آن گالیله موافق بعضی ارصاد نجومیه به اثبات رسانید و بعد دلایل از آن منجمین متأخرین نیز حکم نمودند لهذا
لیکن تجربه [illegible] تا آن زمان در دست نداشته لذا به طریق [illegible] از آن اجسام به سمت مشرق امتحان کرده‌اند [illegible] حرکت بود
لیکن این نوع امتحانات دقیقه را نتوانستند به سهولت تکرار نمایند و دارنده [illegible] یک قاعدهٔ محقق به سبیل [illegible] نمودند
که بتوانند آن را در هر موضع به سهولت امتحان کنند و هر قدر لازم شود تکرار آن امتحان را بعمل آورند به نوعی که نتایج
آنها بسیار محقق باشد لهذا موسیو فوکلت که طریقهٔ مختلفه جهت اثبات حرکت ارض اختراع نموده یکی به واسطهٔ شاقول
دیگر به واسطهٔ یک آلت جدیدی که ژیروسکوپ نامند و ما در اینجا ذکر میکنیم طریقهٔ شاقول را

## اثبات حرکت وضعی ارض به واسطهٔ شاقول

نوسان حرکت است مثل حرکت رقاص ساعت

جهت توضیح اصول حرکت شاقول مذکور مبنی بر این حالت [illegible] ملاحظه میکنیم شاقولی را که نوسان کند
در یک سطح مستوی مرور کند و به این سطح ثابت عمودی ج د و ق در سقف یعنی خیط فلزی است آویخته شده است
به چهار چوبه آب که متحرک است به دور محور عمودی ه حال اگر دوران دهند چهار چوبه را معلوم میگردد که در سطح
نوسان شاقول هیچ تغییر و تأثیری حاصل نمیشود و این سطح به همان حالت سابقه که مرور مینماید بر به میان
ج د و ق فقط خیط علاقه هیچ تغییری در این حالت نمیدهد چنانکه میتوان جهت تحقیق به واسطهٔ رشته م
متعد رفتار را تغییر داد پس اگر شاقولی را به این صفت در قطب ارض بیاویزند به طریق مذکور از سطح نوسان
خود خارج نمیشود و حال آنکه در نظر تا مدت ۲۴ ساعت [illegible] افق را از مشرق به مغرب [illegible]
و اگر شاقول را ما بین قطب و خط استوا بیاویزیم و در سطح نصف النهار آزاد نوسان دهیم [illegible]
سطح نوسان به دور خط عمودی دوران میکند به نوعی که با سطح دایرهٔ نصف النهار زاویه حاصل میکند
و این زاویه به تدریج متزاید میشود و اگر شاقول مذکور را در خط استوا نوسان دهیم هیچیک از آثار مذکوره ظاهر نخواهد شد
جهت آنکه زمین در اینجا به دور خط عمودی دوران میکند
امتحان این [illegible] قبل از این با کمال دقت نموده‌اند با یک شاقول طویلی از فولاد که قریب
به [illegible] ارتفاع داشت و آویخته شده بود در تحت قبهٔ [illegible] و جسم ثقیل متعلق به [illegible]

ارس



ارس [illegible] نوک تیز برنجی و طرف سفلی گلوله تیزی داشت که نشان میداد حرکت سطح نوسان را در روی یک دور
دایرهٔ منقسمه در شکل [illegible] و بجهت آنکه این حرکت به سهولت درک شود [illegible] کوچک آ و آ ترتیب داده بودند
از ریگ ماسه و تیزی شاقول در هر نوسانی از روی آن میگذرانید به مقدار یک شعیر تقریباً علامت هر نوسان
شاقول هشت ثانیه بود این تجربه را اول در رصدخانهٔ پاریس نموده باشند [illegible] محل هست لیکن
نتایج مطلوبه چندان محسوس نبود به سبب آنکه طول قوس نوسان طولانی نبود و شاقول پس از اندک زمانی توقف
میکرد علاوه بر این آلت دیگری اختراع نموده‌اند که قوهٔ الکتریسیته و مقناطیس از آن به ظهور میرسد و آن قوه
سبب عدم سکون شاقول است چنانکه بکار در کارخانجات [illegible] و به واسطهٔ تأثیر آن قوت شاقول نوسان
دائمی دارد و هیچ توقف نمیکند بدون آنکه تأثیری در تغییر در امتداد سطح حرکت با سطح نوسان داشته باشد

در روز پنجشنبه نوزدهم شهر [illegible] در باغ خانهٔ [illegible] تجربه شد سنه ۱۲۸۱ هجریه

[illegible] ۱۲۹۲

غمدان بضم اوله وسكون ثانيه وآخره نون وقد صحّفه الليث فقال عمدان بالعين المهملة فجعله بالعين المعجمة يجوز ان يكون
جمع غمد مثل ذئب وذؤبان وغمد الشيء غشاؤه ولبسه فكأن هذا القصر غشاء لما دونه من المقاصير والابنية
قال هشام بن محمد بن السائب الكلبي ان ليشرح يحصب اراد ان يبني قصرا بين صنعاء وطيوة وهجر البستانين والمقدرين الذي
فمدوا الخيط ليقدروه فانقضت على الخيط حدأة فذهبت به فاتبعوها حتى القته في موضع غمدان فقال ليشرح ابنوا القصر
في هذا المكان فبني هناك على اربعة اوجه وجه احمر ووجه ابيض ووجه اصفر ووجه اخضر وبني في داخله قصرا على سبعة سقوف
بين كل سقفين منها اربعون ذراعا وكان ظله اذا طلعت الشمس يرى على عيبان وبينهما ثلثة اميال وجعل في اعلاه مجلسا
بناه بالرخام الملون وجعل سقفه رخامة واحدة وصيّر على كل ركن من اركانه تمثال اسد من شبه كاعظم ما يكون من الاسد
فكانت الريح اذا هبت الى ناحية تمثال من تلك التماثيل دخلت من دبره وخرجت من فيه فيسمع له زئير كزئير الاسد
وكان يامر بالمصابيح فتسرج في ذلك البيت ليلا فكان سائر القصر يلمع من ظاهره كما يلمع البرق فاذا اشرف عليه
الانسان من بعض الطرق ظنه برقا او مطرا ولا يعلم ان ذلك ضوء المصابيح وفيه يقول ذو جدن الهمداني
دعيني لا ابالك لن تطيقي   نحاك الله قد انزفت ريقي   وهذا المال ينفد كل يوم   لنزل الضيف او صلة الحقوق
وغمدان الذي حدثت عنه   بناه مشيدا في راس نيق   بمرمرة واعلاه رخام   تحام لا يعيب بالشقوق
مصابيح السليط يلحن فيه   اذا يمسي كتوماض البروق   فاضحى بعد جدته رمادا   وغير حسنه لهب الحريق
وقال قوم ان الذي بنى غمدان سليمان بن داود امر الشياطين فبنوا لبلقيس ثلثة قصور بصنعاء غمدان وسلحين وبينون
وفيها يقول الشاعر   هل بعد غمدان او سلحين من اثر   او بعد بينون يبني الناس ابياتا   وفي غمدان وملوك من
اليمن يقول وهب بن ع على افتخار   منازل الحي من غمدان فالنضد   فمارب فظفار الملك فالجند   ارض التبابع والاقوال من يمن
اهل الحجاز واهل البيض والزرد   ما دخلوا قرية الا وقد كتبوا   بها كتابا فلم يدرس ولم يبد   بالقيروان وباب الصين قد زبروا
وباب مرو وباب الهند والصغد   وقال ابو الصلت يمدح بن ذي يزن   ارسلت اسدا على سود الكلاب فقد
اضحى شريدهم في الارض فلالا   فاشرب هنيئا عليك التاج مرتفقا   في راس غمدان دارا منك محلالا
تلك المكارم لا قعبان من لبن   شيبا بماء فعادا بعد ابوالا   وهدم غمدان في ايام عثمان بن عفان فقيل له
ان كهان اليمن يزعمون ان الذي يهدمه يقتل فامر باعادة بنائه فقيل له لو انفقت خراج الارض ما اعدته كما كان
فتركه وقيل وجد على خشبة لما خرب وهدم مكتوب برصاص مصبوب اسلم غمدان هادمك مقتول فهدمه عثمان فقتل
نوبهار بضم النون وسكون الواو وباء موحدة مفتوحة وهاء والف وراء في موضعين احدهما قرب الري قال ابو الفضل بن
العميد خرج ابن عباد من الري يريد اصبهان ونزل دراب وهي قرية كالمدينة فتجاوزها الى قرية عامرة وماء يقال لها
نوبهار والآخر بناء ببلخ للبرامكة وهم كانوا اهل هذا البيت قبل ملوك الطوائف وكان دينهم عبادة الاوثان فوصفت
لهم مكة وحال الكعبة بها وما كانت قريش ومن والاها من العرب فاتخذوا بيت النوبهار مضاهاة لبيت الله الحرام
ونصبوا حواليه الاصنام وزينوه بالديباج والحرير وعلقوا عليه الجواهر النفيسة وتفسير النوبهار البهار الجديد لان نو الجديد

لحاك الله قد

وكانت



وكانت سنتهم اذا بنوا بناء حسنا او عقدوا بابا جديدا او طاقا شريفا كللوه بالريحان وتنوا بذلك اول ريحان يطلع في ذلك الوقت
فلما بنوا ذلك البيت جعلوا عليه اول ما يظهر من الريحان وكانت البهار فسمي نوبهار لذلك وكان الفرس تعظمه وتحج اليه وتهدي
وتلبسه انواع الثياب وتنصب على اعلى قبته الاعلام فيسمون قبته الاستن وكانت مائة ذراع في مثلها وارتفاعها فوق
مائة ذراع باروقة مستديرة حولها وكان حول البيت ثلثمائة وستون مقصورة يسكنها خدامه وقوامه وسدنته وكان على كل
واحد من سكان تلك المقاصير خدمته يوما لا يعود الى الخدمة حولا ويقال ان الريح ربما حملت الحرير من العلم الذي فوق القبة فتلقيه
بترمذ وبينهما اثنا عشر فرسخا وكانوا يسمون السادن الاكبر برمك لتشبيههم البيت بمكة فيسمون سادنه ابن مكة فكان كل من ولي
منهم السدانة برمكا وكانت ملوك الهند والصين وكابل شاه وغيرهم من الملوك يدينون بذلك الدين ويحجون هذا البيت وكانت
سنتهم اذا هم وافوه ان يسجدوا للصنم الاكبر ويقبلوا يد برمك وجعلوا للبرمك ما حول النوبهار من الارضين سبع فراسخ في مثلها وجميع
اهل تلك الرساتيق عبيد له يحكم فيهم ما يريد وصيروا للبيت وقوفا كثيرة وضياعا عظيمة سوى ما يحمل اليه من الهدايا التي تتجاوز
الحد وكل ذلك يصير الى برمك الذي يكون عليه فلم يزل برمك بعد برمك الى ان فتحت خراسان في ايام عثمان بن عفان
وانتهت السدانة الى برمك ابي خالد بن برمك فرحل الى عثمان مع رهائن كانوا ضمنوا مالا عن البلد ثم انه رغب في الاسلام
فاسلم وتسمى عبد الله ورجع الى اهله وولده وبلده فانكروا اسلامه وجعلوا بعض ولده مكانه برمكا وكتب اليه نيزك طرخان
احد الملوك يعظم ما اتاه من الاسلام ويدعوه الى الرجوع في دين آبائه فاجابه برمك انني انما دخلت في هذا الدين اختيارا له وعلما
بفضله من غير رهبة ولم اكن لارجع الى دين بادي العوار مهتوك الاستار فغضب نيزك وزحف اليه نيزك في جمع كثير فكتب
اليه برمك قد عرفت حبي للسلامة واني استمددت الملوك اجمعين فانصرف عنه نيزك ثم استغره
وبيته فقتله وعشرة بنين له فلم يبق له خلف سوى برمك ابي خالد فان امه هربت به وكان صغيرا الى بلاد القشمير من بلاد الهند فنشا هناك
وتعلم النجوم والطب وانواعا من الحكمة وهو على دين آبائه ثم ان اهل بلده اصابهم طاعون ووباء فتشاءموا بمفارقتهم دينهم ودخولهم في الاسلام فكتبوا
الى برمك حتى قدم عليهم فاجلسوه في مكان آبائه وتولى النوبهار ثم تزوج برمك بنت ملك الصغانيان فولدت له الحسن وبه كان يكنى
وخالدا وعمرا واختا ويقال لها ام خالد وسليمان بن برمك وامه امرأة من اهل بخارا وكان ابن برمك وام القاسم من امرأة اخرى كانت بنت
ولما فتح عبد الله بن عامر بن كريز خراسان انفذ قيس بن الهيثم حتى قدم مرو وقدم بين يديه عطاء بن السائب فهدم النوبهار
وقال بعض الشعراء يذكر النوبهار   اوحش النوبهار من بعد جعفر   ولقد كان بالبرامك يعمر   فتن اهل الكهانة والسحر والنجوم عن قتل جعفر
السيت المقدار ام رابت النفس عن الوقت حين قتلت تقلبه   وقال ابو بكر الصولي حدثنا محمد بن الفضل المذاري حدثنا علي بن محمد النوفلي
وقال كان برمك يعبد النوبهار ويقوم به وهو اسم البيت النار الذي كان ببلخ لعظم قدره بذلك ... ابنه خالد بن برمك بعد فقال ابو الهول
الحميري يهجو الفضل بن الربيع ويمدح الفضل بن يحيى بن خالد البرمكي   قصد الفضل بن هما ام وتشتت الاخبار   آثار فضل ربيع عبد ومنار
وفضل يحيى ببلخ آثاره   النوبهار وما حوله   اذا ما تيسرت الآثار   بيت وعد فيه وليعبه يحار   وبيت شرك وكفر يعظم النار

... في حجة الحرام سنة ١٢٨١ تحرير شد ٣

١٠ ص

مكة بيت الله الحرام بطليموس طولها من جهة المغرب ثمان وسبعون درجة وعرضها ثلاث وعشرون درجة وقيل احد وعشرون درجة تقطعها السرطان
طالعها الثريا بيت حياتها الثور وهي في الاقليم الثاني اما اشتقاقها ففيه اقوال قال ابو بكر بن الانباري انه سميت مكة لانها تمك
الجبارين اي تذهب نخوتهم ويقال انها سميت مكة لازدحام الناس بها من قولهم قد امتك الفصيل ضرع امه اذا مصه مصا
شديدا وبكة سميت بكة لازدحام الناس بها قاله ابو عبيدة وانشد اذا الشريب اخذته اكة فخله حتى يبك بكة ويقال مكة
اسم المدينة وبكة اسم البيت وقال آخرون مكة هي بكة والميم بدل من الباء كما قالوا ضربة لازب ولازم قال ابو القاسم
هذا الذي ذكره ابو بكر في مكة وفيها اقوال اخر انا اذكرها لك قال الشرقي بن القطامي انما سميت مكة لان العرب كانت
تقول في الجاهلية لا يتم حجنا حتى ناتي مكان الكعبة فنمك فيه اي نصفر صفير المكاء حول الكعبة وكانوا يصفرون ويصفقون
بايديهم اذا طافوا بها والمكاء جنس من الطير طائر يأوي الرياض قال اعرابي ورد الحضر فرأى مكاء يصيح
فحن الى بلاده فقال الا ايها المكاء مالك ههنا الاء ولا شيح فاين تبيض فاصعد الى ارض المكاكي
واجتنب قرى الشام لا تصبح وانت مريض والمكاء بتخفيف الكاف والمد الصفير فكانهم كانوا يحكون
صوت المكاء ولو كان الصفير هو الغرض لم يكن مخففا قال قوم سميت مكة لانها بين جبلين مرتفعين عليها وهي
بمنزلة المكوك والمكوك عربي او معرب قد تكلمت به العرب وجاء في اشعار الفصحاء قال الاعشى
والمكاكيك والصحاف من الفضة والضامرات تحت الرجال قال واما قولهم انما سميت مكة لازدحام الناس
من قولهم قد امتك الفصيل ما في ضرع الناقة اذا مصه مصا شديدا فغلط في التاويل لا يشبه مص الفصيل
الناقة بازدحام الناس وانما هما قولان يقال سميت مكة لازدحام الناس فيها ويقال ايضا سميت مكة لانها
ايضا عبدت الناس اليها فيأتونها من جميع الاطراف من قولهم امتك الفصيل اخلاف الناقة اذا جذب جميع
ما فيها جذبا شديدا فلم يبق فيها شيئا وهذا قول اهل اللغة قال آخرون سميت مكة لانه لم يفجر بها احد الا بكت
عنقه فكان يصبح وقد التوت عنقه قال الشرقي روي ان بكة اسم القرية ومكة بذي طوى لا يراه احد
ممن مر من اهل الشام والعراق واليمن والبصرة وانما هي ابيات في اسفل ثنية ذي طوى وقال آخرون
بكة موضع البيت وما حول البيت مكة قال وهذه خمسة اقوال في مكة غير ما ذكره ابن الانباري قال عبيد الله
الفقير الي وجدت انها سميت مكة من مك الثدي اي مصه لقلة مائها لانهم كانوا يمتكون الماء اي يستخرجونه
وقيل انها تمك الذنوب اي تذهب بها كما يمك الفصيل ضرع امه فلا يبقى فيه شيئا وقيل سميت مكة
لانها تمك من ظلم فيها اي تهلكه وتنقصه يا مكة الفاجر مكي مكا ولا تمكي مذحجا وعكا وروي عن مغيرة بن ابراهيم
قال بكة موضع البيت ومكة موضع القرية وقيل انما سميت لان الاقدام تبك بعضها بعضا وعن يحيى بن ابي
انيسة قال بكة موضع البيت ومكة هو الحرم كله وقال زيد بن اسلم بكة الكعبة والمسجد ومكة ذو طوى وهو بطن الوادي
الذي ذكره الله تعالى في سورة الفتح ولها اسماء غير ذلك هي مكة وبكة والنساسة وام رحم وام القرى

الفضة

ومعاذ



ومعاذ والحاطمة لانها تحطم من استخف بها وسمي البيت العتيق لانه عتق من الجبابرة والرأس مثل رأس الانسان
والحرم والصلاح والبلد الامين والعرش والقادس لانها تقدس من الذنوب اي تطهر والمقدسة والناسة والباسة
بالباء الموحدة لانها تبس اي تحطم الملحد وقيل تخرجهم وكوثى باسم بقعة كانت منزل بني عبد الدار والمذهب
في قول بشر بن ابي خازم وما ضم اجياد المصلى ومذهب وسماها الله تعالى ام القرى فقال لتنذر ام القرى
ومن حولها وسماها الله تعالى البلد الامين في قوله والتين والزيتون وطور سينين وهذا البلد الامين وقال لا اقسم
بهذا البلد وانت حل بهذا البلد وقال وليطوفوا بالبيت العتيق وقال جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما
للناس في آي كثيرة وذكرت فيها منها قول ابراهيم عليه السلام اجعل هذا بلدا آمنا واجنبني وبني ان نعبد الاصنام
وقال اني اسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع عند بيتك المحرم فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم وارزقهم من
الثمرات ولما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله من مكة وقف على الحزورة وقال اني لاعلم انك احب البلاد الى الله
وانك احب ارض الله الى الله ولولا ان المشركين اخرجوني منك ما خرجت وقالت عائشة لولا الهجرة
لسكنت مكة فاني لم ار السماء بمكان اقرب الى الارض منها بمكة ولم يطمئن قلبي ببلد قط ما اطمأن بمكة ولم ار
القمر بمكان احسن منه بمكة وقال ابن ام مكتوم وهو آخذ بزمام ناقة رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يطوف يا حبذا مكة من وادي
ارض بها اهلي وعوادي ارض بها ترسخ اوتادي ارض بها امشي بلا هادي ولما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله المدينة
وعك ابو بكر وبلال وكان ابو بكر اذا اخذته الحمى يقول كل امرئ مصبح في اهله والموت ادنى من شراك نعله
وكان بلال اذا اقلعت عنه رفع عقيرته وقال الا ليت شعري هل ابيتن ليلة بفخ وعندي اذخر وجليل
وهل اردن يوما مياه مجنة وهل يبدون لي شامة وطفيل اللهم العن شيبة بن ربيعة وعتبة بن ربيعة وامية بن خلف
كما اخرجونا من مكة ووقف رسول الله صلى الله عليه وآله عام الفتح على جمرة العقبة وقال والله انك لخير ارض الله وانك لاحب
ارض الله الي ولو لم اخرج منك ما خرجت انها لم تحل لاحد كان قبلي ولا تحل لاحد كان بعدي وما احلت لي
الا ساعة من نهار ثم هي حرام لا يعضد شجرها ولا يحتش خلاها ولا تلتقط ضالتها الا لمنشد فقال رجل يا رسول الله الا الاذخر
فانه لبيوتنا وقبورنا فقال صلى الله عليه وآله من صبر على حر مكة ساعة تباعدت عنه جهنم مسيرة مائة عام وتقاربت
منه الجنة مائتي عام ووجد على حجر فيها كتاب انا الله رب مكة الحرام وضعتها يوم وضعت الشمس والقمر وحففتها بسبعة املاك
حنفاء لا تزول اخشباها مبارك لاهلها في اللحم والماء ومن فضلها ان من دخلها كان آمنا ومن احدث في غيرها
من البلدان حدثا ثم لجأ اليها فهو آمن اذا دخلها فاذا خرج منها اقيم عليه الحد ومن احدث فيها حدثا اخذ بحدثه
وقوله تعالى وما كان ربك مهلك القرى حتى يبعث في امها رسولا وقوله ولتنذر ام القرى ومن حولها ودليل على فضلها على
سائر البلاد ومن شرفها انها كانت لقاحا لا تدين لدين الملوك ولم يؤد اهلها اتاوة ولا ملكها ملك قط من سائر البلدان
تحج اليها ملوك حمير وكندة وغسان ولخم فيدينون للحمس من قريش ويرون تعظيمهم والاقتداء باثارهم مفروضا وشرفا عندهم
عظيما وكان اهله آمنين يغزون الناس ولا يغزون ويسبون ولا يسبون ولم تسب قرشية قط فتوطأ قهرا ولا يجال

عليها السهام وقد ذكر عزهم وفضلهم الشعراء فقال بعضهم ابوا دين الملوك فهم لقاح اذا هيجوا الى حرب اجابوا
وقال الزبرقان بن بدر رجل من بني عوف هجا ابا جهل وتناول قريشا اتدري من هجوت ابا حبيب
سليل خضارم سكنوا البطاحا ازاد الركب تذكر ام هشاما وبيت الله والبلد اللقاحا وقال حرب بن امية ودعا
الحضرمي الى نزول مكة وكان الحضرمي قد حالف بني نفاثة وهم حلفاء حرب بن امية واراد الحضرمي ان ينزل خارجا من الحرم
وكان يكنى ابا مطر فقال حرب ابا مطر هلم الى الصلاح فيكفيك الندامى من قريش وتنزل بلدة عزت قديما
ويامن رب جيش فتامن وسطهم وتعيش فيهم ابا مطر هديت لخير عيش الا ترى كيف يونه اذا كان بمكة تزورك
وما زاد في فضلهم وفضل ابائهم ومبانيهم للعرب انهم كانوا خلفاء متالفين متمسكين بكثير من شريعة ابراهيم عليه السلام
ولم يكونوا كالاعراب الاجلاف ولا كمن لا يوقره دين ولا يزينه ادب وكانوا يختنون اولادهم ويحجون البيت
ويقيمون المناسك ويكفنون موتاهم ويغتسلون من الجنابة وتبرؤوا من الهربذة وتباعدوا في المناكح من البنت وبنت
البنت والاخت وبنت الاخت غيرة وبعدا من المجوسية ونزل القرآن بتوكيد صنيعهم وحسن اختيارهم وكانوا
يتزوجون بالصداق والشهود ويطلقون ثلاثا ولذلك قال عبد الله بن عباس حين سأله رجل عن طلاق العرب بالعدات
فقال كان الرجل يطلق امرأته تطليقة ثم هو احق بها فان طلقها ثنتين فهو احق بها ايضا فان طلقها ثلاثا فلا
سبيل اليها ولذلك قال الاعشى ايا جارتي بيني فانك طالقة كذاك امور الناس غاد وطارقة وبيني فقد فارقت غير
ذميمة وموموقة ما كانت وامقة وبيني فان البين خير من العصا وان لا ترى لي فوق رأسك بارقة
ومما زاد في شرفهم انهم كانوا يتزوجون في اي القبائل شاؤوا ولا شرط عليهم في ذلك ولا يزوجون احدا حتى
يشرطوا عليه حتى يكون متحمسا على دينهم يرون ان ذلك لا يحل لهم ولا يجوز لشرفهم حتى يدان لهم وينقاد لهم
والتحمس التشدد في الدين ورجل احمس اي شجاع فحمسوا خزاعة ودانت لهم اذ كانت في الحرم وحمسوا كنانة وجديلة قيس
وهم فهم وعدوان ابنا عمرو بن قيس عيلان الا انهم ساكن الحرم وعامر بن صعصعة وان لم يكونوا من ساكني الحرم
فان امهم قرشية وهي مجد بنت تيم بن مرة وكان من سنة الحمس الا يخرجوا ايام الموسم الى عرفات انما
يقفون بالمزدلفة وكانوا لا يستسلون ولا يأتطون ولا يرتبطون عنزا ولا بقرة ولا يغزلون صوفا ولا وبرا
ولا يدخلون بيتا من الشعر والمدر انما يكنون بالقباب الحمر في الاشهر الحرم ثم فرضوا على العرب قاطبة ان يطرحوا
ازواد الحل اذا دخلوا الحرم وان يخلوا ثياب الحل ويستبدلوها بثياب الحرم اما شرى واما عارية واما هبة فان وجدوا
ذلك والا طافوا بالبيت عريا وفرضوا على نساء العرب مثل ذلك الا ان المرأة كانت تطوف في درع
مفرج المقاديم والماخير قالت امرأة وهي تطوف بالبيت اليوم يبدو بعضه او كله وما بدا منه فلا احله
اخثم مثل القعب بالظل له كان حمى خيبر تمله وكلفوا العرب ان تفيض من مزدلفة وقد كانت تفيض من عرفة
ايام كان الملك في جرهم وخزاعة وصدرا من ايام قريش فلولا انهم امنع حي من العرب لما اقرتهم العرب على هذا العز
والامرة مع نخوة العرب في ابائها كما ابلى قصي خزاعة وخزاعة جرهما ولم تكن عيشتهم عيشة العرب يهتبدون الهبيد
ويأكلون الحشرات وهم الذين هشموا الثريد حتى قال فيهم الشاعر عمرو العلى هشم الثريد لقومه ورجال مكة مسنتون عجاف



وبذا عبد الله بن جدعان التيمي يطعم الوفود والعمار والمسكين ولبث البر حتى قال فيه امية بن ابي الصلت له داع بمكة مشمعل
وآخر فوق دارته ينادي الى ردح من الشيزى ملاء لباب البر يلبك بالشهاد واول من عمل الحريرة سويد بن هرمي
قال الشاعر بني مخزوم وعلمتم اكل الحريرة وانتم على عدواء الدهر صلب صلاب والحريرة ان ينصب القدر بلحم يقطع صغارا
على ماء كثير فاذا نضج ذر عليه الدقيق فان لم يكن لحم فهو عصيدة وقيل غير ذلك وفضائل قريش كثيرة وليس كتابي
بصدد ما لقد بلغ من تعظيم العرب لمكة انهم كانوا يحجون البيت ويعتمرون ويطوفون فاذا ارادوا الانصراف اخذ الرجل منهم
حجرا من حجارة الحرم فنحته على صورة اصنام البيت فيجعله في طريقه قبلة ويطوفون حوله ويتمسحون به ويصلون له تشبيها باصنام
البيت وافضى بهم الامر بعد طول المدة انهم كانوا يأخذون الحجر من الحرم فيعبدونه فمن هناك كان اصل عبادة العرب للحجارة في منازلهم
شغفا منها باصنام الحرم وقد ذكرت كثيرا من فضائلهما في ترجمة الحرم والكعبة فاغنى عن الاعادة واما رؤساء مكة فقد ذكرناهم
في كتابنا المبدأ والمآل واعيد ذكرهم هاهنا لان هذا الموضع مفتقر الى ذلك قال اهل الاتقان من اهل السير ان ابراهيم
الخليل عليه السلام لما حمل ابنه اسماعيل عليه السلام كما ذكرنا في باب الكعبة من هذا الكتاب جاءت جرهم وقطورا وهما قبيلتان
من اليمن وهما ابنا عم وهو جرهم بن عامر بن سبا بن يقطن بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح عليه السلام
فرأيا بلدا ذا ماء وشجر فنزلا ونكح اسماعيل في جرهم فلما توفي ولي البيت بعده نابت بن اسماعيل عليه السلام
وهو اكبر ولده ثم ولي بعده مضاض بن عمرو الجرهمي خال ولد اسماعيل ثم مات وانتقل الملك اليه ثم تنافست جرهم وقطورا
في الملك وتداعوا الى الحرب فخرجت جرهم الى قعيقعان وهي اعلى مكة وعليهم مضاض بن عمرو وخرجت قطورا من اجياد
وهي اسفل مكة وعليهم السميدع فالتقوا بفاضح واقتتلوا قتالا شديدا فقتل السميدع وهزمت قطورا فسمي الموضع
فاضحا لان القطورا افتضحت فيه وسميت اجياد لانه كان معهم من جياد الخيل وسميت قعيقعان لتقعقع السلاح ثم تداعوا
الى الصلح واجتمعوا في الشعب وطبخوا القدور فسمي المطابخ قالوا ونشر الله ولد اسماعيل فكثروا وربلوا ثم انتشروا في البلاد
لا يناوئون قوما الا اظهرهم الله عليهم بدينهم ثم ان جرهما بغوا بمكة فاستحلوا امورا من الحرمة فظلموا من دخلها واكلوا مال
الكعبة وكانت مكة تسمى الناسة لا تقر ظلما ولا بغيا ولا يبغي فيها احد على احد الا اخرجته وكان بنو بكر بن عبد مناة
بن كنانة وغبشان من خزاعة حلولا حول مكة فآذنوهم القتال فقتلوا فجعل الحارث بن عمرو بن مضاض الاصغر وليس بمضاض الاكبر
يقول لا هم ان جرهما عبادك الناس طرف وهم تلادك فغلبتهم خزاعة ونفتهم عنها ففي ذلك يقول عمرو بن
الحارث بن عمرو بن مضاض الاصغر كأن لم يكن بين الحجون الى الصفا انيس ولم يسمر بمكة سامر
ولم يتربع واسطا فجنوبه الى السر من وادي الاراكة حاضر بلى نحن كنا اهلها فابادنا صروف الليالي والجدود العواثر
وابدلنا ربي بها دار غربة بها الجوع باد والعدو المحاصر وكنا ولاة البيت من بعد نابت نطوف بباب
البيت والخير ظاهر فاخرجنا منها المليك بقدرة كذلك يا للناس تجري المقادر فصرنا احاديثا
وكنا بغبطة كذلك عضتنا السنون الغوابر وبدلنا كعب بها دار غربة بها الذئب يعوي والعدو المكاشر
فسحت دموع العين تجري لبلدة بها حرم امن وفيها المشاعر ثم وليت خزاعة البيت ثلاثمائة سنة يتوارثون
ذلك كابرا عن كابر حتى كان آخرهم حليل بن حبشية بن سلول بن كعب بن عمرو بن ربيعة وهو خزاعة بن حارثة بن عمرو

من تفاع الخزاعي وقريش اذ ذاك بهم صريح ولد اسماعيل حلول وصرم متفرقة حوالي الحرم الى ان ادرك قصي بن كلاب بن مرة
وتزوج حبى بنت حليل بن حبشية وولدت له بنيه الاربعة وكثر ولده وعظم شرفه ثم هلك حليل بن حبشية
واوصى الى ابنه المحترش ان يكون خازنا للبيت واشرك معه غبشان الملكاني وكان اذا غاب اصحب بن حبشي
هلك الملكاني فيقال ان قصيا سقى المحترش الخمر وخدعه حتى اشترى البيت منه بزق خمر واشهد عليه واخرجه من البيت
وملك حجابته فصار رب الحكم فيه فقصي اول من اصاب الملك من قريش بعد ولد اسماعيل وذلك في ايام منذر بن النعمان
على الحيرة والملك لبهرام جور في الفرس فجعل قصي مكة ارباعا وبنى بها دار الندوة فلا تتزوج امرأة الا في دار الندوة
ولا يعقد لواء ولا يعذر غلام ولا تدرع جارية الا فيها وسميت الندوة لانهم ينتدون فيها للخير والشر وكانت قريش
تؤدي الرفادة الى قصي وهو خرج يخرجونه من اموالهم يترافدون فيه فيصنع طعاما وشرابا للحاج ايام الموسم وكانت
صوفة وهي قبيلة من جرهم تقيم بمكة يلي الاجازة بالناس من عرفة وفيهم يقول القائل ولا يريمون في التعريف موقفهم
حتى يقال اجيزوا آل صوفانا ثم انقرضت منهم خزاعة واجازوا الاجازة ثم تجتهم عليها بنو عدوان من عمرو بن قيس بن عيلان وصارت الاجازة
منهم يقال له ابو سيارة احد بني سعد بن وابش ان زيد بن عدوان وله يقول الراجز خلوا السبيل عن ابي سيارة
وعن مواليه بني فزارة حتى يجيز سالما حماره مستقبل الكعبة يدعو جاره وكانت صورة الاجازة ان يتقدمهم ابو سيارة على
حماره ثم يخطبهم فيقول اللهم اصلح بين نسائنا وعاد بين رعائنا واجعل المال في سمحائنا اوفوا بعهدكم واكرموا جاركم
واقروا ضيفكم ثم يقول اشرق ثبير كيما نغير ثم يدفع ويتبعه الناس فلما قوي امر قصي اتى ابا سيارة وقومه فمنعه من الاجازة
وقاتله عليها فهزمهم فصار الى قصي البيت والرفادة والسقاية والندوة واللواء فلما كبر قصي ودق عظمه جعل الامر ذلك
كله الى ابنه عبد الدار لانه كان اكبر ولده وهلك قصي واقام قريش على ذلك زمانا ثم ان عبد مناف رأى في نفسه
من النباهة والفضل ما دلهم على انهم احق من عبد الدار بالامر فاجمعوا على اخذ ما بايديهم وهموا بالقتال فمشى الاكابر
بينهم حتى تداعوا الى الصلح على ان يكون الى بني عبد مناف السقاية والرفادة وان يكون الحجابة واللواء والندوة
لبني عبد الدار وتعاقدوا على ذلك حلفا مؤكدا لا ينقضونه ما بل بحر صوفة فاخرجت بنو عبد مناف ومن تابعهم من قريش وهم
بنو الحرث وهو بنو الحرث بن فهر واسد بن عبد العزى وزهرة بن كلاب وتيم بن مرة جفنة مملوءة طيبا
وغمسوا فيها ايديهم ومسحوا بها الكعبة توكيدا على انفسهم فسموا المطيبين واخرجت بنو عبد الدار ومن تابعهم وهم مخزوم بن
يقظة وجمح وسهم وعدي جفنة من دم وغمسوا فيها ايديهم ومسحوا بها الكعبة فسموا الاحلاف ولعقة الدم ولم يلي الامر
منهم غير عمر بن الخطاب والباقون من المطيبين فلم يزالوا على ذلك حتى جاء الاسلام وقريش على ذلك حتى
فتح النبي مكة في سنة ثمان من الهجرة فاقر المفتاح في يد بني عثمان طلحة بن ابي طلحة بن عبد العزى بن عثمان
ابن عبد الدار وكان النبي صلعم اخذ المفتاح منه عام الفتح فنزلت ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات
الى اهلها فاستدعاه النبي صلعم ورد المفتاح اليه واقر السقاية في يد العباس وهو في ايديهم الى الآن وهذا كاف
من هذا واما صفتها فهي مدينة في واد والجبال مشرفة عليها من جميع النواحي محيطة حول الكعبة
وبناؤها حجارة سود ملس وبيض ايضا وعلوها اجر كثيرة الاجنحة من خشب الساج وهي طبقات لطيفة
مبيضة حارة في الصيف الى ان الليل طيب قد رفع الله عن اهلها مؤنة الاستدفاء واراحهم من كلف
الاصطلاء

الاصطلاء وكلما نزل عن المسجد الحرام يسمونه المسفلة وما ارتفع عنه يسمونه المعلى وعرضها سعة الوادي والمسجد
في ثلث البلد الى المسفلة والكعبة في وسط المسجد وليس بمكة ماء جار ومياهها من السماء وليست لهم آبار
يشرب منها واطيبها بئر زمزم ولا يمكن الادمان على شربها وليس بجميع مكة شجر مثمر الا شجر البادية
فاذا جزت الحرم فهناك عيون وآبار وحوائط كثيرة واودية ذات خضر ومزارع ونخيل واما الحرم
فليس بها شجر مثمر الا نخيلا كثيرا اشنف العسج ونخيلات يسيرة متفرقة واما المسافات فمن الكوفة
الى مكة سبعة وعشرون مرحلة وكذلك من البصرة اليها او ينقصان يومين ومن دمشق الى مكة شهر
ومن عدن الى مكة شهر وله طريقان احدهما على ساحل البحر وهو ابعد والآخر يأخذ على طريق صنعاء
وصعدة ونجران والطائف حتى ينتهي الى مكة ولها طريق آخر على البوادي وتهامة وهو اقرب
من الطريقين المذكورين اولا على انها على احياء العرب بواديها ومخالفيها لا يسلكها الا الخواص منهم
واما اهل حضرموت ومهرة فانهم يقطعون عرض بلادهم حتى يتصلوا الى الجادة التي بين عدن ومكة
والمسافة بينهم من الامصار بهذه الجادة من نحو شهر الى خمسين يوما واما طريق عمان الى مكة فهو طريق
وشق صعب السلوك من البوادي والبراري القفر القليلة السكان واما طريقهم في البحر الى جدة فان
سلكوا على السواحل من مهرة وحضرموت الى عدن او الى طريق عدن بعد عليه وقل ما يسلكونه وكذلك
ما بين عمان و طريق شاق يصعب سلوكه لتمانع العرب فيما بينهما فيه صح

المسجد الحرام الذي بمكة اول من بناه عمر بن خطاب ولم يكن له في زمن النبي صلعم وابي بكر جدار يحيط به وذلك ان الناس
ضيقوا على الكعبة والصقوا دورهم بها فقال عمر ان الكعبة بيت الله ولابد للبيت من فناء وانكم دخلتم عليها
ولم تدخل عليكم فاشترى تلك الدور وهدمها وزادها فيه وهدم على قوم من جيران المسجد ابوا ان يبيعوا ووضع
لهم الاثمان حتى اخذوها بعد واتخذ للمسجد جدارا دون القامة وكانت المصابيح توضع عليه ثم كان
عثمان فاشترى دورا آخر واغلى في ثمنها منازل اقوام ابوا ان يبيعوا ووضع لهم الاثمان فضجوا عليه
عند البيت فقال انما جرأكم علي حلمي عنكم وليني لكم لقد فعل عمر بكم مثل هذا فاقررتم ورضيتم ثم امر بهم
الى الحبس حتى كلم فيهم عبد الله بن خالد بن اسيد بن ابي العيص فخلى سبيلهم ويقال ان عثمان اول من اتخذ
اروقة حتى وسع المسجد وزاد في سعة المسجد ولما كان ابن الزبير زاد في اتقانه لا في سعته وجعل فيه عمدا من الرخام
وزاد في ابوابه وحسنها فلما كان عبد الملك بن مروان زاد في ارتفاع حائط المسجد وحمل اليه السواري من مصر
في البحر الى جدة واحتملت من جدة على العجل الى مكة وامر الحجاج بن يوسف فكساها بالديباج فلما ولي
الوليد بن عبد الملك زاد في حليتها وصرف في ميزابها وسقفها ما كان في مائدة سليمان بن داود صلعم
من ذهب وفضة وكانت حملت على بغل قوي فتفسخ تحتها فضرب منها الوليد حلية الكعبة
وكانت هذه المائدة قد احتملت اليه من طليطلة بالاندلس لما فتحت ملك البلاد وكان لها اطواق
من ياقوت وزبرجد فلما ولي المنصور وابنه المهدي زادا ايضا في اتقان المسجد وتحسين هيئته
ولم يحدث فيه بعد ذلك عمل صح

المقدس في اللغة المنزه، قال المفسرون في قوله تعالى ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال الزجاج معنى نقدس لك اي نطهر انفسنا لك وكذلك
نفعل بمن اطاعك نقدسه اي نطهره قال ومن هذا قيل للسطل القدس لانه يتقدس منه اي يتطهر قال ومن هذا بيت المقدس
بهذا اضبطه بفتح اوله وسكون ثانيه وتخفيف الدال وكسرها اي البيت المقدس المطهر الذي يتطهر به من الذنوب وقال مروان
للفرزدق حين للفرزدق والسفاهة كاسمها ان كنت تارك ما امرتك فاجلس ودع المدينة انها محظورة
والحق بمكة او ببيت المقدس وقال قتادة المراد بارض المقدس اي المباركة واليه ذهب ابن الاعرابي ومنه قيل
للراهب متقدس ومنه قول امرئ القيس فادركنه ياخذن بالساق والنسا كما شرق الولدان ثوب المقدس
وصبيان النصارى يتبركون به ويمسحه الذي هو لابسه واخذ خيوطه منه حتى يتمزق عنه ثوبه وفضائل بيت
المقدس كثيرة ولابد من ذكر شيء منها يستحسنه قال مقاتل بن سليمان قوله تعالى فنجيناه ولوطا الى الارض التي
باركنا فيها للعالمين قال هي بيت المقدس وقوله لبني اسرائيل وواعدناكم جانب الطور الايمن قال بيت المقدس وقال
وجعلنا ابن مريم وامه آية وآويناهما الى ربوة ذات قرار ومعين قال البيت المقدس وسبحان الذي اسرى بعبده
ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى وفي بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه البيت المقدس وفي الخبر
من صلى في البيت المقدس فكانما صلى في السماء ورفع الله عيسى بن مريم الى السماء من البيت المقدس وفيه مهبطه
اذا اهبط وتزف الكعبة بجميع حجاجها الى البيت المقدس ويقول لها مرحبا بالزائر والمزور وتزف جميع مساجد الارض
الى البيت المقدس اقرب شيء خبر عنه بعد الطوفان صخرة بيت المقدس وفيه ينفخ في الصور يوم القيامة وعلى صخرته
ينادي المنادي يوم القيامة وقال الله تعالى لسليمان حين فرغ من بناء بيت المقدس سلني اعطك قال يا رب
اسالك ان تغفر لي ذنبي قال لك ذلك قال يا رب اسالك ان تغفر لمن جاء هذا البيت يريد الصلوة فيه
وان تخرجه من ذنوبه كيوم ولد قال ولك ذلك قال واسالك من جاءه فقيرا ان تغنيه قال ولك ذلك
قال واسالك من جاءه سقيما ان تشفيه قال ولك ذلك وعن النبي صلعم لا تشد الرحال الا الى ثلاث مساجد
المسجد الحرام ومسجدي هذا ومسجد بيت المقدس وصلوة في بيت المقدس خير من الف صلوة في غيره واقرب
بقعة في الارض من السماء البيت المقدس ويمنع الدجال من دخولها وتهلك ياجوج وماجوج دونها
واوصى آدم عليه السلام ان يدفن بها وكذلك اسحق وابراهيم وحمل يعقوب من ارض مصر حتى دفن بها واوصى يوسف
حين مات بارض مصر ان يحمل اليها وهاجر ابراهيم عم من كوثى اليها واليها المحشر ومنها المنشر وتاب الله
داود بها وصدق ابراهيم الرؤيا بها وكلم عيسى الناس في المهد بها ويقاد الجنة يوم القيامة اليها ومنها يتفرق
الناس الى الجنة او الى النار وروي عن كعب ان جميع الانبياء زاروا بيت المقدس تعظيما له وعن كعب انه
قال لا تسموا البيت المقدس ايليا ولكن سموه باسمه فان ايليا امرأة بنت المدينة وعن عبد الله بن عمر
قال قال رسول الله صلعم لما فرغ سليمان من بناء البيت المقدس سال الله حكما يوافق حكمه وملكا لا ينبغي لاحد
من بعده فاعطاه الله ذلك وعن ابن عباس البيت المقدس بنته الانبياء وسكنته الانبياء ما فيه موضع شبر الا وقد
صلى فيه نبي او قام فيه ملك وعن ابي ذر قلت لرسول الله صلعم اي مسجد وضع على وجه الارض اول قال المسجد الحرام
قلت ثم اي قال مسجد بيت المقدس وبينهما اربعون سنة وروى ابي بن كعب اوحى الله تعالى الى داود ان ابن لي بيتا

قال

قال يا رب واين قال حيث ترى الملك شاهرا سيفه فرأى داود ملكا على الصخرة رافعا بيده سيفا وعن الفضل بن عياض
لما صرفت القبلة نحو الكعبة قالت الصخرة الهي لم ازل قبلة لعبادك حتى بعثت خير خلقك صرفت قبلتهم عني قال ابشري
فاني واضع عليك عرشي وحاشر اليك خلقي وقاض عليك امري وناشر منك عبادي وقال كعب من زار البيت المقدس شوقا
اليه دخل الجنة ومن صلى فيه ركعتين خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه واعطي قلبا شاكرا ولسانا ذاكرا ومن تصدق فيه بدرهم
كان فداؤه من النار ومن صام فيه يوما واحدا كتب له براءة من النار وقال كعب يحتبس المؤمنون ايام الدجال في بيت
المقدس يحاصرهم فيه حتى ياكلوا اوتار قسيهم من الجوع فبيناهم كذلك اذ سمعوا صوتا من الصخرة فيقولون هذا
صوت رجل شبعان فينظرون فاذا عيسى بن مريم فاذا رآه الدجال هرب منه فيلحقه بباب لد فيقتله
وقال ابو مالك القرظي في كتاب اليهود الذي لم يتغير ان الله خلق الارض فنظر اليها وقال انا واطئ على بقعتك
فشمخت الجبال وتواضعت الصخرة فشكر الله لها ذلك وقال هذا مقامي وموضع ميزاني وجنتي وناري ومحشر خلقي
وانا ديان الدين وعن وهب بن منبه قال امر اسحق ابنه يعقوب ان لا ينكح امرأة من الكنعانيين وان
ينكح من بنات خاله لابان بن ناهر بن آزر وكان مسكنه فلسطين فتوجه اليه يعقوب وادركه في بعض الطريق
الليل فبات متوسدا حجرا فرأى فيما يرى النائم كان سلما منصوبا الى باب السماء عند راسه والملائكة تنزل منه وتعرج فيه
واوحى الله اليه اني انا الله لا اله الا انا الهك واله آبائك ابراهيم واسمعيل واسحق وقد ورثتك هذه الارض المقدسة وذريتك
من بعدك وباركت فيك وفيهم وجعلت فيكم الكتاب والحكم والنبوة ثم انا معك حتى ادرك الى هذا المكان
فاجعله بيتا تعبدني فيه وذريتك فيقال انه البيت المقدس وبناه داود واتمه سليمان عم ثم اخربته الجبابرة بعد ذلك
فاجتاز به شعيا وقيل عزير النبي صلى الله عليه فرآه خرابا فقال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام
كما اقتص حق وعز في كتابه الكريم ثم بناه ملك من ملوك فارس يقال له لوشك واتخذ سليمان في بيت
المقدس اشياء عجيبة منها القبة التي كان فيها السلسلة المعلقة ينالها صاحب الحق ولا ينالها المبطل حتى
اضمحلت بحيلة معروفة وكان من عجائب ما اتخذه ان بنى بيتا واحكمه وصقله فاذا دخله الفاجر والورع تبين الفاجر
من الورع لان الورع كان يظهر خياله في الحائط ابيض والفاجر يظهر خياله اسود وكان ايضا مما اتخذ من الاعاجيب
ان نصب في زاوية من زواياه عصا آبنوس وكان من مسها من اولاد الانبياء لم تضره ومن مسها من غيرهم
احترقت يده وقد وصفها العلماء بصفات ان استقصيتها امللت القارئ والذي شاهدته انا
منها ان ارضها وضياعها وقراها كلها جبال شامخة وليس حولها ولا بالقرب منها ارض وطية البتة وزروعهم
على الجبال واطرافها بالفؤوس لان الدواب لا تصعد لها هناك واما نفس المدينة فهي على فضاء في وسط
فهو في طرفها الشرقي نحو القبلة اساسه من عمل داود وهو طويل عريض وطوله اكثر من عرضه وفي نحو القبلة
المصلى الذي يخطب فيه للجمعة وهو على غاية الحسن والاحكام مبني على اعمدة الرخام الملونة والفسيفساء التي
ليس في الدنيا احسن منه لا جامع دمشق ولا غيره وفي وسط صحن هذا الموضع مصطبة عظيمة على اعمدة رخام
مسقفة برصاص منمقة من برا وداخل بالفسيفساء مطبقة بالرخام الملون قبة عظيمة قائم ومطلع وفي اوسط
هذا الرخام قبة اخرى فيها الصخرة التي تزار وعلى طرفها اثر قدم النبي صلعم وتحتها مغارة ينزل اليها بعده

درج مبلطة بالرخام قائم ونائم يصلي فيها ويزار ولهذه القبة اربعة ابواب وفي شرقيها براً منها قبة اخرى على اعمدة
مكشوفة حسنة مليحة يقولون انها قبة السلسلة وفيه المعراج ايضاً على المصطبة وقبة النبي صلعم كل ذلك على اعمدة
مطبق اعلاها بالرصاص وفيها مغاير كثيرة ومواضع يطول عددها مما يزار ويتبرك ويشرب اهل البلد من ماء المطر
ليس فيها دار الا وفيها صهريج لكنها مياه ردية اكثرها يجتمع من الدروب وان كانت دروبهم حجارة ليس فيها
ذلك الدنس الكثير وبها ثلث برك عظيمة بركة بني اسرائيل وبركة سليمان وبركة عياض عليها حماماتهم
وعين سلوان في ظاهر المدينة في وادي جهنم ملحة الماء وكان بنو ايوب قد احكموا سورها ثم خربوه على ما نحكيه
بعد وفي المثل قيل عرضنا عالمها وقلبت ارض جابلها هذا ابو عبد الله محمد بن احمد البناء البشاري المقدسي
له كتاب في اخبار بلدان الاسلام وقد وصف البيت المقدس فاحسن والاولى ان نذكر قوله لانه اعرف
ببلده وان كانت قد تغير بعده بعض معالمها قال هي متوسطة الحر والبرد قلما يقع بها ثلج قال وسألني القاضي
ابو القاسم عن الهواء بها فقلت سجسج لا حر ولا برد فقال هذه صفة الجنة بنيانهم حجر لا ترى احسن منه ولا اتقن
منه ولا اعف من اهلها ولا اطيب من العيش بها ولا انظف من اسواقها ولا اكبر من مسجدها ولا اكثر من مشاهدها
وكنت يوما في مجلس القاضي المختار ابي يحيى بن بهرام بالبصرة فجرى ذكر مصر الى ان سئلت اي بلد اجل قلت
بلدنا قال فايها اطيب قلت بلدنا قال فايها اطيب قلت بلدنا قيل فايها افضل قلت بلدنا قيل فايها احسن
قلت بلدنا قيل فايها اكثر خيرات قلت بلدنا قيل فايها اكبر قلت بلدنا فتعجب اهل المجلس من ذلك وقيل انت
رجل محصل وقد ادعيت ما لا يقبل منك ولا مثلك الا كصاحب الناقة مع الحجاج قلت اما قولي اجل
فلانها بلدة جمعت الدنيا والاخرة فمن كان من ابناء الدنيا واراد الاخرة وجد سوقها ومن كان من ابناء
الاخرة فدعته نفسه الى نعمة الدنيا وجدها واما الطيب فهواها فانه لا سم لبردها ولا اذى لحرها واما
الحسن فلا ترى احسن من بنيانها ولا انظف منها ولا انزه من مسجدها واما كثرة الخيرات فقد جمع الله فيها فواكه الاغوار
والسهل والجبل والاشياء المتضادة كالاترج واللوز والرطب والجوز والتين والموز واما الفضل فهي عرصة القيامة
ومنها المنشر واليها المحشر وانما فضلت مكة والمدينة بالكعبة والنبي صلعم ويوم القيامة يزفان اليها فتحوي الفضل كله واما
الكبر فالخلائق كلهم يحشرون اليها فاي ارض اوسع منها فاستحسنوا ذلك واقروا به قال الا ان لها عيوبا يقال
ان في التورية مكتوب بيت المقدس طست ذهب ملؤه عقارب ثم لا ترى اقذر من حماماتها ولا اثقل مؤونة وهي

ولا اثقل مؤونة بها

مع ذلك قليلة العلماء كثيرة النصارى وفيهم جفاء على الرحبة والفنادق ضرائب ثقال وعلى ما يباع منها رجالة
وعلى الابواب اعوان ولا يمكن لاحد ان يبيع شيئا مما يرتفق به الناس الا بها مع قلة يسار وليس
للمظلوم انصار فالمستور مهموم والغني محسود والفقيه مهجور والاديب غير مشهور لا مجلس نظر ولا تدريس قد غلب
عليها النصارى واليهود وخلا المسجد من الجماعات والمجالس هي اصغر من مكة واكبر من المدينة عليها حصن بعضه على جبل
وعلى بقيته خندق ولها ثمانية ابواب حديد باب صهيون باب التيه باب البلاط باب جب ارميا
باب سلوان باب اريحا باب العمود باب محراب داود والماء بها واسع ويقال ليس ببيت المقدس امكن من الماء

والاذان

والاذان وقل ان يكون بها دار ليس بها صهريج او صهريجان او ثلثة على قدر كبرها وصغرها وبها ثلث برك عظيمة بركة بني اسرائيل
وبركة سليمان وبركة عياض عليها حماماتهم لها دواعي من الازقة وفي المسجد عشرون جبا متبحرة وقل ان يكون حارة ليس فيها جب
سبيل غير ان مياهها من الازقة وقد عمد الى وادٍ فجعل بركتين يجتمع اليها السيول في الشتاء وشق منها قناة الى البلد تدخل وقت
الربيع فيه فتملأ صهاريج الجامع وغيرها واما المسجد الاقصى فهو على قرنة البلد الشرقي نحو القبلة اساسه من عمل داود طول الحجر عشرة
اذرع واقل منقوشة موجهة مؤلفة صلبة وقد بنى عليه عبد الملك بحجارة صغار حسان وشرفوه وكان احسن من جامع دمشق لكن جاءت زلزلة
في ايام بني العباس فطرحته الا حول المحراب فلما بلغ الخليفة خبره اراد رده الى ما كان عليه فقيل له تعب ولا تقدر على ذلك
فكتب الى امراء الاطراف والقواد يامرهم ان يبني كل واحد منهم رواقا فبنوه اوثق واغلظ صناعة مما كان وبقيت تلك
القطعة شامة فيه وهي الى حد اعمدة الرخام وما كان من الاساطين المشيدة فهو محدث وللمغطى ستة وعشرون بابا
باب يقابل المحراب يسمى باب النحاس الاعظم مصفح بالصفر المذهب لا يفتح مصراعه الا رجل شديد الباعين عن يمينه
سبعة ابواب كبار في وسطها باب مصفح مذهب وعلى اليسار مثلها ومن نحو الشرق احد عشر بابا سواذج وعلى الخمسة عشر رواق
على اعمدة رخام احدثها عبد الله بن طاهر وعلى الصحن من الميمنة اروقة اركان من الحجارة وعلى وسط المغطى جملون عظيم خلفه قبة حسنة
والسقوف كلها الا المؤخر ملبسة بشقاق الرصاص والمؤخر مرصوف بالفسيفساء الكبار والصحن كله مبلط وفي وسطه
دكة مربعة مثل مسجد يثرب يصعد اليها من اربع جهاتها مراق واسعة وفي الدكة اربع قباب قبة السلسلة وقبة المعراج وقبة النبي
وهذه الثلث صغار ملبسة بالرصاص على اعمدة رخام مكشوفة وفي وسط الدكة قبة الصخرة على بيت مثمن باربعة ابواب كل باب
يقابل مرقاة من مراقي الدكة وهي الباب القبلي وباب اسرافيل وباب الصور وباب النساء وهو الذي تفتح الى المغرب
جميعها مذهبة في وجه كل واحد باب مليح من خشب التنوب امرت بهن ام المقتدر بالله وعلى كل باب صفة من رخامة
والتسوية تنطبق على الصفرية من خارج وعلى ابواب الصفاف ابواب ايضا سواذج وداخل البيت ثلثة اروقة
دائرة على اعمدة منحوتة احسن من الرخام واحسن لا نظير لها قد عقد عليه اروقة لاطية وداخله رواق اخر مستدير على الصخرة
على اعمدة منحوتة تقناطر مدورة فوق هذه منطقة متعالية في الهواء فيها طاقات كبار والقبة فوق المنطقة طولها غير القاعدة
الكبرى مع السفود في الهواء مائة ذراع يرى من البعد فوقها سفود حسن طولها قامة وبسطة والقبة على عظمها ملبسة بالصفر
المذهب وارض البيت مع حيطانه والمنطقة من داخل وخارج على صفة جامع دمشق والقبة ثلث سافات
الاولى مروقة على الالواح والثانية من اعمدة الحديد قد شبكت لئلا تميلها الرياح ثم الثالثة من خشب عليها الصفائح
وفي وسطها طريق الى عند السفود يصعد منها الصناع لتفقدها ورمها فاذا بزغت عليها الشمس اشرقت القبة وتلالأت
المنطقة ورأيت شيئا عجيبا وعلى الجملة لم ار في الاسلام ولا سمعت ان في الشرك مثل هذه القبة ويدخل
الى المسجد من ثلثة عشر موضعا بعشرين بابا باب حطة بابا النبي عليه السلم ابواب محراب مريم بابا الرحمة باب
بركة بني اسرائيل ابواب الاسباط ابواب الهاشميين باب الوليد باب ابرهيم باب ام خالد باب داود
وفيه من المشاهد محراب مريم وزكريا ويعقوب والخضر ومقام النبي صلى الله عليه وسلم وجبريل وموضع النمل والنور والكعبة والصراط متفرقة
فيه وليس على الميسرة اروقة والمغطى لا يتصل بالحائط الشرقي وانما ترك هذا البعض لسببين احدهما قول عمر اتخذوا في غربي
هذا المسجد مصلى للمسلمين فتركت هذه القطعة لئلا يخالف والاخر لو مد المغطى الى الزاوية لم تقع الصخرة حذاء المحراب

فكم هو اذ لك والله اعلم وطول المسجد الف ذراع بذراع الملك الاشباني وعرضه سبعمائة وفي سقوفه من الخشب
اربعة آلاف خشبة وسبعمائة عمود رخام وعلى السقوف خمسة واربعون الف شقة رصاص وحجم الصخرة ثلثة وثلثون ذراعا
في سبعة وعشرين وتحت الصخرة مغارة تزار ويصلى فيها نحو تسعة وستين قنديلا وكانت وظيفته كل شهر مائة قسط زيتا
وفي كل سنة ثمانمائة الف ذراع حصيرا وخدامه مماليك له اقامهم عبد الملك من خمس الاسارى ولذلك يسمون الاخماس لا يخدمه
غيرهم ولهم نوب يحفظونها وقال المنجمون المقدس طوله ست وخمسون درجة وعرضه ثلث وثلثون درجة في الاقليم الثالث
واما فتحها من اول الاسلام والى يومنا فان عمر بن الخطاب انفذ عمرو بن العاص الى فلسطين ثم نزل البيت المقدس فامتنع
عليه فقدم ابو عبيدة بن الجراح بعد ان افتتح قنسرين وذلك في سنة ست عشرة للهجرة فطلب اهل البيت المقدس
من ابي عبيدة الامان والصلح على مثل ما صولح عليه اهل مدن الشام من اداء الجزية والخراج والدخول فيما دخل فيه نظراؤهم
على ان يكون المتولي للعقد لهم عمر بن الخطاب فكتب ابو عبيدة بذلك الى عمر فنزل الجابية من دمشق ثم اتى البيت المقدس فقدم عمر ثم
فانفذ صلحهم وكتب لهم به وكان ذلك في سنة سبع عشرة ولم تزل على ذلك بيد المسلمين والنصارى من الروم والفرنج
والارمن وغيرهم من سائر اصنافهم يقصدونها للزيارة الى بيعتهم المعروفة بالقيامة وليس لهم في الارض كنيسة اعظم منها حتى انتهت البيعة بالكسر معبد النصارى ق
الى ان ملكها سكمان بن ارتق واخوه ايلغازي جدا هؤلاء الذين هم بديار بكر صاحب ماردين وآمد والخطبة فيها تقام لبني العباس
فاستضعفهم المصريون فارسلوا اليهم جيشا لا طاقة لهم به وبلغ سكمان واخوه خبر ذلك فتركوها من غير قتال وانصرفوا نحو
العراق واقبل المصريون حاصروه ونصبوا عليها المجانيق ثم تسلموها بالامان ورجع هؤلاء الى نحو الشرق وذلك في سنة احدى
وتسعين واربعمائة واتفق ان الفرنج في هذه الايام خرجوا من وراء البحر الى الساحل فملكوا جميع الساحل او اكثره وامتدوا
حتى نزلوا على البيت المقدس فاقاموا عليها اربعين يوما ثم ملكوها من شماليها من ناحية باب الاسباط عنوة في اليوم ٥٩١ / ٩٢ / ٥٨٣
الثالث والعشرين من شعبان سنة اثنتين وتسعين واربعمائة ووضعوا السيف في المسلمين اسبوعا والتجأ الناس الى الحرم الا من قتلوا
فيه ما يزيد على سبعين الفا من المسلمين واخذوا من عند الصخرة نيفا واربعين قنديلا من فضة كل واحد وزنه ثلثة الاف درهم
وستمائة درهم وتنور فضة وزنه اربعون رطلا بالشامي واموالا لا تحصى وجعلوا الصخرة والاقصى ماوى لخنازيرهم ولم تزل
في ايديهم حتى استنقذه منهم الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن ايوب رضي الله عنه في سنة ثلاث وثمانين
وخمسمائة فمدة احدى وتسعين سنة اقاموا في يد الفرنج وهي الى الآن في بني ايوب والمستولي عليه الآن منهم الملك
المعظم عيسى بن عادل ابي بكر بن ايوب وكان قد احكموا سوره وعمروه وجددوه فلما خرج الفرنج في سنة ست عشرة وستمائة
وملكوا دمياط استظهر الملك المعظم بخراب سوره وقال نحن لا نمنع البلاد بالاسوار انما نمنعها بالسيوف والاساورة دمياط عنوة
وهذا الكاف في خبرها وليس كل احد يحتمل تشبعه ولو فعلت ذلك لم يتسع له زماني وينسب الى البيت المقدس جماعة
من العلماء والصالحين والفقهاء منهم نصر بن ابراهيم بن نصر بن ابراهيم بن داود ابو الفتح المقدسي الفقيه الزاهد
اصله من نابلس وسكن البيت المقدس ودرس بها وكان قد سمع بدمشق من ابي الحسن ابن السمسار وابي الحسن محمد بن عوف
وابن سعدان وابن سكران وابي القاسم بن الطبري وسمع بآمد من هبة الله بن سليمان وسليم بن ايوب وقصور وعلق عليه
وعلى محمد بن البيان الكازروني روى عنه ابو بكر الخطيب ومحمد بن عبد الكريم الدستاني وابو القاسم النسيب
وابو الفتح نصر الله اللاذقي وابو محمد بن طاوس وجماعة وكان قدم دمشق سنة احدى وسبعين في نصف صفر

ثم

ثم خرج الى صور واقام بها نحو عشر سنين ثم قدم دمشق سنة ثمانين فاقام بها يحدث ويدرس الى ان مات وكان
فقيها فاضلا زاهدا عابدا ورعا واقام بدمشق ولم يقبل لاحد من اهلها صلة وكان يقتات من غلة تحمل اليه من ارض
كانت له بنابلس وكان يخبز له منها كل يوم قرص في جانب الكانون وكان متقللا متنزها اعجب الامر في ذلك
وكان يقول درست على الفقيه سليم من سنة سبع وثلثين الى سنة اربعين ما فاتني منها درس ولا اعادة ولا رجعت
الا يوما واحدا وعوفيت وسكت في ضمن التعليقة التي صنفها جزء فقال في نحو ثلثمائة جزء وما كتبت منها
حرفا الا وانا على وضوء وكما قال وزار تاج الدولة تتش بن الب ارسلان يوما فلم يقم اليه وسأله عن اخذه
الاموال السلطانية فقال اموال الجزية فخرج من عنده وارسل اليه بمبلغ من المال وقال له هذا من مال الجزية
ففرقه على الاصحاب فلم يقبله وقال لا حاجة بنا اليه فلما ذهب الرسول لامه الفقيه ابو الفتح نصر الله بن محمد
وقال له قد علمت حاجتنا اليه فلو كنت قبلته وفرقته فينا فقال له لا تجزع من فوته فسوف ياتيك من الدنيا
ما يكفيك فيما بعد وكان كما تفرس فيه وذكر بعض اهل العلم قال صحبت ابا المعالي الجويني بخراسان ثم
قدمت العراق فصحبت الشيخ ابا اسحق الشيرازي وكانت طريقته عندي افضل من طريقة الجويني ثم قدمت الشام
فرأيت الفقيه ابا الفتح فكانت طريقته احسن من طريقتهما جميعا وتوفي الشيخ ابو الفتح يوم الثلثاء التاسع من المحرم
ست سبعين واربعمائة بدمشق ودفن بباب الصغير ولم ير جنازة اكثر خلقا من جنازته رحمة الله عليه ومحمد بن طاهر
ابن علي بن احمد ابو الفضل المقدسي الحافظ ويعرف بابن القيسراني طاف في طلب الحديث وسمع بالشام ومصر والعراق
وخراسان والجبال وفارس وسمع بمصر من الحبال وابي الحسن الخلعي قال وسمعت ابا القاسم اسمعيل بن محمد بن الفضل
الحافظ يقول احفظ من رايت محمد بن طاهر ومن شعره الى كم اسلي النفس بالقرب واللقا بيوم الى يوم
وشهر الى شهر وحتام لا احظى بوصل احبتي واشكوا اليهم ما لقيت من الهجر فلو كان قلبي من حديد اذابه
فراقكم او كان من صالب الصخر ولما رايت البين يزداد والنوى تمثلت بيتا قيل في سالف الدهر
متى يستريح القلب والقلب متعب ببين على بين وهجر على هجر قال الحافظ سمعت ابا العلاء الحسن بن احمد الهمداني
الحافظ ببغداد يذكر ان ابا الفضل ابتلي بهوى امراة من اهل الرستاق كانت تسكن قرية عشرت فراسخ فكان
يذهب كل ليلة فيراها فراها تغزل في ضوء السراج ثم يرجع الى همدان فكان يمشي كل يوم وليلة اثني عشر
فرسخا ومات ابن طاهر والقبر الذي على جبلها يقال انه قبر رابعة العدوية وليس قبرها انما قبرها بالبصرة
واما رابعة التي هناك فهو قبر رابعة زوجة احمد بن ابي الحواري الكاتب اشتبه على الناس مع
القليس بتصغير قلس وهو الحبل من ليف النخل او خوصه لما ملك ابرهة بن الصباح اليمن بنا بصنعاء بيعة
لم ير الناس احسن منها نقشها بالذهب والفضة والزجاج الفسيفساء والوان الاصباغ وجعل كارابع القبة
برنسا فاذا كان يوم عيد ما كشف البرنس عنها فيتلألأ رخامها مع الوان اصباغها حتى يكاد يلمع البصر وسماها القليس
بتشديد اللام وروى عبد الملك بن هشام المغايرة القليس بفتح القاف وكسر اللام وكذا قراه على البكري

الحسن بن حسين أخبرنا سلمويه أبو صالح قال حدثني عبد الله بن المبارك عن معمر بن زياد الصنعاني قال رأيت مكتوبا على باب
الكنيسة التي بناها أبرهة على باب صنعاء بالمسند بنيت هذا لك من مالك ليذكر فيه اسمك وأنا عبدك كذا ضبطه الأزهري بضم القاف
وكسر اللام قال عبد الرحمن بن محمد سميت القليس لارتفاع بنيانها وعلوها ومنه القلانس لأنها في أعلى الرؤوس ويقال تقلنس الرجل
وتقلس إذا لبس القلنسوة وقلس طعامه إذا ارتفع من معدته إلى فيه وما ذكرناه أنه جعل على أعلى الكنيسة شيئا كرؤوس الناس
وكنها ويدل على صحة هذا الاشتقاق وكان أبرهة قد استذل أهل اليمن في بنيان هذه الكنيسة وجشمهم فيها أنواعا من السخر
وكان ينقل إليها آلات البناء كالرخام المجزع والحجارة المنقوشة بالذهب من قصر بلقيس صاحبة سليمان عليه السلام
وكان من موضع هذه الكنيسة على فراسخ وكان فيه بقايا من آثار ملكها فاستعان بذلك على ما أراده من بناء هذه الكنيسة وبهجتها
وبهائها ونصب فيها صلبانا من الذهب والفضة ومنابر من العاج والآبنوس وكان أراد أن يرفع في بنائها حتى يشرف
منها على عدن وكان حكمه في الصانع إذا طلعت الشمس قبل أن يأخذ في عمله أن يقطع يده فنام رجل منهم ذات يوم حتى
طلعت الشمس فجاءت معه أمه وهي امرأة عجوز فتضرعت إليه تستشفع لابنها فأبى إلا أن يقطع يده فقالت اضرب
بمعولك اليوم فاليوم لك وغدا لغيرك فقال لها ويحك ما قلت فقالت نعم كما صار هذا الملك إليك من غيرك فكذلك
سيصير منك إلى غيرك فأخذته موعظتها وعفا عن ولدها وأعفى الناس من العمل فيها بعد فلما هلك ومزقت الحبشة كل ممزق
وأقفر ما حول هذه الكنيسة ولم يعمرها أحد كثرت حولها السباع والحيات وكان كل من أراد أن يأخذ منها أصابته الجن
فبقيت من ذلك العهد بما فيها من العدد والآلات من الذهب والفضة ذات القيمة الوافرة والقناطير من المال ولا
يستطيع أحد أن يأخذ منه شيئا إلى زمان أبي العباس السفاح فذكر له أمرها فبعث إليها خاله الربيع بن زياد الحارثي
عامله على اليمن وصحبه رجالا من أهل الحزم والجلد حتى استخرج ما كان فيها من الآلات والأموال وهدمها حتى عفا
رسمها وانقطع خبرها وكان الذي يصيب من يريدها من الجن منسوبا إلى كعيب وامرأته وهما صنمان كانا تلك
الكنيسة بنيت عليهما فلما كسر كعيب وامرأته أصيب الذي كسرهما بجذام افتتن بذلك رعاع اليمن فقالوا أصابه
كعيب وذكر أبو الوليد كذلك في أن كعيبا كان من خشب طوله ستون ذراعا وقال الحسام شاعر من أهل اليمن
من القليس بلالك كما طلعا كادت له في الأرض إذ تقعا حلقوما يليه لولا غلالته لما من شدة التهشيم فانقطعا
كأنها رجل يعلى إلى جبل قد شدة أقبية النيران والدرعا ولما استتم أبرهة بنيان القليس كتب إلى النجاشي
أني قد بنيت لك أيها الملك كنيسة لم يبن مثلها لملك كان قبلك ولست بمنته حتى أصرف إليها حاج العرب
فلما تحدثت العرب بكتاب أبرهة ذلك إلى النجاشي غضب رجل من النسأة أحد بني فقيم بن عدي بن عامر بن
ثعلبة بن الحارث بن مالك بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر والنسأة هم الذين كانوا ينسئون
الشهور على العرب في الجاهلية ليحلوها فيؤخرون الشهر من أشهر الحرم إلى الذي بعده ويحرمون مكانه الشهر من أشهر
الحل ويؤخرون ذلك الشهر ثم له أن المحرم من الأشهر الحرم فيحلون فيه القتال ويحرمون في صفر وفيه قال الله
إنما النسيء زيادة في الكفر قال ابن إسحاق فخرج الكناني حتى أتى القليس فقعد فيها يعني أحدث ثم خرج فلحق
بأرضه فأخبر أبرهة فقال من صنع هذا فقيل له صنع هذا رجل من أهل البيت الذي يحج إليه العرب بمكة لما سمع
قولك أصرف إليه حاج العرب غضب فجاء فقعد فيها أي أنها ليست لذلك بأهل فغضب أبرهة وحلف
ليسيرن حتى يهدمه وأمر الحبشة بالتجهيز فتهيأت وخرج ومعه الفيل وكانت قصة الفيل مذكورة في الكتاب العزيز
[illegible] معجم البلدان [illegible] في شهر محرم الحرام ١٢٨٣

العاج جمع عاج

[illegible]

فائدة في حقيقة النوم والرؤيا اعلم أن الروح الحيواني هو جوهر البخار اللطيف الحاصل من لطف الأغذية
في الأعضاء والعروق وبسببه يحصل للأعضاء قوة الحس والحركة وهو مركب الروح الإنساني إذا انتشر في جميع أجزاء
البدن باطنه وظاهره حصل الحس والحركة وهذا هو اليقظة وإن بقي في الباطن ولم يتصل إلى الظاهر تعطلت الحواس
الظاهرة وهذا هو النوم وبقاؤه في الباطن يكون لأسباب منها طلب الاستراحة عن كثرة الحركة ومنها الكلال بسبب الأعمال
الكثيرة الصادرة من الحواس فاشتغال الطبيعة بنضج الغذاء الأسفل الروح من لطيفه ومنها انسداد المجاري فإن
فإن الإنسان إذا شرب الشراب امتلأ انتصاعدت أبخرته من المعدة إلى الدماغ ونزلت إلى الأعضاء فامتلأت المجاري وانسدت
فلا ينفذ الروح على النفوذ كما ينبغي وربما كان أكل الطعام موجبا للنوم لهذا السبب فإذا بقي الروح في الباطن وركدت
الحواس بقيت النفس فارغة من شغل الحواس لأنها لا تزال مشغولة بالتفكر فيما تورده الحواس عليها فإذا وجدت فرصة
فارتفع عنها الموانع اتصلت بالجواهر الروحانية الشريفة من عالم الملكوت التي فيها نقوش جميع الموجودات كليه
وجزئيه ما كان وما يكون وما هو كائن وهي المسماة بالكتاب المبين وأم الكتاب واللوح المحفوظ فانتقشت بحسب
استعدادها بما فيها من صور الأشياء لا سيما ما يناسب أغراضها وكان مهماتها فإن النفس بمنزلة مرآة ينطبع فيها كل
ما قابلها من جرمها لحقيقتها عند حصول الأسباب وارتفاع الحجاب بينهما والحجاب هنا اشتغال النفس بما تورده الحواس فإذا
ارتفع ظهر فيها من ذلك الملكوت ما يناسبها ويحاذيها فهذا هو سبب الرؤيا الصادقة وهي إما صريحة فتستغني عن التأويل
وهي التي لم تتصرف فيها المتخيلة الحاكية للأشياء بتمثيلاتها المخصوصة وهو حكاية المتخيلة بصورة مناسبة له فإن النفس إذا
انتقش فيها معنى وكسته المتخيلة صورة لذلك المعنى تناسبه فتحيلها إلى الحس المشترك فتصير مشاهدة وهذه الرؤيا
التأويل وتأويل المعبر الاستدلال بتلك الصورة على ذلك المعنى وكثيرا ما تحكي المتخيلة عن تلك الصورة صورة أخرى وتنقلها
الصورة كثيرة حتى يعجز المعبر عن إدراك الانتقالات وسبب اختلاطها قوة التخيل وتعودها للتركيبات التي لا أصل
لا ولهذا لا يعتمد على رؤيا الكذوب والشاعر لأن تخيلها اعتاد تخيل الصور التي لا وجود لها واختراعها وقد
للرؤيا أسباب أخر منها أن الصور المحفوظة في خزانة الخيال تظهر وقت النوم في الحس المشترك لفراغه إن وقت اليقظة
مشغولا بالصور التي تورده الحواس الظاهرة الثاني أن القوة المفكرة ربما ركبت صورها وقت اليقظة إما بسبب اشتياقها إلى شيء أو
لخوفها الفوات شيء أو توقع مكروه فتظهر تلك الصور وقت النوم في الحس المشترك الثالث أن مزاج روح القوة

القوى المتخيلة اذا ضعف تحصل افعال بحسب غلبة الغالب على النفس مثلا اذا استولت عليه الحرارة فانه يرى النيران واذا استولت
البرودة يرى الثلج واذا استولت الرطوبة يرى الامطار ونحوها واذا استولت عليه اليبوسة يرى كانه يطير في الهوا
واذا استولت عليه البخار السوداوي يرى الظلمة وكل رؤيا يكون سببها امثال هذه الاشيا فهي اضغاث احلام التي
لا يلتفت اليها والله اعلم     اعلم ان النفوس القدسية النبوية مخالفة بماهيتها لسائر النفوس صفاء ونورا و
انجذابا الى عالم الانوار الفائض من المبادي العالية فهي من سائر النفوس واكملها بعثت مكملة للناقصين ومعلمة
للجاهلين ومرشدة للطالبين ومصطفاة على العالمين ولما كان صفاء جوهر نفس نبينا صلى الله عليه وآله وسلم
اكمل تلك النفوس القدسية واقويها واشدها اتصالا بالعقل الفعال المسمى بالعالم الاعلى والمعلم الشديد القوى
وهو المفيض للعلوم باذن الحي القيوم على الواح النفوس العقلية فلا يبعد ان يكون المراد
بمنامه النشأة الباطنية وبرؤياه الرؤيا العقلية العلمية لا ماهو الظاهر من معنى هذين
اللفظين فان منامه صلعم ليس كمنام غيره الا ترى الى قوله المجمع عليه من الخاصة والعامة
ان عيني تنام وقلبي لا ينام وانما عبر عن ذلك بالمنام والرؤيا لقصد التفهيم والتعليم
فان اكثر الناس يعجز عن ادراك الامور العقلية الا بصفة الامور الحسية والله اعلم

رساله در احوال عبدالله افندی در تعلیقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی [illegible] [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] که در این [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چنانکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] بن [illegible] عبدالله [illegible] بن حسن [illegible] بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

[illegible] [illegible] [illegible] کتاب که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالعظیم بن عبدالله [illegible]

و عبدالله افندی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بن عبدالله افندی است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله افندی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله بن [illegible] بن عبدالله [illegible] است و عبدالله افندی [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از عبارت صاحب عمدة الطالب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روایت [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] بن علی بن [illegible] [illegible]

علی بن ابیطالب علیهم السلام صاحب [illegible] که امام [illegible] زیدیه است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible] علی بن [illegible] علیهما السلام

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله افندی [illegible]

[illegible] است که [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] کتاب عمدة الطالب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روایت شده که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چنانچه زیدیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] زیدیه [illegible] و امام [illegible] [illegible] مذهب زیدیه [illegible] و عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پس [illegible] [illegible] زیدیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عبدالله بن حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مذهب زیدیه [illegible] [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زیدیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در عمدة الطالب [illegible] [illegible] [illegible]

در عهد جعفر گفت اهم کانه علامت [illegible] فرزندی داده و گفت پس جعفر را آورد و در گل خود محبوس کرد و در روز عید [illegible]

کرد ای سید جعفر را زده و جبر داده و ای طرف گفت [illegible] داده [illegible]

چون فرستاده و جواب جعفر را رسید [illegible] نزدیک [illegible] آمد چون سر وی بر داشت سر بریده عبد الله [illegible]

شمشیر کشته [illegible] چون جعفر [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] که [illegible]

گفت [illegible] و [illegible] رفت [illegible] جعفر [illegible] گفت [illegible]

دشمن [illegible] کرد که عبد الله [illegible] داده [illegible] در بغداد [illegible] که [illegible] الطعام

وچون [illegible] گفت اگر جعفر [illegible]

بن [illegible] عبد الله [illegible] جعفر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

سرور گفت [illegible] عبد الله [illegible] افطس افطس [illegible]

[illegible] القاموس [illegible] الافطس

[illegible] افطس [illegible]

آنکه چون [illegible]

که [illegible] عبد الله [illegible] معروف [illegible] نفس زکیه و مهدی موعود چنانکه [illegible]

تمام در کتاب [illegible] مذکور است [illegible] و [illegible] داشت

[illegible] آل ابی طالب [illegible] چون [illegible] عباس [illegible] امام [illegible]

[illegible] عراق آمد و منصور [illegible] را [illegible] که روزی [illegible] منصور [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] منصور [illegible]

که [illegible] قاطع رحمت نسب [illegible] و [illegible]

[illegible] به صاحب کتاب مبسوط [illegible] بن [illegible]

و [illegible] نسب [illegible] کتاب [illegible] فاطمه الزهرا [illegible]

بن علی

بن [illegible] طبعیت [illegible] چنانکه [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] امام [illegible] علیه السلام فرمودند [illegible] دینار [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] دینار [illegible]

[illegible] حضرت فرمودند [illegible] که [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] قاطع [illegible] افطس [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام

تبع على

الآس يحكي اسنة الشماس
كسناه برقا وضيا نبراس

حيا بها غصن الشباب كانها
الجوزاء تعرض فوقها الغلاب

من ريق خود غضة لا فضة
في روض زينب غرس الآس

وبدت شذا تعطفت وقد سفرت آيت
حسنا يطيش عقول كل الناس

وبدت بخفيف قدها تلك الـ
هيفا فغصن يانع مياس

عطفت وقد رق الطول وجدي قلبها
مذ رق قلب العذول القاسي

بشرا بعيد سيح الزمان بوصل من
كانت لطافة هجرها انفاسي

فطفقت في روض الحبة مطربا
يا ابن صبي او غثاله كاس

افصح ببلاغ الاسلام البحر الذي
لا زال يقصر عنه كل مقاس

افتى علينا الفضل ناح العرو
البحر الذي قد عم كل الناس

ذاك الذي بسنا اباه
نور السما وثوابت الاساس

والاقتصاد العالم الماضي الذي
فاق بسلكه العلي والباس

ملأ العلوم فلا يزال مكبه
العقول بمديحه كل حواس

كانت بحلاته الشهبة اذ هي يجي
الغرس الطيف شد الغراس

ذو فكرة ونباهة وسماحة
وبراعة منه وعظم مراس

اسد تقاعس الابطال دم خابه
في منازله مطال الافراس

فكانما فيه اياس فان اذ
فتنت لنا بذكائه وحواسي

او فلاطون في سماحة حاتم
في حلم الاحنف في ذكاء اياس

والله ما ينفي وسار زمان البعد
مثلا من الخلف فالنبراس

الوهي يبعث من قريحة فهمه
يروي لنا احلاث كل جواس

ودرى بانواع المعاني من فضل
كبرى الفوائد بالبديع وعباس

لا زال في العلماء وانتزع من سما
ولكل ذي فهم اخا ومواس

آيات السما خيرا وانهاك تنوفيها
وابنا البيان كتير الالباس

يا ابن الذين البهم رد فاللغد
بين المعالي من عالم الاحساس

حكت نظم في الفخر مللاس
يحلب بوصفها عن لباس

يا من فعلا دونها البرية كلها
ابدا الكلم الكلام ترم آيس

يا ابن بها بدون بنتر وتفي الى
عليك ان انلت غير لباس

وصلا ودم يا كعبة الجود التي
العفاف لها على الاخلاس

٢٢

[illegible]

ابو حنیفه ... [illegible] ... فقال ... [illegible]

... رمضان المبارک ۱۲۸۳ ... [illegible]

[illegible]

... سنه ۱۲۸۴ ... [illegible]

جناب ... [illegible] ... قول ... [illegible]

[illegible]

احفظ بنيّ وصيّتي واعمل بها — فالطب مجموع بنصّ کلامي
قدّم على طبّ المريض عنايةً — في حفظ قوّته مع الايام
بالشبه تحفظ صحّةً موجودةً — والضدّ فيه شفاء کل سقام
اقلل نکاحک ما استطعت فانّه — ماء الحياة يراق في الارحام
واجعل طعامک کل يوم مرّةً — واحذر طعاماً قبل هضم طعام
لا تحقر المرض اليسير فانّه — کالنار تصبح وهي ذات ضرام

[illegible]

دوسینه فی شهر ... معظم و بندر ... معتبره واقع است در ولايت ... [illegible]
و ... ولز ... یکی از ممالک انگلیس ... 
... بزبان انگلیسی ... گال جنوبه ...
و این شهر سمت جنوب شرقی مملکت در ساحل خلیج ... واقع است سابق براین چندان معروف نبود و غالباً ... 
... دولت انگلیس ... و ... 
... یکی از شهرهای معروف و بندرگاههای معتبر ... 
... دولت انگلیس است.
اما وقوع (اکسپوزیسیون) در این شهر ... 
... معلم ...
... انگلیس ... [illegible]

[illegible marginal notes]

حسن ... سطر الکرن
برادر ... حکم
... ١٥
... ١٢٩٢

هُمِداُپات

اطبایی هستند که تقریباً اعتقاد بدوای زیاد ندارند ... 
و خیال را خیلی ... تجربه ... معالجه ...
این طایفه معالجه شان با ادویه ... 
... مرض ... 

الُتوپات

آنها نیز هستند که باضداد معالجه میکنند

... ١٢٩٥ ... 

عن ابی الحسین الهمدانی ...
... فی خزانة ... قال کنت یوما ...
... صدیقی ...
... [illegible]

از جنگ نواب معتمد الدوله نقل شد

۱۲۳۸

صورت مجلس خاقان مغفور نقش بستان است که در عمارت ... نقش شده است بتاریخ هزار و دویست و سی و هشت هجری

صورت مبارک خاقان مغفور

طرف یسار طبقهٔ بالا

طرف یمین طبقهٔ بالا

نایب السلطنه عباس میرزا — محمد علی میرزا ... — حسنعلی میرزا ... — محمد تقی میرزا ... — محمد ولی میرزا — محمد تقی میرزا حسام السلطنه

طبقهٔ پائین

طبقهٔ پائین

علیشاه ظل السلطان — شیخعلی میرزا — عبدالله میرزا — حسنعلی میرزا ... — ... میرزا — امام وردی میرزا

[illegible]

طرف یمین طبقهٔ بالا

میرزا ... — ... — ... — ... — ...

[illegible]

طرف یمین طبقهٔ پائین

میرزا محمد شفیع صدر اعظم — میرزا بزرگ قائم مقام — ... — ... — ...

[illegible]

احمد خان ... — محمد خان ... — ... — ...

[illegible]



[illegible]

عدد اسم ... حرف ...

[illegible]

ایضاً مضمون آنکه اسم هر موجودی از موجودات ... ان ...

و ... در ... عدد حروف آن ...

... که در شش ضرب ... محفوظ دارد

... آنکه ... ضرب کن ...

پس ... آن ... آنچه باقی ماند ... عدد ...

یکصد و ده ... عدد اسم مبارک امیر المؤمنین است

و این منظومه شیخ ... ... ...

... آن ... نظم آورد ...

... صفت خاص امام ... ماند ...

آورده ... آنکه لفظ ...

شیخ ... نظم دارد

[illegible]

تتمهٔ صورت سلام

طرف یسار طبقهٔ بالا

شاه محمود افغان — امیرزاده ناصرالدین تیموری — شاهزاده دارا — شاهزاده فیروز — شاهزاده قیصر — شاهزاده اویس — محمد سلطان قاجار قوانلو

سلیمان قاجار قوانلو — محمد سلطان قاجار دولو — [illegible] قاجار — ابراهیم خان قاجار [illegible] — امام قلی خان [illegible] — [illegible] خان [illegible] — محمد [illegible] قاجار قوانلو

[illegible] خان قاجار دولو — [illegible] مرزا [illegible] — عبدالله خان [illegible] — عبدالرحیم پاشا [illegible] — مصطفی خان [illegible] — محمد خان [illegible]

[illegible] محمد خان اوزبک — محمد [illegible] — احمد چلبی — [illegible] خان [illegible] — نصرالله خان [illegible] — [illegible] خان [illegible]

طرف یسار طبقهٔ پایین

[illegible] خان [illegible] — میرزا [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

قران ... [illegible] ... الهاجره ... [illegible] ... که

از ... [illegible] ... ۱۲۰۱ ... [illegible]

والقبائل ... [illegible]

یکشنبه ۱۵ ... [illegible] ... در ایام ... [illegible] ... حفظها

... [illegible] ... صلوات الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible] ... نقل شد ... [illegible]

خوف واقع شد ... [illegible] ... ۱۲۶۳ ... ۱۸۴۷

[illegible]

صاحب برهان قاطع در لغت ...

[illegible]

در شب دوشنبه بیست و دوم شهر ذیحجة الحرام در اردوی همایون

۱۲۸۵

در نگارگاه ... دیوان مسعود سعد سلمان ...

بجهت ... که بعد از رجعت از ... در رکاب

مبارک اقدس شاهنشاهی ... فرهنگ ...

رفع ... ملاحظه اشعار آن شاعر ...

این دو شعر از دیوان آن یادگار در ... نقل شد

نگار من ... [illegible] ... اگر بهار نباشد مرا بهار تو بس

[illegible] ... [illegible]

نگار ... دل ... زوام عشق ... [illegible]

سواد قباله

رواج حمد و سپاس و رعایه طراز جهان [illegible] اراز [illegible] و رونق بازار [illegible] فصاحت در بستان ارای نغمه‌سرایان عبارت [illegible]

جهری جمله رقم [illegible] درست قدرت کامه [illegible] اوراق [illegible] زیع [illegible] زیبائی [illegible] رنگهای شیرازه بسته [illegible]

و انقطاع [illegible] کرده ... و جانان حکمت [illegible] دو کور را در آن [illegible] ثمره [illegible] کرده و جانشین

قدرت از انجام والدین [illegible] و جهان [illegible] کاندانم [illegible] رغبت [illegible] و انجام [illegible] کرم [illegible] بر جهان

ادراک [illegible] نکاح [illegible] و [illegible] فزون [illegible] و [illegible] در کاخ [illegible] بعد [illegible]

[illegible] فصله [illegible] و [illegible] قطره [illegible]

از آن قطره [illegible] در این صورت [illegible] نطفه را صورت [illegible] که کرده است [illegible] و در آتش [illegible]

[illegible] کردن [illegible] غذای [illegible] صحه [illegible] نعمت جناب [illegible] امری [illegible] است که زوج [illegible]

[illegible] شاه [illegible] دولت [illegible] اظهار [illegible] حضرت [illegible] زوج [illegible]

المسلمین [illegible] رب العالمین [illegible] و [illegible] علیه السلام [illegible]

الیست

نواب [illegible] جناب [illegible] [illegible] سکندر [illegible] و [illegible] اسلام [illegible] [illegible] خانقاه [illegible] طریقه [illegible] پناه [illegible] خانه [illegible] الکرم [illegible] [illegible] مقصود [illegible] رحمت [illegible] کثیر [illegible] ادام [illegible]

علیا حضرت [illegible] مریم [illegible] خدیجه [illegible] عصمت [illegible] الدنیا والدین [illegible] سلطنه [illegible] شاه [illegible] خانم [illegible] [illegible] نواب [illegible] قاجار

و نواب [illegible] عظمت و [illegible] و [illegible] خانه [illegible]

نواب [illegible] سابق الذکر دام [illegible]

[illegible]

دام [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] ۱۲۱۲

تاریخ وفات مرحوم شاهنشاه مغفور محمد شاه قاجار شب سه‌شنبه ششم شوال هزار و دویست و شصت و چهار هجری است

جلوس سلطان عصر السلطان ابن السلطان ابن السلطان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه تا ابد پاینده باد

بر اریکه سلطنت شب شنبه بیست و دوم ذیقعده هزار و دویست و شصت و چهار هجری است

[illegible]

والا ولی اللهی ... / خصم ترا ز تیغ قضا ...

[illegible]

قطعه‌ایست که ... میرزا ... شمس الشعرا ...

داد ... سلطان ...

... ۱۲۸۱

... بخط ...

[illegible]

و منه ایضاً الطبیب شمس الاطباء شاعر و کان شاباً حسن الصورة حلو الکلام جید الشعر من تلامذة الشیخ رضی الدین ... و کان معاصراً ... شعراء ... اوان شعر الشمس کان الطف و اعذب فقال ... رضی الدین ... [illegible]

... ابن تاریخ ... کان شاباً ... القریات ...

... سه‌شنبه ۲۳

... ۱۲۸۹

... بخط میرزا حسن ...

وحدثت الزبيريون ان معاوية كتب الى مروان بن الحكم وهو والى المدينة اما بعد فان امير المؤمنين احب ان يرد الالفة
ويسل السخيمة ويصل الرحم فاذا ورد عليك كتابي فاخطب الى عبد الله بن جعفر ابنته ام كلثوم على يزيد بن امير المؤمنين وارغب
له في الصداق فوجه مروان الى عبد الله فقرا عليه كتاب امير المؤمنين واعلمه ما في رد الالفة من صلاح ذات البين
واجتماع الدعوة فقال عبد الله ان خالها الحسين بينبع وليس ممن يفتات عليه بامر فانظرني الى ان يقدم وكانت
امها زينب بنت علي بن ابي طالب فلما قدم الحسين ذكر ذلك له عبد الله بن جعفر فقام من عنده ودخل على الجارية
فقال يا بنية ان ابن عمك القاسم بن محمد بن جعفر بن ابي طالب احق بك ولعلك ترغبين في كثرة الصداق
وقد نحلتك البغيبغات فلما حضر القوم للاملاك تكلم مروان فذكر معاوية وما قصده من صلة الرحم وجمع الكلمة
فتكلم الحسين فزوجها من القاسم بن محمد فقال له مروان اغدرا يا حسين قال انت بدات خطب ابو محمد
الحسن بن علي رضوان الله عليه عائشة بنت عثمان بن عفان واجتمعنا لذلك فتكلمت انت فزوجتها من عبد الله
بن الزبير فقال مروان ما كان ذلك فالتفت الحسين الى محمد بن حاطب فقال انشدك الله اكان ذلك قال اللهم
نعم فلم تزل هذه الضيعة في ايدي بني عبد الله بن جعفر من ناحية ام كلثوم يتوارثونها حتى ملك امير المؤمنين المامون
وذكر ذلك له فقال كلا هذا وقف علي بن ابي طالب رضوان الله عليه فانتزعها من ايديهم وعوضهم منها
وردها الى ما كانت عليه    تمت غره شهر رمضان المبارك سنه ١٢٧٩ از كتاب مبرد نقل شد

افتات لا يفتات عليه
اي لا يعمل دونه امره
وافتات الكلام ابتدعه
ص

[illegible]

حكى حماد الراوية قال كنت منقطعا الى يزيد بن عبد الملك وكان اخوه هشام يجفوني لذلك في ايامه فلما مات يزيد وافضت الخلافة الى هشام
خفته فمكثت في بيتي سنة لا اخرج الا لمن اثق به من اخواني سرا فلما لم اسمع احدا يذكرني في السنة امنت وخرجت وصليت الجمعة في الرصافة
فاذا شرطيان قد وقفا علي فقالا يا حماد اجب الامير يوسف بن عمر فقلت في نفسي من هذا كنت اخاف ثم قلت للشرطيين هل لكما
ان تدعاني حتى آتي اهلي فاودعهم وداع من لا يرجع اليهم ابدا ثم اصير معكما اليه فقالا ما الى ذلك سبيل فاستسلمت في ايديهما وصرت الى
يوسف بن عمر وهو في الايوان الاحمر فسلمت عليه فرد السلام ورمى الي كتابا فيه بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله هشام امير المؤمنين
الى يوسف بن عمر اما بعد فاذا قرات كتابي هذا فابعث الى حماد الراوية من ياتيك به من غير ترويع ولا تتعتع وادفع اليه خمسمائة دينار
وجملا مهريا يسير عليه اثنتي عشرة ليلة الى دمشق فاخذت الدنانير ونظرت فاذا جمل مرحول فجعلت رجلي في الغرز وسرت اثنتي عشرة
ليلة حتى وافيت دمشق ونزلت الى باب هشام فاستاذنت فاذن لي فدخلت عليه في دار قوراء مفروشة بالرخام وبين كل رخامتين
قضيب ذهب وهشام جالس على طنفسة حمراء وعليه ثياب حمر من الخز وقد تضمخ بالمسك والعنبر فسلمت فرد علي السلام
واستدناني فدنوت اليه حتى قبلت رجله فاذا جاريتان لم ار مثلهما قط في اذني كل واحدة منهما حلقتان فيهما لؤلؤتان
تتوقدان فقال لي كيف انت يا حماد وكيف حالك فقلت بخير يا امير المؤمنين فقال اتدري فيم بعثت اليك قلت لا قال
بعثت اليك لبيت خطر ببالي ولم ادر من قائله وما هو فقال    ودعوا بالصبوح يوما فجاءت قينة في يمينها ابريق    فقلت يقول عدي بن
زيد العبادي في قصيدة له قال انشدنيها فانشدته    بكر العاذلون في وضح الصبح يقولون لي اما تستفيق
ويلومون فيك يا ابنة عبد الله والقلب عندكم موثوق    لست ادري اذ اكثروا العذل فيها اعدو يلومني ام صديق
ودعوا بالصبوح يوما فجاءت قينة في يمينها ابريق    قدمته على عقار كعين الديك صفى سلافها الراووق
مزة قبل مزجها فاذا ما مزجت لذ طعمها من يذوق    وطفا فوقها فقاقيع كالياقوت حمر يزينها التصفيق
ثم كان المزاج ماء سحاب لا صرى آجن ولا مطروق    قال فطرب ثم قال احسنت والله يا حماد يا جارية اسقيه
فسقتني شربة ذهبت بثلث عقلي فقال اعده فاعدته فاستخفه الطرب حتى نزل عن فرشه فقال للجارية الاخرى اسقيه
فسقتني فذهب ثلث آخر من عقلي ثم قال سل حاجتك فقلت كائنة ما كانت قال نعم فقلت احدى الجاريتين
قال هما جميعا لك بما عليهما وما لهما ثم قال للاولى اسقيه فسقتني شربة سقطت منها فلم اعقل حتى اصبحت والجاريتان
عند راسي واذا عشرة من الخدم مع كل واحد بدرة فقال احدهم ان امير المؤمنين يقرا عليك السلام ويقول لك خذ هذه فانتفع
بها في سفرك فاخذتها والجاريتين وعدت الى اهلي    تمت دوشنبه ١٢ شهر رجب المرجب ١٢٧٩ از كتاب درة الغواص حريرى

الفقاقيع نفاخات الماء

و اداالشک من نفس ... که از اشعار ... [illegible]

[illegible]

دع انتقاد ... [illegible]

[illegible]

لی سمّی فؤاد احمدی

دفض العذال فی حب علی

[illegible]

صورت خطی که در تخت سلیمان فارس نوشته بوده است

اعداد فرانسه موافق اهل هند وختا

1 2 3 4 5 6 7 8 9 0

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

۱۱۱ ۲۲۲ ۳۳۳ ۴۴۴ ۵۵۵ ۶۶۶ ۷۷۷ ۸۸۸ ۹۹۹ ۳۳۳ ۲۲۲

۳۲۱ ۶۵۴ ۹۸۷ ۱۲۳ ۴۵۶ ۷۸۹ ۲۴۳ ۱۱۱ ۲۲۲ ۱۴۳

اعداد فرانسه سیاحی

1 2 3 4 5 6 7 8 9

علامات بروج دوازده گانه بقاعده فرنگان

♈ حمل ♉ ثور ♊ جوزا ♋ سرطان ♌ اسد ♍ سنبله ♎ میزان ♏ عقرب ♐ قوس ♑ جدی ♒ دلو ♓ حوت

---

یقول ارشمیدس لیستقر

محیط هیچون نسبت ۷ است الی ۲۲

اما متاخران خصوصا لودلف صحیح نسبت قطر

محیط را بدو تکرار ارشمیدس کرده جامع و فوکیم کرد اجزاء

قطر صد هزار هزار هزار هزار هزار هزار باشد محیط با ره سیصد

چهارده هزار هزار هزار هزار هزار هزار یکصد و پنجاه و نه هزار هزار هزار

هزار هزار دو و دویست و شصت و پنج هزار هزار هزار و سیصد و پنجاه و هشت

هزار هزار هزار نهصد و هفتاد و نه هزار هزار هزار و سیصد و بیست و سه هزار و

هشتصد و چهل و هفت جزو است با صورت

قطر ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

محیط ۳۱۴۱۵۹۲۶۵۳۵۸۹۷۹۳۲۳۸۴۶

۹

از افکار من بعث

النصر بمذهب الوفر

فرجی فخر

۱۲۶۶

چون از بیرون دایره خطی عمود کنند بر نصف قطر دایره آن خط را خط ظل خوانند پس بنجهی محل تلاقی دو خط مزبور را مبدء قوس و خط ظل را فستر خطی دیگر از مرکز بمنتهی قوس اخراج کنند تا ملاقی خط ظل شود از بیرون دایره بر نقطه واین خط را قطر ظل خوانند وگویند که ظل قوس ب ج خط د ب است و قطر ظل آن خط ا د که در حقیقة از این خط یعنی نصف قطر و خط ظل و خط قطر ظل مثلثی قائم الزاویه پیدا میشود و فرق میان جیب و ظل همین است که جیب از اندرون دایره عمود میشود بر نصف قطر و خط ظل از بیرون دایره و اثبات جمیع مجهولات را یا از ظل قوس یا از جیب قوس استخراج میکنند و وجه تسمیه این خط بظل آنست که چون ا ب را شاخص فرض کنیم و ج را محل شمس و خط ا د را خط شعاعی لابد خط د ب سایه شاخص خواهد بود

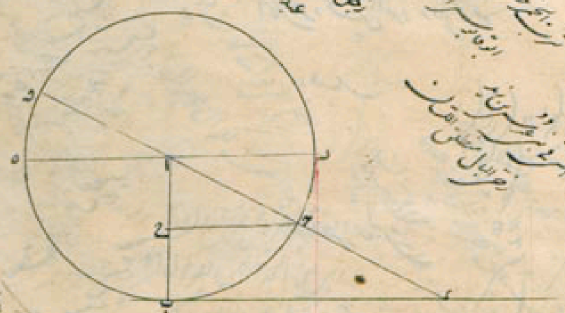

در ارتفاع چهل و پنج ظل مقیاس خواه معکوس خواه مستوی مساوی مقیاس

در ارتفاع سی و هشت ظل مستوی دو و مقابل مقیاس است تقریبا و در تمام او ظل معکوس این حکم را دارد

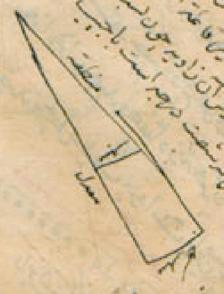

اسی کناندان حسو کنانی
نل بها نبل الرجال هلوك

رؤس المسائل

اول الطرق الملائكة    دوم جابلقين دار السلام

سيم مطران    چهارم [illegible]    پنجم [illegible]

ششم ناس

[illegible]

قال النبي [illegible]

حلال العوام [illegible]

سنح [illegible] كانه

قل [illegible]

نقل من ترجمة [illegible]

١٢٦٦

المرءة من المرء [illegible]

من ادم [illegible]

مثل جرى في العرب

شعب    قبيلة    عمارة

بطن    فخذ    فصيلة

اول الرم طلع ثم خلال ثم بلح ثم
بسر ثم رطب ثم تمر

[illegible]



[illegible]

الغضنفر [illegible]

ومن [illegible]

[illegible]

الملا [illegible] ٢٩ رمضان المبارك

١٢٦٦

قوله الف [illegible]

[illegible]

افتتاح ... مواد ... صدر اعظم ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بو درکه اول قوروندین کیم مدبر امور قرون و دهور بورو وسیله دیوان توتی الملک من تشاء طاییشی سی قضا یوشی ایلان یارلیغان انا جعلناک خلیفة فی الارض
التون تمغاسین آدیمیزغه اولوش بیریمیش و اول اوچوردین کیم مقدر ارزاق واجوریغیله دفترخانه ان الارض لله یوبورشاهمن یشا آنجش یپی عدید قلمی
ایلان ستیلکان فاحکم بین الناس بالحق آل بیلکا بیسن چقه بیزغه تیل اومیش اوغان قدرتی قدریمیز قوباشین قیرز تغاج کوک کوکیک کالسنیدای قیرزغاین
کل وتغاتیب سار غارتیش والوغ تنکری مشتی شوکتیمیز بولدی وزین چار تغاج سبز آسمان حمیسیدای میکان چیکلار یوز ولیب قوزغارتیش عدیمیر
بازیندا سا لقتین ایسما قدین یاری توفراغی یقرا علارا حسنه وانصافیمیز بلوتی احسان یاغتیسی یا غدوقلاخ خزان یاولاری جهان بهاریدین تاحبیکیلیغ اوله
اوزو کیین سلطنت یارماتی توزلاییب ظلم دیوی یوزکیزلاماق ایچون غارلار قرانقو تیسین کوزلاییب بوغولقان جان قوشلاری سبا پوپوشی تیک شوق ایلان
تختیمیز اوره سیرا ماقدا و سوسافان یوریک الکالاری ذوق ایلان تخت تمیز یک نشاولی قیمیز یندین اوسرا ماقداتی آتا کونکل ارماین بیر اوزه کوروب کاناکدا اوتورت
انکا تا تک کوزکوسیدا توغدوقی تولون آیینه یاقیب کوناناکدا آقاپو نیزدا یولدوز ساناغلی بابا قلیغ چکین لاری چین کی تنک قیلا ولی و یاقالاردا دیا تا لغاچه

قلیچلاری قویاش کبی قیلاولی و آتلاری اولکا ایلان حیلاولی چیدلاری نیک اوچوکی یاغی یا غسیدین یاروق و خنجرلاری نیک وجیدین دشمن اوکیکاسی یاروق
بیی اقلیم سلطانلاریدین الچیلار سورغوا ایبدا تورغون و آلتی جهت سکرانلاریدین یاشچیلار یارغو دیوا ایدا یوبون بوروغو بدرلاجرم شول یوی ک عمل لار اسیدا اولو
کرامسلار حدا اسیدا شکرا اکتین بیلیغه چالقایی و سیاری سپلاکین شیشما تقایی مت منسایاریمیز غه لازم و بیت سعادت نمونمیز لو حیغه مرتسم اسید وک کیم تدبیر اموریکا یا سین
و تقدیر مصالح دولت اغه سین بیر یاریپ جدمسکذار و بیلیک لی اخلاص شعار ایلیکا بیر اکیم نیش یوقو سلار داقا ترایتش و بیرک یوشما قلار غه فانلاش قورو تیلار
چوب اسیلار یلچی و تالاشما قداکوب کوپ و شلار قیلیچی اولامامن شفیع الا باذنه محوا سیه عنو بیزنا ساریتین اشارت و قت سیدا دو نوکلار کاتوره و یفعلون ما یومرون
او امر علیه باتقار ماقدین قوقا میوب توزکان تورکان توره چیریک یاسا للارین بخشی توزه و ایکی دشمنلار توره سین یا کی فکر ایلان یوزه اولکالار تا شوبلا
اولکوسیره و ایل اولمیا تلار کا اکو آتیک یوزک بیر یاقتدین ایل لار یا غیلار کا قاتیق و یولوکلار قار سو سیدا تاغ اوخشامان قاتیق حسن تدبیر یندین بوعوق بستیم
هواسی چیسیلغای و قاتیا غان آرام بولاغلاری آیتیلغای یاقلار اتلو و یالانک لارا و تولو یالین لار سویش و سیلغان کونکل لار سیویمیش اولد لار دو چون دولت لو

غزلتو سعادتلو اردتلو مجدتلو نجدتلو کیا ستلو فراستلو عقیدتلو بنده لیک جابه سین خانه کیه سی ایلان تکان وجاکر لیک دانه سین بورک مزرعه سیدا ایکان اکیکه

خدمتکار ایسیق یا ووفقه پایدار ممتحن الحضرة العلیا موتمن السلطنة العظمی میرزا محمد شفیع قدیمی کوحلی لسانیندین مشتری باشند اطلسیان وحسن بیانیندین تیز

وپرهیزبا مذربور ونقی زمانیدین قولتوقیمیز داصل بولوب ونیز بکلیکدا باریوقین بولیمیزدا توکوب قاتلا قاتلا قاتیق ایشلار کا توشوب وتوروک توروک کولار

بیله قوتو شوب ایدی سحاب عنایات شاهانه تامجیلار یندین اقبالینک اولیکین کو کارکای ورفتیمیز اوچکیندین اهالینینک بورین ایشنی تکای

وزارت تونی ایلان اینچولیک بوین طونا دوک وتوسکولیقدا رحمت ایلی ایله بولوکمیش بیلین تیرادوک کیم دولت پارچا بار جارعیت ویانیلیغ

اینینک استماعیندین فراغت یا بتیا انجا قیغه یا ستیانالار وآنینک سوزین مملکتیمیز نینک کون توغاریندین کون باتار کا دکیننی ایش سالارلار

اولوسلار نینک خیرودعا سیندین ذات همایونتمیز غه اولو شلارنی نیکو کاری وانعامیمیز عایده سیدین فایده لار کورکای سپهسالار لاروبین

لارو امیر لارو بیکلر بیکیلارو والیلار وقاضیلار وشرعیلار وبیتیکچی لار وبخشی لار وخانلار وسلطانلار و یا ساقلیغلار وجیر یکلار وتبقاقلار وسوبا شیلار

وخزانچی لار وقورچیلار ویورتچی لار وایداچیلار وسوسیچیلار واختاچی لار وقوشچیلار وایکی کوچی لار ومملکتیمیز داولان رعیتلار اونی

بالانفراد والاستقلال یارغوچی کل وزیر دیوان اعلی بیله لار وسوزین اشتماک اوزلاریغه لازم قیله لار ودیوان یارغانلاری یرلیغی بلیغلیک مصونی

ثبایه تغییر دین مصون سانالار تحریرا فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۲۱

تنوع عنه احد یکی سوکی ای کوزی نظیر جمعه باکی حسن خطوط

ودر جهه بمداد الکمال منقوط

ز راه تدجمع الضدین فی قرن

فالخصر مختصر والردف مبسوط

۶ محرم الحرام ۱۲۹۳

اول رصدی که بسته اند رصد طموخاریس است در اسکندریه
وبعد از ان رصد ابرخس هم در اسکندریه
وبعد از ان رصد بطلیوس قلوذی است هم در اسکندریه
واول رصدی که در اسلام بسته اند رصد یحیی بن منصور بوده است ببغداد در زمان مامون وکان بین رصد ... ورصد بطلیوس ...
ثم رصد بعده خالد بن مسعود برنی بدمشق
ثم رصد محمد بن علی المکی بنیشابور
ثم رصد محمد بن حافظ التبانی بالرقه
ثم رصد سلیمان بن عصمه السمرقندی ببلخ
ثم رصد ابو الحسین بن صوفی ابو بشیراز
ثم رصد ابو الوفاء البوزجانی ببغداد
ثم رصد ابو ریحان الخوارزمی ببلخ
ثم رصد ابو جعفر الخازن بالری وشارکه ابو الفضل العریضی
ثم رصد بعد ذلک ابو محمد الخجندی فی ایام فخر الدوله
ثم رصد المحقق الطوسی بمراغه
ثم رصد السلطان الغ بیک بسمرقند
زیج جامعه قوام الدین البیدکلی فی سنه ۱۲۵

راصدین که در زیج فیبق ذکر کرده

| | |
|---|---|
| راتوسترنیس | ۲۳۰ |
| ابارقوس | ۱۴۰ |
| بطلیوس | ۱۴۰ |
| بابوس | ۳۹۰ |
| البانیوس | ۸۸۰ |
| ارزاهله | ۱۰۷۰ |
| برقاجیوس | ۱۳۰۰ |
| رکیومونتانوس | ۱۴۶۰ |
| والتریوس | ۱۵۰۰ |
| قوپرنیق | ۱۵۰۰ |
| دانف | ۱۵۷۰ |
| تیهو | ۱۵۷۰ |
| قاسندی | ۱۶۰۰ |
| قاسنی | ۱۶۵۵ |
| رهر | ۱۶۷۲ |
| فیغ | ۱۷۳۸ |

مروزی

ابرخس



بدانکه متعارف در چیدن کلولهای سر قسم است اول آنکه بشبیه مثلث متساوی الاضلاع چیده شود وبر روی ان طبقه طبقه دیکر چیده شود که ضلع مثلث ان بیک عدد کمتر باشد از طبقه تحتانی وهمچنین بر روی ان طبقه دیکر چیده شود تا آنکه منتهی بواحد شود که صورت ان مخروط مضلع تام باشد وکیفیت دانستن عدد کلولها در این قسم آنست که اولا باید اعداد متوالیه از یکی تا یک عدد زیاده از ضلع مثلث تحتانی را با هم جمع نموده بقاعده معروفه وحاصل را در ثلث عدد ضلع مثلث تحتانی ضرب نماید که حاصل ضرب مساوی عدد مجموع کلولها است مثلا عدد ضلع مثلث تحتانی ده بود یکی بران افزودیم یازده شد پس باید اعداد متوالیه از یک تا ده را جمع نمود که پنجاه و پنج است ودر ثلث که ده ثلث است ضرب نماید ۱۶۵ میشود واین عدد کلولهای مطلوب است واکر خواهند از روی این جدول بردارند

| ضلع اسفل | طبقه اسفل | مخروط | ضلع اسفل | طبقه اسفل | مخروط | ضلع اسفل | طبقه اسفل | مخروط |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۱ | ۱ | ۲۱ | ۲۳۱ | ۱۷۷۱ | ۴۱ | ۸۶۱ | ۱۲۳۴۱ |
| ۲ | ۳ | ۴ | ۲۲ | ۲۵۳ | ۲۰۲۴ | ۴۲ | ۹۰۳ | ۱۳۲۴۴ |
| ۳ | ۶ | ۱۰ | ۲۳ | ۲۷۶ | ۲۳۰۰ | ۴۳ | ۹۴۶ | ۱۴۱۹۰ |
| ۴ | ۱۰ | ۲۰ | ۲۴ | ۳۰۰ | ۲۶۰۰ | ۴۴ | ۹۹۰ | ۱۵۱۸۰ |
| ۵ | ۱۵ | ۳۵ | ۲۵ | ۳۲۵ | ۲۹۲۵ | ۴۵ | ۱۰۳۵ | ۱۶۲۱۵ |
| ۶ | ۲۱ | ۵۶ | ۲۶ | ۳۵۱ | ۳۲۷۶ | ۴۶ | ۱۰۸۱ | ۱۷۲۹۶ |
| ۷ | ۲۸ | ۸۴ | ۲۷ | ۳۷۸ | ۳۶۵۴ | ۴۷ | ۱۱۲۸ | ۱۸۴۲۴ |
| ۸ | ۳۶ | ۱۲۰ | ۲۸ | ۴۰۶ | ۴۰۶۰ | ۴۸ | ۱۱۷۶ | ۱۹۶۰۰ |
| ۹ | ۴۵ | ۱۶۵ | ۲۹ | ۴۳۵ | ۴۴۹۵ | ۴۹ | ۱۲۲۵ | ۲۰۸۲۵ |
| ۱۰ | ۵۵ | ۲۲۰ | ۳۰ | ۴۶۵ | ۴۹۶۰ | ۵۰ | ۱۲۷۵ | ۲۲۱۰۰ |
| ۱۱ | ۶۶ | ۲۸۶ | ۳۱ | ۴۹۶ | ۵۴۵۶ | ۵۱ | ۱۳۲۶ | ۲۳۴۲۶ |
| ۱۲ | ۷۸ | ۳۶۴ | ۳۲ | ۵۲۸ | ۵۹۸۴ | ۵۲ | ۱۳۷۸ | ۲۴۸۰۴ |
| ۱۳ | ۹۱ | ۴۵۵ | ۳۳ | ۵۶۱ | ۶۵۴۵ | ۵۳ | ۱۴۳۱ | ۲۶۲۳۵ |
| ۱۴ | ۱۰۵ | ۵۶۰ | ۳۴ | ۵۹۵ | ۷۱۴۰ | ۵۴ | ۱۴۸۵ | ۲۷۷۲۰ |
| ۱۵ | ۱۲۰ | ۶۸۰ | ۳۵ | ۶۳۰ | ۷۷۷۰ | ۵۵ | ۱۵۴۰ | ۲۹۲۶۰ |
| ۱۶ | ۱۳۶ | ۸۱۶ | ۳۶ | ۶۶۶ | ۸۴۳۶ | ۵۶ | ۱۵۹۶ | ۳۰۸۵۶ |
| ۱۷ | ۱۵۳ | ۹۶۹ | ۳۷ | ۷۰۳ | ۹۱۳۹ | ۵۷ | ۱۶۵۳ | ۳۲۵۰۹ |
| ۱۸ | ۱۷۱ | ۱۱۴۰ | ۳۸ | ۷۴۱ | ۹۸۸۰ | ۵۸ | ۱۷۱۱ | ۳۴۲۲۰ |
| ۱۹ | ۱۹۰ | ۱۳۳۰ | ۳۹ | ۷۸۰ | ۱۰۶۶۰ | ۵۹ | ۱۷۷۰ | ۳۵۹۹۰ |
| ۲۰ | ۲۱۰ | ۱۵۴۰ | ۴۰ | ۸۲۰ | ۱۱۴۸۰ | ۶۰ | ۱۸۳۰ | ۳۷۸۲۰ |
| | | ۲۳۱ | | ۱ | ۸۶۱ | | | |

۱۲۵۰ ۳۳ ۹۹ ۳۹۶۶ ۴۰۲۶ ۱۲۷۵

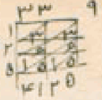

دیم مربع دیر روی ان طبقه طبقه چیده میشود تا منتهی بواحد شود وکیفیت دانستن اعداد آنست که یکی بر مضاعف ضلع اسفل افزوده ثلث حاصل را در مجموع اعداد متوالیه من الواحد الی الضلع ضرب نماید حاصل اعداد تمام کلولهاست مثلا عدد ضلع مربع اسفل ۶ بود مضاعفش ۱۲ یکی بران افزودیم ۱۳ ثلث حاصل ۴ ویك ثلث مجموع اعداد متوالیه من الواحد الی الضلع ۲۱ در هم ضرب کردیم حاصل شد ۹۱ وهو المطلوب واکر خواهند ازین جدول بردارند که اسهلست

| عدد ضلع اسفل | مربع اسفل | مجموع المربعات | عدد ضلع اسفل | مربع اسفل | مجموع المربعات | عدد ضلع اسفل | مربع اسفل | مجموع المربعات |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۱ | ۱ | ۲۱ | ۴۴۱ | ۳۳۱۱ | ۴۱ | ۱۶۸۱ | ۲۳۸۲۱ |
| ۲ | ۴ | ۵ | ۲۲ | ۴۸۴ | ۳۷۹۵ | ۴۲ | ۱۷۶۴ | ۲۵۵۸۵ |
| ۳ | ۹ | ۱۴ | ۲۳ | ۵۲۹ | ۴۳۲۴ | ۴۳ | ۱۸۴۹ | ۲۷۴۳۴ |
| ۴ | ۱۶ | ۳۰ | ۲۴ | ۵۷۶ | ۴۹۰۰ | ۴۴ | ۱۹۳۶ | ۲۹۳۷۰ |
| ۵ | ۲۵ | ۵۵ | ۲۵ | ۶۲۵ | ۵۵۲۵ | ۴۵ | ۲۰۲۵ | ۳۱۳۹۵ |
| ۶ | ۳۶ | ۹۱ | ۲۶ | ۶۷۶ | ۶۲۰۱ | ۴۶ | ۲۱۱۶ | ۳۳۵۱۱ |
| ۷ | ۴۹ | ۱۴۰ | ۲۷ | ۷۲۹ | ۶۹۳۰ | ۴۷ | ۲۲۰۹ | ۳۵۷۲۰ |
| ۸ | ۶۴ | ۲۰۴ | ۲۸ | ۷۸۴ | ۷۷۱۴ | ۴۸ | ۲۳۰۴ | ۳۸۰۲۴ |
| ۹ | ۸۱ | ۲۸۵ | ۲۹ | ۸۴۱ | ۸۵۵۵ | ۴۹ | ۲۴۰۱ | ۴۰۴۲۵ |
| ۱۰ | ۱۰۰ | ۳۸۵ | ۳۰ | ۹۰۰ | ۹۴۵۵ | ۵۰ | ۲۵۰۰ | ۴۲۹۲۵ |
| ۱۱ | ۱۲۱ | ۵۰۶ | ۳۱ | ۹۶۱ | ۱۰۴۱۶ | ۵۱ | ۲۶۰۱ | ۴۵۵۲۶ |
| ۱۲ | ۱۴۴ | ۶۵۰ | ۳۲ | ۱۰۲۴ | ۱۱۴۴۰ | ۵۲ | ۲۷۰۴ | ۴۸۲۳۰ |
| ۱۳ | ۱۶۹ | ۸۱۹ | ۳۳ | ۱۰۸۹ | ۱۲۵۲۹ | ۵۳ | ۲۸۰۹ | ۵۱۰۳۹ |
| ۱۴ | ۱۹۶ | ۱۰۱۵ | ۳۴ | ۱۱۵۶ | ۱۳۶۸۵ | ۵۴ | ۲۹۱۶ | ۵۳۹۵۵ |
| ۱۵ | ۲۲۵ | ۱۲۴۰ | ۳۵ | ۱۲۲۵ | ۱۴۹۱۰ | ۵۵ | ۳۰۲۵ | ۵۶۹۱۰ |
| ۱۶ | ۲۵۶ | ۱۴۹۶ | ۳۶ | ۱۲۹۶ | ۱۶۲۰۶ | ۵۶ | ۳۱۳۶ | ۶۰۱۱۶ |
| ۱۷ | ۲۸۹ | ۱۷۸۵ | ۳۷ | ۱۳۶۹ | ۱۷۵۷۵ | ۵۷ | ۳۲۴۹ | ۶۳۳۶۵ |
| ۱۸ | ۳۲۴ | ۲۱۰۹ | ۳۸ | ۱۴۴۴ | ۱۹۰۱۹ | ۵۸ | ۳۳۶۴ | ۶۶۷۲۹ |
| ۱۹ | ۳۶۱ | ۲۴۷۰ | ۳۹ | ۱۵۲۱ | ۲۰۵۴۰ | ۵۹ | ۳۴۸۱ | ۷۰۲۱۰ |
| ۲۰ | ۴۰۰ | ۲۸۷۰ | ۴۰ | ۱۶۰۰ | ۲۲۱۴۰ ۱۶۸۱ | ۶۰ | ۳۶۰۰ | ۷۳۸۱۰ |



قسم سیم انست که مربع مستطیل بر چینند و بر روی ان طبقات دیکر تا منتهی کردد بیك صف وقاعده عدد این قسم آنست که مقدار یك مخروط مربع متساوی الاضلاع ازان را افراز نموده از جدول مربعات عدد انرا مشخص نماید مثلا مربع مستطیلی که یك ضلع آن پانزده و ضلع دیکران که ضلع اقصر است پنج باشد در جدول مربع پنج داخل شدیم مخروط آن بود ۵۵ این را حفظ کردیم من بعد اعداد متوالیه از یك تا پنج را در جدول مثلثات پیدا کردیم ۱۵ بود ما بقی از ضلع اطول مستطیل ده بود ده را در پانزده ضرب کردیم ۱۵۰ شد با محفوظ جمع کردیم ۲۰۵ شد این است عدد مطلوب قاعده دیکر ضلع اطول مستطیل را مضاعف ساخته ضلع بالا را بران افزاید و مجموع را محفوظ نامد مثلا درین مثال پانزده را مضاعف ساختیم ۳۰ شد ۱ بران افزودیم ۳۱ شد واین محفوظ است من بعد اعداد متوالیه از واحد تا ضلع اقصر مستطیل که ۱۵ است کرفتیم و ثلث انرا در محفوظ ضرب کردیم شد ۲۰۵ وهو المطلوب

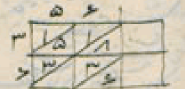

۲۰۱۶۰۰ ۲۰۴۰۰

اختلف فی مقدار الارض [illegible] ذلك [illegible] الاکثر [illegible]
[illegible]
[illegible] الارض فی الدایره [illegible]
[illegible] العراق [illegible]

[illegible]

فاعلم ان القداح المسمات ... [illegible] ... ففيه فرض واحد ... التوأم وفيه

فرضان والضريب وفيه ثلثة فروض والحلس وفيه اربعة فروض والنافس وفيه خمسة فروض والمسبل وفيه

ستة فروض والمعلى وله سبعة فروض ... [illegible]

[illegible]



ضعف ميكم ضلع اسفل را با يك بران افزوده وضرب ميكم بلث مجموع را در مجموع اعداد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنه ٤ شهر شوال ١٢٦٣

[illegible]

قال لبيد: وجزور ايسار دعوت الى الندى * بمغالق متشابه اجسامها

في بيان سهام الميسر



ثم كانت الوريجة

ما تدعى كون الثنيا عظيمة الرأس
لان راسها مما يشتهى في القمار
لبأنعها

وقدح غفو ... فاز واعلى
... جهة القداح
و

والدابر قدح ... 
وصاحبه مدابر

ايام العجوز صن وصنبر ووبر والامر
والمؤتمر والمعلل ومطفي الجمر او
ومكفي الظعن

الفرع بالتحريك اول ولد تنتجه الناقة او الغنم
كانوا يذبحونه لآلهتهم ومنه لا فرع اوكانوا اذا
تمت ابل واحد مائة قدم بكرا فنحره لصنمه
وكان المسلمون يفعلونه في صدر الاسلام ثم نسخ

نيران العرب بضع عشرة نار القرى توقد للأضياف يهتدون الطارقون الى المنزل ونار الاستمطار كانوا اذا
احتبس المطر جمعوا البقر وعقدوا في اذنابها وعراقيبها السلع والعشر وصعدوا بها الجبال واوقدوا فيها النار
زاعمين ان ذلك من اسباب المطر ونار التحالف كانوا يعقدون حلفهم عندها ويزعمون ان من نقض العهد
منع خيرها وخصوا النار بذلك لأن منفعتها تختص بالانسان لا يشركه فيها شيء من الحيوان ونار الطرد كانوا
يوقدون خلف من يمضي ولا يشتهون رجوعه ونار الاهبة للحرب كانوا اذا ارادوا حربا اوقدوا نارا على جبل ليبلغ
الخبر اصحابهم فيأتونهم ونار الصيد توقد للظباء لتعشى اذا نظرت اليها ونار الاسد كانوا اذا خافوا الاسد يوقدونها
لانه اذا رأى النار فزع منها ونار السليم توقد للملدوغ والمجروح ولمن عضه الكلب الكلب لئلا يناموا فيشتد بهم الامر
ونار الفداء كانوا اذا سبوا القبيلة خرجت اليهم السادة للفداء والاستيهاب فكرهوا ان يعرضوا النساء نهارا فيفتضحن
او في الظلمة فيخفى النار لعرضهن ونار الوسم يقال ما نارك اي ما سمة ابلك وانما يسأل عن ذلك لأنهم يعرفون
سمة كل قوم وكرم ابلهم ونار الحباحب كل نار لا اصل لها مثل ما ينقدح من حوافر الخيل ونار الحرتين كانت في بلاد عبس
تخرج من الارض فتؤذي من مر بها دفنها بعض الانبياء ع‍م والنار التي توقد بالمزدلفة حتى يراها من دفع من عرفة واول
من اوقدها قصي بن كلاب كذا ذكره الثعالبي في المضاف والمنسوب

نكتة صرفية
قواطنا مكة من ورق الحمي
يريد الحمام فحذف الميم وقلب
الالف ياء ويقال انه حذف
الالف كما يحذف الممدود
فاجتمع الميمان فلزم التضعيف
فقلب احدهما ياء كما قالوا
تظنيت

قال عبد الله بن معوية بن عبد الله
بن جعفر هذين البيتين واجاد

لسنا وان كرمت اوائلنا
يوما على الاحساب نتكل
نبني كما كانت اوائلنا
تبني ونفعل مثل ما فعلوا

وحُدِّثتُ ان جريرا كان يقول وددتُ ان هذا البيت من شعر هذا العبد كان لي بكذا وكذا بيتًا من شعري يعني نُصَيْبا
بزينبَ ألْمِمْ قبل ان يرحل الركبُ وقل إنْ تَمَلِّينا فما مَلَّكِ القلبُ وقوله اهيم بدعدٍ ما حييتُ فان امُتْ
أُوَكِّلْ بدعدٍ من يَهيم بها بعدي فلم تجد الرواة ولا من يفهم جواهر الكلام له مذهبًا حسنًا وقد ذكر عبد الملك ذلك لجلسائه
فكلٌّ عابَهُ فقال عبد الملك فلو كان اليكم كيف كنتم قائلين فقال رجل منهم كنت اقول اهيم بدعدٍ ما حييتُ وان امُتْ
فوا حزنًا من ذا يهيم بها بعدي فقال عبد الملك ما قلته والله اسوء مما قال فقيل له فلو كنتَ قائلا يا امير المؤمنين
ما كنت تقول اهيم بدعدٍ ما حييتُ وان امُتْ فلا صلحتْ دعدٌ لذي خُلّةٍ بعدي فقالوا انت والله
اشعر الثلاثة يا امير المؤمنين كامل وقد فُضِّل نُصَيب على الفرزدق في موقفٍ عند سليمن بن عبد الملك وذلك انهما
حضرا فقال سليمن للفرزدق أَنْشِدْني وانما اراد ان يُنْشِده مدحا له فانشده

وركبٍ كأنّ الريح تطلب عندهم لها تِرَةً من جذبها بالعصائب سَرَوا يخبطون الليل وهي تلفّهم الى شُعَبِ الأكوار من كل جانب
اذا آنَسوا نارا يقولون ليتها وقد خصرت ايديهم نارُ غالب فاعرض سليمن كالمغضب فقال نُصَيب يا امير المؤمنين
ألا أُنشدك في رَوِيِّها ما لعله لا يتّضع عنها فقال هات فانشد

اقول لركبٍ صادرين لقيتُهم قِفا ذاتِ اوشالٍ ومولاك قاربُ قفوا اخبروني عن سليمان انني لمعروفه من اهل ودّان طالبُ
فعاجوا فاثنَوا بالذي انت اهله ولو سكتوا اثنت عليك الحقائبُ وهذا في باب المدح حسنٌ ومتجاوزٌ ومستبدع كامل

دخل بعض الاعراب على ثعلب النحوي وقال انشدني يا امام الادب ارقّ شعرٍ قالته العرب فقال لا اجد ارق
من بيت الجرير ان العيون التي في طرفها حَوَرٌ قتلننا ثم لا يحيين قتلانا يصرعن ذا اللب حتى لا حراك به
وهنّ اضعف خلق الله اركانا فقال الاعرابي هذا شعرٌ قد لاكته السفلة بالسنتها هات غيره فقال ثعلب
اخذنا ما عندك يا اخا العرب فقال الاعرابي قول مسلم بن صريع الغواني نبارز ابطال الوغى فنقدّهم
ويقتلنا في السلم لحظ الكواعب وليست سهام الحرب تُفني نفوسنا ولكن سهام فُوِّقت في الحواجب

رضوان المدرس ... [illegible]

١٢٦٩

[illegible]



[illegible]

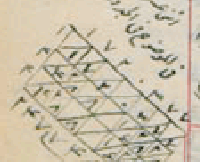

| أنواع الأشكال | المساحة | | | | | | العدد | أسماء الأرقام بالكتابة | ضعفها | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | | | | | اذا كان ضلع واحد من ذوات الاضلاع الكثيرة الفا فربع ضلع واحد الف الف | | | | | | | |
| المثلث | ٢ | ١ | ٠ | ٣ | ٣ | ٤ | ٠ | ويكون مجموع المثلث اربعمائة وثلاثة وثلاثين واثني عشر بتلك الاجزاء | ٥ | ٢ | ٠ | ٦ | ٦ | ٨ | ٠ |
| المخمس | ٢ | ٧ | ٣ | ٠ | ٣ | ٧ | ١ | ومساحة المخمس مثل مربع ضلع واحد وسبعمائة وعشرين الفا واربعمائة وسبعة وسبعين الفا | ٥ | ٥ | ٩ | ٠ | ٤ | ٤ | ٣ |
| المسدس | ٦ | ٧ | ٠ | ٨ | ٩ | ٥ | ٢ | ومساحة المسدس مثلي مربع ضلع واحد وخمسمائة وثمانية وتسعين الفا وستة وسبعين الفا | ٢ | ٥ | ١ | ٦ | ٩ | ١ | ٥ |
| المسبع | ٣ | ١ | ٩ | ٣ | ٣ | ٦ | ٣ | ومساحة المسبع ثلاثة امثال مربع ضلع واحد وستمائة وثلاثة وثلاثين الفا وتسعمائة واربعة عشر الفا | ٨ | ٢ | ٨ | ٧ | ٢ | ٢ | ٧ |
| المثمن | ٧ | ٢ | ٤ | ٨ | ٢ | ٨ | ٤ | ومساحة المثمن اربعة امثال مربع ضلع واحد وثمانمائة وثمانية وعشرين الفا واربعمائة وسبعة وعشرين الفا | ٤ | ٥ | ٨ | ٦ | ٥ | ٦ | ٩ |
| المتسع | ٥ | ٢ | ٨ | ١ | ٨ | ١ | ٦ | ومساحة المتسع ستة امثال مربع ضلع واحد ومائة واحد وثمانين الفا وثمانمائة وخمسة وعشرين الفا | ٠ | ٥ | ٦ | ٣ | ٦ | ٣ | ١٢ |
| المعشر | ٩ | ٠ | ٩ | ٣ | ٩ | ٦ | ٧ | ومساحة المعشر سبعة امثال مربع ضلع واحد وستمائة واربعة وتسعين الفا وتسعمائة وتسعة الفا | ٨ | ١ | ٨ | ٩ | ٨ | ٣ | ١٥ |
| | ٩٩ | ٣ | ٦ | ٥ | ٦ | ٣ | ٩ | (واحد عشر ضلعا) | | | | | | | |
| ذو أحد عشر ضلعا | ٢ | ٥ | ١ | ٦ | ٩ | ١ | ١١ | ومساحة ذي احد عشر ضلعا احد عشر مثلا لمربع ضلع واحد ومائة وستة وتسعين الفا ومائة واثنين وخمسين الفا | ٤ | ٠ | ٣ | ٣ | ٩ | ٣ | ٢٢ |
| ذو سبعة عشر ضلعا | ٣ | ٦ | ٣ | ٢ | ٤ | ٦ | ١٧ | ومساحة ذي سبعة عشر ضلعا سبعة عشر مثلا لمربع ضلع واحد وستمائة واثنين واربعين الفا وثلاثمائة وثلاثة وستين الفا | ٦ | ٢ | ٧ | ٣ | ٨ | ٢ | ٣٥ |
| ذو عشرين ضلعا | ٨ | ٥ | ٣ | ٩ | ٠ | ١ | ٢٠ | ومساحة ذي عشرين ضلعا عشرين مثلا لمربع ضلع واحد ومائة وتسعة الاف وثلاثمائة وثمانية وخمسين بتلك الاجزاء | ٦ | ١ | ٧ | ٨ | ١ | ٢ | ٤٠ |

استخرج ابو ريحان بالالة المعروفة اوزان مياه الجثث المساوية لمائة مثقال على مقتضى الارصاد بعد تصفية الجثث وتخليصها عن الخبث والعمل بموجب الاحتياط وقيدها بالمثاقيل والدوانق والطساسيج في الجدول الاول الطولي ثم كتب بجنس كل مثقال ودوانق بالطساسيج في الجدول الثاني الطولي مثلا كان جثة مائة مثقال من الذهب خمس مثاقيل ودانق وطسوجين من الماء وهذا هو المرسوم في الجدول الاول الطولي ولما كان كل مثقال ٢٤ طسوجا وكل دانق اربع طساسيج فيكون بجنس ١٢٥ مائة وستة وعشرين طسوجا وهذا هو المكتوب في الجدول الثاني الطولي بازاء الذهب ولو حسبنا كل ستين طسوجا بواحد يكون مرفوع الطساسيج اثنان وستة طساسيج وهذا هو المرسوم في الجدول الثالث الطولي واما بيان استخراج ما في الجدول الرابع الطولي فاقول اذا كانت الجثث السبعة متساوية من حيث الوزن وكان مقدار الذهب في الجثة مكعب ذراع مثلا يكون مقدار الزيبق من حيث الجثة اكد من اعني مكعبا واحدا من ذراع وكد دقيقة وثمانية من مكعب ذراع ويكون مقدار الاسرب ام ثم اعني مكعبا واحدا من ذراع واربعين دقيقة وسبع وخمسين ثانية من مكعب ذراع ويكون مقدار الماء من حيث الجثة ط تا اعني تسعة عشر مكعبا من ذراع ودقيقتين وواحدة وخمسين ثانية من مكعب ذراع واحد وذلك لان نسبة و الى ذراع واحد كنسبة ىن الى المجهول في الزيبق $\frac{\text{و}\ |\ ١٢٦}{\text{ىن}}$ وكنسبة حول الى المجهول في الذهب $\frac{\text{و}\ |\ ١٢٦}{\text{حول}}$ فنضرب الثاني اعني الواحد في الثالث ليخرج الثالث بعينه ونقسم على ىن فالخارج هو المجهول ثم يرسم في الجدول الرابع الطولي والملخص ما ذكران نسب ما كتب في الجدول الرابع بعضها الى بعض كنسبة ما كتب في الجدول الثالث بعضها الى بعض ولا فرق بينهما الا ان ما رسم في الجدول الرابع محاذي الذهب فرض واحدا وفي الجدول الثالث فرض ىن واما بيان استخراج ما في الجدول الخامس الطولي فنقول والسادس الطولي مجهول اول معلوم كشت كه حجم صد مثقال طلا اعني ٢٤٠٠ طسوج مساوي حجم پنج مثقال ويك دانق ودو طسوج يعني ١٢٦ طسوج از آب است لهذا در مقابل طلا ٢٤٠٠ ودر مقابل آب ١٢٦ نوشتيم وبعد از آن معلوم گشت كه حجم صد مثقال زيبق اعني حجم ٢٤٠٠ طسوج مساوي حجم ١٧٧ طسوج از آب است پس گوئيم هرگاه حجم ٢٤٠٠ طسوج از سيماب مساوي حجم ١٧٧ طسوج از آب باشد حجم چند طسوج از سيماب مساوي حجم ١٢٦ طسوج از آب خواهد بود لهذا ٢٤٠٠ طسوج را در ١٢٦ ضرب نموده حاصل را كه ٣٠٢٤٠٠ است

$$\frac{٢٤٠٠\ |\ ١٧٧}{١٢٦}$$

بر ١٧٧ قسمت كرديم خارج قسمت ١٧٠٨ شد در مقابل سيماب نوشتيم در جدول سادس وبعد از آن معلوم گشت كه حجم صد مثقال سرب اعني ٢٤٠٠ طسوج مساوي حجم ٢١٢ طسوج از آب است پس گوئيم هرگاه حجم ٢٤٠٠ طسوج از سرب مساوي حجم ٢١٢ طسوج از آب باشد حجم چند طسوج از سرب مساوي حجم ١٢٦ طسوج از آب خواهد بود هكذا لهذا ٢٤٠٠ را در ١٢٦ ضرب نموده حاصل را كه ٣٠٢٤٠٠ است

$$\frac{٢٤٠٠\ |\ ٢١٢}{١٢٦}$$

در مقابل سرب نوشتيم وبدين طور در هر جدول عمل كرده خارج قسمت را در مقابل مطلوب نوشتيم

| | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١٢٠٠ | ١١٨٠ | ١١٥٨ | ١٢٤١ | ١٢٤١ | ١٢١٩ | ١٢٢١ | ١٢٢٦ | ١٢٣٣ | ١٠٤٩ | ١٠٣٤ | ١٢٨٤ | ١٢٤٣ | ١٢٣٣ | ١٢٣٣ | ١٢٣٣ | ١٢٢٠ | ١٢٢٠ |

| عسل | ١٦٨٧ |
|---|---|
| آب دريا | ١٦٤١ |
| آب شور | ١٣٦١ |
| سفيده تخم | ١٢٤٣ |
| خون | ١٢٤٠ |
| آب تربز | ١٢٣٦ |
| شير | ١٢٣٢ |
| | ١٢٣٣ |
| | ١٢٣٠ |
| | ١٢٢٧ |
| | ١٢٢٣ |
| آب جاد | ١٢٢١ |
| آب زلال | ١٢٢٠ |
| آب هندو | ١٢١٩ |
| آب گرم | ١١٨٠ |
| آب يخ | ١١٥٨ |
| روغن | ١١٠٤ |
| روغن | ١٠٩٨ |



| | جدول اوزان المياه لحجم مساو لمائة مثقال من الاجسام بالمثاقيل والدوانق والطساسيج | | | | جدول اوزان الاجسام المساوية لحجم مائة مثقال من الذهب بالمثاقيل والدوانق والطساسيج | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | | | | | |
| الذهب | ٥ ا ٠ | ١٢٦ | و ا | ا ا | ق ا ا ا | ٢٤٠٠ | | |
| الزيبق | د ٠ ا | ١٧٧ | ن ٠ | ا كه ر | كا ا ا ك | ١٧٠٨ | | |
| الاسرب | ٢ ٥ ١ | ٢١٢ | ل د | ا م ن | ط ٠ ٠ كه | ١٤٢٦ | | |
| الفضة | ط ٧ ١ | ٢٣٣ | خ د | ا ك ز | ا ا ٨ ب ا | ١٢٩٨ | | |
| الصفر | ا ٠ ٧ | ٢٧٢ | ل ٧ | ٠ ط لا | ٥ ا ٤ ه | ١١١١ | | |
| النحاس | ا د ا | ٢٧٦ | ل ٧ | ٠ ا ٨ ه | ٧ ٥ ٠ ٧ | ١٠٩١ | | |
| الشبه | ا ٢ ا | ٢٧٠ | ٢ ٧ | ٠ ط ط | ٤ ا ا ا | ١٠٨٠ | | |
| الحديد | ٣ ٥ ٠ | ٣١٠ | ٥ ٥ | ٠ ن لو | ٢ ٥ د كط | ٩٧٥ | | |
| الرصاص | ٤ ٧ ا | ٣٢٨ | ٥ ك | ٠ لو لا | ٠ ا ٢ لب | ٩٢١ | | |
| الياقوت الكحلي | ٥ ا ٠ | ٤٠٦ | ٦ و | ٧ ع لو | ا ٢ ٧ ٥ ٧ | ٣٩٩ | | |
| المينا | ٥ ٠ ٥ | ٤١٠ | ٥ ٥ | ٧ د لا | ٧ ٢ ٥ ٧ | ٣٩٤ | | |
| الياقوت الاحمر | لو ا ا | ٤٢٤ | ٥ كه | ٧ ن ا | ٥ ا ا لو | ٣٨٨ | | |
| اللعل | ٦ ٠ ٠ | ٤٧٠ | ٥ ا | ٠ لا د | ٧ ٥ ٧ كا | ٣٥١ | | |
| الزمرد | لو ٠ ا | ٨٧٢ | ٤ ل | ٥ ٥ ٥ | ٤ ٠ ٠ ر | ٣٤٦ | | |
| اللاجورد | لو ا ا | ٨٩٢ | ٤ ٥ | ٧ ٧ ر | ا ٤ ا ٤ | ٣٣٩ | | |
| اللؤلؤ | ل ٥ ا | ٩٢٣ | ٧ ٥ | ٥ ك ا | ٥ ٥ ٥ ٥ | ٣٢٧ | | |
| العقيق | لا ا ا | ٩٣٤ | ٥ ل | ٥ كه ٤ | ٥ ٥ ٠ ٤ | ٣٢٣ | | |
| البسذ | لا ا ٥ | ٩٣٩ | ٥ لا | ٥ لا ط | ا ٠ ٠ ٥ | ٣٢٢ | | |
| البلور المجزع | م ا ا | ٩٤٠ | ٥ ا | ٥ ل ط | ا ٥ ا ٥ | ٣١٥ | | |
| الزجاج | م ا ا | ٩٤٣ | ٥ ٧ | ٥ لا د | ٥ ا ا ٥ | ٣١٣ | | |
| الابنوس | ٥ ٠ ا | ١١٢٣ | ٤ ع | ع ٥ ٥ | ٠ ا ا ا | ٢٦٩ | | |
| العاج | سا ا ا | ١٣٤٤ | ٧ ٧ | ا ل ط | ٥ ٠ ٥ ع ط | ٢٠٥ | | |
| العسل | ٥ ا ٠ | ١٧٣٤ | ٥ خ | ٥ ر ل | ر ا ٠ ا ل | ١٧٤ | | |
| حليب البقر | ٥ ا ا | ٢١٤٠ | ل ا | ٥ ع ط | ٥ ٥ ا ٠ ل | ١٣٠ | | |
| خل الخمر | ٥ ٧ ا | ٢٣٤٤ | ٢ لا | ع لو ا | ٥ ٠ ا ٥ ك | ١٢٩ | | |
| الخمر | ع ٠ ٠ | ٣٣٤٢ | لا | ع ع ٥ | ٥ ٠ ٠ ا ٥ | ١٢٨ | | |
| الماء | ق ا ا | ٢٤٠٠ | م ا | ط ٠ نا | ٥ ا ٠ ا ٤ | ١٢٤ | | |
| الشمع | ق ا ا | ٢٥٤٤ | ٧ ٧ | ع ا نا | ط ٥ ٥ ٧ ٥ | ١١٩ | | |
| الزيت | ع ٥ ٠ | ٢٥٠٢ | ٥ كو | ٥ ٥ ن | ا ا ٥ ٧ ٥ | ١١٥ | | |
| دهن الخلاف | لع ا ٥ | ٥٥٩٥ | الط | ٧ ٧ ع | ٧ ٠ ا ٠ ٥ | ٥٠ | | |

دخل ابو نواس على الفضل بن يحيى فانشده قصيدته التى اولها
أَرَبعَ البِلى انَّ الخشوعَ لبادِ  عليك وانى لم اَخُنكَ ودادى
فتطير الفضل من هذا الابتداء فلما انتهى الى قوله فيها
سلام على الدنيا اذا ما فقدتم  بنى برمك من رائحين وغادِ
استحكم تطيره واشمأزّ وقال نعيت الينا انفسنا فلم يمض الا
اسبوع حتى نزلت بهم النازلة وقد قيل والله اعلم ان ابا نواس
قصد التشاؤم لهم وكان فى نفسه من جعفر انوار الربيع
اشياء عظيم من الحقد والتغضب

فمن ذلك ما وقع لابن مقاتل الضرير احد شعراء الجبال فى مطلع
قصيدة من الرجز انشدها للداعى الى الحق العلوى الثائر بطبرستان
موعد احبابك بالفرقة غد  فقال له بل موعد احبابك يا اعمى
ولك المثل السوء وحكى ايضا انه دخل عليه فى يوم مهرجان وانشده
لا تقل بشرى وقل لى بشريان  غرة الداعى ويوم المهرجان
فتطير بها الداعى وقال اعمى يبتدئ بهذا يوم المهرجان فامر
ببطحه وضربه خمسين عصا وقال اصلاح ادبه ابلغ من ثوابه

حكى محمد بن يحيى الثعلبى قال مررت بجعفر بن عفان الطائى يوما وهو على باب منزله فسلمت عليه فقال لى مرحبا
يا ابا ثعلب اجلس فجلست فقال لى اما تعجب من ابن ابى حفصة لعنه الله حيث يقول
انى يكون وليس ذاك بكائن  لبنى البنات وراثة الاعمام  فقلت بلى والله انى لاتعجب منه واكثر اللعن
عليه فهل قلت فى هذا شيئا قال نعم قلت  لم لا يكون وان ذاك لكائن  لبنى البنات وراثة الاعمام
للبنت نصف كامل من ماله  والعم متروك بغير سهام  ما للطليق وللتراث وانما  صلى الطليق مخافة الصمصام
وعلى ذلك قال صالح بن عطية الاضجم لما قال مروان بن ابى حفصة انى يكون وليس ذاك بكائن لبنى البنات وراثة
الاعمام  عاهدت الله ان اعتاله فاقتله فى اى وقت امكننى ذلك ومازلت الاطفه وابره واكتب اشعاره
حتى خصصت به فامن بى جدا وعرف ذلك بنو حفصة جميعا فانسوا بى  ولم ازل اطلب له غرة حتى
مرض من حمى اصابته فلم ازل اظهر الجزع عليه والاشفاق حتى خلا لى البيت يوما فوثبت عليه
فاخذت بحلقه فما فارقته حتى مات وخرجت وتركته فخرج اليه اهله بعد ساعة فوجدوه ميتا
وارتفعت الصيحة فخرجت وتباكيت واظهرت الجزع عليه حتى دفن وما فطن بما فعلت عليه
احد ولا اتهمنى انتهى  ذكره فى كتاب الاغانى لابى الفرج الاصفهانى
حرر ذلك فى جبال رى فى قرية مسماة باماميه فى يوم الخميس
العاشر من شهر شعبان من شهور سنة ١٣٦٩



الثقاف ما تسوى به الرماح وتثقيفها تسويتها

حدثنا على بن محمد بن عمران الدقاق رضه قال حدثنا محمد بن
ابى عبد الله الكوفى عن سهل بن زياد الادمى عن عبد العظيم بن
عبد الله الحسنى قال حدثنى معمر بن خلاد وجماعة قالوا دخلنا
على الرضا عم فقال له بعضنا جعلنى الله فداك ما لى اراك
متغير الوجه فقال عم انى بقيت ليلتى ساهرا متفكرا فى قول
مروان بن ابى حفصة انى يكون وليس ذاك بكائن لبنى البنات
وراثة الاعمام ثم نمت فاذا انا بقائل قد اخذ بعضادتى
الباب وهو يقول انى يكون وليس ذاك بكائن للمشركين
دعائم الاسلام لبنى البنات نصيبهم من جدهم والعم متروك
بغير سهام ما للطليق وللتراث وانما سجد الطليق
مخافة الصمصام ان ابن فاطمة المنوه باسمه حاز
الوراثة عن بنى الاعمام وبقى ابن نثلة واقفا مترددا
يبكى ويسعده ذو الارحام قد كان اخبرك القرآن بفضله
فمضى القضاء به من الحكام من عيون اخبار الرضا صلوات الله
عليه ونثلة كانت امة لام الزبير ولابى طالب وعبد الله ابنى عبد المطلب
الصقع محرك شبه عمر يأخذ بالنفس شدة الحر

وتبع صاحب القاموس فى معنى الحط الاصمعى
كما ذكره المبرد فى الكامل ولكن اولا اخذ فى
معناه انما بالجرين يقال انها ثبت الرماح

فحكى ان سليمان بن عبد الملك لما حج ... الروم وكان الفرزدق معه فامر سليمان ... [illegible] ... السيف ... [illegible]

[illegible] ... السيف ... سليمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... فقال ... [illegible]

[illegible]

فاعجب سليمان ... [illegible] ... الفرزدق ... [illegible]

[illegible] ... الفرزدق ... [illegible]

فصاحب المعلقات سبعة ... امرؤ القيس ... زهير ... لبيد ... عمرو بن كلثوم التغلبي ... عنترة بن شداد العبسي ... طرفة ... الحارث بن حلزة ... [illegible]



## منظومة في المؤنثات السماعية لابن الحاجب

نفسي الفداء لسائل وافاني ... بمسائل فاحت كروض جنان
اسماء تانيث بغير علامة ... هي يا فتى في عرفهم ضربان
قد كان منها ما يؤنث ثم ما ... هو فيه خير لاختلاف معاني
اما الذي لا بد من تانيثه ... ستون منها العين والاذنان
والنفس ثم الدار ثم الدلو من ... اعدادها والسن والكتفان
وجهنم ثم السعير وعقرب ... والارض ثم الاست والعضدان
ثم الجحيم ونارها ثم العصا ... والريح منها واللظى وبدان
والغول والفردوس والفلك التي ... في البحر تجري وهي في القران
وعروض شعر والذراع وتعلب ... والملح ثم الفاس والوركان
والقوس ثم المنجنيق وارنب ... والعقرب ثم البئر والفخذان
وكذاك في ذئب وفي حكمه ... ابدا وذو ضرب لكل مكان
والعين للينبوع والعين التي ... هي من حديد قط والقدمان
وكذاك في كبد وفي كرش وفي ... ستر ومنها الحرب والنعلان
وكذاك في قوس وفي كاس وفي ... افعى ومنها الشمس والعقبان
والعنكبوت تحولك والموسى نعا ... ثم اليمين لاصبع الانسان
والرجل منها والسراويل التي ... في الرجل كانت زينة العريان
وكذا الشمال من الاناث ومثلها ... ضبع ومنها الكف والساقان
اما الذي قد كنت فيه مخيرا ... هو كان سبعة عشر في التبيان
السلم ثم المسك ثم القدر في ... فقد وشل الحال لكل اوان
والليث منها والطريق وكالقرى ... ويقال في عنق كذا ولسان
وكذاك اسماء الليالي والضحى ... وكذا الزجاج كانك مطعان
والحكم هذا في القفا ابدا وفي ... رحم وفي السكين والسلطان
تفصيله فتبين واتى كتبني ... ثوب القبا وكل شي عان

وكان ابو عبد الله احمد بن ابي فنن صالح مولى بني هاشم اسود مشوه الخلقة وكان فقيرا فقالت له امراته يا هذا ان الادب ... مع تحته وطاش سهمه فاعمد الى سيفك ورمحك وترسك وادخل مع الناس في غزواتهم عسى الله ان ينيلك من الغنيمة شيئا فانشد يقول

مالي ومالك قد كلفتني شططا ... حمل السلاح وقول الدارعين قف
امن رجال المنايا خلتني رجلا ... امسي واصبح مشتاقا الى التلف
تمشي المنايا الى غيري فاكرهها ... فكيف امشي اليها بارز الكتف
ظننت ان نزال القرن من خلقي ... او ان قلبي في جنبي ابي دلف

فبلغ ابو دلف فوجه اليه الف دينار

**ليزيد بن معوية لعنه الله**

وداع دعاني والثريا كانها ... قلائص قد اعنقن خلف فنيق
وقال اغتنم من دهرنا غفلاته ... فعقد دوام الدهر غير وثيق
وناولني كاسا كان بنانه ... مخضبة من لونها بخلوق
تدب دبيب النمل في كل مفصل ... وتكسو وجوه الشرب ثوب عقيق
اذا ما طفا فيها الحباب حسبتها ... كواكب در في سماء عقيق
واني من لذات دهري لقانع ... بحلو حديث او بمر عتيق
هما ما هما لم ابغ شيئا سواهما ... حديث صديق او عتيق رحيق

بين بلوديه وحضره ... انما الدنيا ابو دلف
واذا ولى ابو دلف ... ولت الدنيا على اثره

هر لحظه که عمره بی‌تو بسر می‌آید
جانم بزیارت بدن می‌آید
اعضا از دست تو بیمار شده‌اند
بی تو تمام تن می‌آید

١٢٦٩

| |
|---|
| [illegible] |

چون اختلاف آثار نیر اصغر و تفاوت حالات او در عالم کون و فساد تاثیر زیاده از دیگرها دارد چنانکه در اختیار ساعات حکمای این فن
اعتبار زیاد بحالات وی کرده اند و بحکم تجربه و امتحان پیدا شده که صرع مصروع از تغیر حالات او ضعف و شدت کیرد و جذر
و مد دریا از استقبال و اجتماع او پیدا شود و لون قوا که از تاثیر شعاع وی است و تلالو کتان از تابش نور او است و دهاقین
در حصاد بتجربه رسیده که در وقتی قمر زاید النور است اگر حصاد کنند و ذرع را بدروند جانوری خورد پیدا اید و بروی افت رسا
ورد و وقتی که ناقص النور است نقصی از جانور نرسد و البته نسبت بعالم کون و فساد که هر ساعتی تجددی و حدوثی دارد با سیر قرابت
از سیر سایر کواکب است که تجدد و حدوث نیز بیشتر است و بزعم حکمای فرنک حرکت قمر حول کره زمین است و ستاره مخصوص این دون سایر
کواکب لهذا هر حالت و هیات او سودی جدا و منفعتی دیگر برای خلق دارد و از جمله علم باینکه کدام ساعت از شب طالع شود و چه وقت از
لیل غارب نماید تمام است برای خاص و عام سیما ساری در لیل که اگاه از وقت رحیل و زمان اقامت میشود تا از محل خوف و خطر سالم با
و بحالات خویش عالم یسئلونک عن الاهله قل هی مواقیت للناس بنا بر این یکی از حکمای سلف قاعده برای تعیین زمان طلوع و
و غروب قمر وضع کرده که چون عدد لیالی ماه را در شش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت تقسیم نمایند خارج اگر زیاده بر دوازده
باشد طرح کنند انچه باقی ماند از شب اول تا چهارده ساعت غروب قمر است و تا بیست و هشت ساعات طلوع او و بر طبق این
قاعده جدولی وضع کرده و چون در بیست و نهم و سیوم در تحت شعاع شمس مختفی است اعتباری باو نکرده و این قاعده را با رعایت مناسبه تمام
نموده زیرا که نسبت شش به بیست و چهار که ساعات شبانه روز است ربع است مانند نسبت هفت به بیست و هشت که عدد
لیالیست و در وضع این قاعده در ساعات معوجه شده که شبانه روز همیشه بدوازده ساعت متساوی باشد و البته از اختلاف
مواضع شمس اختلاف شبانه روز حاصل میشود و این حکم در آن ایام که ساعات مستویه جاری نخواهد شد اگر چه با عتبار چندین
قاعده نیز زیاده تقریبیست ولی اگر بخواهند حکم ساعات معوجه را بر مستوی جاری نمایند خطائی فاحش پدید خواهد شد لهذا
من بنده که علیقلی متخلص بفخری خلف فتحعلیشاه قاجار انار الله برهانه هستم بفضل الله و عونه در تلمذ جناب فضایل مابی که در
دبستان تکرتش بطلیوس مانند طفلی است که سر بهام خاید و در بساط فضیلتش ما لا ناوس در رشته و بحر ما نده کعبتین فضل بر ندارد
جناب اخوند ملا علی محمد اصفهانی که ابو الفضایل الحکیم تا انی محلا در سایر شوی زموده و لله در قائل نری ساکنا کالقطب فی غفر داره
و فکرته فوق السماء تسیر یری اثر الافلاک حتی کانه علی رایه کل النجوم تدور صفحه جدولی وضع کرده که با تعیین موضع شمس در بروج
اثنی عشریه تا زاید ده درجه ده درجه یا از بیا و از فوق جدول طلب کنند و تعیین شب معلوم از ماه را نموده از کنار جدول کرفته ملتقای
هر دو ساعت غروب قمر است از اول تا چهارده و زمان طلوع است از چهارده تا بیست و هشت و این جدول بنصف النهار
دار الخلافه طهران صانها الله عن الحدثان وضع شده با نهایت اهتمام ولی عروض بلدان دیگر نیز که عرض انها اقرب بوی باشد
چندان مخالف با وی نخواهد بود ولی بسبب بعضی حالات قمر البته این قاعده نیز تقریبیست و جدول مذکور بنوعیت که در صفحه
بسری نمودار میشود والله اعلم بالصواب تحریرا فی لیلة السبت السابع والعشرین من شهر ذیقعده الحرام من شهور سنه ۱۲۶۸ هجری

و في الميداني إِنْ يَبْغِ عَلَيْكَ قَوْمُكَ لَا يَبْغِ عَلَيْكَ القَمَرُ قال المفضل بن محمد بلغنا ان بني ثعلبة بن سعد بن ضبة في الجاهلية تراهنوا على الشمس والقمر ليلة اربع عشرة فقالت طائفة تطلع الشمس والقمر يرى وقالت طائفة بل يغيب القمر قبل ان تطلع الشمس فتراضوا برجل جعلوه بينهم فقال رجل منهم ان قومي يبغون علي فقال العدل ان يبغ عليك قومك لا يبغ عليك القمر فذهب مثلا هذا كلامه والمعنى الظاهر يقول ان ظلمك قومك لا يظلمك القمر فانظر فيبين لك الامر والحق يضرب للامر المشهور

الصدى حشوة الرأس ويقال لذلك الهامة والصدى وتأويل ذلك عند العرب في الجاهلية ان الرجل كان عندهم اذا قتل فلم يدرك به الثار اذ يخرج من رأسه طائر كالبوم وهي الهامة والذكر الصدى فيصيح على قبره اسقوني اسقوني فان قتل قاتله كف ولذلك الطائر قال ذو الاصبع العدواني احد بني عدوان بن عمرو بن قيس بن غيلان بن مضر يا عمرو الا تدع شتمي ومنقصتي اضربك حتى تقول الهامة اسقوني والصدى وفي معناه يقول الشاعر وما الذي ابكى صدى جمالك ونفر طيرا عن جنادة وهما يقول قتل قاتله فنفر الطير عن قبره

وفي بحر من نفس تميمة ... التميمة خرزات كان العرب تعلقها على اولادهم يتقون بها العين في زعمهم فابطلها الاسلام والتميمة الله عوذة تعلق على الانسان ومنه شعر ابي الاسود الدؤلي في مثل الحسن ع وان غلاما بين كسرى وهاشم لاكرم من نيطت عليه التمائم فقال الحسن ... معوية في مرضه فقال له معوية ... وتجلدي للشامتين اريهم اني لريب الدهر لا اتضعضع فاجابه الحسن ع ... واذا المنية انشبت اظفارها الفيت كل تميمة لا تنفع وكان تسميتها تميمة لما يعتقد من انها تمام الدواء والشفاء



افضل من موؤدة هو اسم كان يقع على من كانت العرب تدفنها حية من بناتها وذكر الهيثم بن عدي ان الوأد كان مستعملا في قبايل العرب قاطبة فكان يستعمله واحد ويتركه عشرة فجاء الاسلام وقد قل ذلك فيها الا من بني تميم فانه تزايد فيهم ذلك قبل الاسلام وكان السبب في ذلك انهم كانوا منعوا الملك ضريبته والاتاوة التي كانت عليهم فجرد اليهم النعمان اخاه الريان مع دوسر ودوسر احدى كتائبه وكان اكثر رجالها من بكر بن وايل فاستاق نعمهم وسبى ذراريهم وفي ذلك يقول ابو المشمرج اليشكري لما رأوا راية النعمان مقبلة قالوا الا ليت ادنى دارنا عدن يا ليت ام تميم لم تكن عرفت مرا وكانت كمن اودى به الزمن ان تقتلونا فاعيار مجدعة او تنعموا فقديما منكم المنن فوفدت وفود بني تميم على النعمان بن المنذر وكلموه في الذراري فحكم النعمان بان يجعل الخيار في ذلك الى النساء فاية امرأة اختارت زوجها ردت عليه فاختلفن في الخيار وكان فيهن بنت لقيس بن عاصم فاختارت سابيها على زوجها فنذر قيس بن عاصم ان يدس كل بنت تولد له في التراب فوأد بضع عشرة بنتا وصنيع قيس بن عاصم واحياؤه هذه السنة نزل القرآن في ذم وأد البنات مجمع الامثال

مطفي الجمر
خامس ايام العجوز وربعها
قاموس
دموئر
آخر ايام العجوز

میل [illegible] ۸۰۰۰ [illegible]

و [illegible]

میل [illegible] ۲۰۷۳۹ [illegible]

[illegible]

میل [illegible]

میل [illegible] ۳۴۲۸ [illegible]

۶۰۰۰

میل [illegible]

میل [illegible] ۴۰۰۰

میل [illegible] ۳۵۰۰

میل [illegible] ۵۰۰۰

میل [illegible] ۳۰۰۰

میل [illegible] ۲۲۵۰

میل [illegible] ۱۵۰۰

میل [illegible] ۱۰۰۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

---

مقولات عشر

زيدٌ طويلٌ اصفر ابن مالك　في داره بالامس كان متكي

في يده سيف لواه فالتوى　فهذه عشر مقولات سوي

[illegible]

قال العلامة في شرح القانون المقالة الحادية عشر في ذكر آثار القمر وذلك من اثني عشر وجها احدها من البحار فانها يا خذ في الزيادة عند ازدياد نوره وابتدا يحصل لها المد والجزر في كل يوم وليلة مرتين مثل بحر فارس وبحر الهند وبحر الصين وكيفية حدوثه ان القمر اذا اشرق على ذلك البحر ابتدا البحر بالمد ثم كلما ارتفع ازداد بعد ذلك البحر ثم اذا توسط القمر سماء ذلك الموضع انتهى ذلك المد منتهاه فاذا انحط القمر من وسط سماء ذلك الموضع رجع البحر وابتدا الجزر فاذا اختفى القمر في المغرب رجع الماء الى موضعه الاول وهو منتهى الجزر ثم يبتدي مد آخر وينتهى نهايته عند وصول القمر الى نصف النهار تحت الارض ثم يبتدي جزر آخر ويكون نهايته عند وصول القمر الى افق المشرق وهكذا على الولاء وثانيها زيادة ادمغة الحيوانات وامتلاء البيض في وقت زيادة نوره ونقصانه عند نقصانه وكذلك حال اللبن في الضرع وثالثها زيادة الاخلاط واندفاعها الى ظاهر البدن عند زيادة نوره وترطيبه لظاهر البدن يجب ان الوجه يكون ظاهرة جدا عند ذلك ونقصانها عند نقصان نوره ورابعها سرعة ادراك الثمار عند زيادة نوره [illegible] المباشرين لها يسمعون لها صوتا عند تمددها ونموها وخامسها جريان دم الطمث في اكثر الامر عند زيادة نوره وتوقفه عند نقصانه وسادسها زيادة شعور الحيوانات في الطول والسبوطة والنعومة عند زيادة نوره ونقصانها في ذلك عند نقصان نوره وسابعها ان النائم في نور القمر يكثر به الرطوبات ويحس بثقل في دماغه واسترخاء في بدنه وفتور في حركاته وثامنها ان لحوم الحيوانات اذا علقت او وضعت في ضوء القمر تغير روائحها وكذلك طعومها لاسيما اذا كان في نوره وتاسعها ان السمك في البحار والآجام يخرج من قعر المياه الى الظاهر في النصف الاول من الشهر ويسمن ايضا في هذا الوقت سمنا ظاهرا

و الاجرد بالكسر كالكبر يعقد يخفف كالثمد نبت يدل على الكماة ق    والغرد ضرب من الكماء كالغردة

فصل من كتاب ذخيرة الاسكندري تاليف ارسطو من اراد ان يتحقق ان القوى الطبيعيه تقوى بقوة القمر
وتضعف بضعف القمر فلينظر الى القمر اذا قارن الزهرة فى برج الثور ويستعمل النورة التى جرت عادته
انه اذا استعمل مثلها يزيل الشعر عنه ويحلقه فان الشعر لا يزول عن موضعه ولا يؤثر فيه النورة اثرا يعتد به
وان كانت جرت عادته ان ينتف الشعر من مواضع من بدنه بغير الم فانه فى ذلك اليوم لا يمكنه نتف الشعر من بدنه
الا بالالم الشديد ولا يمكنه نتف جميع ما جرت عادته لقوة الشعر يومئذ    ومن شرب فى ذلك اليوم من الادوية
المسهلة التى جرت عادته ان يسهله عشرين مجلسا فانه لا يعمل معه الا سبعة مجالس او اقل لان القوى الطبيعية
فى غاية القوة بقوة القمر بكونه فى شرفه ويكون مع الزهرة    ولان الادوية المسهلة انما يخرج الاخلاط من البدن
اذا ضعفت القوى الطبيعيه عن امساكها ومغالبة الدواء المسهل ومنعه عن اخراج الاخلاط من البدن
مهما امكنها مقاومة الدواء فاذا قويت القوة الطبيعيه منعت من تحلل الاخلاط وذوبانها وخروجها فلم يكن
الدواء قويا على تمييز خلط من خلط ولا تحليل تركيب ولا اخراج ما جرت عادته ان يخرجه من البدن وكذلك
اذا كان المشترى فى السرطان والقمر يقارنه فانظر الى ما اعجب قوة الطبيعة على الدواء المسهل ولو كان فى
غاية القوة فانه ان كانت جرت عادة المتناول له ان يعمل معه عشرين مجلسا فقريبا عمل معه اربعة او خمسة
ومع ذلك فانه لا يناله الضرر الذى جرت عادة من لم يعمل معه المسهل القوى ان يجده عقيب تناول المسهل
ومن زرع زرعا او غرس غرسا والقمر فى الجدى او الدلو او العقرب يقارنه زحل ولا ينظر الى المشترى فانه لا يثمر
ولا ينمى ولا يفلح ذلك المغروس ابدا    ومن اتخذ طيبا والقمر يقارن زحل او يتصل بزحل من بعض بيوت
النحسين ولا ينظر الى الزهرة والزهرة غير قوية فانه لا يكون لذلك الطيب رائحة طائلة ولا يحصل مقصوده منه
وبالضد اذا كان القمر متصلا بالزهرة اتصالا مقبولا وهى بالميزان    وهذه وامثالها من الاثار
لا نجدها الا من الكواكب المنسوبة اليها



چون تفصیل راصدین در چند موضع ازین کتاب نموده شد جدولی که استاد کل ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی
که بجهت سلطان مسعود ابن محمود غزنوی نوشته ایراد کرده بعد از تغییر عبارت در این جنگ نقل شد    و تمام این ارصاد در وقت
اعتدال خریفی که بسبب صافی هوا و تزاید میل انا فانا عمل دوری ادق است    بسته شده و تعلم [illegible] بلاد رصد را ببلده غزنه که [illegible]
نقل نموده یعنی ملاحظه ما بین الطولین نموده تا در عمل اسهل بود و همچنین از تواریخ مختلفه بتاریخ بختنصر نقل کرده که اقدم تواریخ
جا بجا از جدول واضح شود و راصدینی که ذکر انقلاب صیفی متوجه این عمل شده متعرض احوال انقلاب شتوی و اعتدال ربیعی بآن ارصاد
نکرده زیرا که اضداد آنچه در اعتدال خریفی موجود است در انقلاب صیفی حاصل است    و از جمله راصدین انقلاب صیفی
منطن و اقطمن است که در مجسطی نقل شده که ابتدای رصد آنها روز یکشنبه آخر بود از ماه هفتم شهور قبط سنه سیصد و شانزده
بختنصر در بلده اثینیه که مدینه حکمت است پس از آن در یکشنبه بیست و هشتم از ماه میسوری قبط سنه چهارصد و چهل و هشت بختنصر در ریاست
ارسطرخس در بلده اثینیه در منقلب صیفی رصد بسته شد    و بعد از آن بطلمیوس در صبح جمعه دوازدهم از سال هشتصد
و هشتاد و هفت بختنصر در منقلب صیفی در اسکندریه رصد بسته و این رصد سوم دو رصدی که در اعتدال خریفی بسته
و در جدول نموده شد    و بعد از آن ابو سهل ببغداد رصد کرده در منقلب صیفی در ساعت اول از شب شنبه شانزدهم
حزیران سنه هزار و دویست و نود و نه اسکندری پس از آن ابو محمود خجندی رصد کرده در ری در سنه هزار و هفتصد و چهل و دو
بختنصری آنچه در قانون مسعودی از راصدین منقلب صیفی نقل نموده ازین قرار است

تفصیل [illegible] رصد ایلخانی چنانکه [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲۳۲ [illegible]

[illegible]



واثبت جدول را صدین لعتید الغربی مفصلاً

[illegible]

| عدد الازياج | اسماء الذين [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | عدد الاعمال | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ا | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٥٨٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ب | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٥٨٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ج | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٥٩٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| د | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٦٠١ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ه | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٦٠٢ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| و | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٦٠٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ز | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٨٨٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ح | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ٨٨٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ط | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٥٧٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ي | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٥٧٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يا | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٥٧٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يب | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٥٨٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يج | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٥٩١ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يد | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٥٩٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يه | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٦٠٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يو | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٦٣٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يز | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٦٣٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يح | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٧١٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يط | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٧١٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ك | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٧٣٢ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كا | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٧٦٤ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كب | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٧٦٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كج | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ١٧٦٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

[illegible]

قصد شاعر ابا دلف العجلي فقال ممن انت قال
من تميم فقال تميم بطرق اللوم اهدى من القطا
ولو سلكت طرق المكارم ضلت قال نعم بتلك الهداية
جئتك فخجل ابو دلف واستكتمه واجازه ١٢٦٩

انوار الربيع

الحب بالكسر سهل بن حرير يكون منه الكلاة
والسهل من الارض
سهل الطرف
والكل ما اعلى
من الارض

زهر الربيع
نقل الشيخ جمال الدين محمد بن نباته
في كتابه المسمى شرح العيون ان واضع العود
بعض حكماء الفرس ولما فرغ منه سماه البربط تفسيره باب النجاة ومعناه
انهما ماخوذ من ضرب باب الجنة وجعل اوتاره اربعة بازاء الطبائع فالزير بازاء
السوداء والبم بازاء الصفراء والمثنى بازاء الدم والمثلث بازاء البلغم فاذا
اعتدلت الاوتار المرتبة على ما يحسبها نسبة الطبائع
وانبعث الطرب وهو رجوع النفس الى
الحالة الطبيعية دفعة واحدة
١٨ رمضان المبارك ١٢٦٩

وقال ابن بنابلها عقل الانبياء ...
...باسحق ابن ابراهيم الموصلي ١٢

حرره اضعف عباد الله ... محمد طاهر ... ١٢٩٣



قالت سكينة لعروة بن اذينة انت القائل
قالت وابثثتها وجدي فبحت به ... قد كنت عندي تحب الستر فاستتر
الست تبصر من حولي فقلت لها ... غطى هواك وما القى على بصري
فقال نعم فالتفتت الى جوار كن حولها وقالت هن حرائر ان كان
خرج هذا من قلب سليم قط

قال محمد بن السائب الكلبي النسابة قال سالني عبد الله بن الحسن بن الحسن
بن علي بن ابي طالب رضه عن اسم سكينة فقلت اميمة فقال اصبت
[illegible]

ذكره الثعالبي في المضاف والمنسوب يقال فلان ابو عذرة هذا الكلام
اي هو الذي اخترعه ولم يسبقه اليه احد وهو مستعار من قولهم ابو عذرها
اي هو الذي افتض بكارتها ويقولون ان المرأة لا تنسى ابا عذرتها قال ابو تمام
عذاري قوافيك ... ابا عذرها لا ظلم منه ولا غصب
[illegible]

احوال الانسان من ابتداء تكونه
كان نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم طفلا ورضيعا ثم ... ثم وليدا ثم ... ثم خفخفا
ثم يافعا ثم ناشئا ثم ... ثم حزورا ثم ... ثم مختلما ثم بالغا ثم امرد ا ثم طارا
ثم باقلا ثم مستطرا ثم مطرخما ثم مختطا ثم صملا ثم ملتحيا ثم مستويا ثم مصعدا
ثم مجتمعا والشاب يجمع ذلك كله ثم ملهوزا ثم كهلا ثم اشمط ثم شيخا ثم اشيب ثم
حوقلا ثم صفتاة ثم ... ثم ... ثم معتزا ثم ... ١٢
... الكتاب

اهام بن مرة وان ... ... قتادة شرو القدال فقال وما ...
ازيد بن منوى فقالت الصغرى ... ... ولكني اقول اخام من
مرة وان ... ... ... فقال الخرا ... ...

ابو تمام
لا انت انت ولا الديار ديار
خف الهوى وتقضت الاوطار

وقال هشام بن محمد

فاجتمع على باب السكينة جماعة من الشعراء ليتحاكموا بينهم
وكانوا يرضون بحكمها لما يعرفون من ادبها وبصارتها بالشعر
احسنت ضيافتهم واكرمتهم وكان منهم الفرزدق وجرير
وكثير عزة ونصيب وجميل فضربت بينها وبينهم سترا
واذنت لهم فدخلوا عليها وكانت لها جارية قد روت
الشعر والاخبار وعلمها الادب فخرجت الجارية
من عندها فقالت ايكم الفرزدق فقال ها انا فقالت الست
القائل هما دلتاني من ثمانين قامة كما انقض باز اقتم الريش كاسره
فلما استوت رجلاي بالارض قالتا احي فيرجى ام قتيل نحاذره
قالت لها الذي دعاك الى افشاء سرك وسرها هلا سترت
عليها وعلى نفسك خذ هذه الف دينار والحق باهلك
ثم قالت ايكم جرير فقال ها انا ذا فقالت الست القائل
طرقتك صائدة القلوب وليس ذا وقت الزيارة فارجعي بسلام
قال نعم قالت واي ساعة احلى من ساعة الزيارة
خذ هذه الالف دينار والحق باهلك ثم قالت ايكم كثير
عزة فقال ها انا ذا فقالت الست القائل



نقل من شرح رسالة ابن زيدون

ويروى ان قتيبة بن مسلم بن عمرو الباهلي مازح
اعرابيا جافيا فقال ايسرك ان تكون مثلي
باهليا اميرا فقال لا والله قال وتكون باهليا
خليفة قال لا والله ولو ان لي ما طلعت عليه الشمس
قال فيسرك ان تكون باهليا وقد تكون في الجنة
فاطرق ثم قال بشرط ان لا يعلم اهل الجنة
باهلي فضحك قتيبة
سنه ١٢٦٩

اذا قيل للكلب يا باهلي
عوى الكلب من لؤم هذا النسب

اذا باهلي تحته حنظلية
له ولد منها فذاك المذرع

قيل مات لصالح بن عبد القدوس ولد
فمضى اليه ابو الهذيل والنظام معه وهو
غلام حدث كالمتوجع له فراه محترقا فقال له
ابو الهذيل لا اعرف لجزعك وجها اذا
كان الناس عندك كالزرع فقال صالح يا ابا
الهذيل انما اجزع عليه لانه لم يقرأ
كتاب الشكوك فقال ابو الهذيل وما كتاب
الشكوك قال كتاب وضعته من قرأه شك
فيما كان حتى يتوهم انه لم يكن وفيما لم
يكن حتى يظن انه قد كان فقال له النظام فشك
انت في موت ابنك واعمل على انه لم يمت وانك
ايضا في انه قد قرأ هذا الكتاب وان كان لم
يقرأه فضحك صالح
١٢٦٩

ايها المنكح الثريا سهيلا
عمرك الله كيف يلتقيان
هي شامية اذا ما استقلت
وسهيل اذا استقل يماني
١٢٦٩

جرير

ماذا ترى في عيال قد برمت بهم ... لم احص عدتهم الا بعداد
كانوا ثمانين وزادوا ثمانية ... لولا رجاؤك قد قتلت اولادي

١٣٦٩

هو

سليمان بن موسى النحوي

للّٰه كلام العرب لسعة اوجه ... عجب وصف منكور وادب وانصاف ... [illegible]

[illegible]

ابن زيدون

روى ان كسرى كان اول من جعل للندمائه
امارة يشيرون بها من مجلسه اذا اراد
وذلك انه كان يمد رجله فيعرفون انه
يريد قيامهم فينصرفون وتبعه الملوك
فكان فيروز يدلك عينه وكان بهرام
يرفع راسه الى السماء وكان في الاسلام
معويه يقول العزة للّٰه وعبد الملك يلقي
مخصرته من يده وعمر بن عبد العزيز يقول
وحدثت بهذا الحديث عند بعض البخلا
وسئل عن امارته فقال اذا قلت يا غلام
هات الطعام

اول من جمع حروف المعجم في بيت واحد
خليل بن احمد العروضي النحوي وهو
صف خلق خود كمثل الشمس اذ بزغت
يحظى الضجيع بها نجلاء معطار

طبقات النحاة

١٣٦٩

[illegible]

والضيف الزيادة قال الحمزة
كل اسبوع صحاح
١٣٦٩



حكي ان يعقوب بن اسحق الكندي كان حاضرا
عند احمد بن المعتصم وقد دخل ابو تمام وانشد قصيدته
التي يقول فيها ... اقدام عمرو في سماحة حاتم
في حلم احنف في ذكاء اياس ... قال الكندي ما
شيئا قال كيف قال ما زدت على ان شبهت ابن
امير المؤمنين بصعاليك العرب وايضا
شعراء دهرنا تجاوزوا بالمدح من كان قبله
الا ترى قول العكوك في ابي دلف
رجل ابر على شجاعة عامر ... باسا وغبر في محيا حاتم
فاطرق ابو تمام ثم قال
لا تنكروا ضربي له من دونه ... مثلا شرودا في الندى والباس
فاللّٰه قد ضرب الاقل لنوره ... مثلا من المشكوة والنبراس
ولم يكن هذا في القصيدة

ابن زيدون
١٣ صفر ١٣٦٩
خاني اباد

وقيل ان سليمان بن منصور دخل على الامين
ورفع اليه ان ابا نواس هجاه وانه زنديق واشار
عليه بقتله فقال يا عم كيف اقتله وهو القائل
صدق الثناء على امين محمد ... ومن الثناء تكذب وتخرص
واذا بنو المنصور عد حصاهم ... فمحمد ياقوتها المتخلص
فانقطع سليمان عن الامين فامر الامين بحبس ابي نواس
فكتب اليه من السجن
تذكر امين اللّٰه والعهد يذكر ... مقامي وانشاديك والناس حضر
ونثري عليك الدر يا در هاشم ... فيا من راى درا على الدر ينثر
ومن ذا الذي يمسي بسهمك
وعبد مناف والداه وحمير

١٩ صفر ١٣٦٩

ابن زيدون

ايا طيم قلبي بيت شيبني ... [illegible]
وتشغلنا بما شغلت كان بيتي ... سماحي ما حييت وان ظلموني
[illegible]
انا ابن جلا وطلاع الثنايا ... متى اضع العمامة تعرفوني
انا ابن الغر من سلفي رياح ... كنصل السيف وضاح الجبين
وان مكاننا من حميري ... مكان الليث من وسط العرين
وانا قد تركنا ... شديد مدها عنق القرين
واني لا يعود الي قرني ... غداة الغب الا في قرين
وماذا يدري الشعراء مني ... وقد جاوزت حد الاربعين
اخو خمسين مجتمع اشدي ... ونجذني مداورة الشؤون
عذرت البزل ان هي خاطرتني ... فما بالي وبال ابن اللبون

تا نود درجه

## جدول اوتار زوايا تا برکه نصف قطر ١٠٠٠٠

| درجه | ا | ب | ح | ل | م | ه | تفاضل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ٠ | ٠٠٠ | ٠٢٩ | ٠٥٨ | ٠٨٧ | ١١٦ | ١٤٥ | ٢٩ |
| ا | ١٧٥ | ٢٠٤ | ٢٣٣ | ٢٦٢ | ٢٩١ | ٣٢٠ | |
| ب | ٣٤٩ | ٣٧٨ | ٤٠٧ | ٤٣٦ | ٤٦٥ | ٤٩٣ | |
| ج | ٥٢٣ | ٥٥٣ | ٥٨٢ | ٦١١ | ٦٤٠ | ٦٦٩ | |
| د | ٦٩٨ | ٧٢٧ | ٧٥٦ | ٧٨٥ | ٨١٤ | ٨٤٣ | |
| ه | ٨٧٢ | ٩٠١ | ٩٣١ | ٩٦٠ | ٩٨٩ | ١٠١٨ | |
| و | ١٠٤٧ | ١٠٧٦ | ١٠٠٥ | ١١٣٤ | ١١٦٣ | ١٩٢ | |
| ز | ١٢٢١ | ٢٥٠ | ٢٧٩ | ٣٠٨ | ٣٣٧ | ٣٦٦ | |
| ح | ١٣٩٥ | ٤٢٤ | ٤٥٣ | ٤٨٢ | ٥١١ | ٥٤٠ | |
| ط | ١٥٦٩ | ٥٩٨ | ٦٢٧ | ٦٥٦ | ٦٨٥ | ٧١٤ | |
| ي | ١٧٤٣ | ٧٧٢ | ٨٠١ | ١٨٣٠ | ١٨٥٩ | ١٨٨٨ | |
| يا | ١٩١٧ | ١٩٤٦ | ٩٧٥ | ٢٠٠٤ | ٢٠٣٣ | ٢٠٦٢ | |
| يب | ٢٠٩١ | ٢١٢٠ | ١٤٩ | ١٧٨ | ٢٠٦ | ٢٣٥ | |
| يج | ٢٢٦٤ | ٢٩٣ | ٣٢٢ | ٣٥١ | ٣٨٠ | ٤٠٩ | |
| يد | ٢٤٣٧ | ٤٦٦ | ٤٩٥ | ٥٢٤ | ٥٥٣ | ٥٨٢ | |
| يه | ٢٦١١ | ٦٣٩ | ٦٦٨ | ٦٩٧ | ٧٢٦ | ٧٥٥ | |
| يو | ٢٧٨٣ | ٨١٢ | ٢٨٤١ | ٢٨٧٠ | ٢٨٩٩ | ٢٩٢٧ | |
| يز | ٢٩٥٦ | ٢٩٨٥ | ٣٠١٤ | ٣٠٤٢ | ٣٠٧١ | ٣١٠٠ | |
| يح | ٣١٢٩ | ١٥٧ | ١٨٦ | ٢١٥ | ٢٤٤ | ٢٧٢ | |
| يط | ٣٣٠١ | ٣٣٠ | ٣٥٨ | ٣٨٧ | ٤١٦ | ٤٤٤ | |
| ك | ٣٤٧٣ | ٥٠٢ | ٥٣٠ | ٥٥٩ | ٥٨٧ | ٦١٦ | |
| كا | ٣٦٤٥ | ٦٧٣ | ٧٠٢ | ٧٣٠ | ٧٥٩ | ٧٨٨ | |
| كب | ٣٨١٦ | ٣٨٤٥ | ٣٨٧٣ | ٣٩٠٢ | ٣٩٣٠ | ٣٩٥٩ | |
| كج | ٣٩٨٧ | ٤٠١٦ | ٤٠٤٤ | ٤٠٧٣ | ٤١٠١ | ٤١٣٠ | |
| كد | ٤١٥٨ | ١٨٧ | ٤٢١٥ | ٢٤٤ | ٢٧٢ | ٣٠٠ | ٢٨ |
| كه | ٤٣٢٩ | ٣٥٧ | ٣٨٦ | ٤١٤ | ٤٤٣ | ٤٧١ | |
| كو | ٤٤٩٩ | ٥٢٧ | ٥٥٦ | ٥٨٤ | ٦١٢ | ٦٤١ | |
| كز | ٤٦٦٩ | ٦٩٧ | ٧٢٥ | ٧٥٤ | ٧٨٢ | ٨١٠ | |
| كح | ٤٨٣٨ | ٤٨٦٧ | ٤٨٩٥ | ٤٩٢٣ | ٤٩٥١ | ٤٩٧٩ | |
| كط | ٥٠٠٨ | ٥٠٣٦ | ٥٠٦٤ | ٥٠٩٢ | ٥١٢٠ | ٥١٤٨ | |
| ل | ٥١٧٦ | ٢٠٤ | ٢٣٣ | ٢٦١ | ٢٨٩ | ٣١٧ | |
| لا | ٥٣٤٥ | ٣٧٣ | ٤٠١ | ٤٢٩ | ٤٥٧ | ٤٨٥ | |
| لب | ٥٥١٣ | ٥٤١ | ٥٦٩ | ٥٩٧ | ٦٢٥ | ٦٥٣ | |
| لج | ٥٦٨٠ | ٧٠٨ | ٧٣٦ | ٧٦٤ | ٧٩٢ | ٨٢٠ | |
| لد | ٥٨٤٧ | ٥٨٧٥ | ٥٩٠٣ | ٥٩٣١ | ٥٩٥٩ | ٥٩٨٦ | |
| له | ٦٠١٤ | ٦٠٤٢ | ٦٠٧٠ | ٦٠٩٧ | ٦١٢٥ | ٦١٥٣ | |
| لو | ٦١٨٠ | ٢٠٨ | ٢٣٦ | ٢٦٣ | ٢٩١ | ٣١٩ | |
| لز | ٦٣٤٦ | ٣٧٤ | ٤٠١ | ٤٢٩ | ٤٥٦ | ٤٨٤ | |
| لح | ٦٥١١ | ٥٣٩ | ٥٦٦ | ٥٩٤ | ٦٢١ | ٦٤٩ | |
| لط | ٦٦٧٦ | ٧٠٣ | ٧٣١ | ٧٥٨ | ٧٨٦ | ٨١٣ | ٢٧ |
| م | ٦٨٤٠ | ٦٨٦٨ | ٦٨٩٥ | ٦٩٢٣ | ٦٩٥٠ | ٦٩٧٧ | |
| ما | ٧٠٠٤ | ٧٠٣١ | ٧٠٥٩ | ٧٠٨٦ | ٧١١٣ | ٧١٤٠ | |
| مب | ٧١٦٧ | ٧١٩٥ | ٢٢٢ | ٢٤٩ | ٢٧٦ | ٣٠٣ | |
| مج | ٧٣٣٠ | ٣٥٧ | ٣٨٤ | ٤١١ | ٤٣٨ | ٤٦٥ | |
| مد | ٧٤٩١ | ٧٥١٩ | ٧٥٤٦ | ٧٥٧٣ | ٧٦٠٠ | ٧٦٢٧ | |

| درجه | ا | ب | ح | ل | م | ه | تفاضل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| مه | ٧٦٥٤ | ٧٦٨١ | ٧٧٠٧ | ٧٧٣٤ | ٧٧٦١ | ٧٧٨٨ | ٢٧ |
| مو | ٧٨١٤ | ٧٨٤١ | ٧٨٦٨ | ٧٨٩٥ | ٧٩٢١ | ٧٩٤٨ | |
| مز | ٧٩٧٤ | ٨٠٠١ | ٨٠٢٨ | ٨٠٥٥ | ٨٠٨٢ | ٨١٠٨ | |
| مح | ١٣٥ | ١٦١ | ١٨٨ | ٢١٤ | ٨٢٤١ | ٨٢٦٧ | |
| مط | ٨٢٩٤ | ٣٢٠ | ٣٤٧ | ٣٧٣ | ٨٤٠٠ | ٨٤٢٦ | |
| ن | ٨٤٥٢ | ٨٤٧٩ | ٥٠٥ | ٥٣١ | ٨٥٥٨ | ٨٥٨٣ | ٢٦ |
| نا | ٨٦١٠ | ٨٦٣٦ | ٨٦٦٣ | ٨٦٨٩ | ٨٧١٥ | ٨٧٤١ | |
| نب | ٨٧٦٧ | ٨٧٩٣ | ٨٨٢٠ | ٨٨٤٦ | ٨٨٧٢ | ٨٨٩٨ | |
| نج | ٨٩٢٣ | ٨٩٥٠ | ٨٩٧٦ | ٩٠٠٢ | ٩٠٢٨ | ٩٠٥٣ | |
| ند | ٩٠٧٩ | ٩١٠٥ | ٩١٣١ | ٩١٥٧ | ٩١٨٣ | ٩٢٠٩ | |
| نه | ٩٢٣٥ | ٢٦١ | ٢٨٦ | ٣١٢ | ٩٣٣٨ | ٩٣٦٣ | |
| نو | ٩٣٨٩ | ٤١٥ | ٤٤١ | ٤٦٦ | ٩٤٩٢ | ٩٥١٨ | |
| نز | ٩٥٤٣ | ٥٦٩ | ٥٩٤ | ٦٢٠ | ٩٦٤٥ | ٩٦٧١ | |
| نح | ٩٦٩٦ | ٧٢٢ | ٧٤٧ | ٧٧٣ | ٩٧٩٨ | ٩٨٢٣ | |
| نط | ٩٨٤٨ | ٩٨٧٤ | ٩٨٩٩ | ٩٩٢٤ | ٩٩٤٩ | ٩٩٧٥ | ٢٥ |
| س | ١٠٠٠٠ | ١٠٠٢٥ | ١٠٠٥٠ | ١٠٠٧٥ | ١٠١٠٠ | ١٠١٢٥ | |
| سا | ١٠١٥١ | ١٧٦ | ٢٠١ | ٢٢٦ | ١٠٢٥١ | ١٠٢٧٦ | |
| سب | ١٠٣٠١ | ٣٢٦ | ٣٥١ | ٣٧٥ | ١٠٤٠٠ | ١٠٤٢٥ | |
| سج | ١٠٤٥٠ | ٤٧٥ | ٥٠٠ | ٥٢٤ | ١٠٥٤٩ | ١٠٥٧٤ | |
| سد | ١٠٥٩٨ | ٦٢٣ | ٦٤٨ | ٦٧٢ | ١٠٦٩٧ | ١٠٧٢١ | |
| سه | ١٠٧٤٦ | ٧٧١ | ٧٩٥ | ٨١٩ | ١٠٨٤٤ | ١٠٨٦٨ | ٢٤ |
| سو | ١٠٨٩٣ | ١٠٩١٧ | ١٠٩٤١ | ١٠٩٦٦ | ١٠٩٩٠ | ١١٠١٤ | |
| سز | ١١٠٣٩ | ١١٠٦٣ | ١١٠٨٧ | ١١١١١ | ١١١٣٦ | ١١١٦٠ | |
| سح | ١١١٨٤ | ٢٠٨ | ٢٣٢ | ٢٥٦ | ١١٢٨٠ | ١١٣٠٤ | |
| سط | ١١٣٢٨ | ٣٥٢ | ٣٧٦ | ٤٠٠ | ١١٤٢٤ | ١١٤٤٨ | |
| ع | ١١٤٧٢ | ٤٩٥ | ٥١٩ | ٥٤٣ | ١١٥٦٧ | ١١٥٩٠ | |
| عا | ١١٦١٤ | ٦٣٨ | ٦٦١ | ٦٨٥ | ١١٧٠٩ | ١١٧٣٢ | |
| عب | ١١٧٥٦ | ٧٧٩ | ٨٠٣ | ٨٢٦ | ١١٨٥٠ | ١١٨٧٣ | |
| عج | ١١٨٩٦ | ١١٩٢٠ | ١١٩٤٣ | ١١٩٦٦ | ١١٩٩٠ | ١٢٠١٣ | |
| عد | ١٢٠٣٦ | ١٢٠٥٩ | ١٢٠٨٢ | ١٢١٠٦ | ١٢١٢٩ | ١٢١٥٢ | ٢٣ |
| عه | ١٧٥ | ١٩٨ | ٢٢١ | ٢٤٤ | ٢٦٧ | ١٢٢٩٠ | |
| عو | ٣١٣ | ٣٣٦ | ٣٥٩ | ٣٨٢ | ٤٠٥ | ١٢٤٢٧ | |
| عز | ٤٥٠ | ٤٧٣ | ٤٩٦ | ٥١٨ | ٥٤١ | ١٢٥٦٣ | |
| عح | ٥٨٦ | ٦٠٩ | ٦٣١ | ٦٥٤ | ٦٧٦ | ١٢٦٩٩ | |
| عط | ٧٢١ | ٧٤٤ | ٧٦٦ | ٧٨٩ | ٨١١ | ١٢٨٣٣ | ٢٢ |
| ف | ٨٥٦ | ١٢٨٧٨ | ١٢٩٠٠ | ١٢٩٢٢ | ١٢٩٤٤ | ١٢٩٦٦ | |
| فا | ١٢٩٨٩ | ١٣٠١١ | ١٣٠٣٣ | ١٣٠٥٥ | ١٣٠٧٧ | ١٣٠٩٩ | |
| فب | ١٣١٢١ | ١٤٣ | ١٦٥ | ١٨٧ | ٢٠٩ | ١٣٢٣١ | |
| فج | ٢٥٣ | ٢٧٤ | ٢٩٦ | ٣١٨ | ٣٣٩ | ١٣٣٦١ | |
| فد | ٣٨٣ | ٤٠٤ | ٤٢٦ | ٤٤٧ | ٤٦٩ | ١٣٤٩٠ | ٢١ |
| فه | ٥١٢ | ٥٣٣ | ٥٥٥ | ٥٧٦ | ٥٩٧ | ١٣٦١٩ | |
| فو | ٦٤٠ | ٦٦١ | ٦٨٢ | ٧٠٣ | ٧٢٥ | ١٣٧٤٦ | |
| فز | ٧٦٧ | ٧٨٨ | ٨٠٩ | ٨٣٠ | ٨٥١ | ١٣٨٧٢ | |
| فح | ١٣٨٩٣ | ١٣٩١٤ | ١٣٩٣٥ | ٩٥٦ | ١٣٩٧٦ | ١٣٩٩٧ | |
| فط | ١٤٠١٨ | ١٤٠٣٩ | ١٤٠٦٠ | ١٤٠٨٠ | ١٤١٠١ | ١٤١٢١ | |
| | ا | ب | ح | ل | م | ه | |

[illegible]

صورت پرکار تناسب

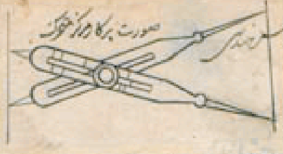

٤٠ . پرکار تناسب . Compas de proportion

هرگاه از وسط حقیقی پرکار مرکز قرار [illegible] فتحهٔ اعظم [illegible] ١٠٠٠ اعتبار کنند فتحهٔ اصغر [illegible]

| [illegible] | فتحهٔ ضلع اقصر | [illegible] | فتحهٔ ضلع اقصر | [illegible] | فتحهٔ ضلع اقصر | [illegible] | فتحهٔ ضلع اقصر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١٠٠ ٠ | ٠٠٠ | ٧٥ ٢٥ | ١٤٢٩ | ٥٠ ٥٠ | ٣٣٣٣ | ٢٤ ٧٦ | ٣١٢٩ |
| ٩٩ ١ | ٠٥٠ | ٧٤ ٢٦ | ١٤٩٤ | ٤٩ ٥١ | ٣٤٢٢ | ٢٣ ٧٧ | ٦٢٤٥ |
| ٩٨ ٢ | ١٠١ | ٧٣ ٢٧ | ١٥٦١ | ٤٨ ٥٢ | ٣٥١٤ | ٢٢ ٧٨ | ٦٣٩٣ |
| ٩٧ ٣ | ١٥٢ | ٧٢ ٢٨ | ١٦٢٨ | ٤٧ ٥٣ | ٣٦٠٥ | ٢١ ٧٩ | ٦٥٢١ |
| ٩٦ ٤ | ٢٠٤ | ٧١ ٢٩ | ١٦٩٦ | ٤٦ ٥٤ | ٣٦٩٩ | ٢٠ ٨٠ | ٦٦٤٧ |
| ٩٥ ٥ | ٢٥٦ | ٧٠ ٣٠ | ١٧٦٥ | ٤٥ ٥٥ | ٣٧٩٣ | ١٩ ٨١ | ٦٨٥٧ |
| ٩٤ ٦ | ٣٠٩ | ٦٩ ٣١ | ١٨٣٤ | ٤٤ ٥٦ | ٣٨٨٩ | ١٨ ٨٢ | ٦٩٤٩ |
| ٩٣ ٧ | ٣٦٣ | ٦٨ ٣٢ | ١٩٠٥ | ٤٣ ٥٧ | ٣٩٨٦ | ١٧ ٨٣ | ٧٠٩٣ |
| ٩٢ ٨ | ٤١٧ | ٦٧ ٣٣ | ١٩٧٦ | ٤٢ ٥٨ | ٤٠٨٥ | ١٦ ٨٤ | ٧٢٤١ |
| ٩١ ٩ | ٤٧١ | ٦٦ ٣٤ | ٢٠٤٨ | ٤١ ٥٩ | ٤١٨٤ | ١٥ ٨٥ | ٧٣٩١ |
| ٩٠ ١٠ | ٥٢٦ | ٦٥ ٣٥ | ٢١٢١ | ٤٠ ٦٠ | ٤٢٨٦ | ١٤ ٨٦ | ٧٥٤٤ |
| ٨٩ ١١ | ٥٨٢ | ٦٤ ٣٦ | ٢١٦٥ | ٣٩ ٦١ | ٤٣٨٨ | ١٣ ٨٧ | ٧٦٩٩ |
| ٨٨ ١٢ | ٦٣٨ | ٦٣ ٣٧ | ٢٢٧٠ | ٣٨ ٦٢ | ٤٤٩٣ | ١٢ ٨٨ | ٧٨٥٧ |
| ٨٧ ١٣ | ٦٩٥ | ٦٢ ٣٨ | ٢٣٤٦ | ٣٧ ٦٣ | ٤٥٩٩ | ١١ ٨٩ | ٨٠١٨ |
| ٨٦ ١٤ | ٧٥٣ | ٦١ ٣٩ | ٢٤٢٢ | ٣٦ ٦٤ | ٤٧٠٦ | ١٠ ٩٠ | ٨١٨٢ |
| ٨٥ ١٥ | ٨١١ | ٦٠ ٤٠ | ٢٥٠٠ | ٣٥ ٦٥ | ٤٨١٥ | ٩ ٩١ | ٨٣٤٩ |
| ٨٤ ١٦ | ٨٧٥ | ٥٩ ٤١ | ٢٥٧٩ | ٣٤ ٦٦ | ٤٩٢٥ | ٨ ٩٢ | ٨٥١٩ |
| ٨٣ ١٧ | ٩٢٩ | ٥٨ ٤٢ | ٢٦٥٨ | ٣٣ ٦٧ | ٥٠٣٨ | ٧ ٩٣ | ٨٦٩٢ |
| ٨٢ ١٨ | ٩٨٩ | ٥٧ ٤٣ | ٢٧٣٩ | ٣٢ ٦٨ | ٥١٥٢ | ٦ ٩٤ | ٨٨٦٨ |
| ٨١ ١٩ | ١٠٥٠ | ٥٦ ٤٤ | ٢٨٢١ | ٣١ ٦٩ | ٥٢٦٢ | ٥ ٩٥ | ٩٠٤٨ |
| ٨٠ ٢٠ | ١١١١ | ٥٥ ٤٥ | ٢٩٠٣ | ٣٠ ٧٠ | ٥٣٨٥ | ٤ ٩٦ | ٩٢٣١ |
| ٧٩ ٢١ | ١١٧٣ | ٥٤ ٤٦ | ٢٩٨٧ | ٢٩ ٧١ | ٥٥٠٤ | ٣ ٩٧ | ٩٤١٢ |
| ٧٨ ٢٢ | ١٢٣٦ | ٥٣ ٤٧ | ٣٠٧٢ | ٢٨ ٧٢ | ٥٦٢٥ | ٢ ٩٨ | ٩٦٠٨ |
| ٧٧ ٢٣ | ١٢٩٩ | ٥٢ ٤٨ | ٣١٥٨ | ٢٧ ٧٣ | ٥٧٤٨ | ١ ٩٩ | ٩٨٠٣ |
| ٧٦ ٢٤ | ١٣٦٤ | ٥١ ٤٩ | ٣٢٤٥ | ٢٦ ٧٤ | ٥٨٧٣ | ٠ ١٠٠ | ١٠٠٠٠ |
| | | | | ٢٥ ٧٥ | ٦٠٠٠ | | |

هرگاه نقطهٔ آ وسط حقیقی پرکار باشد و از نقطهٔ آ تا نقطهٔ ب صد جزو باشد و مقدار آ ب ٥٣ جزو باشد پس خط ب ٧٥ جزو باشد [illegible]
و خط [illegible] ١٣ اجزا [illegible] پرکار فتحهٔ د [illegible] هزار جزو باشد گوییم باربعهٔ متناسبه نسبت خط ضلع [illegible] چون فتحهٔ
د و معلوم [illegible] هزار باشد بفتحهٔ د ح مجهول ١٢٥/١٠٠٠ ٧٥ [illegible] هزار ضرب کرده حاصل [illegible] ١٢٥
قسمت کرده خارج قسمت [illegible] مطلوب [illegible] ضلع اقصر پرکار [illegible]
مرکز پرکار [illegible] خواهد بود

دوائر الاضلاع

[illegible]

[illegible] ۱۲۸۶ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۹۲ [illegible]

[illegible]



[illegible]

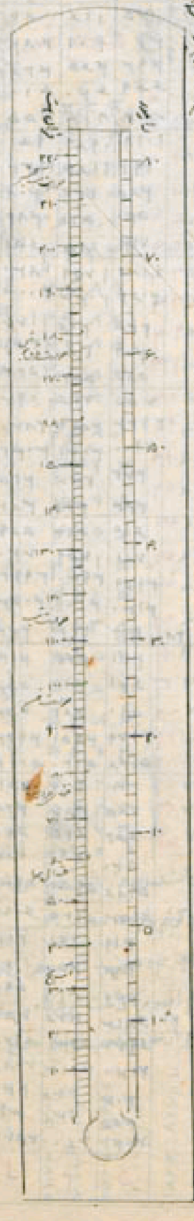

[illegible]

ناصرالدین شاه [illegible]

[illegible]

# شرح حالات امامزاده یحیی

۴

نسب حضرت امامزاده یحیی که در طهران است آنچه از کتب معتبره انساب و شجرات بنظر رسیده این است

صاحب ترجمه [illegible] نسب آن بزرگوار منتهی میشود به یحیی بن علی بن عبدالرحمن الشجری ابن قاسم بن حسن بن زید

بن امام حسن مجتبی علیه السلام است و صاحب عمدة الطالب نسب او را به یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم

بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام است [illegible] مادرش دختر عبدالله بن ابراهیم است از اولاد جعفر بن

ابیطالب علیه السلام است [illegible]

[illegible]

---

La base du thermomètre centigrade est la neige fondante et l'eau portée à l'ébullition. On divise ces deux points en 100 degrés.

La base du thermomètre de Réaumur est la glace pilée et l'eau bouillante. On divise ces deux points en 80 degrés.

La base du thermomètre Fahrenheit est un froid intense produit par un mélange de neige et de sel, puis du mercure porté à l'ébullition. On divise ces 2 points en 180 degrés, de sorte que 32 degrés donnent le point d'eau gelante, et 212, celui d'eau bouillante.

| سنتی گراد Centigrade. | رئومور Réaumur | فارن هیت Fahrenheit | | |
|---|---|---|---|---|
| 100 | 80 | 212 | Eau bouillante. | آب جوش |
| 95 | 76 | 203 | | |
| 90 | 72 | 194 | | |
| 85 | 68 | 185 | | |
| 80 | 64 | 176 | | |
| 75 | 60 | 167 | | |
| 70 | 56 | 158 | | |
| 65 | 52 | 149 | | |
| 60 | 48 | 140 | | |
| 55 | 44 | 131 | | |
| 50 | 40 | 122 | Téhéran au soleil | گرمی آفتاب در طهران |
| 45 | 36 | 113 | | |
| 40 | 32 | 104 | Chaleur du sang. | گرمی خون |
| 35 | 28 | 95 | Bains ordinaires. / Téhéran à l'ombre. | گرمی حمام [illegible] / گرمی طهران در سایه |
| 30 | 24 | 86 | Paris à l'ombre. | گرمی پاریس در سایه |
| 25 | 20 | 77 | Vers à soie. | گرمی [illegible] ابریشم |
| 20 | 16 | 68 | Serres. | حرارت گرمخانه |
| 15 | 12 | 59 | Tempéré. | هوای معتدل |
| 10 | 8 | 50 | Orangers. | اقل حرارت نارنج خانه |
| 5 | 4 | 41 | | |
| 0 | 0 | 32 | Glace. | برودت یخ |
| 5 | 4 | 23 | Téhéran | سرمای [illegible] طهران |
| 10 | 8 | 14 | Rivières gelées | یخ بستن رودخانه |
| 15 | 12 | 5 | | |
| 20 | 16 | ⊙ 4 | | |
| 25 | 20 | ⊙ 13 | | |
| 30 | 24 | 22 | | |
| 35 | 28 | 31 | | |
| 40 | 32 | 40 | De mercure gelé. | یخ بستن جیوه |
| 45 | 36 | 49 | | |
| 50 | 40 | 58 | | |
| 55 | 44 | 67 | | |
| 60 | 48 | 76 | | |
| 65 | 52 | 85 | | |
| 70 | 56 | 94 | Plus haut degré de froid connu. | منتها درجه [illegible] |

⊙ N.a Zéro de Fahrenheit correspond à 17°.7.9 de Centigrade et à 14°.2.9 de Réaumur.

صفر درجه فارنهایت [illegible] به ۱۷ و ۷ و ۹ از سنتی گراد و ۱۴ و ۲ و ۹ از رئومور

[illegible]

[illegible]

و اینکه در درب حرم امامزاده یحیی بن عمر بن عبدالرحمن بن ابوالقاسم بن حمزه [illegible] نوشته می شود که نوشته شده بلی
در زمانی که در جمیع کتب انساب قاسم بن حسن ضبط کرده اند نه ابوالقاسم بن حمزه و در تاریخ کتیبه محراب در سنه
در لیست و بیست و سه هجری نوشته شده و قبر زیارتگاه فعلی حضرت امامزاده یحیی است و از بابت این است که سابقاً
مسجدی در آنجا بنا که بعد از آن محراب جزو آن مسجد بوده و هیچ منافاتی ندارد و از اینکه بعد از آن یحیی را در آنجا
مسجد دفن کرده باشند و قبر در وجود این محراب با امامزاده شده باشد زیرا که رسم بوده است در مقبره [illegible]

[illegible]

بتاریخ شهر محرم الحرام سنه هزار و سیصد و نود و چهار هجری نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده [illegible] اکرم
اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معارف دام اجلاله العالی شرح حال حضرت امامزاده یحیی علیه السلام را که در ورامین
واقع است در کمال دقت و اهتمام از کتب انساب جمع و ضبط فرمودند

بتاریخ روز دوشنبه ششم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۷۹ هجری در رکاب حضرت شاهنشاه جم جاه خلد الله ملکه و سلطانه از شهر دارالخلافه [illegible]
خیال بر آن افتاد در ابنیه قریه ورامین که بعضی از آن عمارات و علامات در ایام سلاطین خلد مکان در آن سرزمین [illegible] معلوم شود از جمله
مسجد رفیع البنا و وسیع الفضا و زیارت امامزاده یحیی علیه الرحمه چون معمارهای خوب و بناهای [illegible]
از قرار شده و بوده [illegible] از حضرت [illegible] تفصیل را که در کتیبه های ایوان و صحن و شبستان آنجا نوشته بود [illegible]

تفصیل کتیبه مسجد

ذکر القدیم الاعلی والمتقدم اوصلی امر بانشاء هذه العمارة الجامع المبارک فی ایام دولة السلطان المعظم خاقان الاعظم مالک رقاب الامم مولی السلاطین العرب والعجم ابوسعید بهادرخان خلد الله سلطانه العبد الضعیف محمد بن محمد بن منصور القوهدی تقبل الله منه ووفقه لمرضاته ...الصالح الحسن بن محمد ... فی شهور سنه ۷۲۲ ... سوره جمعه ... نوشته ... در شبستان ... بتاریخ شبستان سنه ۷۲۶

در ایوان

قد تم مسجد الجامع فی ایام الدولة السلطان الاعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم السلطان شاهرخ بهادر خلد الله ملکه وسلطانه والتعمیر الامیر الاعظم الاعدل افتخار الامراء فی الزمان الامیر غیاث الدولة والدین یوسف خواجه ... سیاحن معدلته فی شهر محرم سنه ۸۰۶

تفصیل کتیبه امامزاده و در بستان

در وقفه سطره ... اعلاء نوشته بود

تعریف [illegible] هذه العمارة قربة الی الله و بشلم مرضاته تفضیل الله تعالی
عبده المذنب الناظر ابو محمد الحسین بن ابی القاسم بن محمد بن الحسن بن

الابن فلان [illegible]

قال النبی علیه الصلوة والسلام من اولی رجلاً من بنی عبدالمطلب لم یقدر ان یکافیه فی الدنیا کافاه الله تعالی یوم القیمة صدق رسول الله ...
بعد از آن بسم الله الرحمن الرحیم سوره جمعه الی آخره و در محراب سوره ...
بعد سوره ... و بعد آیه ان الذین ... الاسلام ... نوشته بود

در درب امامزاده

اللهم صل علی النبی والوصی والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضی والتقی والنقی والعسکری والمهدی صاحب الزمان خلیفة الرحمن صلوة الله علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین
وقف و حبس هذا الباب علی المزار المتبرک الشریف العالی الکریم العالی من الشریف الحسینی الفاضل العالم سید الکامل یحیی بن ... عبدالرحمن بن قاسم بن الحسن بن زید بن الحسن ... الامام علی بن ابی طالب صلوة الله علیه و اولاده الف الف سلام وقف صحیحاً شرعیاً قربة الی الله و طلباً لمرضاته بحیث لا یباع ولا یوهب ولا یورث فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم
الواقف احقر عباد الله الملک الصمد ... مولانا ... المرحوم المبرور ... فی شهر ... سنه ۹۷۱
تم هذا الباب بتوفیق منفح الابواب ... فی ۶ ... 
بعمل المذنب الناظر الی رحمة الملک ...

[illegible]
اعتضاد السلطنه وزیر علوم و ...
۱۲۹۴

ابونواس

اشرب بشرب العالم الذين لا ينقضي ايامه

واذا اتى تشهر الغمام اخطر لا انقضى ايامه

واذا عجبت ضيع على ظهور الغلام الى الغلام يمسه

الثار مشغول بين على الهوى عنه الوجه

۱۲۶۹

يقال اتقى بالعفوة وجلا لا وفى

ان امسلت

قد خضت في الدهر اطوارا على طرق

شتى وكاسيت فيها اللين والفظا

كلاه بلوت فلا النعماء تبطرني

ولا تخشعت من لأوائها جزعا

لا يملأ الهول صدري قبل موقعه

ولا اضيق به ذرعا اذا وقعا

التنويرات النفح

اللآداء الشدة

عكّه وكسحاب جبل قرب زبيد اهلها باقيه على اللغه الفصحى قاموس

ب ۱۵ شهر ربيع الاول ۱۲۶۹

در دار الخلافه طهران صنعت في حصن ملكها تحرير شد عليقلى قاجار

دو الدهر الحسن بن ... علي بن حسين عليه السلام

[illegible]



قال قال رسول الله صلعم من قرأ يسمين الله من عسون ... من تصحون

الم وكذلك ... كتب له من الحسنات ... ولد ... فيه تمع

... عليه من ... قال ابو حامد ...

... اربع ... كاملات ...

... لمصالحهم ... 

ولد حيوان العجائب قال القزويني في العجائب ... الحيوانات ...

فاذا قربت ... هنرية ...

قال القزويني ... عليه ...

كل حيوان من المخلوقات ... انواع

... حجارة ...

حوله كلها حجارة وامراة ... 

توضع ولدها وهم قرآ

۱۸

... [illegible]

سنه ۱۲۶ ...

[illegible]

[illegible]

سا حول بن جلد بن ... [illegible]

[illegible]

وروى المحسن بن زيد ان اهل المدينة قال لابي هريرة ... [illegible]



قال حسان يهجو مسافع عايض النبي
من تيم بن مرة بن كعب بن لؤي
رهط ابي بكر بن
ابي قحافة

لو كنت من هاشم او من بني اسد
او عبد شمس او اصحاب اللوى الصمد

۱۴

... [illegible] ... سمت ... [illegible]

... ميزان الماء ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

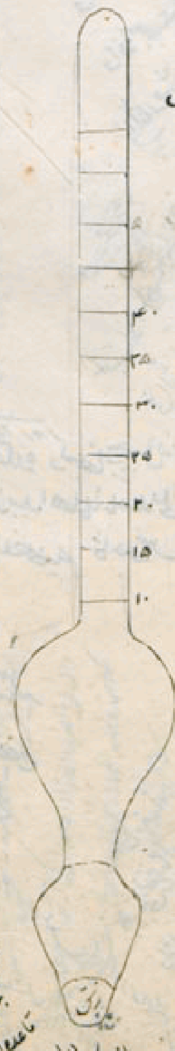


... [illegible]

... در آب وسط موضعی که ده رقم شده است محاذی سطح آب واقع ... [illegible]

... که از ... لطیف ... باشد موضع که ... [illegible]

... [illegible] ... محاذی سطح آب واقع ... [illegible]

چنانکه ... [illegible] ... رقم شده است محاذی سطح عرق ... [illegible]

... [illegible] ... رقم شده است محاذی سطح ... [illegible]

... [illegible] ... رقم شده است محاذی سطح الکحل واقع ... [illegible]

[illegible]

ذكر ابو جعفر محمد بن جعفر البلخي ان الرشيد جمع بين ابي الحسن الكسائي وابي محمد اليزيدي ليتناظرا بين يديه
فسأل اليزيدي الكسائي عن اعراب قول الشاعر

ما راينا خربا نقر البيض عنه صقر … لايكون العير مهرا لايكون المهر مهر

فقال الكسائي يجب ان يكون المهر منصوبا على انه خبر كان ففي البيت على هذا اقواء فقال اليزيدي
الشعر صواب لان الكلام قد تم عند قوله لايكون ثم استأنف فقال المهر مهر ثم ضرب الارض بقلنسوته
وقال انا ابو محمد فقال له يحيى بن خالد اتكتني بحضرة امير المؤمنين وتسفه على الشيخ فقال الرشيد
والله ان خطأ الكسائي مع حسن ادبه لاحب الي من صوابك مع قلة ادبك فقال يا امير المؤمنين
ان حلاوة الظفر اذهبت عني التحفظ فامر باخراجه

اجتمع الكسائي ومحمد بن الحسن الحنفي يوما في مجلس الرشيد فقال الكسائي من تبحر في علم اهتدى الى جميع العلوم
فقال له محمد ما تقول فيمن سهى في سجود السهو هل يسجد مرة اخرى قال لا قال لم قال لان النحاة يقولون
المصغر لا يصغر قال محمد فما تقول في تعليق العتق بالملك قال لا يصح قال لم لا يصح قال لان السيل لا يسبق المطر
وتعلم الكسائي النحو على كبر سنه وسببه انه مشى يوما حتى اعيى فجلس وقال قد عييت فقيل له قد لحنت
قال كيف قال ان كنت اردت التعب فقل اعييت وان كنت اردت انقطاع الحيلة فقل عييت
فانف من قولهم لحنت واشتغل بالنحو حتى مهر فصار امام وقته وكان مؤدب المأمون والامين
وصارت له اليد العظمى والوجاهة التامة عند الرشيد وولديه
توفي الكسائي ومحمد بن الحسن صاحب ابي حنيفة في يوم واحد سنة تسع وثمانين ومائة ودفنا في مكان واحد
فقال الرشيد دفن ههنا العلم والادب                    نقل من كتاب حيوة الحيوان الكبرى للدميري

نشيط رحل نحو ازياد دارا بالبصرة مهذب
الى مهذب انما بها دكلما ابل نال النحو بحيح
من مرو تعلم بحيح فصار رجلا
مرقاة من الخط مورخا تاريخ سلخ

سنة ١٢٧١



## مسئله زنبوريه

قالت العرب قد كنت اظن ان العقرب اشد لسعة من الزنبور فاذا هو هي وقالوا
ايضا فاذا هو اياها وهذا هو الوجه الذي انكره سيبويه لما ساله الكسائي وكان
من خبرهما ان سيبويه قدم على البرامكة فعزم يحيى بن خالد على الجمع بينهما فجعل
لذلك يوما فلما حضر سيبويه تقدم اليه الفراء وخلف فساله خلف عن مسئلة فاجاب
فيها فقال له اخطأت ثم ساله ثانية وثالثة وهو يجيبه ويقول له اخطأت فقال هذا سوء ادب
فاقبل اليه الفراء فقال ان في هذا الرجل حدة وعجلة ولكن ما تقول فيمن قال هؤلاء ابون
ومررت بابين كيف تقول على مثال ذلك من وايت او اويت فاجابه فقال اعد النظر
فقال لست اكلمكما حتى يحضر صاحبكما فحضر الكسائي فقال له تسألني او اسألك فقال
فقال له سل انت فساله عن هذا المثال فقال له سيبويه فاذا هو هي ولا يجوز النصب
وساله عن امثال ذلك نحو خرجت فاذا عبد الله القائم والقائم فقال كل ذلك
بالرفع فقال له الكسائي العرب ترفع كل ذلك وتنصبه فقال يحيى قد اختلفتما وانتما
رئيسا بلديكما فمن يحكم بينكما فقال له الكسائي هذه العرب ببابك قد سمع منهم اهل
البلدين فيحضرون ويسألون فقال يحيى وجعفر انصفت فاحضروا فوافقوا الكسائي فاستكان
سيبويه وامر له يحيى بعشرة الاف درهم فخرج الى فارس فاقام بها حتى مات ولم يعد الى
البصرة فيقال ان العرب رشوا على ذلك وانهم علموا منزلة الكسائي عند الرشيد ويقال
انهم انما قالوا القول قول الكسائي ولم ينطقوا بالنصب وان سيبويه قال ليحيى مرهم ان ينطقوا
بذلك فان السنتهم لا تطوع به ولقد احسن الامام الاديب ابو الحسن حازم بن محمد
الانصاري اذ قال في منظومته في النحو حاكيا هذه الواقعة والمسئلة قال

والعرب قد تحذف الاخبار بعد اذا … اذا عنت فجاة الامر الذي دهما
وربما نصبوا بالحال بعد اذا … وربما رفعوا من بعدها ربما
فان توالى ضميران اكتسى بهما … وجه الحقيقة من اشكاله غمما
لذاك اعيت على الافهام مسئلة … اهدت الى سيبويه الحتف والغمما
قد كانت العقرب العوجاء احسبها … قدما اشد من الزنبور وقع حما

دى الجواب عليها هل اذا هى ٭ اوهل اذا هوابا هاقد اختصما ٭ وخطاء ابن زياد وابن حمزة فى

ما قال فيها ابا بشر فقد ظلما ٭ وغاظ عمراً عليٌّ فى حكومته ٭ ياليته لم يكن فى امرها حكما

كغيظ عمرو علياً فى حكومته ٭ ياليته لم يكن فى امر حكما ٭ وفجع ابن زياد كل منتحب

من اهله اذ غدا منه يفيض دما ٭ واصبحت بعده الانفاس باكية ٭ فى كل طرس كدمع سح وانسجما

وليس يخلو امرئ من حاسد ٭ لولا التنافس فى الدنيا لما اضطما ٭ والغبن فى العلم اشجى محنة علمت

وابرح الناس شجواعالم هضما ٭ وابن زياد هو الفراء واسمه يحيى وابن حمزة الكسائى واسمه على

وابوبشر سيبويه واسمه عمرو وعمرو وعلى الاولان سيبويه والكسائى والاخران ابن العاص

وامير المومنين على عليه السلام وزياد الاول والد الفراء والثانى زياد ابن ابيه وابنه المشار

اليه هو ابن مرجانة المرسل فى قتل سيد الشهداء امام حسين عليه السلام ٭ عليه اللعنه

نقلت هذه القصة من مغنى اللبيب بتصرف ما

فى العبارة والاطالة بتصرف حسن

٢٣ ربيع الثانى ١٢٦٩

نقل ان اكثم بن صيفى حكيم العرب حج فراى

النبى صلى الله عليه واله وهو صبى يتبع

عمه اباطالب فقال اكثم لابى طالب ما اسرع

ما شب اخوك يعنى رسول الله صلى الله

عليه وسلم فقال ابوطالب انه ليس باخى

ولكنه ابن اخى عبد الله فقال اكثم هذا ابن الذبيح

قال نعم وجعل اكثم يتامله ويتوسمه ثم قال

يا بن عبد المطلب ما تظنون بهذا الفتى قال

ابوطالب انا لنحسن به الظن وانه لحرى سخى

وفى قال هل غير هذا يا ابن عبد المطلب قال

نعم انه لذو شدة ولين ومجلس ومفصل

مبين قال هل غير هذا يا ابن عبد المطلب

قال نعم انا لنتيمن بمشهده ونتعرف البركة

فيما يمس بيده قال اكثم اغير هذا يا ابن عبد المطلب

قال ابوطالب انه لغلام يغذ وجرى به

يسود ويتوق بالجود فقال اكثم انى لا اقول غير

هذا يا ابن عبد المطلب فقال ابوطالب قل

فانك تقات غيب وجلاء ريب فقال اكثم اخلق

يا ابن اخيك فانه يتعلق بالعرب الى مرتع مربع

ابا جود معين ناجح معين طالب حاجتى



قيل ان ابا محمد اليزيدى كان ينادم المامون فغلب الشراب ذات ليلة فعربد

فامر المامون بحمله الى منزله برفق فلما افاق استحيى وانقطع عن الركوب اياما

فلما طال عليه ذلك كتب الى المامون ٭ انا المذنب الخطاء والعفو واسع

ولو لم يكن ذنب لما عرف العفو ٭ سكرت فابدى منى الكاس بعض ما

كرهت وما ان يستوى السكر والصحو ٭ ولا سيما اذ كنت عند خليفة

وفى مجلس ما ان يجوز به اللغو ٭ فلما قراها المامون وقع فى الرقعة

صر الينا فقد عفونا عنك فلا عيب عليك وبساط النبيذ يطوى معه

نمقه فى ربيع الثانى ١٢٦٩

في الاشكال المشهور الذي اورده
على اقليدس في بيانه الشكل الخامس عشر من المقالة مادة
الثالثة وهو ان زاوية القطر مع المحيط اعظم من كل حادة
والتي تقع خارج الدائرة هي احد المواد والاشكال التي ذكرناها بان الملفق
بانا اذا حركنا القطر على طرفه الاخر الخلاف حدة الزاوية بحيث يتم مع الاول زاوية
بين خطين مستقيمين فيكون مع الاول منفرجة قبل ان يصير قائمة وقد اجاب عنه المحقق
بجواب ليس له مدخلية في المطلب ويمكن ان يجاب بان الزاوية التي تعرضها الجهات
المواد التي هي تمام القائمة من زاوية القطر مع جزء من ثلث الحادة على تجزيها لما ثبت
ان لنا ان نعين من العدد وقد اضفنا اليه واحدا فصار ولا يمر قبل ان يصير اثنين بنصف
ان زاوية المحيط مع القطر اعظم الزوايا المنفرجة وانا اذا حركنا القطر الى جهة بعض

ومنها اشكال طفرة الزاوية وهو من اعضل الشبه في هذا
المقام وهو ان الزاوية الحادثة بين الدائرة والخط المماس لها على طرف قطر
من اقطارها احد من جميع الزوايا المستقيمة الخطين كما برهن عليه صاحب كتاب
اقليدس في الشكل الخامس عشر من المقالة الثالثة منه فاذا فرضنا خطا منطبقا على ذلك الخط
المماس تحرك الى جهة الدائرة مع ثبات نقطة التماس منه حركة ما فاي قدر تحرك يحصل زاوية مستقيمة
الخطين اعظم من الزاوية المذكورة من دون ان تصير اولا مثلها وهو الطفرة بعينها وبوجه اخر ان الزاوية الحادثة
بين محيط الدائرة وقطرها اعظم من كل حادة مستقيمة الخطين كما في تلك المقالة ايضا فان تحرك القطر ادنى حركة مع ثبات
احد طرفيه تصير تلك الزاوية منفرجة بدون ان تصير قائمة لا ازدياد ما هو ازيد مما نقصت به عن القائمة عليها وتوجه
اخر الزاوية التي بين القطر والخط المماس للدائرة على طرفه قائمة وما بين القطر والمحيط اعظم الحواد المستقيمة الخطين
فاذا فرضنا حركة الخط المماس الى جهة المركز مع ثبات نقطة التماس حركة ما ينتقل من التماس الى التقاطع فيصير القائمة اصغر
من زاوية القطر والمحيط من غير ان يصير مساوية لها وبعكس ما قلنا اذا فرضنا رجوع ذلك الى موضع التماس كما كان
اولا من دون بلوغ تلك الزاوية الى مساواة زاوية القطر والمحيط تصير قائمة كما لا يخفى واستصعب الاذكياء حل
هذا الاشكال وذكر بعضهم في التفصي عنه وجوها غير سديدة وذكر الاستاد سيد الحكماء وسند العلماء ما يشفي العليل
ويروي الغليل من وجهين تركنا احدهما لابتنائه على مقدمات كثيرة طويلة الاذيال من اراد الوقوف
عليه فليطلب من بعض كتبه وانا نضيفنا له واوردنا الاخر وهو ان الزاوية المختلفة الضلعين لها اعتباران اعتبار انها
سطح واعتبار انها احيطت بمستقيم ومستدير وهي انما تقع في طريق تلك الحركة بالاعتبار الاول فقط دون الاعتبار
الثاني لان شيئا من الزوايا المستقيمة الخطين لا يمكن ان يساوي زاوية مختلفة الضلعين وكذلك العكس فانه اذا طبق
الضلع المستقيم من المستقيم الضلعين على المستقيم من مختلفتها فاما ان يقع المستقيم الاخر بين المختلفين او خارجا
عنهما اذ لا يمكن ان ينطبق المستقيم على المستدير فلا ينطبق المستقيمة الضلعين على ما هي مختلفتهما وبالجملة يختلف

حـ



حقيقة الزاوية من جهة اختلاف الضلعين باستقامتهما معا وكون احدهما مستقيما والاخر
مستديرا لكون المستقيم والمستدير مختلفين بالماهية النوعية وشيء من افراد احد
المقدارين المختلفين بالماهية لا يقع في طريق الحركة في الاخر فالمتزايد بحسب المقدار الخطي
بالحركة مثلا لا تساوي في شيء من المراتب مقدارا ما سطحيا وبالعكس وكذا المتزايد
في السطح بالحركة لا يبلغ في شيء من حدود الحركة الى مساوات جسم ما وبالعكس فكل فرد
من احد نوعي الزاوية اذا تحرك ضلعه وصار اكبر انما يبلغ بالتدريج الى مساوات
جميع الافراد المتوسطة في المقدار بين المبدء والمنتهى من ذلك النوع وهي التي تكون
واقعة في مسافة تلك الحركة ولا يمكن ان يبلغ الى مساوات شيء من افراد النوع الاخر ولا يكون
تلك الافراد واقعة في مسافة تلك الحركة ولا متوسطة بين المبدء والمنتهى فهي ما نقول الازيدية
وكذا الانقصية يقال بالاشتراك الاسمي او بالحقيقة والمجاز على ما يتحقق بين مقدارين
متفقين وكبير او مقدارين يوجد لهما عاد مشترك والنسبة بينهما لا محالة يكون عددية بتعبير
عنها بان يقال احدهما من الاخر بان يقال هذا المقدار مثل ذلك المقدار ثلثه وربعه او جزء
من الف جزء منه الى غير ذلك وهذه هي التي تقتضي التجانس بين المتناسبين وكون احدهما
مشتملا على الاخر مع شيء زائد وعلى ما يتحقق بين مقدارين لا يمكن ان يتوافق لواحد منهما الى
هو من صاحبه وهو لا يقتضي كون الازيد ولا الانقص بالوجه المذكور من نوع واحد بل قد يتحقق
بين مقدارين مختلفين بهيئة ولهذا عرفوا رشميدس الخط المستقيم بانه اقصر الخطوط الواصلة
بين النقطتين مع اختلاف الخط المستقيم والخطوط المستديرة بالفصول المنوعة عندهم اذا
تمهد هذا فلنقل لقائل ان يقول اذا اتصف كل واحد من مختلفة الضلعين ومختلفتها بانهما ازيد
او انقص من الاخرى فلا بد وان يكون بحيث يمكن ان يتصف بالمساوات معها اذ الزيادة على
من كون احد الشيئين مشتملا على مثل الاخر وشيء يزيد عليه لانا نقول قد ظهر انه يمكن ان يصير
مقدارا ما اعظم من الاعظم بدون ان يصير مساويا له كما اذا فرضنا درجة واحدة من الدائرة
تحركت بحركة الفرجار الى ان يبلغ نصف الدورة فيصير اعظم من القطر مع انها كانت اصغر منه
بدون ان يصير في الوصول الى حد من حدود الحركة مساوية له فاعرفه فانه دقيق حقيق بالتحقيق
واعلم ان ما ذكرنا وان كان مخالفا لما عليه المحققون من ان بين الخط المستقيم والخط المستدير
كذا بين الخطوط المستديرة التي ليست تقعد بانها على نسق واحد لا توجد نسبة اصلا لا التعددية
لا العددية ولكن القدماء ومنهم ارشميدس على ان بينهما يتحقق النسبة ولكن لا مطلقا بل الصمية بوجه في صف
المفاوتة مفاوتية صمية دون المساواة وسائر النسب العددية وما نقل من ان النسبة فرع الاتفاق في الحقائق
فيكون المراد منها العددية فقط دون الصمية

قال السید الحکیم [illegible]

[illegible]



[illegible]

۵۳

مصنف کتاب مجلی [illegible]

[illegible]

صفر المظفر سنة ۱۲۷۲ در دار السلطنه تبریز تحریر شد

بوزیر علوم

[illegible]



[illegible]

Montgolfier مخترع اسم شخصی است که اول اختراع [illegible]

[illegible]

[illegible] ١٨٠٤ [illegible] ١٠٠ ١٣٢ [illegible]

[illegible]

بسحابا بيض فهو علامة

على ان الارض باخذ ذلك ... لثلثة ايام

[illegible]

لا مرحبا بغد ولا اهلا به

ان كان تفريق الاحبة في غد

در شب پنجشنبه ٥

ذيقعده هنگام

حركت سه كار

معتمد الملك

[illegible]

سنه ١٢٦٩

[illegible]

زنا جاريه سليطه لاحنف بن قيس

[illegible]

قال عبد الرحمن بن الحجاج

ارتحل رجل بمعه ثلاثة اصحابه فقال [illegible] ان لا [illegible]

امير المؤمنين بين جماعة اصحابه ان ... [illegible]

اخرج احدهما من زاده خمسة ارغفة والآخر ثلاثة ارغفة [illegible]

اكل كل واحد منهما ... [illegible]

ثمانية دراهم ثواب ما اكل من طعامهما فقال صاحب الثلاثة الارغفة [illegible]

يعني بعضك [illegible] وقال صاحب الخمسة [illegible]

امير المؤمنين [illegible] وذلك فقال [illegible] اعطي صاحب الثلاثة درهما واعطى صاحب الخمسة سبعة دراهم [illegible]

فاعطى صاحب الخمسة الارغفة سبعة دراهم وقال [illegible]

البعير [illegible] ثلث الارغفة [illegible]

[illegible]

ثلث ونصف [illegible] اثنان [illegible] ثلث العدد [illegible]

[illegible] نصف العدد [illegible] ثمانية عشر [illegible]

[illegible] اتباع [illegible] نصف [illegible]

اتباع ثمانية عشر [illegible] نصف [illegible] ثلث [illegible]

[illegible] ثلث [illegible] والباقي [illegible] نصف



[illegible]

[illegible]

ستة عشر فقال [illegible] اربعة فقال [illegible] عشرة والاحمال

الف وخمسمائة رطل [illegible] ثمانمائة رطل [illegible] خمسمائة رطل

مائة رطل [illegible] رطل [illegible] خمسمائة رطل [illegible]

فقال [illegible] خمس مائة [illegible] الف [illegible]

اربعة [illegible] خمسمائة [illegible] اربعة [illegible] الف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



در اواسط محرم الحرام سنه ۱۲۷۵ [illegible]

[illegible]

حرف [illegible] کلمات [illegible]

[illegible]

و کلهم [illegible] مثل ذلک [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible]

[illegible] آتش میگویند و نوشته میشود [illegible]

یعنی [illegible] میگویند [illegible]

الفاظ مکتوب غیر ملفوظ است همچنین [illegible]

اروپ مثل [illegible] و ایطالیا و اسپانیول

[illegible]

و از نقطه ب بنقطه ه نسبت دراز شد صورت ارتفاع مرتفعات برآمد

بکشف ارتفاع شمس اول شاخصی بقدر قامت نصب نکنند و در راس آن شاخص
در آن نیمه و چهره [illegible] وج را در روی [illegible] تا [illegible]
آن نیمه چهره را [illegible] ف [illegible] راس [illegible]
ارتفاع شمس است [illegible] و جرم شمس [illegible]

اب شاخص است [illegible] که بر آن [illegible]
در نقطه ا که مرکز [illegible] زاویه [illegible]
حرکت [illegible] آینه ا الف [illegible] آینه [illegible]
[illegible] خطاط اب وغ ب آینه است نصف آن
چهره دارد و موهوم افق اب و این آینه موازی است بخطاط [illegible]
شعاعی از شمس ا که جرم آسمان است [illegible] آینه [illegible]
[illegible] در نقطه ه [illegible] آینه افق که نصف چهره [illegible]
بواسطه [illegible] چهره در آن [illegible] بنقطه ع [illegible]
یعنی خط شعاعی از نقطه ه تا افق [illegible] و نقطه ع ب [illegible]

[illegible]



صورت [illegible]

ب اح = ه اف = سواے
پ ه ع = غ ه ا = ه اع = فع ا
ح ای = ه ذا = فاع = فع ا
ح اے = (فع ا + فاع)
ح اے = (ه اع + فاع)
ح اے − ه ا = ه ا = (ه اع + فاع) − ه اف
سواح = (فاع + فاع)
سواح = ضعف فاع

در موضع [illegible] ب و نقطه ه که [illegible] پس خط ع ف
[illegible] موازی افق [illegible] حرکت است پس
[illegible] پس زاویه اف ه [illegible]
قائمه [illegible] این مقدمات [illegible] زاویه سواح زاویه ارتفاع
زیرا که خط اح موازی خط ع ف ه ف موازی افق اب و زاویه ث ا
نصف زاویه ارتفاع ب پس [illegible] نصف [illegible]
[illegible] زاویه ث اح نصف زاویه ارتفاع [illegible] زاویه
[illegible] ب اح [illegible] زاویه ه اف [illegible] زاویه سواح [illegible]
ارتفاع چنانکه در علم مناظر و مرایا ثابت شده و زاویه [illegible] پ ه ع [illegible]
ع ه ا چنانکه [illegible] علم مناظر و مرایا ثابت شده [illegible] زاویه ه اع [illegible]
[illegible] زاویه فع ا [illegible] خط غ پ موازی است بخط اث [illegible]
اح را موازی خط ع ه موازی افق [illegible] زاویه ح ای
زاویه ه ف ا [illegible] زاویه فاع [illegible] زاویه فع ا
[illegible] زاویه ه اع [illegible] زاویه فع ا [illegible]
ح ا [illegible] زاویه فع ا فاع پس [illegible] زاویه ح اف
[illegible] زاویه ه اع و فاع زاویه ه اف [illegible]
[illegible] زاویه سواح [illegible] ضعف زاویه فاع [illegible]

[illegible]

حکایت دیگر از نسخه [illegible] تعیین ساعات بعد [illegible] نصف [illegible]

حلقه [illegible] آن [illegible] حلقه بزرگ و دایره [illegible]

و یک ربع دایره [illegible] آن ربع دیگر [illegible]

[illegible] و دایره [illegible] حلقه [illegible]

[illegible] حلقه بزرگ [illegible] و چهار قسمت [illegible]

و دایره [illegible] و چهار قسمت نموده و [illegible]

و دایره دیگر [illegible] حلقه [illegible] متحرک [illegible] از طرف [illegible]

از طرف [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] قرار داده و [illegible] متحرک است و [illegible] حلقه

بزرگ اول حلقه [illegible] حلقه بزرگ متحرک است [illegible] تعیین ساعات اول

[illegible] از طرف [illegible] از طرف [illegible]

حلقه [illegible] حلقه بزرگ متحرک است [illegible] و دایره [illegible]

[illegible] دایره بزرگ [illegible] دایره بزرگ [illegible]

[illegible] حلقه [illegible]

[illegible]

آن [illegible] حلقه [illegible] حلقه بزرگ [illegible] آن حلقه [illegible]



شیشه‌های طوفان بعضی از وقت خبر میدهند از تغییر و اختلاف هوا بنوعی خوش و طوری تا نوع اینها را باین قسم می سازند شیشه [illegible]

بگیر که بقدر ده گره طولشان باشد و سه ربع یک گره قطرشان باشد و در هر کدام از اینها که بخواهی دو درهم کافور و نیم درهم شوره

صاف کرده و نیم درهم جوهر نشادر هر را کوبیده و صلایه کرده و در میان سیزده مثقال عرق خالص بخار شده بریزد و سر شیشه را [illegible]

از غلاف شاش‌دان گوسفند یا از پوست چینه‌دان مرغ محکم ببندد و در میان آن با سوزن سوراخی بکن پس اگر هوا بخواهد که صاف

گردد آنقدر از اجزاء مرکبه که مایعند تمامی صاف و پاک بنظر می آیند و باقی اجزائی که منجمد میباشند در ته آن شیشه منعقد میگردند

اگر احتمال باران باشد آن حصه مایع صاف خواهد ماند اما آن اجزای مرکبه که در ته شیشه منعقد شده‌اند بتدریج بالا می آیند و ستاره‌ها

بسیار کوچک مانند ذرات در آن شیشه زیر و بالا حرکت میکنند. بیست و چهار ساعت قبل از طوفان یا باد سخت آن اجزای مایع غلیظ می شوند

و چنان مینماید که بجوش آمده است و آن اجزای منجمد شده بالا می آید و در بالای آب حرکت میکنند مانند برگ

درخت یا برگ سبزی و در فصل زمستان این اجزاء مرکبه گاهی اوقات بیشتر بالا میروند خصوصا

در ایام یخ بندان و برف و آن ذرات و ستاره‌های کوچک متصل در حرکت میباشند و در فصل تابستان

و هوای صاف آن اجزای منجمد شده در ته شیشه قرار میگیرند و در باد و [illegible] که بادی آید آن اجزای [illegible] میچسبند

در ته شیشه بدان سمت که بادی وزد و خطوط انگلیسی [illegible] در ترجمه خط نواب معتمد الدوله [illegible]

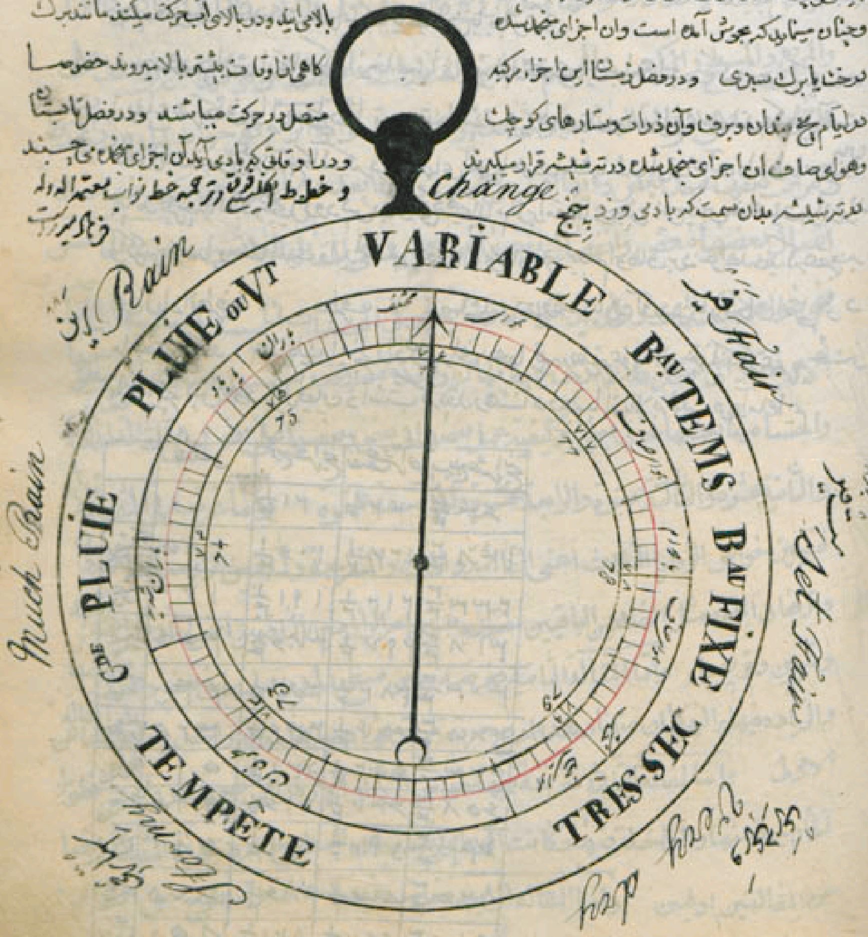

در بیان کوک کردن عقربه الی رپاد که موافقت کند با سایر براماتر  بدانکه سر لولب یعنی پیچ کردن در
قوطی واقع است هر وقت که آن لولب را پیچ بدهی یا از پیچ باز کنی عقربه را بحرکت می آورد و از برای
کار دیگر نبایست او را پیچید و در وقتی که لولب بحرکت آمد بلند میکند یا فرو می نشاند پایها را
پس از آن عقربه بحرکت می آید  تکمه زردی نمایان است که از وسط شیشه بیرون آمده است
و بدین جهت است که دارنده براماتر بتواند بحرکت آورد عقربه زرد را و باهمین عقربه زرد اختلافات
ارقام عقربه آهنی معلوم میشود وقتی که این دو عقربه را مساوی و محاذی همدیگر کرد از اینجا نکه بگرداند
این تکمه را و بیاورند عقربه زرد را بالای عقربه آهنی چون عقربه آهنی بعد از آن بطرف راست یا بطرف
چپ برود اختلافات هواست یا بصافی یا ببارندگی

درخصوص پیمایش ارتفاع یکی از خاصیتهای مفید و مخصوص این براماتر اینست که مشخص میکند
ارتفاع هر مکانی را از سطح دریا و برومتر را بیشتر بجهة همین فائده اختراع نموده اند هر کی این آلت
را در وقت سوار شدن بر کالسکه در راههای آهنی با خود داشته باشد ارتفاع آن راه را با سطح زمین
بیابد اگر چه کالسکه بتعجیل رود پس بدرستی که هیچکدام از براماترهای جیوه این چنین خاصیت را ندارند
و اگر کسی خواهد این خاصیت را بداند پس او را از اوطاق خود ببام اوطاق برد خواهد دید که عقربه
الی رپاد از طرف        بطرف        میکشد و در وقت پایین آوردن باز بمکان اصلی خود
مراجعت میکند   عشر یک اینچ را که مختص الی چهار قسم تقسیم نموده اند چنانکه اگر عقربه عشر
یک اینچ پس رود باید یقین داشت که بقدر هشتاد و پنج پا از بالا به شیب فرو آمده ایم

| | صفر | ربع عشر اینچ | نصف عشر اینچ | سه ربع عشر اینچ |
|---|---|---|---|---|
| | ۰ | ۲۱ ¼ | ۴۲ ½ | ۶۳ ¾ |
| یک اینچ | ۸۵ | ۱۰۶ ¼ | ۱۲۷ ½ | ۱۴۸ ¾ |
| دو اینچ | ۱۷۰ | ۱۹۱ ¼ | ۲۱۲ ½ | ۲۳۳ ¾ |
| سه اینچ | ۲۵۵ | ۲۷۶ ¼ | ۲۹۷ ½ | ۳۱۸ ¾ |
| چهار اینچ | ۳۴۰ | ۳۶۱ ¼ | ۳۸۲ ½ | ۴۰۳ ¾ |
| پنج اینچ | ۴۲۵ | ۴۴۶ ¼ | ۴۶۷ ½ | ۴۸۸ ¾ |
| شش اینچ | ۵۱۰ | ۵۳۱ ¼ | ۵۵۲ ½ | ۵۷۳ ¾ |
| هفت اینچ | ۵۹۵ | ۶۱۶ ¼ | ۶۳۷ ½ | ۶۵۸ ¾ |
| هشت اینچ | ۶۸۰ | ۷۰۱ ¼ | ۷۲۲ ½ | ۷۴۳ ¾ |
| نه اینچ | ۷۶۵ | ۷۸۶ ¼ | ۸۰۷ ½ | ۸۲۸ ¾ |
| ده اینچ | ۸۵۰ | ۸۷۱ ¼ | ۸۹۲ ½ | ۹۱۳ ¾ |



اغراض مقالات اقليدس خمسة اقسام  اما الاول ففي تبيين الزوايا البسيطة في ذوات
الاضلاع الثلاثة والاربعة والخمسة وذي كثيرة الاضلاع وما يقع من هذه في الدواير وعلى
الدواير وهي اربع مقالات الاولى والثانية والثالثة والرابعة واما الثاني ففي خواص الاعداد
والاعظام والنسبة بعضها عند بعض وهما مقالتان الخامسة والسادسة  واما الثالث ففي
خواص طبيعة الاعداد وانواعها مثل الزوج والفرد والاول والمركب والزايد والناقص والتام
والمربع والمسطح والمكعب والمجسم والمباين والمشارك وما يخصها من تواليها من الواحد على
التناسب وهي المقالة السابعة والثامنة والتاسعة  واما الرابع ففي خواص الجذور والجذورات
ومراتب بعضها عند بعض وايها اقرب في النسبة وايها ابعد وما يعرض مما يركب منها عند
اتصال بعضها ببعض وانفصال بعضها عن بعض وهي المقالة العاشرة  واما الخامس
ففي خواص المجسمات وتحديد انواعها وما يعرض في المجسمات الخمسة المنسوبة الى العناصر
الاربعة والى شكل الفلك الذي يحيط بها كرة واحدة مفروضة من نسب اضلاعها وسطوحها
واجسامها بعضها عند بعض وكيفية عمل بعضها في بعض وبعضها على بعض وهي المقالة الحادية عشرة
والثانية عشرة والثالثة عشرة والرابعة عشرة والخامسة عشرة  واما غرضه في المقالة الاولى
فتبيين خواص الزوايا الثلاث اعني القائمة والحادة والمنفرجة ولما تبين الزاوية القائمة وان
وترها في القوة مثل الضلعين الباقيين اضطر الى تبيين امر الزاويتين الباقيتين اعني الحادة والمنفرجة
وتبيين وتريهما  واما المقالة الثانية فغرضه تبيين سطح الخطوط بعضها في بعض وعند تقسيمها
والزيادة فيها والنقصان منها وهذه ارفع مرتبة مما قبلها فصيرها مقالة واحدة وافردها عن المقالة
الاولى  واما المقالة الثالثة فغرضه فيها خواص الزوايا والاوتار التي تقع في الدواير والخطوط
الخارجة منها والداخلة فيها ولما كانت الدواير من مرتبة من السطوح افرد هذه المقالة ايضا
عن المقالتين الاوليين  واما المقالة الرابعة فغرضه فيها احاطة السطوح على الدواير

والحاطة الاكبر على السطوح وكيفية عملها وأما المقالة الخامسة فغرضه فيها الاعظام المطلقة ونسبة

بعضها عند بعض وأما المقالة السادسة فغرضه فيها تناسب السطوح بعضها عند بعض

واضلاعها الى السطوح وما يعرض لها من التناسب من قبل زواياها وأما المقالة السابعة

ففي خاصية الاعداد في ذواتها والثامنة في تناسبها وتباينها والتاسعة في تواليها الى ان

اعطى البرهان على اخراج العدد التام وأما المقالة العاشرة فغرضه فيها ما ذكرناه فوق

وأما المقالة الحادية عشرة ففي مقدمات المجسمات لان صح به ما يخص المخروط وأما المقالة

الثانية عشرة ففي مناسبة الاجسام بعضها عند بعض حتى صح بذلك مناسبة الاكر بعضها

عند بعض وأما المقالة الثالثة عشرة فغرضه فيها تبيين المجسمات الخمسة وأما المقالة

الرابعة عشرة ففي نسبة اضلاع هذه المجسمات الخمسة بعضها الى بعض وسطوحها و

اجسامها بعضها الى بعض ومعرفة كميات الخطوط والسطوح المحيطة بهذه الاجسام وأما المقالة

الخامسة عشرة ففي كيفية عمل بهذه المجسمات في بعض وعلى بعض ٢٥ شهر شعبان

در قرائت سرا اسال تحرير شد

١٢٦٠

قال ابن الهيثم في اول شرح مصادرات المقالة السابعة للاصول قد تقدم في اول الشرح ان هذا الكتاب اعني كتاب

اقليدس في الاصول هو مدخل الى جميع انواع التعاليم فانواع التعاليم اربعة هي العدد والهندسة والهيئة والتاليف

وعلم الهيئة وعلم التاليف كل واحد منهما مبني على علم العدد وعلم الهندسة بتضاف الى هذين النوعين من الامور

الطبيعية فيصير اصول جميع انواع التعاليم هو العدد والهندسة وجميع ما يذكره اقليدس في هذا الكتاب هي

اصول الهندسة التي هي اليها يرجع جميع ما يستعمل في جميع انواع التعاليم من خواص الكمية المتصلة الا ما يشذ منها

مما لا يعتد به فالذي يذكره اقليدس في المقالات الثلاث التي ذكرناها وهي السابعة والثامنة والتاسعة هي خواص

العدد التي اليها يرجع جميع ما يستعمل في جميع انواع التعاليم من خواص الكمية المنفصلة وخواص العدد يتبين على

وجهين احدهما هو الاستقراء فانه اذا استقريت الاعداد وميزت وجدت بالتمييز والاعتبار جميع الخواص

التي لها و وجود خواص العدد بهذا الوجه يسمى الارثماطيقي ويتبين ذلك في كتاب الارثماطيقي والوجه الاخر الذي به

يتبين خواص العدد بهذا الوجه يسمى الارثماطيقي ويتبين ذلك في كتاب الارثماطيقي والوجه الاخر الذي به يتبين خواص العدد



هو الرابعة القابلة ... [illegible]

خواص العدد المذكورة ... [illegible]

هذه المقالات الثلاث او ما يرجع اليها ...

بعينه شيء من ... هو اطول ... من هذه المقالات

[illegible]

حكى ابو الحسن الواحدي في شرحه قال قال ابو الحسين محمد بن احمد
المعروف بالشاعر المغربي كان سيف الدولة يسرّ بمن يحفظ شعر
المتنبي فانشدته يوما · وانك في الذين ارى ملوكا
كانك مستقيم في محال · وكان ابو الطيب حاضرا فقلت هذا
البيت والذي يتلوه لم يسبق اليه فقال سيف الدولة كذا
حدثني الثقة ان ابا الفضل محمد بن الحسين قال كما قلت فأُعجب
المتنبي واهتز فاردت ان احركه فقلت الا ان فيه عيبا في الصنعة
فالتفت الي التفات حنق وقال ما هو فقلت قولك في محال
والمحال ليس ضد الاستقامة وانما ضدها الاعوجاج فقال
الامير هب ان القصيدة جيمية وقلت كانك مستقيم
في اعوجاج فكيف تعمل في تغيير البيت الثاني وهو
فان تفق الانام وانت منهم · فان المسك بعض دم الغزال
فقلت بديها وكره الطرب
فان تفق الانام وانت منهم · فان البيض بعض دم الدجاج
فضحك وضرب بيده وقال حسن مع هذه السرعة الا انه
تصلح ان يباع في سوق الطير لا ان يمدح به امثالنا
يا ابا الحسن انوار الربيع

٥ رمضان ١٣٦٩

[illegible]

[illegible marginal notes]



[illegible marginal notes]

[illegible]



انا فاضل الاديب حال
البلغا علانا بالادب والصبح الاول فبان
[illegible]

وهذه القصيدة بديعة في بابها مع رقة الفاظها وانسجامها كلا باس بايرادها بجملتها هنا على انا لم نخرج بها عن نوع القسم من البديع وهي

عذبت طرفي بالسهر ‌ واذبت قلبي بالفكر ‌ ومزجت صفو مودتي ‌ من بعد بعدك بالكدر

ومنحت جسمي في الضنى ‌ وكحلت جفني بالسهر ‌ وجفوت صبا ماله ‌ عن حسن وجهك مصطبر

يا قلب ويحك كم تخا ‌ دع بالغرور وكم تغر ‌ والى م تكلف بالاغن ‌ من الظباء وبالاغر

ريم يفوق ان رماك ‌ بسهم ناظره النظر ‌ تركتك اعين تركها ‌ من باسهن على خطر

ورمت فاصمت عن ‌ قسي لا يناط بها وتر ‌ جرحتك جرحا لا يخيط ‌ بالخيوط ولا الابر

تلهو وتلعب بالعقول ‌ عيون ابناء الخزر ‌ فكانهن صوا لج ‌ وكانهن لها اكر

مخفي الهوى وستره ‌ وخفي سرك قد ظهر ‌ اهلا لوجدك من بدى ‌ يقضي اليه فينتظر

نفسي الفدا لرشا دن ‌ انا من هواه على خطر ‌ عذل العذول وما ‌ رآه وحين عاينه عذر

قمر يزين ضوء صبح ‌ جبينه ليل الشعر ‌ وترى اللواحظ خده ‌ فترى الهن به اثر

هو كالهلال ملثما ‌ والبدر حسنا ان سفر ‌ ويلاه ما احلاه في ‌ قلب الشجي وما امر

نومي المحرم بعده ‌ وربيع لذاتي صفر ‌ بالمشعرين وبالصفا ‌ والبيت قسم والحجر

ومن سعى فيه وطاف ‌ به ولبى واعتمر ‌ لئن الشريف الموسوي ‌ ابن الشريف ابو مضر

ابدى الجحود ولم يرد ‌ الى مملوكي نتر ‌ والبيت ال امية الطهر ‌ الميامين الغرر

وجحدت بيعة حيدر ‌ وعدلت عنه الى عمر ‌ واذا جرى ذكر الصحابة ‌ بين قوم واشتهر

قلت المقدم شيخ تيم ‌ ثم صاحبه عمر ‌ ما سل قط ظبا على ‌ ال النبي ولا شهر

كلا ولا صد البتول ‌ عن التراث ولا زجر ‌ واثابها الحسنى ولا ‌ شق الكتاب ولا بقر

وبكيت عثمان الشهيد ‌ بكاء نسوان الحضر ‌ وشرحت حسن صلاته ‌ جنح الظلام المعتكر

وقرات من اوراق ‌ مصحفه البراءة والزمر ‌ ورثيت طلحة والزبير ‌ بكل شعر مبتكر

وازور قبرهما وازجر ‌ من نهاني او زجر ‌ واقول ام المومنين ‌ عقوقها احدى الكبر

ركبت على جمل لتصلح ‌ من بنيها في زمر ‌ وانت لتصلح بين جيش ‌ المسلمين على غرر

فاتى ابو حسن وسل ‌ حسامه وسطا وكر ‌ واذاق اخوتها الردى ‌ وعبر اتهم عقر

ما ضره لو كان كف ‌ وعف عنهم اذ قدر ‌ واقول ان امامكم ‌ ولى بصفين وفر





واقول ان امامكم ‌ ولى بصفين وفر ‌ واقول ان اخطا معو ‌ ية فما اخطا القدر

هذا ولم يغدر معو ‌ ية ولا عمرو مكر ‌ بطل بسوءته يقاتل ‌ لا بصارمه الذكر

وجنيت من رطب النخ ‌ يج ما تمر واخضر ‌ واقول ذنب الخارجين ‌ على علي مغتفر

لا ثار بغيا للهجم ‌ في النهروان ولا اثر ‌ والاشعري بما يقول ‌ اليه امرهما شعر

قال انصبوا لي منبرا ‌ فاذا البرئ من الخطر ‌ فعلا وقال خلعت صا ‌ حبكم واوجز واختصر

واقول ان يزيد ما ‌ شرب الخمور ولا فجر ‌ ولجيشه بالكف عن ‌ ابناء فاطمة امر

وحلفت في غسر محرم ‌ ما استطال بن الشمر ‌ والشمر ما قتل الحسين ‌ ولا ابن سعد ما غدر

ونويت صوم نهاره ‌ وصيام ايام اخر ‌ ولبست فيه اجل ثوب ‌ للملابس يدخر

وسهرت في طبخ الحبوب ‌ من العشاء الى السحر ‌ وغدوت مكتحلا اصافح ‌ من لقيت من البشر

ووقفت في وسط الطريق ‌ اقص شارب من عبر ‌ واكلت جرجير البقول ‌ بلحم جري الحفر

وجعلتها خير الماكل ‌ والفواكه والخضر ‌ وغسلت رجلي ضلة ‌ ومسحت خفي في السفر

وامين اجهر في الصلوة ‌ بها كمن قبلي جهر ‌ واسن تسنيم القبور ‌ لكل قبر يحتفر

واذا جرى ذكر الغدير ‌ اقول ما صح الخبر ‌ ولبست فيه من الملابس ‌ ما اضمحل وما دثر

وسكت عن ولاقد ‌ بهم واركا نوابقر ‌ واقول مثل مقالهم ‌ بالفاتر يا قد نشر

مصطحبي مكوره ‌ ومطيرتي فيها صور ‌ بتصريري توبيهم ‌ طلبي الظليم اذا نفر

وخفيفهم مستثقل ‌ وثوابه قولهم هذر ‌ وطباعهم كجبالهم ‌ جبلت وقدت من حجر

ما بدر لك القضيب تعز ‌ يدا البلابل في السحر ‌ واقول في يوم تحار ‌ له البصيرة والبصر

والصحف ينشر طيها ‌ والنار ترمي بالشرر ‌ هذا الشريف اضلني ‌ بعد الهداية والنظر

فيقال خذ بيد الشريف ‌ فستقرها سقر ‌ لواحة تسطو فما ‌ تبقي عليه ولا تذر

والله يغفر للمسيئ ‌ اذا تنصل واعتذر ‌ الا لمن يجد الوصي ‌ ولاءه ولمن كفر

فاحذر لنفسك سوءها ‌ واحذر كل الحذر ‌ والكيها بديهة ‌ رقت لرقتها الخصر

شامية لو شامها ‌ قس الفصاحة لافتخر ‌ ودرى وليس الشح ‌ بحر الفضائل درر

وبديعة تخفرية ‌ عذراء ترفل في الخفر ‌ حرتها فغدت كزهر ‌ الروض باكره المطر

والى الشريف بعثتها ‌ لما قراها وانبهر ‌ رد الغلام وما استتر ‌ على الجحود ولا اصر

واتى بنى وجرته ‌ شكرا وقال لقد صبر

فلما وصلت القصيدة الى الشريف ضحك وقال قد ابطانا عليه فهو معذور ثم جهز المملوك مع هدايا حسنة

فمدحه الشريف ابن منير فقال

الى ان قصرت المطي فانه   امام على كل البرية قد سما   نزعة الناس ارضا في الفضائل عنده   ويجل الركب الها هو انما

قيل ان ابن منير حين هاجى الشريف كان الشريف ببغداد وقوله واقول مثل مقالهم بفتره ما بعده من الكلمات المملة التي يستعملها اهل دمشق في الخلاعة والمصطحة خشبة في الاصل يجعل عند ود القفز واهل دمشق يسمون الصولجان المعوش مصطحة ولقد تطرف في الخلاعة والمجون حيث قلب اللفظ نقب القصر الى القطيرة والكسر الى المصطحة والمستعمل العكس فانهم يضعون الصوالج قائمة في جانب صولجانه قصيرا خرج من اللعبة فيقول مصطحة قصيرة وكذا من لعب القطيرة برد من كانت قطيرته مكسورة وقوله الى الشريف بعثتها الى اخره قد يتوهم انه ملحق بالقصيدة وانه قال العبد رد المملوك ليس كذلك وانما تعاوى وحسن ظن بالشريف واعتمادا على علو همته وهذا مرد هو ابن منير لعلمه بسجايا الشريف قلت وكثير من الناس يظن ان الشريف المذكور هو ابو القسم علي بن طاهر ذي المناقب ابي احمد الحسين الشهير بالشريف المرتضى علم الهدى اخو الشريف الرضي رحمه الله وليس به فان ابن منير متاخر عن الشريف المرتضى ولم يدرك زمانه قطعا لان وفاة الشريف المرتضى المذكور يوم الاحد الخامس من شهر ربيع الاول سنة ست وثلثين واربعمائة وولادة ابن منير سنة ثلث وسبعين واربعمائة فيكون فوت الشريف المرتضى قبل ان يخلق ابن منير بنحو من سبع وثلثين سنة فيتعين ان يكون الشريف الذي خاطبه ابن منير غير سيدنا الشريف المرتضى علم الهدى رحمهم الله جميعا وابن منير هذا هو ابو الحسن احمد بن منير بن مفلح الطرابلسي الملقب مهذب الملك عين الزمان الشاعر المشهور قال ابن خلكان في الوفيات من محاسن شعره القصيدة التي اولها قلت وفيه مثال النوع الرابع من القسم وهو الواقع في الغزل والتشبيب

من ركب البدر في صدر الرديني   وموه السحر في حد اليماني
وانزل النير الاعلى الى فلك   مداره في القباء الخسرواني
طرف رنا ام قراب سل صارمه   واغيد ماس ام اعطاف خطي
اذلني بعد عز والهوى ابدا   يستعبد الليث للظبي الكناسي
اما وذائب مسك من ذوائبه   على اعالي القضيب الخيزراني
وما يجن عقيق الشفتين من   الريق الرحيقي والثغر الجماني
لو قيل للبدر من في الارض تحسده   اذا تجلى لقال ابن الفلاني
اربى علي بشتى من محاسنه   تالفت بين مسموع ومرئي
اباء فارس في لين الشام مع   الظرف العراقي والنطق الحجازي
وما المدامة في الالباب افتك من   فصاحة البدو في الفاظ تركي

من شرح الديوان شمس الدين سهروردی در تاریخ حکما گوید و بانی در زمان افلاطون پیدا شد و مردم را مذبح بود بشکل مکعب وحی آمد بیکی از انبیاء بنی اسرائیل که تضعیف ان مذبح کنند تا وبا مرتفع شود ایشان در پهلوی ان مذبح مثل ان بساختند و وبا زیاده شد صورت حال با ان نبی گفتند وحی آمد که ایشان مثل ان مذبح در پهلوی آن ساختند وآن تضعیف مکعب نیست پس استعانت با افلاطون کردند گفت شما را نفرت از هندسه بود حق تعالی شما را باین صورت تنبیه فرمود هرگاه که استخراج خطین بر نسبت واحد توانید کرد مقصود حاصل کردد و تحقیق کلام در این مقام آنکه خط اب را طول مذبح فرض کنیم و خط اج را ضعف آن تا آنکه ضلع مکعب هشت مثل مکعب اب باشد بروجهی که زاویه ب اج قائمه باشد و اتمام سطح اب ج د کنیم و وصل قطر اه و تنصیف او بر نقطه ط و اخراج خطین هج هب باستقامت کنیم و مسطره را بر نقطه ا گذاشته وادور تحریک کنیم بر خطین مخرجین تا خط رط وط مساوی شوند اکنون اب ب ه رج را اربعه متوالیه اند بر نسبت واحد یعنی نسبت اب بر ب ه چون نسبت ب ه به رج است و چون نسبت رج بر دا برای آنکه اگر قطر ب ج که بر نقطه ط کذرد وصل کنیم و از نقطه ط عمود طح بر خط ده اخراج کنیم البته منصف ده نماید پس گوییم که سطح هد در رج با مربع دح مثل مربع حر است بشکل ششم از مقاله دوم کتاب اقلیدس و مربع طح را اشتراک سازیم

لان خط نصف و زید فیه خط اخر علی الاستقامه فمجموع سطح الخط مع الزیاده والزیاده و مربع النصف یساوی مربع النصف مع الزیاده

پس سطح در در رج با مربعین حح حط مثل مربعین حر حط است اعنی مربع رط بشکل عروس لکن دو مربع حح حط مثل مربع حط است بشکل عروس

پس سطح در در رج با مربع حط مثل مربع رط است اعنی طه

و بمثل این بیان کنیم که سطح ه‌ه در ه‌ب با مربع طب یعنی با مربع حط مثل مربع طه است یعنی رط

پس سطح هد در رج مثل سطح ه‌ه در ه‌ب است

پس نسبت هد بر ه‌ه یعنی نسبت اب بر ه‌ب بشکل چهارم از مقاله ششم و ۱۶ از هفتم مثل نسبت ه‌ب بر رج است زیرا که مثلث ره‌ه شبیه است بمثلث اب ه بشکل ۲ از مقاله ششم

و مثل نسبت رج است بر دا بچهارم از مقاله ششم و ۱۶ از هفتم

و بیان این بوجهی دیگر در تحریر اقلیدس که خواجه نصیر برای اقامت برهان بر شکل ۱۱ از مقاله ۸ نوشته بر وجه دیگر

پس نسبت اب الی اج چون نسبت اب بر ه‌ب است مثلثه بالتکریر بحد ۱۰ مقاله نهم یعنی نسبت مکعب بمعمول بر بشکل ۱۷ از مقاله یازدهم و هو المطلوب

قوله تحریک مسطره کنیم غرابت المسطره علی وجه یساوی خطا رط ه‌ط نظری یحتاج الی الدلیل فان قیل تم الدست والا فلا وقد اورد منیوس فی الشکل السادس عشر من کتابهم فی مساحة الاشکال طریق استخراج الخطین بین خطین اخرین بوجه وجیه وقد نقلوا ذلک عن مالاناوس و هو مبنی علی مقدمات کثیرة

و هرگاه ضلع مکعب خواهند باید یک ضلع سطح را واحد فرض کرده ضلع دیگر را سه قرار دهند که ضلع مکعب ۲۷ است و بهمین عمل به تفاوت دو واسطه در نسبت پیدا کرده واسطه اول ضلع مکعب مطلوب است و همچنین است هرگاه ضلع پنج مکعب مطلوب باشد باز یک ضلع سطح را واحد فرض نموده ضلع دیگر را پنج قرار دهند که ضلع مکعب ۱۲۵ است و دو واسطه در نسبت پیدا کرده واسطه اول ضلع مکعب مطلوب است

| | |
|---|---|
| هد | ه‌ه |
| رج | ه‌ب |

| ضلع مکعب اقل | وسط اول |
|---|---|
| اب | ه‌ب |
| وسط دوم | |
| ه‌ب | رج |
| ضلع مکعب اکثر | |
| دا | رج |

ومن غريب ما يحكى من امر التطير ما حكاه محمد بن راشد قال اخبرني ابراهيم بن المهدي انه كان
مع الامين بمدينة المنصور قال فطلبني ليلة فاتيت فقال ما ترى طيب هذه الليلة وحسن القمر وضوء
في الماء فهل لك في الشراب قلت شانك فشربنا ثم دعا بجارية اسمها ضعف فتطيرت من اسمها
فامرها ان تغني فغنت بشعر النابغة الجعدي كليب لعمري كان اكثر ناصرا وايسر ذنبا منك ضرج بالدم
فتطير بذلك وقال غني غير هذا فغنت ابكي فراقهم عيني فارقها ان التفرق للاحباب بكاء
ما زال يعدو عليهم ريب دهرهم حتى تفانوا وريب الدهر عداء فاليوم ابكيهم جهدي وانديهم
حتى اؤوب وما في مقلتي ماء فقال لها لعنك الله اما تعرفين غير هذا فقالت ظننت انك تحب هذا ثم غنت
اما ورب السكون والحرك ان المنايا كثيرة الشرك ما اختلف الليل والنهار ولا دارت نجوم السماء في الفلك
الا لنقل سلطان عن ملك قد زال سلطانه الى ملك وملك ذي العرش دائم ابدا ليس بفان ولا بمشترك
فقال لها قومي لعنك الله فقامت وتعست في قدح بلور له قيمة فكسرته فقال ويحك يا ابراهيم
اما ترى والله ما اظن امري الا قرب فقلت بل يطيل الله عمرك ويعز ملكك فسمعت صوتا من دجلة
قضي الامر الذي فيه تستفتيان فوثب محمد مغتما وقتل بعد ليلة او ليلتين

سنه ١٢٦٩

قال الفيروزابادي
السلام تحية ذكره قبل الاعراب
السلام عليك قال الجهات عليك قبل
ما هذا جواب قال هما تحيات
وانت جعلت عليك الاحرى
لواسان
٩ سنه ١٢٦٩



ملك بعد مرثد بن عبد كلال ابرهة بن صباح بن يعمر وهو الذي نسبه الهمداني وكان ملكه ثلاث
واربعين سنة ثم ملك بعده عمرو بن ذي قيفان الذي كان له سيف عمرو بن معدي كرب المعروف
بالصمصامة وفي ذلك يقول عمرو بن معدي كرب وسيف لابن ذي قيفان عندي تخيره نصله من
عهد عاد وملكه تسع عشرة سنة وذكر ان ملك الروم اهدى الى الرشيد جملة سيوف قلعية فامر الرشيد
باحضار صمصامة عمرو فجعلت عندهم سيوفهم ورسل ملك الروم حضور فجعل يقط بها السيوف
سيفا سيفا كما يقط الفجل البقل ثم اراهم حد الصمصامة فاذا ليس يجد فلله لا اثر من تقطيع تلك
السيوف ثم ملك بعده لخنيعة ذو شناتر ولم يكن من اهل بيت الملك واغرى باحداث
من بني الملوك وكان يطالبهم بما يطالب به النسوان ولم يزل على هذه الطريقة المذمومة حتى
بعث الى زرعة ذي نواس بن تبان اخي حسان وكان صبيا صغيرا جميلا فلما اتاه رسوله عرف ما يريد
فاخذ سكينا لطيفا حد بها فجعله بين قدمه ونعله فلما خلا معه وثب عليه فواثبه ذو نواس
فوجاه حتى قضى عليه ثم حز راسه وكان له كوة يشرف على عبيده اذا قضى حاجته من الغلام الذي
يكون معه ويضع مسواكا في فيه فلما قتله ذو نواس جعل المسواك في فيه وجعل راسه في تلك الكوة
التي كان يشرف منها على عبيده ثم خرج على العبيد فقالوا ذو نواس ارطب ام يباس فقال سل نخماس استرطبان
ذو نواس استرطبان لا باس وتفسيره سلوا الراس الذي في الكوة يخبركم وانزلوا ذو نواس فلما راوا ما
فعل ذو نواس بلخنيعة قالوا ما ينبغي ان تملك علينا غيرك الذي اراحتنا من هذا الفاسق فملكوه عليهم ويقال
ان اسمه يوسف وهو صاحب الاخدود الذي ذكره الله تعالى في كتابه الكريم قتل اصحاب الاخدود
وهو اخر من ملك من اهل اليمن وغرق نفسه حين غلب عليه الحبشان وكان ملكه مائتي سنة وستين
سنة فجميع ما ملكوا من السنين ثلاثة الاف سنة واثنان وثمانون سنة ثم غلبت الحبشة على اليمن
وملك منهم ثلاثة ارياط بن اصحمة وتفسيره عطيه عشرين سنة ثم ابرهة الاشرم ابو يكسوم وصاحب
الفيل فسلط الله عليه ما قال في كتابه الكريم الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل وكان ملكه خمسين سنة
وهو الذي بنا القليس بصنعا ثم ملك بعده ابنه يكسوم سنين فجميع ما ملكت الحبشة اليمن اثنان وسبعون
سنة ثم ملك سيف بن ذي يزن الكسرى وقيل معدي كرب بن سيف بن ذي يزن اضرب
احوال التوابع في صريح من مراتع الادب سمي فرج بلاغ من كتاب تحفة الوزرا ١٢ رمضان المبارك ١٢٦٩ موسع شمس

سرطان ٢٠

ومن لطائف المنقوله ما حكى عن ابي جعفر المنجم صاحب التصانيف
في علم النجامة قيل انه كان متصلاً بخدمة بعض الملوك فاتفق ان
الملك طلب رجلاً من اكابر دولته ليعاقبه بسبب جريمة منه
فاستخفى وعلم ان ابا معشر يدله عليه بالطريق التي يستخرج
بها الخبايا فاراد ان يعمل شيئاً لا يهتدى اليه فاخذ طستاً وجعل
فيه دماً وجعل في الدم هاوناً وقعد على الهاون اياماً فطلب الملك
ابا معشر وطلب منه احضاره فعمل المسئلة وتحير وهو ساكت
ثم قال ارى شيئاً عجيباً ارى الرجل المطلوب على جبل من ذهب
والجبل في بحر من الدم ولا اعلم في العالم موضعاً على هذه
الصفة فلما يئس الملك من تحصيله نادى في البلد بالامان
للرجل فلما اطمأن وحضر بين يدى الملك سئله عن الموضع الذى
كان فيه فاخبره بما اعتمده فاعجبه حسن احتياله في اخفاء نفسه ولطافة
المنجم في استخراجه قال مصنف الكتاب ان كثيراً من الناس يغلطون
هنا وينسبون الى خواجه نصير الدين طوسى لما كان مع السلطان

در پیدا کردن جمیع مقسوم علیه هر عددی یعنی پیدا کردن جمیع اعداد عاده مر آن عدد را باید آن عدد را اولا بر یک قسمت نموده و ثانیا بر دو که عدد اول است هرگاه ممکن باشد و بعد از آن خارج قسمت را نیز بر دو قسمت نماید و خارج قسمت اخیر را نیز بر دو قسمت نماید و هکذا تا هر جا ممکن باشد بعد از آن خارج قسمت اخیر را بر سه که عدد اول تالی دو است قسمت کند اگر ممکن باشد و خارج قسمت آنرا نیز بر سه و هکذا تا هر جا که ممکن باشد این عمل نماید پس بعد خارج قسمت اخیر را بر عدد اول تالی سه که پنج است قسمت نماید و خارج قسمت آنرا نیز بر پنج قسمت نماید تا هر جا که ممکن باشد و همین طور عمل بجا آورد تا قسمت قطع شود بعد باید مقسوم علیهم را در همدیگر ضرب کرده و حاصل را محاذی آن بنویسد بعد مقسوم علیه رابع را ضرب کند در سوابق و غیر مکرر آن را بنویسد مثلا مقسوم علیه چهارم را چون مکرر دو بود حاجت بضرب آن در مقسوم علیه دویم نیست زیرا که حاصل ضرب آن چهار است و چهار را قبل از این نوشته بودیم باید آنرا همین در چهار ضرب کرد و حاصل را که هشت است بنویسد پس بعد سه را در ملخص و غیر مکرر سوابق اعنی ۲ و ۳ و ۴ و ۸ و ۱۲ ضرب کند و حاصل را بنویسد و همین عمل بجا آرد در هر مقسوم علیهی که بوده تا باخر رسد

و من لطایف المنقوله ما حکی عن ابی جعفر المحجاب صاحب التصانیف فی علم الرمل انه کان متصلا بخدمة بعض الملوک وان ذلک الملک طلب یوما من اکابر دولته لیعاقبه بسبب جریمة صدرت منه فاستخفی و علم ان ابا معشر یدل علیه بالطریق التی یستخرج بها الخبایا فاراد ان یعمل شیئا لا یهتدی الیه فاخذ طستا و جعل فیه دما و جعل فی الدم هاونا و قعد علی الهاون ایاما فطلب الملک ابا معشر و طلب منه احضاره فعمل المسئلة و تحیر و هو ساکت ثم قال اری شیئا عجیبا اری الرجل المطلوب علی جبل من ذهب والجبل فی بحر من الدم و لا اعلم فی العالم موضعا علی هذه الصفة فلما یئس الملک من تحصیله نادی فی البلد بالامان للرجل فلما اطمأن و حضر بین یدی الملک سئله عن الوضع الذی کان فیه فاخبره بما اعتمده فاعجبه حسن احتیاله فی اخفاء نفسه و لطافة المنجم فی استخراجه قال مصنف الکتاب ان کثیرا من الناس یغلطون هنا و ینسبون الی خواجه نصیر الدین طوسی لما کان مع السلطان



وادی السباع بطریق دقمر هرّتیه و ائل بن قاسط
علی اسماء بنت دُرَیم فهمّ بها حین رآها منفردة
فی الخباء فقالت والله لئن هممت بی لادعونّ
اسبُعی فقال ما اری فی الوادی غیرک فصاحت
بنیها یا کلب یا ذئب یا فهد یا دُبّ یا سرحان
یا شبل یا ضبع یا نمر فجاؤا یتعادون
بالسیوف فقال ما اری هذا الا وادی السباع

لطيفة

من التصاحيف المستحسنة

ما ذكره صاحب المحاضرات ان حمادا

الراوية كان لا يحسن القرآن فاخذ المصحف

ولم يزل الا في اربعة مواضع كلها مناسبة للمعنى الاول الباطن

قال عذابي اصيب به من اساء فصحف الشين المعجمة بالسين

الثاني وما كان استغفار ابرهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اباه فصحف

الياء المثناة من تحت بالباء الموحدة الثالث ومن [illegible]

يغنيه فصحف العين المهملة بالمعجمة والشين [illegible]

بالمهملة الرابع بل الذين كفروا في غرة وشقاق

فصحف العين المهملة بالمعجمة والزاي

بالراء المهملة نقل من كتاب

انوار الربيع [illegible]

[illegible]

المخالفة التي [illegible] في قدار

اوضح [illegible]



۸۷

طريقه تعيين انحراف [illegible]

[illegible]

حکی ان الرمادی شاعر الاندلسی انشد بحضرة ابی الطیب قوله

من حاکم بینی وبین عذولی     الشجو شجوی والعویل عویلی

دار طرف اینکه اگر گفته اند امرا از ... ان از بدی الدوام

شود ان ... [illegible]

اگر ... گفته او تعلق ... [illegible]

[illegible]

ترجمه ... ۱۲۹۲ ...

تهران ... [illegible]



[illegible]

وکان المشرکون یقولون النبی صلی الله علیه وسلم ابن ابی کبشة
شبهوه بابی کبشة رجل من خزاعة خالف قریش فی عبادة
الاوثان او من کبشة وهب ابن عبد مناف جد النبی صلی الله
علیه وآله وسلم من قبل امه لانه کان نزع الیه فی الشبه

قاموس

عبد الرحمن بن حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام ابو محمد ...
الانصاری الخزرجی المدنی الشاعر المشهور ابن شاعر ...
حکی عن العقد ان یزید بن معاویه قال ...
عبد الرحمن بن حسان ... فقال ... یقول
قال یقول هی زهراء مثل لؤلؤة الغواص میزت
من جوهر مکنون فقال صدق قال فانه یقول
فاذا ما نسبتها لم تجدها فی سناء من المکارم دون
قال صدق قال فانه یقول ثم خاصرتها الی القبة الخضراء
امشی فی مرمر مسنون فقال کذب فی قوله
وخاصرتها اخذ بیدها
در شرح کتاب مغنی ابن ... [illegible]

[illegible]

۱۲۹۱

در روزنامه جریدهٔ الحوادث اسلامبول که بزبان ترکی چاپ میزنند در خصوص تندروی کالسکه بخار در راه آهن در بعضی
از شهرهای بزرگ فرنگستان باین طور نوشته اند از لندن پای تخت انگلیس الی پاریس پای تخت فرانسه که تخمیناً
شصت و شش فرسخ است و سه فرسخ آن در روی آب میرود در شانزده ساعت میروند و از لندن تا برلین پای تخت
پروسیه که تخمیناً صد و چهل فرسخ میباشد در چهل و دو ساعت و از لندن تا ویه‌نه پای تخت استریه که تخمیناً
دویست و بیست فرسخ است در صد و نوزده ساعت و از لندن تا سانت پطربورغ پای تخت روس که تخمیناً سیصد و
فرسخ میباشد در صد و هشتاد و نه ساعت و از پاریس پای تخت فرانسه تا برلین پای تخت پروسیه که تخمیناً صد
فرسخ است در چهل و سه ساعت و از پاریس تا سانت پطربورغ که تخمیناً سیصد و سی و چهار فرسخ میباشد در صد و
هشتاد ساعت میروند



دشنام و معوية عمراً فی امر عبد الله بن هاشم بن عتبة بن مالک و کان هاشم بن عتبة
احد فرسان علی فاتی بابنه معوية فشاور عمراً فیه فقال ادی ان تقتله فقال معوية
انی لم ار فی العفو الا خیراً فمضی عمرو مغضباً و کتب الیه   امرتک امراً حازماً فعصیتنی
و کان من التوفیق قتل ابن هاشم   الیس ابوه یا معاوية الذی   اعان علینا یوم حز الغلاصم
فقتلنا حتی جری من دمائنا   بصفین امثال البحور الخضارم   و هذا ابنه و المرء یشبه عیصه
و یوشک ان تلقی به حد نادم   فبعث معوية بابیاته الی عبد الله بن هاشم فکتب الیه عبد الله
معاوی ان المرء عمراً ابت له   ضغینة صدر غشها غیر نائم   یری لک قتلی یا ابن هند و انما
یری ما یری عمرو و ملوک الاعاجم   علی انهم لا یقتلون اسیرهم   اذا کان منه بیعة للمسالم
فان تعف عنی تعف عن ذی قرابة   و ان تر قتلی تستحل محارم   ۲۶ شوال در قصر قاجار تحریر شد
از کتاب کامل مبرد سنه ۱۲۶۹ ۱۱ اسد یوم پنجشنبه فخری قاجار

اخبرنی عمی عن الکرابی
عن ابی حاتم قال کان الاصمعی
یعجب من شعر بشار لکثرة فنونه و سعة
تصرفه و یقول کان مطبوعاً لا یکلف طبعه شیئاً
متعذراً لا کمن یقول البیت و یحککه ایاماً

عکاس بن ذویب الصحاف
کان ارحل اهل زمانه
۱۳۳۱

[illegible]



[illegible]

... و اهل العراق ... [illegible]

... [illegible] ... الضلال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

شيئا واما الحكم فيختلف في الكسكسة فقوم منهم يبدلون من الكاف سينا كما يفعل التميميون في الشين وهم الذين

وقوم يبينون حركة الكاف في الوقف بشين ... فيقولون عليكش واما العنعنة فقد ذكرت ...

وقال الراجز لامرأته يوم الخندمة وذلك ان ... يوم فتح مكة ...

قال ... محمد واصحابه فقالت والله ان اراه يقوم لمحمد واصحابه شيء فقال والله اني لارجو ان اخدمك بعضهم

... ان تقبلوا اليوم فما لي علة هذا سلاح كامل واله وذو غرارين سريع السلة

... فلما لقيهم ... يوم الخندمة انهزم ... امرأته فقال انك لو شهدت يوم الخندمة

اذ فر صفوان وفر عكرمة واستقبلتنا بالسيوف المسلمة يقطعن كل ساعد وجمجمة ضربا فلا تسمع الا غمغمة

لهم نهيت خلفنا وهمهمة لم تنطقي في اللوم ادنى كلمة واما الطمطمانية فهي ... تراها ...

[illegible]



[illegible]

السنان واما التمتمة ... قال ابن الرقاع العاملي

... قال ابو العباس التمتمة الترديد في التاء والفأفأة الترديد

في الفاء والعقلة التواء اللسان عند ارادة الكلام والحبسة تعذر الكلام عند ارادته واللفف ادخال حرف في حرف والرتة

كالريح تمنع اول الكلام فاذا جاء منه اتصل والغمغمة ان تسمع الصوت ولا يتبين لك تقطيع الحروف والطمطمة ان يكون الكلام

مشبها بكلام العجم واللكنة ان يعترض على الكلام اللغة الاعجمية ... واللثغة ان يعدل بحرف الى حرف

والغنة ان يشرب الحرف صوت الخيشوم والخنة اشد منها ...

متوارث الامراض عدحروفها بنسا جهد
وجبرق حج وج تلك التي تعدى الجسد
مصراع اول اشاره بامراض موروثى است
در حروف بنسا جهد كه هر حرف از ان
اشاره بامرض مبدوبان حرفست برص
نقرس سل ابى ليميا كما سيجيء است از صرع
جذام مالنخوليا دق وجبرق حج وج از
مصراع اخر نظير اول است جرب بوص رمد
قروح خبيثه مثل كوفت وطاعون حصبه
جدرى وبا جذام بتاريخ ٩ شهر
ذيقعده الحرام در دار الطلافه تحرير شد
سنه ١٢٦٩

در امراض مسريه



٣

نبايد دانست كه در اعمال حسابى خصوص علم مساحت محتاج ميشويم بجمع كسور مختلفه با تفريق آن واگر بخواهيم بقاعده كه معروف ما بين اهل حساب است يعنى گرفتن مخرج مشترك ما بين آن كسور وگرفتن ان كسور از آن مخرج عمل نمائيم محتاج ميشويم باعمال بسيار شاق لهذا استهيلا للعمل مخرج را هميشه ده هزار اعتبار ميكنيم ونصف ازا ميشويم وهمچنين يك ثلث ودو ثلث ازا وهمچنين يك ربع ودو ربع وسه ربع ازا وهمچنين يك خمس ودو خمس وسه خمس وچهار خمس ازا ملخص كلام آنكه تا يك جزو از صد جزو از اينها تعيين ميكنيم بعد هر يك كسور كه مطلوب باشد از آن اخذ ميكنيم هرگاه مقصود جمع ان كسور باشد همه را با هم جمع كنيم وهر ده هزار جزو از آن را يكى صحيح اعتبار ميكنيم وما بقى كسرست از مخرج ده هزار مثلا خواستيم يك نصف ودو ثلث وسه ربع وچهار جزو از يازده جزو وپنج جزو از سيزده جزو را جمع كنيم كسور مذكوره را از مخرج ده هزار گرفتيم چنين شد پس معلوم كه حاصل جمع اين كسور بوده دو عدد صحيح و ٦٦٤٩ جزو از ده هزار جزو است وصورت كتابتش اينست

$2\frac{6649}{10000}$

| | |
|---|---|
| $\frac{1}{2}$ | ٥٠٠٠ |
| $\frac{2}{3}$ | ٦٦٦٧ |
| $\frac{3}{4}$ | ٧٥٠٠ |
| $\frac{4}{11}$ | ٣٦٣٦ |
| $\frac{5}{13}$ | ٣٨٤٦ |
| | ٢٦٦٤٩ |

مخفى نماند كه از نصف تا يكجزو از بيست وچهار جزو را بترتيب با تضاعيف آن مرتبا در جدول ثبت كرده واز يكجزو از بيست وپنج جزو تا يكجزو از سى جزو را اجزاء طاق را ثبت كرده مانند يكجزو وسه جزو وپنج جزو وهفت جزو واگر اجزاء جفت مقصود باشد مثل ده جزو از بيست وپنج جزو سطر نمره سطر يك را چون نوشتيم در حكم ده جزو ميشود وبعد از يكجزو از سى يك جزو تا يكجزو از پنجاه جزو يك جزو وضعف آن وثلث امثال وامثال وخمس امثال يكجزو را نوشته وپنج پنج بالا رفته هر جزوى كه مقصود باشد از تركيب دو سطر حاصل ميشود مثلا هرگاه چهار ده جزو از پنجاه جزو مقصود باشد سطرها روسطر ده را مينويسيم

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| هكذا | $\frac{4}{50}$ | ٢٠٠ | وهرگاه بيست وپنج جزو از چهل ويكجزو مقصود باشد باين طور عمل ميكنيم | $\frac{5}{41}$ | ١٢٢٠ |
| | $\frac{10}{50}$ | ٢٠٠٠ | | $\frac{20}{41}$ | ٤٨٧٨ |
| | | ٢٢٠٠ | | | |

| | | |
|---|---|---|
| ۲ | ۱ | ۵۰۰۰ |
| ۳ | ۱ | ۳۳۳۳ |
| | ۲ | ۶۶۶۷ |
| ۴ | ۱ | ۲۵۰۰ |
| | ۲ | ۵۰۰۰ |
| | ۳ | ۷۵۰۰ |
| ۵ | ۱ | ۲۰۰۰ |
| | ۲ | ۴۰۰۰ |
| | ۳ | ۶۰۰۰ |
| | ۴ | ۸۰۰۰ |
| ۶ | ۱ | ۱۶۶۷ |
| | ۲ | ۳۳۳۳ |
| | ۳ | ۵۰۰۰ |
| | ۴ | ۶۶۶۷ |
| | ۵ | ۸۳۳۳ |
| ۷ | ۱ | ۱۴۲۹ |
| | ۲ | ۲۸۵۷ |
| | ۳ | ۴۲۸۶ |
| | ۴ | ۵۷۱۴ |
| | ۵ | ۷۱۴۳ |
| | ۶ | ۸۵۷۱ |
| ۸ | ۱ | ۱۲۵۰ |
| | ۲ | ۲۵۰۰ |
| | ۳ | ۳۷۵۰ |
| | ۴ | ۵۰۰۰ |
| | ۵ | ۶۲۵۰ |
| | ۶ | ۷۵۰۰ |
| | ۷ | ۸۷۵۰ |
| ۹ | ۱ | ۱۱۱۱ |
| | ۲ | ۲۲۲۲ |
| | ۳ | ۳۳۳۳ |
| | ۴ | ۴۴۴۴ |
| | ۵ | ۵۵۵۶ |

| | | |
|---|---|---|
| | ۶ | ۶۶۶۷ |
| | ۷ | ۷۷۷۸ |
| | ۸ | ۸۸۸۹ |
| | ۹ | ۱۰۰۰۰ |
| ۱۰ | ۱ | ۱۰۰۰ |
| | ۲ | ۲۰۰۰ |
| | ۳ | ۳۰۰۰ |
| | ۴ | ۴۰۰۰ |
| | ۵ | ۵۰۰۰ |
| | ۶ | ۶۰۰۰ |
| | ۷ | ۷۰۰۰ |
| | ۸ | ۸۰۰۰ |
| | ۹ | ۹۰۰۰ |
| ۱۱ | ۱ | ۰۹۰۹ |
| | ۲ | ۱۸۱۸ |
| | ۳ | ۲۷۲۷ |
| | ۴ | ۳۶۳۶ |
| | ۵ | ۴۵۴۵ |
| | ۶ | ۵۴۵۵ |
| | ۷ | ۶۳۶۴ |
| | ۸ | ۷۲۷۳ |
| | ۹ | ۸۱۸۲ |
| | ۱۰ | ۹۰۹۱ |
| | ۱۱ | ۱۰۰۰ |
| ۱۲ | ۱ | ۰۸۳۳ |
| | ۲ | ۱۶۶۷ |
| | ۳ | ۲۵۰۰ |
| | ۴ | ۳۳۳۳ |
| | ۵ | ۴۱۶۷ |
| | ۶ | ۵۰۰۰ |
| | ۷ | ۵۸۳۳ |
| | ۸ | ۶۶۶۷ |
| | ۹ | ۷۵۰۰ |
| | ۱۰ | ۸۳۳۳ |
| | ۱۱ | ۹۱۶۷ |

| | | |
|---|---|---|
| ۱۳ | ۱ | ۷۶۹ |
| | ۲ | ۵۳۸ |
| | ۳ | ۳۰۸ |
| | ۴ | ۳۰۷۷ |
| | ۵ | ۳۸۴۶ |
| | ۶ | ۴۶۱۵ |
| | ۷ | ۵۳۸۵ |
| | ۸ | ۶۱۵۴ |
| | ۹ | ۶۹۲۳ |
| | ۱۰ | ۷۶۹۲ |
| | ۱۱ | ۸۴۶۲ |
| | ۱۲ | ۹۲۳۱ |
| ۱۴ | ۱ | ۰۷۱۴ |
| | ۲ | ۱۴۲۹ |
| | ۳ | ۲۱۴۳ |
| | ۴ | ۲۸۵۷ |
| | ۵ | ۳۵۷۱ |
| | ۶ | ۴۲۸۶ |
| | ۷ | ۵۰۰۰ |
| | ۸ | ۵۷۱۴ |
| | ۹ | ۶۴۲۹ |
| | ۱۰ | ۷۱۴۳ |
| | ۱۱ | ۷۸۵۷ |
| | ۱۲ | ۸۵۷۱ |
| | ۱۳ | ۹۲۸۶ |
| ۱۵ | ۱ | ۶۶۷ |
| | ۲ | ۱۳۳۳ |
| | ۳ | ۲۵۵۰ |
| | ۴ | ۲۶۶۷ |
| | ۵ | ۳۳۳۳ |
| | ۶ | ۴۵۵۰ |
| | ۷ | ۴۶۶۷ |
| | ۸ | ۵۳۳۳ |
| | ۹ | ۶۰۰۰ |
| | ۱۰ | ۶۶۶۷ |
| | ۱۱ | ۷۳۳۳ |
| | ۱۲ | ۸۰۰۰ |

| | | |
|---|---|---|
| | ۱۳ | ۸۶۶۷ |
| | ۱۴ | ۹۳۳۳ |
| ۱۶ | ۱ | ۶۲۵ |
| | ۲ | ۱۲۵۰ |
| | ۳ | ۱۸۷۵ |
| | ۴ | ۲۵۰۰ |
| | ۵ | ۳۱۲۵ |
| | ۶ | ۳۷۵۰ |
| | ۷ | ۴۳۷۵ |
| | ۸ | ۵۰۰۰ |
| | ۹ | ۵۶۲۵ |
| | ۱۰ | ۶۲۵۰ |
| | ۱۱ | ۶۸۷۵ |
| | ۱۲ | ۷۵۰۰ |
| | ۱۳ | ۸۱۲۵ |
| | ۱۴ | ۸۷۵۰ |
| | ۱۵ | ۹۳۷۵ |
| ۱۷ | ۱ | ۵۸۸ |
| | ۲ | ۱۱۷۶ |
| | ۳ | ۱۷۶۵ |
| | ۴ | ۲۳۵۳ |
| | ۵ | ۲۹۴۱ |
| | ۶ | ۳۵۲۹ |
| | ۷ | ۴۱۱۸ |
| | ۸ | ۴۷۰۶ |
| | ۹ | ۵۲۹۴ |
| | ۱۰ | ۵۸۸۲ |
| | ۱۱ | ۶۴۷۱ |
| | ۱۲ | ۷۰۵۹ |
| | ۱۳ | ۷۶۴۷ |
| | ۱۴ | ۸۲۳۵ |
| | ۱۵ | ۸۸۲۴ |
| | ۱۶ | ۹۴۱۲ |
| ۱۸ | ۱ | ۵۵۶ |
| | ۲ | ۱۱۱۱ |
| | ۳ | ۱۶۶۷ |
| | ۴ | ۲۲۲۲ |

| | | |
|---|---|---|
| | ۵ | ۲۷۷۸ |
| | ۶ | ۳۳۳۳ |
| | ۷ | ۳۸۸۹ |
| | ۸ | ۴۴۴۴ |
| | ۹ | ۵۰۰۰ |
| | ۱۰ | ۵۵۵۶ |
| | ۱۱ | ۶۱۱۱ |
| | ۱۲ | ۶۶۶۷ |
| | ۱۳ | ۷۲۲۲ |
| | ۱۴ | ۷۷۷۸ |
| | ۱۵ | ۸۳۳۳ |
| | ۱۶ | ۸۸۸۹ |
| | ۱۷ | ۹۴۴۴ |
| ۱۹ | ۱ | ۵۲۶ |
| | ۲ | ۱۰۵۳ |
| | ۳ | ۱۵۷۹ |
| | ۴ | ۲۱۰۵ |
| | ۵ | ۲۶۳۲ |
| | ۶ | ۳۱۵۸ |
| | ۷ | ۳۶۸۴ |
| | ۸ | ۴۲۱۱ |
| | ۹ | ۴۷۳۷ |
| | ۱۰ | ۵۲۶۳ |
| | ۱۱ | ۵۷۸۹ |
| | ۱۲ | ۶۳۱۶ |
| | ۱۳ | ۶۸۴۲ |
| | ۱۴ | ۷۳۶۸ |
| | ۱۵ | ۷۸۹۵ |
| | ۱۶ | ۸۴۲۱ |
| | ۱۷ | ۸۹۴۷ |
| | ۱۸ | ۹۴۷۴ |
| ۲۰ | ۱ | ۵۰۰ |
| | ۲ | ۱۰۰۰ |
| | ۳ | ۱۵۰۰ |
| | ۴ | ۲۰۰۰ |
| | ۵ | ۲۵۰۰ |



| | | |
|---|---|---|
| ۲ | ۶ | ۳۰۰۰ |
| | ۷ | ۳۵۰۰ |
| | ۸ | ۴۰۰۰ |
| | ۹ | ۴۵۰۰ |
| | ۱۰ | ۵۰۰۰ |
| | ۱۱ | ۵۵۰۰ |
| | ۱۲ | ۶۰۰۰ |
| | ۱۳ | ۶۵۰۰ |
| | ۱۴ | ۷۰۰۰ |
| | ۱۵ | ۷۵۰۰ |
| | ۱۶ | ۸۰۰۰ |
| | ۱۷ | ۸۵۰۰ |
| | ۱۸ | ۹۰۰۰ |
| | ۱۹ | ۹۵۰۰ |
| ۲۱ | ۱ | ۴۷۶ |
| | ۲ | ۹۵۲ |
| | ۳ | ۱۴۲۹ |
| | ۴ | ۱۹۰۵ |
| | ۵ | ۲۳۸۱ |
| | ۶ | ۲۸۵۷ |
| | ۷ | ۳۳۳۳ |
| | ۸ | ۳۸۱۰ |
| | ۹ | ۴۲۸۶ |
| | ۱۰ | ۴۷۶۲ |
| | ۱۱ | ۵۲۳۸ |
| | ۱۲ | ۵۷۱۴ |
| | ۱۳ | ۶۱۹۰ |
| | ۱۴ | ۶۶۶۷ |
| | ۱۵ | ۷۱۴۳ |
| | ۱۶ | ۷۶۱۹ |
| | ۱۷ | ۸۰۹۵ |
| | ۱۸ | ۸۵۷۱ |
| | ۱۹ | ۹۰۴۸ |
| | ۲۰ | ۹۵۲۴ |
| | ۲۱ | ۱۰۰۰۰ |

| | | |
|---|---|---|
| ۲۲ | ۱ | ۴۵۵ |
| | ۲ | ۹۰۹ |
| | ۳ | ۱۳۶۴ |
| | ۴ | ۱۸۱۸ |
| | ۵ | ۲۲۷۳ |
| | ۶ | ۲۷۲۷ |
| | ۷ | ۳۱۸۲ |
| | ۸ | ۳۶۳۶ |
| | ۹ | ۴۰۹۱ |
| | ۱۰ | ۴۵۴۵ |
| | ۱۱ | ۵۰۰۰ |
| | ۱۲ | ۵۴۵۵ |
| | ۱۳ | ۵۹۰۹ |
| | ۱۴ | ۶۳۶۴ |
| | ۱۵ | ۶۸۱۸ |
| | ۱۶ | ۷۲۷۳ |
| | ۱۷ | ۷۷۲۷ |
| | ۱۸ | ۸۱۸۲ |
| | ۱۹ | ۸۶۳۶ |
| | ۲۰ | ۹۰۹۱ |
| | ۲۱ | ۹۵۴۵ |
| ۲۳ | ۱ | ۴۳۵ |
| | ۲ | ۸۷۰ |
| | ۳ | ۱۳۰۴ |
| | ۴ | ۱۷۳۹ |
| | ۵ | ۲۱۷۴ |
| | ۶ | ۲۶۰۹ |
| | ۷ | ۳۰۴۳ |
| | ۸ | ۳۴۷۸ |
| | ۹ | ۳۹۱۳ |
| | ۱۰ | ۴۳۴۸ |
| | ۱۱ | ۴۷۸۳ |
| | ۱۲ | ۵۲۱۷ |
| | ۱۳ | ۵۶۵۲ |
| | ۱۴ | ۶۰۸۷ |
| | ۱۵ | ۶۵۲۲ |
| | ۱۶ | ۶۹۵۷ |
| | ۱۷ | ۷۳۹۱ |

| | | |
|---|---|---|
| | ۱۸ | ۷۸۲۶ |
| | ۱۹ | ۸۲۶۱ |
| | ۲۰ | ۸۶۹۶ |
| | ۲۱ | ۹۱۳۰ |
| | ۲۲ | ۹۵۶۵ |
| ۲۴ | ۱ | ۴۱۷ |
| | ۲ | ۸۳۳ |
| | ۳ | ۱۲۵۰ |
| | ۴ | ۱۶۶۷ |
| | ۵ | ۲۰۸۳ |
| | ۶ | ۲۵۰۰ |
| | ۷ | ۲۹۱۷ |
| | ۸ | ۳۳۳۳ |
| | ۹ | ۳۷۵۰ |
| | ۱۰ | ۴۱۶۷ |
| | ۱۱ | ۴۵۸۳ |
| | ۱۲ | ۵۰۰۰ |
| | ۱۳ | ۵۴۱۷ |
| | ۱۴ | ۵۸۳۳ |
| | ۱۵ | ۶۲۵۰ |
| | ۱۶ | ۶۶۶۷ |
| | ۱۷ | ۷۰۸۳ |
| | ۱۸ | ۷۵۰۰ |
| | ۱۹ | ۷۹۱۷ |
| | ۲۰ | ۸۳۳۳ |
| | ۲۱ | ۸۷۵۰ |
| | ۲۲ | ۹۱۶۷ |
| | ۲۳ | ۹۵۸۳ |
| ۲۵ | ۱ | ۴۰۰ |
| | ۳ | ۱۲۰۰ |
| | ۵ | ۲۰۰۰ |
| | ۷ | ۲۸۰۰ |
| | ۹ | ۳۶۰۰ |
| | ۱۱ | ۴۴۰۰ |
| | ۱۳ | ۵۲۰۰ |
| | ۱۵ | ۶۰۰۰ |
| | ۱۷ | ۶۸۰۰ |
| | ۱۹ | ۷۶۰۰ |
| | ۲۱ | ۸۴۰۰ |
| | ۲۳ | ۹۲۰۰ |

| | | |
|---|---|---|
| ۲۶ | ۱ | ۳۸۵ |
| | ۳ | ۱۱۵۴ |
| | ۵ | ۱۹۲۳ |
| | ۷ | ۲۶۹۲ |
| | ۹ | ۳۴۶۲ |
| | ۱۱ | ۴۲۳۱ |
| | ۱۳ | ۵۰۰۰ |
| | ۱۵ | ۵۷۶۹ |
| | ۱۷ | ۶۵۳۸ |
| | ۱۹ | ۷۳۰۸ |
| | ۲۱ | ۸۰۷۷ |
| | ۲۳ | ۸۸۱۶ |
| | ۲۵ | ۹۶۱۵ |
| ۲۷ | ۱ | ۳۷۰ |
| | ۳ | ۱۱۱۱ |
| | ۵ | ۱۸۵۲ |
| | ۷ | ۵۹۳ |
| | ۹ | ۳۳۳۳ |
| | ۱۱ | ۴۰۷۴ |
| | ۱۳ | ۴۸۱۵ |
| | ۱۵ | ۵۵۵۶ |
| | ۱۷ | ۶۲۹۶ |
| | ۱۹ | ۷۰۳۷ |
| | ۲۱ | ۷۷۷۸ |
| | ۲۳ | ۸۵۱۹ |
| | ۲۵ | ۹۲۵۹ |
| ۲۸ | ۱ | ۳۵۷ |
| | ۳ | ۱۰۷۱ |
| | ۵ | ۱۷۸۶ |
| | ۷ | ۲۵۰۰ |
| | ۹ | ۳۲۱۴ |
| | ۱۱ | ۳۹۲۹ |
| | ۱۳ | ۴۶۴۳ |
| | ۱۵ | ۵۳۵۷ |
| | ۱۷ | ۶۰۷۱ |

| | | |
|---|---|---|
| | ۱۹ | ۶۷۸۶ |
| | ۲۱ | ۷۵۰۰ |
| | ۲۳ | ۸۲۱۴ |
| | ۲۵ | ۸۹۲۹ |
| | ۲۷ | ۹۶۴۳ |
| ۲۹ | ۱ | |
| | ۳ | ۳۴۵ |
| | ۵ | ۱۰۳۴ |
| | ۷ | ۲۴۱۴ |
| | ۹ | ۳۱۰۳ |
| | ۱۱ | ۳۷۹۳ |
| | ۱۳ | ۴۴۸۳ |
| | ۱۵ | ۵۱۷۲ |
| | ۱۷ | ۵۸۶۲ |
| | ۱۹ | ۶۵۵۲ |
| | ۲۱ | ۷۲۴۱ |
| | ۲۳ | ۷۹۳۱ |
| | ۲۵ | ۸۶۲۱ |
| | ۲۷ | ۹۳۱۰ |
| ۳۰ | ۱ | ۳۳۳ |
| | ۳ | ۱۰۹۰ |
| | ۵ | ۱۶۶۷ |
| | ۷ | ۲۳۳۳ |
| | ۹ | ۳۰۰۰ |
| | ۱۱ | ۳۶۶۷ |
| | ۱۳ | ۴۳۳۳ |
| | ۱۵ | ۵۰۰۰ |
| | ۱۷ | ۵۶۶۷ |
| | ۱۹ | ۶۳۳۳ |
| | ۲۱ | ۷۰۰۰ |
| | ۲۳ | ۷۶۶۷ |
| | ۲۵ | ۸۳۳۳ |
| | ۲۷ | ۹۰۰۰ |
| | ۲۹ | ۹۶۶۷ |

| گروه | عدد | مقدار |
|---|---|---|
| ۳۱ | ۱ | ۳۲۳ |
| | ۲ | ۶۴۶ |
| | ۳ | ۹۶۹ |
| | ۴ | ۱۲۹۲ |
| | ۵ | ۱۶۱۳ |
| | ۱۰ | ۳۲۲۶ |
| | ۱۵ | ۴۸۳۹ |
| | ۲۰ | ۶۴۵۲ |
| | ۲۵ | ۸۰۶۵ |
| | ۳۰ | ۹۶۷۷ |
| ۳۲ | ۱ | ۳۱۳ |
| | ۲ | ۶۲۶ |
| | ۳ | ۹۴۰ |
| | ۴ | ۱۲۵۳ |
| | ۵ | ۱۵۶۳ |
| | ۱۰ | ۳۱۲۵ |
| | ۱۵ | ۴۶۸۸ |
| | ۲۰ | ۶۲۵۰ |
| | ۲۵ | ۷۸۱۳ |
| | ۳۰ | ۹۳۷۵ |
| ۳۳ | ۱ | ۳۰۳ |
| | ۲ | ۶۰۶ |
| | ۳ | ۹۰۹ |
| | ۴ | ۱۲۱۲ |
| | ۱۰ | ۳۰۳۰ |
| | ۱۵ | ۴۵۴۵ |
| | ۲۰ | ۶۰۶۱ |
| | ۲۵ | ۷۵۷۶ |
| | ۳۰ | ۹۰۹۱ |
| ۳۴ | ۱ | ۲۹۱ |
| | ۲ | ۵۸۲ |
| | ۳ | ۸۷۳ |
| | ۴ | ۱۱۶۴ |
| | ۵ | ۱۴۷۱ |
| | ۱۰ | ۲۹۴۱ |
| | ۱۵ | ۴۴۱۱ |
| | ۲۰ | ۵۸۸۲ |
| | ۲۵ | ۷۳۵۳ |
| | ۳۰ | ۸۸۲۴ |

| گروه | عدد | مقدار |
|---|---|---|
| ۳۵ | ۱ | ۲۸۶ |
| | ۲ | ۵۷۲ |
| | ۳ | ۸۵۸ |
| | ۴ | ۱۱۴۴ |
| | ۵ | ۱۴۲۹ |
| | ۱۰ | ۲۸۵۷ |
| | ۱۵ | ۴۲۸۶ |
| | ۲۰ | ۵۷۱۴ |
| | ۲۵ | ۷۱۴۳ |
| | ۳۰ | ۸۵۷۱ |
| ۳۶ | ۱ | ۲۷۸ |
| | ۲ | ۵۵۶ |
| | ۳ | ۸۳۴ |
| | ۴ | ۱۱۱۲ |
| | ۵ | ۱۳۸۹ |
| | ۱۰ | ۲۷۷۸ |
| | ۱۵ | ۴۱۶۷ |
| | ۲۰ | ۵۵۵۶ |
| | ۲۵ | ۶۹۴۴ |
| | ۳۰ | ۸۳۳۳ |
| | ۳۵ | ۹۷۲۲ |
| ۳۷ | ۱ | ۲۷۰ |
| | ۲ | ۵۴۰ |
| | ۳ | ۸۱۰ |
| | ۴ | ۱۲۸۰ |
| | ۵ | ۱۳۵۱ |
| | ۱۰ | ۲۷۰۳ |
| | ۱۵ | ۴۰۵۴ |
| | ۲۰ | ۵۴۰۵ |
| | ۲۵ | ۶۷۵۷ |
| | ۳۰ | ۸۱۰۸ |
| | ۳۵ | ۹۴۵۹ |
| ۳۸ | ۱ | ۲۶۳ |
| | ۲ | ۵۲۶ |
| | ۳ | ۷۸۹ |
| | ۴ | ۱۰۵۲ |

| گروه | عدد | مقدار |
|---|---|---|
| | ۵ | ۱۳۱۶ |
| | ۱۰ | ۲۶۳۲ |
| | ۱۵ | ۳۹۴۷ |
| | ۲۰ | ۵۲۶۳ |
| | ۲۵ | ۶۵۷۹ |
| | ۳۰ | ۷۸۹۵ |
| | ۳۵ | ۹۲۱۰ |
| ۳۹ | ۱ | ۲۵۶ |
| | ۲ | ۵۱۳ |
| | ۳ | ۷۶۹ |
| | ۴ | ۱۰۲۶ |
| | ۵ | ۱۲۸۲ |
| | ۱۰ | ۲۵۶۴ |
| | ۱۵ | ۳۸۴۶ |
| | ۲۰ | ۵۱۲۸ |
| | ۲۵ | ۶۴۱۰ |
| | ۳۰ | ۷۶۹۲ |
| | ۳۵ | ۸۹۷۴ |
| ۴۰ | ۱ | ۲۵۰ |
| | ۲ | ۵۰۰ |
| | ۳ | ۷۵۰ |
| | ۴ | ۱۰۰۰ |
| | ۵ | ۱۲۵۰ |
| | ۱۰ | ۲۵۰۰ |
| | ۱۵ | ۳۷۵۰ |
| | ۲۰ | ۵۰۰۰ |
| | ۲۵ | ۶۲۵۰ |
| | ۳۰ | ۷۵۰۰ |
| | ۳۵ | ۸۷۵۰ |
| ۴۱ | ۱ | ۲۴۴ |
| | ۲ | ۴۸۸ |
| | ۳ | ۷۳۲ |
| | ۴ | ۹۷۶ |
| | ۵ | ۱۲۲۰ |
| | ۱۰ | ۲۴۳۹ |
| | ۱۵ | ۳۶۵۹ |
| | ۲۰ | ۴۸۷۸ |

| گروه | عدد | مقدار |
|---|---|---|
| | ۲۵ | ۶۰۹۸ |
| | ۳۰ | ۷۳۱۷ |
| | ۳۵ | ۸۵۳۷ |
| | ۴۰ | ۹۷۵۶ |
| ۴۲ | ۱ | ۲۳۸ |
| | ۲ | ۴۷۶ |
| | ۳ | ۷۱۴ |
| | ۴ | ۹۵۲ |
| | ۵ | ۱۱۹۰ |
| | ۱۰ | ۲۳۸۱ |
| | ۱۵ | ۳۵۷۱ |
| | ۲۰ | ۴۷۶۲ |
| | ۲۵ | ۵۹۵۲ |
| | ۳۰ | ۷۱۴۳ |
| | ۳۵ | ۸۳۳۳ |
| | ۴۰ | ۹۵۲۴ |
| ۴۳ | ۱ | ۲۳۳ |
| | ۲ | ۴۶۶ |
| | ۳ | ۶۹۸ |
| | ۴ | ۹۳۱ |
| | ۵ | ۱۱۶۳ |
| | ۱۰ | ۲۳۲۶ |
| | ۱۵ | ۳۴۸۸ |
| | ۲۰ | ۴۶۵۱ |
| | ۲۵ | ۵۸۱۴ |
| | ۳۰ | ۶۹۷۷ |
| | ۳۵ | ۸۱۴۰ |
| | ۴۰ | ۹۳۰۲ |
| ۴۴ | ۱ | ۲۲۷ |
| | ۲ | ۴۵۴ |
| | ۳ | ۶۸۱ |
| | ۴ | ۹۰۸ |
| | ۵ | ۱۱۳۶ |
| | ۱۰ | ۲۲۷۳ |
| | ۱۵ | ۳۴۰۹ |
| | ۲۰ | ۴۵۴۵ |
| | ۲۵ | ۵۶۸۲ |

| گروه | عدد | مقدار |
|---|---|---|
| | ۳۰ | ۶۸۱۸ |
| | ۳۵ | ۷۹۵۵ |
| | ۴۰ | ۹۰۹۱ |
| ۴۵ | ۱ | ۲۲۲ |
| | ۲ | ۴۴۴ |
| | ۳ | ۶۶۶ |
| | ۴ | ۸۸۹ |
| | ۵ | ۱۱۱۱ |
| | ۱۰ | ۲۲۲۲ |
| | ۱۵ | ۳۳۳۳ |
| | ۲۰ | ۴۴۴۴ |
| | ۲۵ | ۵۵۵۶ |
| | ۳۰ | ۶۶۶۷ |
| | ۳۵ | ۷۷۷۸ |
| | ۴۰ | ۸۸۸۹ |
| ۴۶ | ۱ | ۲۱۷ |
| | ۲ | ۴۳۴ |
| | ۳ | ۶۵۲ |
| | ۴ | ۸۶۹ |
| | ۵ | ۱۰۸۷ |
| | ۱۰ | ۲۱۷۴ |
| | ۱۵ | ۳۲۶۱ |
| | ۲۰ | ۴۳۴۸ |
| | ۲۵ | ۵۴۳۵ |
| | ۳۰ | ۶۵۲۲ |
| | ۳۵ | ۷۶۰۹ |
| | ۴۰ | ۸۶۹۶ |
| | ۴۵ | ۹۷۸۳ |
| ۴۷ | ۱ | ۲۱۳ |
| | ۲ | ۴۲۶ |
| | ۳ | ۶۳۹ |
| | ۴ | ۸۵۲ |
| | ۵ | ۱۰۶۴ |
| | ۱۰ | ۲۱۲۸ |
| | ۱۵ | ۳۱۹۱ |
| | ۲۰ | ۴۲۵۵ |
| | ۲۵ | ۵۳۱۹ |
| | ۳۰ | ۶۳۸۳ |
| | ۳۵ | ۷۴۴۷ |



| گروه | عدد | مقدار |
|---|---|---|
| [illegible] | ۴۰ | ۸۵۱۱ |
| | ۴۵ | ۹۵۷۴ |
| ۴۸ | ۱ | ۲۰۸ |
| | ۲ | ۴۱۶ |
| | ۳ | ۰ |
| | ۴ | |
| | ۵ | ۱۰۴۲ |
| | ۱۰ | ۲۰۸۳ |
| | ۱۵ | ۳۱۲۵ |
| | ۲۰ | ۴۱۶۷ |
| | ۲۵ | ۵۲۰۸ |
| | ۳۰ | ۶۲۵۰ |
| | ۳۵ | ۷۲۹۲ |
| | ۴۰ | ۸۳۳۳ |
| | ۴۵ | ۹۳۷۵ |
| ۴۹ | ۱ | ۲۰۱ |
| | ۲ | ۴۰۲ |
| | ۳ | |
| | ۴ | |
| | ۵ | ۱۰۲۰ |
| | ۱۰ | ۲۰۴۱ |
| | ۱۵ | ۳۰۶۱ |

| گروه | عدد | مقدار |
|---|---|---|
| | ۳۰ | ۳۰۸۲ |
| | ۳۵ | ۵۱۰۲ |
| | ۳۰ | ۶۱۲۲ |
| | ۳۵ | ۷۱۴۳ |
| | ۴۰ | ۸۱۶۳ |
| | ۴۵ | ۹۱۸۴ |
| ۵ | ۱ | ۲۰۰ |
| | ۲ | ۴۰۰ |
| | ۳ | ۶۰۰ |
| | ۴ | ۸۰۰ |
| | ۵ | ۱۰۰۰ |
| | ۱۰ | ۲۰۰۰ |
| | ۱۵ | ۳۰۰۰ |
| | ۲۰ | ۴۰۰۰ |
| | ۲۵ | ۵۰۰۰ |
| | ۳۰ | ۶۰۰۰ |
| | ۳۵ | ۷۰۰۰ |
| | ۴۰ | ۸۰۰۰ |
| | ۴۵ | ۹۰۰۰ |
| | ۵۱ | ۱۹۶ |
| | ۵۲ | ۱۹۲ |
| | ۵۳ | ۱۸۹ |
| | ۵۴ | ۱۷۹ |
| | ۵۵ | ۱۸۲ |
| | ۵۶ | ۱۷۹ |
| | ۵۷ | ۱۷۵ |

| عدد | مقدار |
|---|---|
| ۵۸ | ۱۷۲ |
| ۵۹ | ۱۶۹ |
| ۶۰ | ۱۶۷ |
| ۶۱ | ۱۶۴ |
| ۶۲ | ۱۶۱ |
| ۶۳ | ۱۵۹ |
| ۶۴ | ۱۵۶ |
| ۶۵ | ۱۵۴ |
| ۶۶ | ۱۵۲ |
| ۶۷ | ۱۴۸ |
| ۶۸ | ۱۴۷ |
| ۶۹ | ۱۴۵ |
| ۷۰ | ۱۴۳ |
| ۷۱ | ۱۴۱ |
| ۷۲ | ۱۳۹ |
| ۷۳ | ۱۳۷ |
| ۷۴ | ۱۳۵ |
| ۷۵ | ۱۳۳ |
| ۷۶ | ۱۳۲ |
| ۷۷ | ۱۳۰ |

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ | ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ |
| ۱۲۸ | ۱۲۷ | ۱۲۵ | ۱۲۳ | ۱۲۲ | ۱۲۰ | ۱۱۹ | ۱۱۸ |
| ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ | ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ |
| ۱۱۵ | ۱۱۵ | ۱۱۴ | ۱۱۴ | ۱۱۱ | ۱۱۱ | ۱۱۰ | ۱۰۸ |
| ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ | |
| ۱۰۶ | ۱۰۵ | ۱۰۴ | ۱۰۳ | ۱۰۲ | ۱۰۱ | ۱۰۰ | |

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

برا لهما مع لحاظ معرفت امتحان نموده بخوبی فهمیده اند و در استنباط تحریر کامل جناب آخوند ملا محمد صادق که جواب آنها سؤال دیگر
و نقل شنیده اگر شخصی در بالای یک میل آهنی [illegible] چهار ک بار [illegible] در هر میل در بالا [illegible] در یک طرف شش
ابهام [illegible] حقیقی [illegible] بطرف دیگر [illegible] تجربه شده در صورت سنگینی بار [illegible] شخص بچه نسبت واقع شده است در صورتیکه
طول آن میل چهار پا باشد جواب این مسئله موقوف بمقدمه [illegible] در کتاب تفهیم ذکر نموده [illegible] نسبت طول [illegible]
به آنچه نسبت [illegible] که در طرف [illegible] در طرف [illegible] و این نسبت متکافیه نامیده است بنابراین [illegible]
پنج چارک در طرف طول است [illegible] ۱۲ چارک در طرف [illegible] قسمت [illegible] و پنج قسمت [illegible] در طرف دیگر
نسبت سه به پنج چون نسبت ۵ است به ۱۲۵ سؤال دیگر اگر یک بار [illegible] در کفه یکم ترازو وزن نمایند نود پوند باشد
و در کفه دیگر همان ترازو چهل پوند در این صورت وزن حقیقی آن بار چه قدر و نسبت [illegible] طول [illegible] بیکدیگر چه
قرار است جواب این مسئله نیز موقوف بدانستن نسبت متکافیه [illegible] مجموع ده جزو است شش جزو در یکطرف

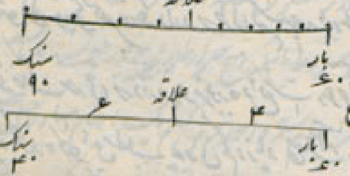


و چهار جزو در طرف دیگر و وزن حقیقی بار شصت بوده است
چه صحت این حکم از نسبت متکافیه معلوم است و طریق استخراج
مسئله بقاعده [illegible] است [illegible] اند

و در این مجموعه [illegible] سؤال دیگر سه نفر [illegible] عمرو و زید و بکر [illegible] معلوم
[illegible] ۱۴۴۴ تومان نفع کرده اند معلوم شد که [illegible] زید [illegible] عمرو [illegible] ۹۲۰ تومان [illegible]
در این صورت [illegible] جواب [illegible] زید ۹۰۰ تومان [illegible] عمرو ۴۰۰ تومان [illegible] بکر ۱۴۳ تومان سؤال
دیگر [illegible] پیدا کنیم که مجموع مربع آنها مساوی [illegible] و اگر مجموع آن [illegible] ضرب [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سؤال دیگر اگر یک [illegible] ۲۲ [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب این مسئله [illegible] در کتاب [illegible] القواعد که
[illegible] قاعده [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] قاعده [illegible] ۲۳ [illegible]



[illegible]

همچو نسبت ۳۰۰ است بمجهول اما طریقه مساحت سطح قاعده موقوف است بنسبت محیط بقطر که نسبت ۶٫۲۸۳۱۸۵۳۰۷۱۸
محیط بود و علی صحیح قطر همچو نسبت ۲۲ باو نیم محیط بقطر مجهول در ابان اول همچو نسبت چهل و سه ... محیط بقطر مجهول در ابان
دوم و بجهت سهولت در عمل ۲۲ باو نیم را ۴۵ نصف حساب میکنیم و چهل و سه ... ۸۶ نصف با و بعد از عمل ضرب در دوم و قسمت
برشش و کور عبارتست حاصل شد قطر ابان اول ۱۴٫۳۲۲۹۴۵ نصف با و قطر ابان دوم ۲۱٫۷۴۶۵۰۲ نصف
با و چون قطر هر یک را در محیطش ضرب کنیم حاصل شد اربعه امثال سطح قاعده ابان اول ۵۲۲۳٫۴۴۶ نصف با و اربعه
امثال سطح قاعده ابان دوم ۲۳۵۴٫۲۱۹۹۰ و چون ثابت شده است در کتاب [illegible] اضعاف که نسبته التضاعف
پس همین نسبت کفایت میکند در مساحت هر سطح قاعده دو ابان بعد از ان اربعه متناسبه آنرا بعمل میاوریم باین طور

۵۲۲۳٫۴۴۶ / ۳۰۰ | ۲۳۵۴٫۲۱۹۹ / مجهول — بعد از ضرب طرفین حاصل شد ۷۰۶۲۶۵۹۲٫۰۰۰

و بعد از قسمت این حاصل بر مقدم اول در اربعه متناسبه حاصل شد ساره ۱۰۹ و این مقدار گندم است که ابان دوم گنجایش
دارد سئوال دیگر شخصی مزرعه دارد که طول آن [illegible] و عرض آن [illegible] میخواهد تمام این زمین [illegible] بلند
باید بوسیله خاک خندق [illegible] مزرعه مزبوره [illegible] و عرض آن [illegible] چقدر باید
خندق باید کنده شود [illegible] مطلب بدون کم و زیاد [illegible] جواب اولا باید مساحت زمین مزروعه را معلوم کرد
یعنی ۳۰۰ را در ۲۰۰ ضرب کرده تا ۶۰۰۰۰ حاصل شود بعد مساحت خندق را با مزرعه معلوم کند یعنی ۳۰۵ را
در ۲۰۵ ضرب نماید تا ۶۲۵۲۵ حاصل شود بعد از ان مساحت مزرعه را از مساحت خندق با مزرعه تفریق
۲۵۲۵ حاصل میکنیم [illegible] اگر مساحت خندق با مساحت مزرعه مساوی میشود از خندق [illegible] و اگر مساحت
خندق نصف مساحت مزرعه [illegible] خندق [illegible] مساحت مزرعه را بر مساحت خندق
قسمت نمود خارج قسمت [illegible] که از خندق [illegible] و $\frac{2}{100}$ [illegible] تقریبا
سئوال دیگر اگر یک کره سنگین که قطر آن چهار ابهام است [illegible] که قطر آن [illegible] و ارتفاع
آن شش ابهام است یکدفعه انداخته شود چه قدر آب از آن حوض [illegible] کره مزبوره بیرون خواهد
ریخت جواب اولا باید دانست که تمام کره مفروضه که قطر آن چهار ابهام باشد در مخروط که ارتفاع آن شش ابهام و قاعده
آن [illegible] ابهام باشد [illegible] معلوم [illegible] که چه مقدار از کره مفروضه در مخروط
مذکوره مغمور در آب [illegible] نصف قطر کره است [illegible] نقطه از خط [illegible]



[illegible] که سر دیگر پرگار را ملاقی در خط [illegible] بدون انحراف [illegible] قطع کند و در همین حال پرگار را دور دهد تا انکه دایره [illegible] شود
هر قدر از آن دایره که در مخروط واقع شده همان مقدار از کره مفروضه مغمور در آب حوض مخروطی میشود و قطعه دیگر از کره خارج
از مخروط میماند و آن نقطه موضعی خواهد بود از خط [illegible] که چون از آن نقطه دو خط عمود بکشند بر خط [illegible] یعنی دو خط
[illegible] مقدار آن خط دو ابهام باشد و تحقیق مطلب آنست که [illegible] دو ضلع مثلث [illegible] معلوم است

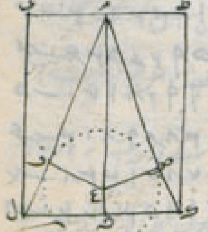

چه خط [illegible] شش ابهام است و خط [illegible] دو ابهام و نیم است بالفرض و زاویه [illegible] قائمه است
پس وتر زاویه قائمه بشکل عروس نیز معلوم میشود و چون این مثلث شبیه مثلث [illegible] است
چه زاویه [illegible] در هر دو مثلث مشترکست و زاویه [illegible] مثل زاویه [illegible] قائمه است پس زاویه [illegible]
مثل زاویه [illegible] باشد پس نسبت ضلع [illegible] معلوم الی ضلع [illegible] معلوم چون نسبت ضلع
[illegible] مجهول است الی ضلع [illegible] معلوم [illegible] معلوم شد [illegible] میکنیم تا مقدار
خط [illegible] معلوم گردد و چون [illegible] را بر نصف قطر کره یعنی دو ابهام اضافه کنیم ارتفاع قطعه
کره مغموره در مخروط معلوم گردد و از ان مساحت قطعه کره که مغمور است در آب معلوم میتوان کرد و همان بعینه مقدار
آبی است که از حوض بیرون میریزد در وقت انداختن در آب — سوال دیگر
[illegible] شده که یکپارچه مکعب طلا را مفتول الماس که در تمام طول مفتول قطر آن یک ربع
عشر ابهام باشد در صورت طول المفتول چند [illegible] باید [illegible] شده باشد جواب
چونکه [illegible] مساوی است با دوازده ابهام [illegible] ربع عشر ابهام را واحد فرض کنیم یک ابهام مساوی چهل [illegible]
مساوی ۴۸۰ [illegible] مکعب آن است ۱۱۰۵۹۲۰۰۰ [illegible] مکعب [illegible]
اعداد است [illegible] مفتول [illegible] قطر آن واحد [illegible] که ۴۸۰ جزو واحد فرض کنیم
چند [illegible] طول مفتول اولا قاعده نسبت قطر و محیط باید محیط مفتول را از قطر آن معلوم کرد

۱/۲ | محیط / ۶٫۲۸۳۱۸۵۳۰۶

چنانکه باید یک [illegible] در نسبت محیط ضرب کنیم و حاصل را بر دو قسمت نماییم ۳٫۱۴۱۵۹۲۶۵۴۵۹
خارج قسمت که مقدار محیط است مساوی است باین مقدار
۰٫۷۸۵۳۹۸۱۶۳۴۰ پس واحد که قطر است در ربع این مقدار [illegible] است
ضرب کنیم حاصل ضرب شد بعینه مقدار سطح قاعده مفتول حال باید این ربع در مقدار [illegible] ضرب کرده [illegible]
۱۱۰۵۹۲۰۰۰ که مقدار مکعب است [illegible] هرگاه مقدار مکعب [illegible] بر مساحت سطح قاعده قسمت کنیم خارج قسمت [illegible]

مقدار مطلوب یعنی ۲۲ ۱۴۰۸۰۱۰۷۲ و چون این سو ب. ۸۱۴ قسمت نمایم عطوفات مفتول حاصل میشود یعنی

۲۷۲/۴۸۰ ۲۹۳۳۳۵ و هو المطلوب

۱ — ۷۸۵۳۹۸۱۶۳۴ مقسوم علیه
۲ — ۱۵۷۰۷۹۶۳۲۶۸
۳ — ۲۳۵۶۱۹۴۴۹۰۲
۴ — ۳۱۴۱۵۹۲۶۵۳۶
۵ — ۳۹۲۶۹۹۰۸۱۷۰
۶ — ۴۷۱۲۳۸۸۹۸۰۴
۷ — ۵۴۹۷۷۸۷۱۴۳۸
۸ — ۶۲۸۳۱۸۵۳۰۷۲
۹ — ۷۰۶۸۵۸۳۴۷۰۶
۱۰ —

مقسوم

۱۱۰۵۹۲۰۰۰۰۰۰
۷۸۵۳۹۸۱۶۳۴
۳۲۰۵۲۱۸۳۶۶۰
۳۱۴۱۵۹۲۶۵۳۶
۶۳۶۲۵۷۱۲۴۰۰
۶۲۸۳۱۸۵۳۰۷۲
۷۹۳۱۵۹۳۲۸۰
۷۸۵۳۹۸۱۶۳۳
۸۴۶۱۱۶۴۶۰۰
۷۸۵۳۹۸۱۶۳۴

۶۹۴۶ / ۵۶ / ۵۴

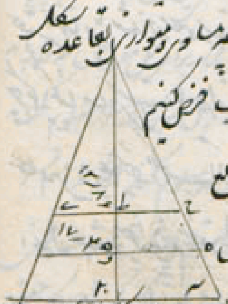

سؤال دیگر میخواهیم یک جسم را که بشکل صنوبر است و پنج ابهام ارتفاع دارد به سه پاره مساوی میتوان بقاعده شکل مزبور قسمت کنیم در این صورت ارتفاع هر کدام از آن پارچها باید چه قدر باشد جواب فرض کنیم که در خطات آ ب ه ضلع مخروط است و خط آ د سهم مخروط و هم خط آ ح ای هم ضلع مخروط است که مساوی یک ثلث خط اط سهم آن مخروط و خط ح ی قطر قاعده آن و همچنین ه خط ا ه ا د هم ضلع مخروط است که مساوی دو ثلث است و خط ا و سهم آن مخروط و خط ه د قطر قاعده آن پس اگر مخروط ا ه د را از مخروط ا ب ج نقصان نمایند باقی مانده مجسم ه د ب ج مساوی یک ثلث و همچنین اگر مخروط ا ح ی که واحد است از مخروط ا ه د که مساوی دو است کم کنند باقی مانده مجسم ح ی ه د نیز مساوی یک یعنی مساوی مخروط ا ح ی و چون زاویه آ که زاویه رأس مخروطات در هر سه مخروط مشترک است و هم خط ا ه ا ب از اخراج خط ا ح حاصل شده و همچنین هم خط ا د ا ج از اخراج خط ا ب حاصل شده و همچنین زوایای ط و د قائمه اند پس مثلث اطی شبیه مثلث ا و د و مثلث ا د ج است و همچنین مثلث اطح شبیه مثلث ا و ه و مثلث ا د ب است پس مثلث ا ح ی نظیر مثلث ا ه د و مثلث ا ب ج است پس مخروطات ثلاثه متشابه اند و نسبت اضلاع بهم دیگر برو دان مخروطات و در اصول ثابت شده که نسبت اجسام متشابه بعضی به بعضی چون نسبت اضلاع متشابهات مثلثه



بالتکریر خواه نسبت اط به ا و و ا د و خواه نسبت ای به ا ه و ا ب و خواه نسبت ط ی به و ه و د ج و خواه نسبت ح ی به ه د و ب ج پس راجع شد حکم در مخروطات بحکم مکعبات لهذا فرض میکنیم مخروط ا ح ی را یک مکعب و مخروط ا ه د را دو مکعب و مخروط ا ب ج را سه مکعب و ضلع اول هر مکعب استخراج میکنیم یعنی ضلع اول یک مکعب واحد و ضلع اول دو مکعب ۲۵۹ ۱ و ضلع اول سه مکعب ۱ ۴۴۲۲ و چون بفرض سائل ارتفاع مخروط یعنی خط ا د پنج ابهام است پس گوییم نسبت ا و مجهول به ا د پنج چون نسبت ۲۵۹ ۱ است به ۴۴۲۲ ۱ پس بعد از ضرب و قسمت معلوم میشود مقدار خط ا و ۳ ۴ ۳ ۱۲ ۴ ابهام است و همچنین نسبت اط مجهول به ا د پنج همچون نسبت واحد است به ۴۴۲۲ ۱ پس بعد از ضرب و قسمت معلوم میشود مقدار اط ۱ ۶۸ ۳ ۱۳ ابهام است و اگر امتحان صحت عمل خواهند چون خط اط معلوم گشت خط ط ی را مثلا واحد فرض کنند و محیط قاعده خواهد بود ۳ ۱۴۱۵۹ ۲۸۳۱۸۵۳ و از ضرب نصف قطر که واحد است در نصف محیط مساحت سطح قاعده ح ی معلوم میگردد و ارتفاع سو در ان ثلث ضرب نمایند و نگاه دارند که آن مساحت مخروط ا ح ی است بعد از ان

۱۰۳۴۱۹

۱۴/۵۱۲۰۵۲۴ ۳۱۴۱۵۹۲۶

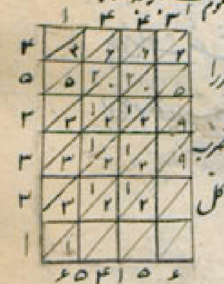

گوییم چون در مثلث اطی خط اط و ط ی هر دو معلوم است و در مثلث ا و د خط ا و هم معلوم است پس نسبت معلوم است با ربعه متناسبه خط و د را معلوم کنند

۲۰ / ۳۴۳ ا ۴۲۳ ۷۶ | ۱۲ ۸۶ اط / ط ی واحد

و از تضعیف آن قطر را و از قطر و نسبت محیط و قطر محیط دائره قاعده را و از ضرب

۲ / ۲۸۳۱۸۵۳ ۶ | ۲۸۸۶ ۹۰۶ ۲۵

نصف قطر در نصف محیط مساحت سطح قاعده را پس ارتفاع مخروط در ثلث ان ضرب نمایند مساحت کل مخروط است اگر ثلث آن مساوی مخروط است عمل صحیح است والا خطا در عمل واقع شده

۲۱۸۰۵۲۴ / ۴۳۶۴۱۵۲

عالیجاه مقرب الخاقان میرزا… سؤال دیگر فرمودند که مثلث متساوی الاضلاع که یک ضلع آن بر قطر دائره واقع است زاویه رأس مثلث بر نقطه ربع قطر دیگر که عمود است بر ان قطر واقع شده و مساحت مثلث صد ذرع است هر یک از اضلاع مثلث چند ذرع و عمود مثلث که ربع قطر است چند ذرع است و کل قطر چند ذرع جواب اولا مثلث فرض میکنیم متساوی الاضلاع که هر ضلعی از ان هم ذرع باشد و عمود آن مثلث را استخراج میکنیم

بشکل عروس که جدول شده یعنی ۱۷۳۲۰۵۰۸ و چون این عمود را در رد نصف ضلع است ضرب کنیم حاصل بعینه همین مقدار ۳۲۰۵۰۸ ۱۷ است که ساحت مثلث پس اربعه متناسبه سازیم و گوییم نسبت مساحت عمود یعنی

این مثلث که ضلع آن ده است بمساحت عمود مثلث مطلوب که ربع قطر است چون نسبت مساحت مثلث مفروض ۳۲۰.۵۰۸ ۱۳ را

است بمساحت مثلث مطلوب متشابه بالتکریر یعنی چون نسبت ضلع ۳۲۰.۵۰۸ ۱۳ را علی فرض انه مربع بضلع صد علی فرض انه

مربع زیرا که نسبت اضلاع باضلاع چون نسبت مربع است بمربع متشابه بالتکریر ضلع ۳۲۰.۵۰۸ ۱۳ را است ۱۳۱۶۰۷۴۰۱ را

و ضلع جذر صد است ده پس اربعه متناسبه ساخته گوییم نسبت عمود مثلث که ضلع آن (ده است) ۱۳۲۰۵۰۸ | بسوی ۱۳۱۶۰۷۴۰۱ را که جذر مثلث مفروض است

پس بعد از ضرب ده در عمود مثلث مفروض حاصل شد ... چون نسبت عمود مثلث مطلوب است که مجهول است | بسوی ده که جذر مثلث مطلوب

۱۷ ۳۲۰.۵۰۸

و بعد از تقسیم آن بر ۱۳۱۶۰۷۴۰۱ را که جذر مساحت مثلث مفروض است حاصل شد عمود مثلث مطلوب مرتفع اعمال ارقام نقطه:

۱۳۱۶۰۷۴۰۱ و از اینجا معلوم شد که حاجت باین اعمال هیچ نبود بلکه اگر همان ضلع را در ده ضرب میکردیم مطلب حاصل بود

یعنی عمود مثلث مطلوب که ربع قطر است و چون آنرا در چهار ضرب کنیم تمام قطر ۴۲۹۶۰۳ و ۵۲ و چون عمود مثلث

مفروض معلوم گشت باستعانت آن ضلع مثلث مطلوب نیز معلوم میکنیم باین طریق که نسبت عمود مثلث (که ضلع آن ده است) چون نسبت ده (که ضلع مثلث مطلوب مجهول)

و بعد از ضرب و قسمت بیرون آمد ضلع مثلث مطلوب ۱۲ ۷ ۶ ۱۹ ۱۵ و در جای دیگر

چون مساحت مثلث معلوم است که صد است پس باید صد را بر عمود قسمت نمود خارج قسمت که است ۶۵۴۸۳۵ ۷ نصف ضلع مثلث است

پس تمام آن است بمقدار ۱۲ ۷ ۶ ۱۹ ۱۵ یعنیه مثل عمل اول



قالت الکرمة لجارتها ابعدی عنی ظلک احمل حملی وحملک

معنای مثال اینست که باید مسافت درختانگور بقدر هفت قدم

باشد از هم اگر زمین باشد و اگر بر دار است باشد بقدر یازده قدم

۲۶ ذی الحجه ۱۲۸۳ امروز روزی است که بحمد الله تمام شد تألیف

کننده بنده کمترین محرم خلیفه معلم اول مدرسه مبارکه دار الفنون

۵۰۰
۱۸۱ | ۴۹۰
۵۰ | ۹۸
۱۴۸

دایره مثال خط اعظم ۲۵۰۰۰ و خط اصغر ۱۴۸

| نصف قطر اصغر | مربعه | [illegible] | نصف قطر الاعظم | مضروب مربع اصغر در مربع اعظم | جذر مناقض | تفاضل جذر زاید | تفاضل جذر ناقص | [illegible] | [illegible] | تفاضل متزاید |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۷۵ | ۵۶۲۵ | ۲۲ ۱/۲ | ۴۲۷ ۱/۲ | ۱۰۷۳۳۷۵/۱۰۰ | ۱۳۳۷۹۱/۱۰۰ | ۷۶ ۳۶/۱۰۰ | ۳ ۲۳/۱۰۰ | ۷۳ | ۵۳۷۵ | ۱۵ |
| ۷۰ | ۴۹۰۰ | ۱۹ ۳/۵ | ۳۸۰ ۲/۵ | ۹۳۱۵۸۴/۱۰۰ | ۱۲۵۱۳۵/۱۰۰ | ۷۹ ۴۰/۱۰۰ | ۳ ۰/۰۰ | ۷۸ | ۵۳۶۰ | ۴۵ |
| ۶۵ | ۴۲۲۵ | ۱۶ ۹/۱۰ | ۳۸۳ ۱/۱۰ | ۸۱۶۴۳۹/۱۰۰ | ۱۱۲۱۲۵/۱۰۰ | ۸۲۲۰/۱۰۰ | ۲ ۷۶/۱۰۰ | ۸۳ | ۵۲۹۵ | ۱۱۵ |
| ۶۰ | ۳۶۰۰ | ۱۴ ۲/۵ | ۳۸۵ ۳/۵ | ۶۹۹۲۶۴/۱۰۰ | ۱۰۸۹۵/۱۰۰ | ۸۵ ۴۶/۱۰۰ | | | ۵۲۸ | ۱۶۵ |
| ۵۵ | ۳۰۲۵ | ۱۲ ۱/۱۰ | ۴۸۷ ۹/۱۰ | ۵۹۰۳۵۹/۱۰۰ | ۱۰۰۳۵۹/۰۰ | | | | ۵۱۱۵ | ۲۱۵ |
| ۵۰ | ۲۵۰۰ | ۱۰ | ۴۹۰ | ۴۹۰۰ | | | | | ۴۹۰۰ | |

مضروب مربع ... خط اعظم باشد ۲۵۰

تفاضل تفاضل ۵۰



[illegible]

[illegible]

و في الاغاني قال كان بشار يعطي ابا الشمقمق في كل سنة مائتي درهم فاتاه ابو الشمقمق في بعض
تلك السنين فقال له هلم الجزية يا ابا معاذ قال ويحك أوَجزية هي ايضاً قال هو ما تسمع فقال
له بشار يمازحه انت افصح مني قال لا قال فاعلم مني بمثالب الناس قال لا قال فاشعر مني قال
لا قال فلم اعطيك قال لئلا اهجوك فقال ان هجوتني هجوتك فقال له ابو الشمقمق وهكذا هو
قال نعم فقل ما بدا لك فقال ابو الشمقمق اني اذا ما شاعر هجانيه ولج في القول له لسانيه
ادخلته في است امه علانيه بشار يا بشار واراد ان يقول يا ابن الزانيه فوثب بشار فامسك
فاه فقال اراد والله ان تشتمني ثم دفع اليه مائتي درهم ثم قال له لا تسمعن هذا منك
الصبيان يا ابا الشمقمق ٣ شهر ربيع الاول سنه ١٢٧٠ تحرير شد در دار الخلافه

ولابي هفان ... ابو جعفر بن مسلم الهاشمي ... بشار بعشرة الاف درهم واخبر ابو الشمقمق ذلك فوافا بشار فقال يا ابا معاذ اني مررت بصبيان فسمعتهم ينشدون هللنيه هللنيه طعن قثاة لتنيه ان بشار بن برد تيس اعمى في سفينه فاخرج اليه بشار مائتي درهم وقال له هذه ولا تكن راوية للصبيان



[illegible]

فرض اول ٢٠٠ ضرب در ٧ ١٤٠٠ قسمت بر ٩ ١٥٥ ٥/٩ حاصل اول

فرض ثانی ٢٠٠٠ ضرب در ٧ ١٤٠٠٠ قسمت بر ٩ ١٥٥٥ ٥/٩ حاصل ثانی

تفاوت [illegible] ١٨٠٠ تفاوت [illegible] ١٤٠٠

خارج قسمت تفاوت [illegible] تفاوت [illegible]

$\frac{٤٠٠}{١٤٠٠}$ [illegible]

تفاوت حاصل اول [illegible]

١٢٠
١٥٥ ٥/٩
٢٧٥ ٥/٩

[illegible]

اول ٣٥ [illegible] ٩ [illegible] ٣١٥ [illegible]
٣٢٠ [illegible]

[illegible] ١٤٠٠ [illegible] ٢٠٠ [illegible]
[illegible] ١٨٠٠

٣٢٠

[illegible] ٩ [illegible] ١٤٠٠ ضرب [illegible] ١٢٦٠٠ [illegible]
[illegible] ١٨٠٠ [illegible] ٢٥٢٠٠ [illegible]
٤٥ [illegible] ٩٠٠ [illegible] ١٢٦٠٠ [illegible] ١٢٦ [illegible]
[illegible] ٥ ٣٠٠ [illegible] ١٥٤ [illegible]

[illegible]

١٥٤ ٢/٧ — ٣٦ ٢/٧ — ١٢٦
١٠٢٨ — ٢٥٢
٢
١٠٨٠ [illegible]

[illegible] ١٢٠ [illegible]

١٥٤ ٢/٧ × ٩ ÷ ٧ = ١٢٠ = ٥٤

قال اعرابي وكل امرء ذي لحية عثولية يقوم عليها نحو ان له فضله وما الفضل في طول السبال وعرضها

اذا الله لم يجعل لصاحبها عقلا عثولية يقول كثيرة والمستعمل يقال رجل عثول اذا كان كثير الشعر واصل

ذلك في الراس واللحية وما حسن الرجال لهم بحسن اذا ما اخطاء الحسن البيان

كفى بالمرء عيبا ان تراه له وجه وليس له لسان قال اسحق بن خلف يصف رجلا بالقصر وطول اللحية

ما سرني انني في طول داود واني علم في الباس والجود ما شبت داود فاستضحكت من عجب كانني والد يمشي بمولود

ما طول داود الا طول لحيته يظل داود فيها غير موجود تكنه خصلة منها اذا نفحت ريح الشتاء وجف الماء في العود

كالانبجاني مصقولا عوارضها سوداء في لين خد الغادة الرود اجزي ولغني من لحم الصفيق ومن بيض القطا نف يوم القر او تسود

ان هبت الريح اذته الى عدن ان كان مالك منها غير معقود ١٢ ذيحجة الحرام در شهر سلطانيه تحرير شد و از كمتر مرد ...

سنه ١٢٦٩

لعبد الملك بن عبد الرحيم الحارثي وهو من ابيات الحماسة

ونكر ان شئنا على الناس قولهم

ولاينكرون القول حين نقول

ارگاه چون ... سنه ١٢٨٥ هجری تحریر شد

١٢٦٩

١٢٧٠

قال على بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب        ابى العباس فرم بنى قصى واحوالى الملوك من ولعه
هم مسعود ماذى يوم جاءت كمات مسرف وبنو الكعد ارادنى الى لاعرضها خالد ويه اند صعه



اخبرنى هاشم قال حدثنى ابو غسان دماد قال سالت ابا عبيده عن السبب الذى من اجله
نهى المهدى بشارا عن ذكر النساء قال كان اول ذلك استهار نساء اهل البصره وشبانها بشعره
حتى قال سوار بن عبد الله الاكبر ومالك بن دينار ما شى ادعى لاهل هذه المدينه الى الفسق
من اشعار هذه الاعمى وما زالا يعظانه وكان واصل بن عطا يقول من اخدع حبائل الشيطان
واغواها الكلمات هذه الاعمى الملحد فلما كثر ذلك وانتهى خبره من وجوه الى المهدى وانشد المهدى
ما امدحه به نهاه عن ذكر النساء وقول التشبيب وكان المهدى من اشد الغيره قال فقلت له ما اظن شعر
هذا ابلغ فى هذه المعانى من شعر جميل وكثير عزه وعروه بن حزام وقيس بن ذريح وتلك الطبقه فقال
ليس كل من يسمع تلك المراد منها وتقارب النساء حتى لا يخفى عليهن ما يقول وما يريد واى حره حصان
تسمع قول بشار فلا يوثر فى قلبها فكيف بالمراه الغزله والفتاه التى لا همه لها الا الرجال ثم انشد قوله
واجاد

قد لامنى فى خليلتى عمر        واللوم فى غير كنهه ضجر        قال افق قلت لا فقال بلى
قد شاع فى الناس منكم الخبر        قلت وان شاع ما اعتذارى مما ليس فيه عندهم عذر
ماذا عليهم وما لهم خرسوا        لو انهم فى عيونهم نظر        اعشوا وحدى ويو خذن
كالنور تعتز او تقتل الحذر        يا عجبا للخلاف ما عجبا        فى فم من لام فى الهوى الحجر
حسبى وحسب التى كلفت بها        منى ومنها الحديث والنظر        او قبله فى خلال ذاك وما باس
اذا لم تحلل الازر        او عضة فى ذراعها ولها        فوق ذراعى من عضها اثر
المسة دون مرطها بيدى        والباب قد حال دونه الستر        والساق براقه مخلخلها
او مص ريق وقد علا النهر        واسترخت الكف للعراك وقالت ايه عنى والدمع منحدر
انهض فما انت كالذى زعموا        انت وربى مخادل اشر        قد غاب اليوم عنك حاضنتى
فالله لى منك فيك منتصر        يا رب خذ لى فقد ترى ضرعى        من فاسق جاء ما له سكر
اهوى الى معضدى فرضضه        ذى قوه ما يطاق مقتدر        الصق بى لحية له خشنت
ذات سواد كانها الابر        حتى علانى واسرتى غيب        ويلى عليهم لو انهم حضروا

و فى القاموس فى غداس
والسيح الذهاب فى الارض للعبادة ومنه المسيح
بن مريم وذكرت فى اشتقاقه خمسين قولا
فى شرحى لصحيح البخارى وغيره

قالت قتيلة ... لحسن موصول كبى كيف ويغضب

ذو الفقار ... سيف العاص بن
منبه قتل يوم بدر كافرا فصار الى
النبى صلى الله عليه وسلم ثم صار الى على عليه السلام ق

هاتف الدبار مجاوبٌ الا الصدا والصوت
ناديت اين احبتى فاجاب اين احبتى
١٠ شوال سنه ١٢٣٧
در فرح زاد
تحرير
شد

عقبة بن سنيع كربهى فى نسب طهية من الاشراف
وابو سنيع مشهور بالجمال المفرط ومن الذين كانوا
اذا اوردوا الموسم امرتهم قريش ان يتلثموا مخافة
فتنة النساء بهم ق

عن محمد بن عبد الله بن احمد الرازى عن اسمعيل بن موسى عن ابيه عن جده
عن جده عبد الصمد عليه السلام قال حضر رجل عند على بن ابى طالب عليه السلام
فقال له على عليه السلام من انت قال انا منجم قال فانت عراف
قال فطرّ اليه ...
...
قال ثم ... قال ... انا ... ما ملكت وما
ادرى ... ١٢ شهر ...
تحرير شد ...



اقسم بالله لا اغوث بها فاذهب وانت المعاون والظفر كيف بامى اذا رأت شفقى
ام كيف ان شاع منك ذا الاثر قد كنت اخشى الذى ابتليت به منك فماذا يقول يا عمر
قلت لها عند ذاك يا سكنى لا باس انى مجرب خبر قولى لها بانه لها ظفر
ان كان فى البقر ماله ظفر

تمت ٢٥ محرم تحرير شد
١٢٣٧

قال ابن ابى الحديد ...

اربد بن قيس من عامر هو عامر بن طفيل
وهو ابن اخى عامر ملاعب الاسنه
وكان اربد واسوا اهل زمانه وكان
منادى عامر بن طفيل ينادى فى سوق
عكاظ هل من راجل فاحمله او جائع
فاطعمه او خائف فاذ منه ...
١٢٣٠

وعوا كل من عاش مات وكل من مات فات وكل ما هو آت آت ان فى السماء لخبرا وان فى الارض لعبرا
مهاد موضوع وسقف مرفوع ونجوم تمور وبحار لن تنور وليل داج وسماء ذات ابراج اقسم قس

اذا كان [illegible] المشتركة

والفرض [illegible] المشتركة [illegible] منقطعة و [illegible] المشتركة

زوج و ام و اخوان لام و اخوان لاب و ام [illegible] فرائضهم

فيجب النصف للزوج و للام السدس و للاخوة للام الثلث [illegible] للاب و الام

شيئا فقالوا له يا امير المؤمنين هب ان ابانا كان حمارا

فشركنا بقرابة امنا فاشرك بينهم فسمي المشتركة

وبينهم [illegible] وحمارية [illegible] ۱۹۷





| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | فلوس | ۴سال و ۹۸ روز | ۲ ر ۲۰۱۲ | ۳۵ ر ۵ | ۱۸۴۲ |
| ۲ | ماقوش | ۴سال و ۱۷۵ روز | ۲ ر ۲۹۵۲ | ۴۲ ر ۴ | ۱۸۵۲ |
| ۳ | دیکنوتا | ۴سال و ۲۰۷ روز | ۲ ر ۳۳۴۲ | ۴۸ ر ۳ | ۱۸۵۰ |
| ۴ | دعنا | ۴سال و ۲۳۰ روز | ۲ ر ۳۶۱۲ | ۴۸ ر ۸ | ۱۸۰۲ |
| ۵ | ابیب | ۴سال و ۲۳۰ روز | ۲ ر ۸۵۳ | ۴۹ ر ۳ | ۱۸۴۷ |
| ۶ | نجیب | ۴سال و ۲۳۷ روز | ۲ ر ۳۸۶۹ | ۴۹ ر ۳ | ۱۸۴۸ |
| ۷ | حلب | ۴سال و ۲۴۴ روز | ۲ ر ۴۲۵۴ | ۵۰ ر ۱ | ۱۸۴۲ |
| ۸ | فعیلون | ۴سال و ۳۰۷ روز | ۲ ر ۴۴۵۹ | ۵۰ ر ۵ | ۱۸۵۲ |
| ۹ | ماوزیوب | ۴سال و ۳۰۳ روز | ۲ ر ۴۴۸۱ | ۵۰ ر ۶ | ۱۸۵۰ |
| ۱۰ | فلیب | ۴سال و ۳۳۰ روز | ۲ ر ۴۷۹۲ | ۵۱ ر ۲ | ۱۸۵۲ |
| ۱۱ | زنیف | ۴سال و ۵۰ روز | ۲ ر ۵۷۷۴ | ۵۳ ر ۳ | ۱۸۴۵ |
| ۱۲ | زرون | ۴سال و ۴۵ روز | ۲ ر ۵۸۴۰ | ۵۳ ر ۴ | ۱۸۵۱ |
| ۱۳ | ازدون | ۴سال و ۵۵ روز | ۲ ر ۵۸۲۵ | ۵۳ ر ۲ | ۱۸۵۰ |
| ۱۴ | ازعوف | ۴سال و ۱۳ روز | ۲ ر ۶۴۸۲ | ۵۴ ر ۲ | ۱۸۵۱ |
| ۱۵ | زدون | ۴سال و ۱۳۴ روز | ۲ ر ۶۹۱ | ۵ ر ۴ | ۱۸۰۳ |
| ۱۶ | ضیف | ۴سال و ۲۲۱ روز | ۲ ر ۷۶۷۶ | ۵۷ ر ۲ | ۱۸۰۱ |
| ۱۷ | مالوس | ۴سال و ۲۲۵ روز | ۲ ر ۷۲۲۶ | ۶۰ ر | ۱۸۰۲ |
| ۱ | | ۴سال و ۲۱ روز | ۲ ر ۹۴۶۶ | ۶۰ ر ۹ | ۱۸۵۲ |
| ۱۹ | صیانه | ۵سال و ۲۲ روز | ۳ ر ۱۵۱۵ | ۶۵ ر ۱ | ۱۸۴۹ |

ما بين نفلتي من نفس
نفس اجد منك نفلتي من نفس
ما بين نفلتي من نفس

اما كنت تعرفني الاداب منزلتي
فانني قد نقلني الغر والنعم
الطرف والسيف الاوضاع والقلم
العود والنرد والشطرنج والعلم

سبانا كالكتاب ... مشهود

والعرب تشبه المرءة بالشمس والقمر
والغصن والكثيب والغزال والبقرة الوحشية
والسحابة البيضاء والدرة والبيضة
وانما يقصد من شي الى شي قال
ذو الرمة
ومية احسن الثقلين جيدا
وسالفة واحسنهم قذالا
فلم ار مثلها نظرا وعينا
ولا ام الغزال ولا الغزالا
الجيد العنق والسالفة ناحية
العنق والقذال ناحيتا القفا
والنقرة بينهما نقل من الكامل
سنه ... شهر جمادی الثانية
١٢٧٠

واقوال ... ذلك لكثرة الشركاء فيه
اذا وقع الذباب على طعام ... تشتهيه
وتجتنب الاسود ... اذا كان الكلاب ولغن فيه
جمادی الاولی
١٢٧٠

كلا تشهد به الرواية والدراية
... طفرت بل عبرت

جرنا بنو سعد بحسن فعالنا
جزاء ... وما كان ذا ذنب
دور ... ١٢٧٠ ... شد

البيت ... من الدنيه

عنه الجهلاه ... بالفطرة السليمة



چون در عاشوراى شصت ويك تا قصة هجرى بامر يزيد بن معويه عليهما اللعنة
والهاوية در دشت فى نوا فرقة ضلالت وشقاوت بنيان كوفيان عليهم اللعنة والنيران
بسالار فخام پيغمبران ابا عبد الله الحسين صلوات الله عليه چنان ظلمى وشقاوتى
نمودند كه دكبد الجبال والشق الصخور وبقى سوء عملهم على كر الشهور ومر الدهور
لعن الله من امر او باشر او رضى او سعى وچون چنين امرى عظيم در عالم واقع شد
بديهى عقل البته انسال اسوء اعوام وان روز انحس ايام بوده حزن وغم در
تمام اركان واقطار عالم جادى وسارى الجمله در اين كره ارض ظاهر شده از بلاد
هولناك وامارات وحشت وانكساف قرص شمس وساير آنها ضبط در كتب
مقاتل واخبار شده ديگر ذكر دون جهان آفرين آگاه است اما حالات
ظاهر سيارات را خواستم معلوم كنم كه در ان روز هر يك در چه حالت بودند
ودر كدام فصل از فصول اربعه اين امر عظيم واقع شده و روز را بتحقيق معلوم باشد
بناء على هذا در محرم هزار ودويست وهفتاد هجرى ١٢٧٠ تقاويم سيارات را
از زيج جديد الغ بيك كوركان استخراج كرده از فصول اربعه خريف بوده كه
اوقات مهات نباتات است واز ايام اسبوع يوم چهارشنبه كه يوم نحس مستمر
تاويل ان روز تمام سيارات در نهايت نحوست ودلائل زياد گذشته از تقويم ان روز
از زايچه اول سال نجومى يعنى ناقصه كه تحويل شمس ببرج حمل است واهل احكام حكم
اتفاقات انسال را از روى ميكنند وزايچه ولادت حضرت ختمى پناه صلوات الله عليه
كه زايچه كما لا يخفى على من له ادنى دربة فى علم الاحكام والبته بايستى

ودلائل نحوست اين روز ... ظهور اسلام ... بوده ...

مشهور رمضان ... الثلاثة ... يوم الجمعة ... الله ... حضرت ... ابو عبد الله ... جا ...

حالت سماوات نظیر مانند حالت ارضین محزون و غمین باشد لله در محتشم

کرد این خیال و هم غلط کار کان غبار تا دامن جلال جهان آفرین نشست

و از عجایب اتفاقات در این سال که باستخراج پرداخته روز عاشورا تقویم

شمس میزان بیست درجه پنجاه و پنج دقیقه است مطابق همان سال

در برج و درجه و این قسم تطابق از شذوذ و ندور بیست و موافقت قمر هم

بایستی مانند انبدال باشد و موافقت تقویم و اس مستلزم تقویم قمر است

با اندک تفاوت و ما تقادیر کواکب را با صورت دساتیر آنها و استخراج رؤیت

هلال محرم الحرام اعنی اوینها در این کتاب ثبت کردیم تا در صحت عمل بر ناظر شبهه

باقی نباشد اولا موافق سیره قوم سال شصت و یک ناقصه را

از جدول مدخل سالهای ناقصه هجری گرفته غره محرم حسابی یکشنبه شد

و اوساط شمس و قمر و تقویم هر یک را در شنبه و یکشنبه و دوشنبه بعرض

کوفه استخراج نموده چون احتمال رؤیت هلال از ملاحظه تقویم شنبه

در شب یکشنبه میرفت استخراج رؤیت هلال را در لیل یکشنبه کرده

شنبه

بعرض کوفه معلوم شد که قمر لا یری است پس غره حقیقی محرم یوم دو

شد که عاشورا چهارشنبه باشد و صورت استخراج رؤیت هلال در جدول

نموده شد

| استخراج هلال | |
|---|---|
| | |



لا

بعرض کوفه

استخراج هلال الليل

یکشنبه غره محرم الحرام

| | |
|---|---|
| الشهور | محرم |
| الایام | شنبه |
| [illegible] | وطام |
| [illegible] | [illegible] نظر ۹ |
| تقویم قمر [illegible] | [illegible] |
| سهم | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | ۲ |
| [illegible] | .نظ |
| تقویم شمس [illegible] | [illegible] |
| تقویم قمر [illegible] | [illegible] |
| تقویم شمس [illegible] | [illegible] |
| حصة العرض | [illegible] |
| [illegible] | |
| عرض قمر | [illegible] |
| انحراف | .ز |
| تقویم [illegible] | [illegible] |
| مطالع [illegible] | [illegible] |
| مطالع [illegible] | [illegible] |
| بعد معدل | [illegible] |
| بعد [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | لا یری |

چون بموجب عمل

غره محرم اعنی ناقصه واضح شد [illegible]

که از ورود عاشورا [illegible]

بوده [illegible] استخراج [illegible]

را از [illegible]

کرده [illegible]

تا نمونه [illegible]

نقصان کرده باقی [illegible]

و چون غره [illegible]

هلال [illegible]

ناقصه [illegible]

و افزوده [illegible]

بعد از طول [illegible]

که [illegible]

نقصان کرده نظر باقی ماند بازای آنها نیز از

جدول ما بین الطولین مرکز و اوج اخذ کرده

بر حاصل افزوده مرکز و اوج روز عاشورا

حاصل شد چنانکه در دستور نموده شد

و او را در جدول نهاده موافق سیره قوم

تعدیل الایام و تعدیل الشمس بترتیب عمل

از جدول گرفته و افزوده تقویم آفتاب حاصل

شد چنانکه از دستور واضح میشود

و اوج را بر مرکز معدل زیاد کرده

| استخراج مرکز و اوج شمس یوم عاشورا ابو ناقصه | | |
|---|---|---|
| سنین و غیره | مرکز | اوج |
| خ | ا ط ط ح یه | ح ط ح د |
| ۱۸۰ قف | د د نو ع ا | ا ک ط ح |
| ۷۶۰ جمعها ذخ | ح ا مه ۵ | ب نا ط ه ۲ |
| ۸۴۲ مبداء رصد کورکانی ضا | ا ح ک ا ۵ | د ا ا ح |
| ۷۶۰ تفریق ذف من ۸۴۲ ضا | ح و لا ا ن ع | . ط م ط ح |
| ۱۱ روزه ناقصه | ط ط ا ا ک | ا ا ا ا کا |
| جمعها | ب ا ا ه د | . ط ط ا ا |
| تفاوت ما بین الطولین لمرعظ | ا ا ه د د / ا ا ا د ا | |
| جمعها و هما مرکز و اوج | ب ا ا لا ا | . ط ط ا ا |

| استخراج تقویم شمس در عاشورا ناقصه | |
|---|---|
| وسیع | چهارشنبه |
| ایام | ۱۰ عاشورا |
| مرکز | د ک لد لا |
| تعدیل الایام | ک ن |
| مرکز معدل تعدیل الایام | د ک لد ل |
| تعدیل شمس | مد الم |
| مرکز معدل تعدیل شمس | د ک مح نط |
| اوج | . ط ط ک |
| جمع مرکز معدل تعدیل شمس (تقویم شمس) | و ح الط نط |

وبجهت استخراج تقویم قمر اوّلاً چنانکه در ذیل استخراج مرکز و اوج شمس
سمت تحریر پذیرفت مرکز و خاصه و وسط و رأس او را بهمان طریق استخراج
نموده و تمام رأس را یاد و کرفته تقویم او ست و انها را در جدول بجهت استخراج
تقویم نهاده و از مرکز تعدیل اوّل کرفته بر خاصه افزوده خاصهٔ معدل شد
پس بخاصهٔ معدّله تعدیل دویم را اختلاف کرفته و چون خاصهٔ معدّله سرطان
بود در کمتر از شش برج از روی برج و درجه مرکز دقایق الحصص از جدول
اوّل کرفته و در اختلاف ضرب نموده و مراعات مرتبهٔ مضروب و مضروب فیه
را کرده که حاصل ضرب از کدام مرتبه واقع میشود و حاصل ضرب را بر تعدیل
ثانی زیاد کرده تعدیل معدل حاصل شد و این تعدیل معدّل را بر وسط



زیاد کرده وسط معدّل شد و از روی تقویم آفتاب از جدول تعدیل الایّام قمر
تعدیل الایّام کرفته و از وسط معدّل کاسته تقویم قمر معدّل بتعدیل الایّام از
فلک مایل حاصل شد و تقویم رأس را از تقویم قمر نقصان کرده حصة العرض
حاصل کشت و از حصة العرض تعدیل ثالث کرفته چون بر فوق جدول
علامت ناقص کذاشته زیراکه حصة العرض قوس بود که از ربع سیم است
تعدیل ثالث را از تقویم قمر بفلک مایل نقصان نموده باقی تقویم قمر است بفلک ممثل
و قمر در برج حوت در ضعف است زیراکه در اغاخطی بدارد
و در حوت باصطلاح اهل احکام شریک مثالم است که ضعف او ست

| استخراج تقویم قمر بفلک ممثل | |
|---|---|
| عاشورا | ۱۰ |
| چهارشنبه | ب |
| مرکز | ط د مه کب |
| اوّل تعدیل | ا نو نط |
| خاصه | د لد نز د |
| معدّل خاصه | د به صو د |
| ثانی تعدیل | لد ب م |
| حصص دقایق | ل ط |
| اختلاف | . لط ۴ |
| ضرب | الط ط |
| معدّل تعدیل | ا ح ا |
| وسط | ط ه د ب |
| معدّل وسط | ا ب ط ح |
| تعدیل الایّام | نو ن |
| تقویم قمر بفلک مایل | ا ب لد ح |
| رأس | . ط ط ۵ |
| حصة العرض | ح ط ن ه |
| ثالث تعدیل | ب [illegible] |
| تقویم قمر بفلک ممثل | ا ب ل ا |

| استخراج مرکز و خاصه و وسط و رأس قمر یوم عاشورا ابو ناقصه | | | | |
|---|---|---|---|---|
| سنین و غیره | مرکز | خاصه | وسط | وسط رأس |
| خ ع | ا ک ح ن | د کو و ح | ا نو ل ل | د ح نز ن |
| ۱۸۰ قف | ا ط ه و | ی ک ن ت | و ط م ک | ب ب ط ب |
| ۷۶۰ جمعها ذخ | ا کط ل م | . ط ط و | ط ه ح ن | د کو ل ح |
| ۸۴۱ مبداء رصد کورکانی ضا | ح که ه ط | الا ا ا | و کو نا نو | د د ه ه |
| ۷۶۰ تفریق ذف من ضا ۸۴۱ | ا . ل ط | ا ه . ه | و عر ل . | ط ط صو نا |
| ۱۱ روزه ناقصه | ح ح ع نا | ب ب ا ط | ب ا صو و | ح ح لا مه |
| جمعها | ط ا کو | ه ۵ ا ب | ا ک ن | ط ب ح ل |
| تفاوت ما بین الطولین لمرعظ | ا ب س / ب د | ط ک / ۲ ا | ط ح / ط | ب / ح |
| جمعها و هم مرکز و خاصه و وسط و رأس | ط د صو ک | و ۵ د و | ا ه ب | ط ب ح / تفصیل [illegible] / . ط ط ۵ |

مریخ در وبال خود که برج میزانست بوده در کمال ضعف و نحوست او اشد از سایر سیارات
بوده زیرا که در اول وبال محترق شده و بر اهل احکام پوشیده نیست که حالت احتراق
سیما در وبال یا هبوط اضعف حالاتست و این احتراق موافق استخراج زیج
الغ بیک گورکانی نیست و در دوم ذیحجه عرناقصه در یک درجه میزان تخمینا احتراق
واقع شده و چون مریخ را با اسلام مناسبتی خاص است چنانکه در دلایل این امر عظیم ذکر خواهد
شد حالت او اضعف از سایر سیارات بوده و در این روز هنوز از حد احتراق خارج نشده از آنکه
حد احتراق شش درجه است و خروج از تحت شعاع شمس بپانزده درجه

استخراج مرکز و خاصه و اوج مریخ بروز عاشوراء عرناقصه

| سنین وغیره | مرکز | خاصه | اوج |
|---|---|---|---|
| خ ۰۰ ع | و ند ل | ر ط لو ط | لج ط ج |
| ۱۸۰ قف | سه و ر ه | ط ما نه | ۰ کط مه |
| ۷۸۰ جمعها ذف | ر و ی ز | کا ۹۹ | لب ط ه |
| ۸۴۱ مبدأ رصد گورکانی ضا | ه ال ی | ه اک ب | مکا نو ج |
| ۷۸۰ تفریق ذف ضا من ۸۴۱ | اکا لو ل | نا ط ذ مه | ر ما د ز |
| ۱۱ روزه ناقصه | ما ه که | ع ر لو ز | |
| جمعها | اک لد ط | ند یو ط | |
| تفاوت ما بین الطولین بط مو مخط | ۱۲ ۷ | ۴۱ ۷ | |
| جمعها هم مرکز وخاصه واوج | اک لد ز | ند لد لد | ر ما د ز |

استخراج تقویم مریخ بروز عاشوراء عرناقصه

| | |
|---|---|
| اسبوع | چهارشنبه |
| زمان | ۱۰ |
| مرکز | اک لد ز |
| اول تعدیل | ا که ه |
| مرکز معدل | ال ند ج |
| خاصه | ز ید و |
| خاصه معدل | ا مه د ا |
| ثانی تعدیل | ا ه ط ر |
| اختلاف | ا مو ط |
| الحصه دقائق | ید |
| تفاضل | د یه |
| تعدیل ثالث | ا ه د ل |
| اوج | ر ط د ز |
| اوج معدل | ز بو نو ز |
| تقویم | و ید ذ ا |



و زهره نیز مانند سایر سیارات در هبوط خود در کمال ضعف و نحوست
بوده

استخراج مرکز و خاصه و اوج زهره بروز عاشوراء عرناقصه

| سنین وغیره | مرکز | خاصه | اوج |
|---|---|---|---|
| خ ۰۰ ع | ا ط ط ط | ا ید ۱۹ | نح ط ج |
| ۱۸۰ قف | د ر نو ج | ۰ که ط ه | ۰ ا کط مه |
| ۷۸۰ جمعها ذف | ح ا مو ر | ر ط مو ل | لب ط ه |
| ۸۴۱ مبدأ رصد گورکانی ضا | ذ ک کو ن | سه کو ط | ۰ که که کو |
| ۷۸۰ تفریق ذف ضا من ۸۴۱ | ح ما م نه | و ر ید د | ۰ ما ل ع |
| ۱۱ روزه ناقصه | ا ط نا که | ا و ط نه | |
| جمعها | ح لو ط | و ی سه | |
| تفاوت ما بین الطولین بط مو مخط | یح | ۰۰ | |
| جمعها هم مرکز وخاصه واوج | ح لو ا | و ی سه | ۰ ما ل ع |

استخراج تقویم زهره بروز عاشوراء عرناقصه

| | |
|---|---|
| اسبوع | چهارشنبه |
| زمان | ۱۰ |
| مرکز | ر ح لو |
| اول تعدیل | ا ید |
| مرکز معدل | ر ط ط |
| خاصه | و ی سه |
| خاصه معدل | و که ی |
| ثانی تعدیل | سه ط که |
| اختلاف | ۰ که |
| الحصه دقائق | ما ع |
| تفاضل | ید ی |
| تعدیل ثالث | سه ط نه |
| اوج | ۰ ما ل |
| اوج معدل | ا ی ل |
| تقویم | ه سه ط |

ودر جهت استخراج تقویم خمسه متحیره مرکز وخاصه واوج انها را مثل مرکز واوج شمس باید استخراج کرده ودر جدول نهاده واز روی مرکز تعدیل اول گرفته بر مرکز افزوده مرکز معدل حاصل میشود واز خاصه کاسته خاصه معدله پیدا شود پس از ان بخاصه معدله تعدیل دویم واختلاف گرفته ونگاه داشته وملاحظه خاصه را نموده اگر از شش برج کمتر است از روی مرکز معدل دقایق الحصص از جدول اول که پیش از جدول اختلاف است بگیریم واگر خاصه معدله بیشتر از شش برج است بمرکز معدل دقایق الحصص از جدول دویم برداریم وبعد از

اخذ دقایق الحصص باید اوراد در اختلاف ضرب کرده حاصل ضرب را بر تعدیل دویم افزوده تعدیل معدل میشود وتعدیل معدل را بر اوج زیاد کرده اوج معدل میشود واوج معدل را بر مرکز معدل زیاد کرده تقویم کوکب حاصل میشود طریق استخراج تقویم متحیره علی التسویه چنانکه هر یک در جدول نموده

| استخراج مرکز وخاصه واوج زحل بتوسط عاشورا اوتا قصه | | | |
|---|---|---|---|
| سنین وغیره | مرکز | خاصه | اوج |
| خ ۰۰ ع | ط ۷ ه نط | ۷۷ ه یو | لح ط یج |
| ۱۸۰ قف | ما ۷ الح | ج ز کا ل | ی ۰ کا ص |
| ۷۸۰ جمعها ذف | ح ط ع ط | ی ج الحز | ی ب طه |
| ۱۲۸۱ مبدا رصد کورکانی طا | [illegible] | [illegible] | ج طه لا |
| ۷۸۰ تفریق ذف من طا ۱۲۸۱ | ده ذ نا | و ی ه یه | د کط و کی |
| ۱۱ روزه ناقصه | [illegible] | اط لا ب | |
| جمعهما | د د ذ و | و ط طب | |
| تفاوت مابین الطولین نط موخط | ب | جح | |
| جمعها هر مرکز وخاصه واوج | د د ۰۶ | وط ند ع | د کط د کی |

| استخراج تقویم زحل بتوسط عاشورا اوتا قصه | |
|---|---|
| اسبوع | چهارشنبه |
| ازمنه | ۱۰ |
| مرکز | د د یه |
| تعدیل اول | مه ا |
| مرکز معدل | د ی ذ |
| خاصه | و ط ند |
| خاصه معدله | ج ه ۰ |
| تعدیل دویم | ج ز |
| اختلاف | ه ب |
| دقایق الحصص | مه کا |
| ضرب | ب ل |
| تعدیل معدل | مه ز |
| اوج | د کط د |
| اوج معدل | ج د ی |
| تقویم | ج ی ۷ |

ودر برج اسد وبال زحل است ووبال اضعف حالات سیارات است وزحل در انروز در نهایت ضعف ونحوست بوده



ودر برج جدی هبوط مشتری است وکوکب در هبوط خود نهایت ضعف ونحوست را دارد ومشتری با ضعف هبوط ونحوست اغالت بتربیع مریخ که نحس اصغر است بنظر نیم دشمنی واقع شده واز این دو حالت نهایت نحوست وضعف بروی مستولی بوده

| استخراج مرکز وخاصه واوج مشتری بتوسط عاشورا اوتا قصه | | | |
|---|---|---|---|
| سنین وغیره | مرکز | خاصه | اوج |
| خ ۰۰ ع | ی ا ا نا | ی ه یه | لح ط یج |
| ۱۸۰ قف | ج و د ل | ب ا و یه | ی ۰ کا ص |
| ۷۸۰ جمعها ذف | ط ه ج کی | ما ب ل یه | ا ب طه |
| ۱۲۸۱ مبدا رصد کورکانی طا | ا و نه ل | ج ی کط ع | ه یه لا لا |
| ۷۸۰ تفریق ذف من طا ۱۲۸۱ | ۷۷ ه یه ب | ج ط نا | ه و یه کی |
| ۱۱ روزه ناقصه | ی ج ط نا | ی ا ا لا | |
| جمعهما | ۷۷ ل ا ل | ج ه و ل | |
| تفاوت مابین الطولین نط موخط | ب | نج | |
| جمعها هر مرکز وخاصه واوج | ۷۷ ل ع | ج ه نو ل | د و یه کی |

| استخراج تقویم مشتری بتوسط عاشورا اوتا قصه | |
|---|---|
| اسبوع | چهارشنبه |
| ازمنه | ۱۰ |
| مرکز | ۷۷ ل |
| تعدیل اول | ا لز |
| مرکز معدل | ب و کی |
| خاصه | ج ه ن |
| خاصه معدله | ج ا د |
| تعدیل دویم | ه ی |
| اختلاف | ا ل |
| دقایق الحصص | نه ل |
| ضرب | ی کی |
| تعدیل معدل | ج ی ل |
| اوج | ه و یه |
| اوج معدل | ه د ط |
| تقویم | ط ج ج |

و مریخ در وبال خود که برج میزانست بوده در کمال ضعف و نحوست او اشد از سایر سیارات
بوده زیرا که در اول وبال محترق شده و بر اهل احکام پوشیده نیست که حالت احتراق
سیما در وبال یا هبوط اضعف حالاتست و این احتراق موافق استخراج زیج
الغ بیک کورکانی نیست و در دویم ذیحجه ۹۰۴ ناقصه در یک درجه میزان تخمینا احتراق
واقع شده و چون مریخ را با سلام مناسبتی خاص است چنانکه در دلایل این امر عظیم ذکر خواهد
شد حالت او اضعف از سایر سیارات بوده و در این روز هنوز از حد احتراق خارج نشده از انکه
حد احتراق شش
درجه است و
خروج از تحت شعاع
شمس پانزده درجه

| استخراج مرکز و خاصه و اوج مریخ یوم عاشورا ۹۰۴ ناقصه | | | |
|---|---|---|---|
| سنین و غیره | مرکز | خاصه | اوج |
| خ ۰۰ ع | و ید ل | د ط له ط | لج ط ح |
| ۱۸۰ قف | سو ه | ط ما نه | لکط ۳ |
| ۷۸۰ جمعها ذف | ز و د | کا ۹۹ | ب ط ه |
| ۸۴۱ مبدا رصد کورکانی | ه ا لد | ه اکب | کا نح |
| ۷۸۰ تفریق ذف ما بین ۸۴۱ | اکا ل | ط ذ | ما ح |
| ۱۱ دوره ناقصه | ه ط که | لو ز | |
| جمعها | کو ط | د ط د | |
| تفاوت ما بین الطولین بط مو محط | ۱ | ۱۴ | |
| جمعها هر مرکز و خاصه و اوج | ک ل د | ط د | ما د |

| استخراج تقویم مریخ یوم عاشورا ۹۰۴ ناقصه | |
|---|---|
| اسبوع | چهارشنبه |
| [illegible] | ۱۰ |
| مرکز | اکد ل د |
| اول تعدیل | اکه ه |
| مرکز معدل | ال ح |
| خاصه | ط ل و |
| خاصه معدل | ه د ا |
| ثانی تعدیل | ه ط ل |
| اختلاف | ه ط |
| [illegible] | ح |
| [illegible] | و ط |
| [illegible] | ه ل |
| اوج | ما د |
| اوج معدل | و نه د |
| تقویم | د ط ا |



[illegible]

و زهره نیز مانند سایر سیارات در هبوط خود در کمال ضعف و نحوست
بوده

| استخراج مرکز و خاصه و اوج زهره یوم عاشورا ۹۰۴ ناقصه | | | |
|---|---|---|---|
| سنین و غیره | مرکز | خاصه | اوج |
| خ ۰۰ ع | ا ط ط | ا ح ۹ لا | ح ط ح |
| ۱۸۰ قف | د نح | که ط ه | ۰ کط |
| ۷۸۰ جمعها ذف | ح ا مو | ط مو ل | ب ط ه |
| ۸۴۱ مبدا رصد کورکانی | کو ن | کو ط | ۰ ک کو |
| ۷۸۰ تفریق ذف ما بین ۸۴۱ | م ته | و د | ۰ ما ع |
| ۱۱ دوره ناقصه | ا ط ما ک | ا و ط نه | |
| جمعها | ح لو | و مه | |
| تفاوت ما بین الطولین بط مو محط | ۲۳ | ۰۰ | |
| جمعها هر مرکز و خاصه و اوج | ح لو ا | و مه | ۰ ما ع |

| استخراج تقویم زهره یوم عاشورا ۹۰۴ ناقصه | |
|---|---|
| اسبوع | چهارشنبه |
| زایچه | ۱۰ |
| مرکز | ح لو |
| اول تعدیل | ط |
| مرکز معدل | ط ط |
| [illegible] | و ۹ |
| [illegible] | و که ۹ |
| [illegible] | ط ک |
| اختلاف | ۰ که |
| [illegible] | ما د |
| [illegible] | ۹ ط |
| [illegible] | ط نه |
| اوج | ۰ ما ل |
| [illegible] | ا ۹ ل |
| تقویم | ۰ ط |

[illegible]



[illegible]

| استخراج مرکز و خاصه و اوج عطارد [illegible] | | | |
|---|---|---|---|
| سنین وغیره | مرکز | خاصه | واوج |
| خ ۰۰۰ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| قف ۱۱۰ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| جمعها [illegible] ۷۸ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| تفریق [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ۱۱ روز ناقصه | [illegible] | [illegible] | |
| جمعها | [illegible] | [illegible] | |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | |
| جمعها [illegible] وخاصه واوج | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| استخراج تقویم عطارد بروز عاشورا [illegible] | |
|---|---|
| [illegible] | جهارشنبه |
| [illegible] | ۱۰ |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| خاصه | [illegible] |
| خاصه معدله | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| اوج | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

اثر بار از در کتب قرانات که لا قران نحسین زیر برج
کمتر است و ازین متعجب و ازین عجایب و منحرف بالسنه به بیت
و این واسطه که هر دو در سرطان بجالند زیرا منقول که کجا
در هر طالعی که زحل او مریخ نحس که مستولی شده اثر فساد
ایشان زیر ظاهر باشد که ضعیف باشد و ازین عجایب که گفته اند
که نحس زحل بار دوم زوده مانند و نحس مقبول بزرگ است هرچند [illegible] قران
از آنها قران از قرانات نحسین در دیگر بروج شریرتر است که طالع
عالم سرطان مینهند و این هر دو کوکب درین برج بجالند هر آینه
نحوست بیشتر ظاهر رسد انتهی کلامه و بطلمیوس نیز در اربعه مقالات
گوید فلما کان اقتران زحل والمریخ فان القدما یعظمون
امره متی کان فی برج السرطان خاصة لان السرطان یدل
علی النشو والکون وهو بیت القمر وشرف المشتری فاذا اقترن
فیه النحسان افسد دلالته وذلک انه بیت هبوط احدهما
ووبال الآخر فضررهما فیه تزاید ویعظم ومن اجل هذا صارت
له دلالة عظیمة علی الفساد والخراب والفتن والحروب
اذا کانت قوتهما غالبة لقوة النیرین انتهی کلامه
و با وصف این نحوست عظیم که از قران نحسین در سرطان واقع میشود این
قران مقارن خسوف کلی شده و دین جهت اثر او اعظم است چنانکه بطلمیوس
در چهار مقالات تصریح بآن کرده است که انه متی کان فی
وقت الکسوف مع احد النیرین او معهما معا کواکب اخر
اما مقارنة لهما او مقابلة فقد جعلت فی هذه الکواکب
فی ذلک الوقت علی الخط الذی یحمل علیه قوة النیرین
ولذلک یکون تأثیرها اعظم وکلما کانت الکواکب لها
فعل اعظم کان اقوی درجة لذلک التأثیر انتهی کلامه



و این قران نحسین در برج آبی یک کرّه [illegible]
و کل انفس [illegible] که در چهارم ماه رمضان [illegible]
دلالت آن بر [illegible] استدلال بر این حالات عظیم [illegible]
عجب داریم از عبارات حکم احداث چنین [illegible] در کتب جامع
تاریخ که بکموزان نحسین بود در برج [illegible] اتفاق
افتاده باشد و قران دیگر [illegible] هجری [illegible] و فی
سنة احد وستین اجتمعا فی السرطان ولم ینظر الیهما
المشتری وکان الشمس بالقوس بدفع التدبیر الی صاحب
بیته الذی هو المشتری وتقبله فکانت الفتنة بعد
ذلک الحساسین سنتین ونقل الملک الی العرب فکان
فی ذلک الوقت قتل الولید ابن یزید وخرج ابو مسلم
قبله بسنتین فطلب بنی امیة وهلاکه ونقل الدولة
الی اهل السواد انتهی کلامه و در اثنای قران اول نحسین
در سرطان بار دوم [illegible] و قران دیگر [illegible] و قران دیگر
[illegible] واقع شده [illegible] چنانکه از عبارات [illegible] کتاب
التفهیم [illegible] زیرا که در هر سال قران زحل نحسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و هر دو در سرطان بعد از شصت سال ابتدا شد که برج اشتهار نه

دیگر که از آن جهت و ابتدای اسلام بجوزا [illegible]

[illegible] و طالع سال تولد حضرت

که سال قران عقرب است [illegible] پیش جهت دیگر [illegible]

محی الدین در کتاب [illegible] ان سنة ولادة

النبی صلی الله علیه وآله اتفقت فی عام الفیل و

کانت سنة ٨٨٢ للاسکندر و فی هذه السنة

کان قران بین زحل والمشتری فی برج العقرب

قبل الولادة بقلیل وکان طالع هذه السنة

اعنی طالع نزول الشمس اول الحمل علی افق مکة

برج المیزان [illegible] برج القانون لتاریخ

الاسکندر ان علیه اتفق آراء المتأخرین لما

وجدوا فیه من الدلالات الموافقة للاحوال النبی

واما یعقوب بن اسحق الکندی فانه یری ان طالع هذه

السنة الجوزاء [illegible] واقع شد برج [illegible] طالع

[illegible] در سرطان واقع شده [illegible]

[illegible]

[illegible] که از طالع سال قران [illegible] قران واقع شد

[illegible] برج [illegible] انتهای آن برج [illegible]

[illegible]

[illegible] واقع [illegible]

[illegible]

[illegible]





اول [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] در ابتدای این سال [illegible] قران [illegible]

انتهای [illegible] که طالع سال قران [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible] و صاحب [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] واقع شده و [illegible] طالع سال قران [illegible]

[illegible] در این سال انتهای عقرب که برج اسلام است [illegible]

[illegible] و زهره صاحب [illegible] اسلام است [illegible]

[illegible] طالع سال قران [illegible]

[illegible] طالع [illegible] واقع شده و این [illegible] خانه [illegible]

[illegible] قران [illegible] واقع

[illegible] انتهای [illegible] خانه ملک [illegible]

طالع [illegible] سال [illegible] ضعیف [illegible] زهره [illegible]

[illegible] برج حمل واقع شده [illegible]

[illegible] انتهای قران [illegible]

طالع سال [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] بالسلطنة

[illegible] خانه [illegible]

[illegible] خانه اولاد [illegible] قران [illegible] که برج اسلام است

[illegible] واقع شده [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

ضعیف [illegible] صاحب [illegible] سرطان [illegible]

[illegible] رمضان [illegible]

[illegible] واقع شده

وعبارت زیارت [illegible] المقتول
فی یوم الجمعه او الاثنین

[illegible]

چون رویت هلال محرم وحالات سیارات سبعه را در یوم عاشورا و شصت ویك ناقصه که روز
شهادت سید الشهدا است بنا بر قول اغلب علما وسیر استخراج کردیم یوم عاشورا مصادف شد
با روز چهارشنبه چنانچه سابقا مذکور شد با براهین والحدوث این واقعه عظمی از انجا که هیچ قسم
اشعار از احادیث واخبار بر اینکه یوم عاشورا مطابق با چهارشنبه بوده نشده سوای حدیثی که سابقا
مذکور شد وانچه از اخبار مستفاد میشود دانست که یوم عاشورا مصادف بوده با روز جمعه یا شنبه
یا دوشنبه ۲ وبعضی دوشنبه چونکه بهیچ قاعده درست نمی آمد علما ازا تاویل کرده اند بروز سقیفه بنی ساعده
والحق خوب تاویلی است ۳ بنا براین مدتی سر بجیب تفکر برده که جمع مابین احادیث که از مخبرین صادق
علیهم السلام وارد شده است وعمل استخراج از زیج که مقدمات ان براهین هندسی است ومجال شبهه در آن
بهیچ وجه ممکن نیست چگونه توان کرد تا آنکه روزی در مقتل عوالم این حدیث را ملاحظه کردم وضعی علیه السلم
قیل یوم عاشورا وهو یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال ویقال یوم الجمعه بعد صلوة الظهر وقیل یوم
الاثنین بطف کربلا بین نینوی والغاضریة من قری النهرین بالعراق سنه ستین من الهجرة ویقال سنة
احدی وستین ودفن بکربلا من غربی الفرات وهمین عبارت بدون زیاده ونقصان نیز ابن شهرآشوب در
کتاب مناقب ایراد نموده واز ظاهر این عبارت مفهوم میگردد که عقیده صاحب مناقب وصاحب عوالم
این بوده که شهادت انجناب در سال شصتم ناقصه هجری بوده چنانچه از عبارت بعد نیز این معنی واضح
میشود قال صاحب العوالم وکان اول المحرم الذی قتل فیه یوم الاربعاء اخرجنا ذلك بالحساب الهندی من
سائر الزیجات واذا کان ذلك کذلك فلیس یجوز ان یکون العاشر من المحرم یوم الاثنین وعلامه مجلسی نیز در
بحار فرموده قال ابو الفرج فی المقاتل کان مولده علیه السلم لخمس خلون من شعبان سنه اربع من الهجرة
وقتل یوم الجمعه لعشر خلون من المحرم سنه احدی وستین وله ست وخمسون سنه وشهور وقیل قتل یوم السبت
روی ذلك عن ابی نعیم الفضل بن دکین والذی ذکرناه اوّلاً اصح فاما ما تقوله العامة قتل یوم الاثنین
فباطل هو شیء قالوه بلا روایة وکان اول المحرم الذی قتل فیه یوم الاربعاء اخرجنا ذلك بالحساب الهندی
من سائر الزیجات واذا کان ذلك کذلك فلیس یجوز ان یکون الیوم العاشر من المحرم یوم الاثنین قال ابو الفرج
وهذا دلیل واضح تنضاف الیه الروایة بنا بر این بخیال استخراج رویت هلال شصت ناقصه افتاده تقویم
شمس وقمر را استخراج نموده واز انها استخراج هلال المحرم را نموده چنانکه نظر شد در شب چهارشنبه
بعرض کوفه هلال ممکن الرویه بوده وبنا بران عاشورا مطابق با روز جمعه است وتردید میان جمعه وشنبه
نیز درست است بجهة اختلاف عروض بلدان در رویت هلال که در بعضی بلاد غره چهارشنبه ودر بعضی دیگر

[illegible]

تحویل شمس بحمل در سال ولادت با سعادت حضرت خاتم
الرسل ص در شب دوشنبه ششم ماه صفر المظفر در سال
قبل از هجرت آنحضرت از مکه بمدینه طیبه مقدار سی و یك
تا [illegible] انقضاء [illegible] روز یکشنبه [illegible]
باقی [illegible] و این سال
قران انتقالیست از مثلثه هوائی بمثلثه [illegible]
عقرب [illegible] اسلام

طالع سال قران نحسین سرطانی در سنه
ناقصه هجریه

طالع اجتماع [illegible] انتقالی عقربی در سنه
شصت ناقصه هجری

استخراج خسوف کلی بعرض کوفه وهو [illegible]
وهذه طریقة العمل

شمس
٠ ه له
٠ کا ل

ـ ٤ نر

قمر
٤ کا ل
ط ٣ نو

ـ ه ك

معدل
ا که

| بعد ماضی | بعد مستقبل |
|---|---|
| ر و | ٧ ط |
| ساعات ماضی | ساعات مستقبل |
| له نو | ط ٣ |
| ساعات [illegible] | ساعات [illegible] |
| و ٣ | و ٣ |
| ساعات استقبال | ساعات استقبال |
| ر ز ل | ر ز ل |

ل
حس ن
٤ کا ط
تفاوت عقدة الجوزهر با استقبال
ر ل
حصة العرض
و ٣ ل
عرض قمر [illegible]
ا ز
ساعات سقوط
ا نح
ساعات مکث
ا له

دایر مطالع نظیر شمس مطالع الطالع
[illegible] ز [illegible] [illegible]
طالع خسوف
ا لا ل

العلم عند الله تعالی

خسوف کلی [illegible] در سنه
ناقصه در عقده ذنب

ر نح
ا نر
بدو خسوف
ه نو
ر نح
٤ له
تمام خسوف
ر مه
وسط خسوف
ر نح
ر نح
٤ له
بدو انجلا
٤ ل
ر نح
ا نر
تمام انجلا
ط ه

[illegible]

مقدار خسوف [illegible] دقیقه [illegible]
و لون قمر حین الانخساف
بغایت سیاه و تیره
بوده است

پنجشنبه بوده است از این جهة عاشورا نزد بعضی جمعه و بعضی برخی شنبه خواهد بود و این موافق است با حدیثی که

حضرت سید الشهدا در وقت حرکت از مکه معظمه باهل کوفه نوشته و در انجا ذکر فرموده اند که امروز که سه شنبه و یوم ترویه

فی البحار قال المفید و لما بلغ الحسین الحاجر من بطن الرمه بعث قیس بن مسهر الصیداوی و یقال انه بعث اخاه

من الرضاعه عبد الله بن یقطر الی اهل الکوفه و لم یکن علم بخبر مسلم بن عقیل و کتب معه الیهم بسم الله الرحمن الرحیم

الی قوله و قد شخصت الیکم من مکه یوم الثلثا لثمان مضین من ذی الحجه یوم الترویه فاذا قدم علیکم رسولی

الی اخر کلامه و چون هشتم ذی الحجه روز سه شنبه باشد روز بیست و نهم آن نیز سه شنبه باشد و چون بعمل استخراج

معلوم شد که در شب چهارشنبه ممکن است رویت هلال پس ممکن است که چهارشنبه غره محرم سنه شصت ناقصه

باشد و پنجشنبه دویم محرم میشود مطابق با حدیثی که در بحار است و نزل علیه السلم بکربلا یوم الخمیس و هو

الثانی من المحرم و بنا برین عاشورا مطابق با روز جمعه میشود صورت دستور استخراج تقویم شمس و قمر و عمل رویت هلال

| مرکز | خاصه | وسط | راس | | وسط | اوج |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ۶۷۰ ا ح ند ما | ا سه که ع | ه نط ما نط | ما سه ا ل له | ۶۷۰ | ر له سه ند | ح ز ند سه هو |
| ۱۰ ا ک ع له | ا سه ز نو | سه نو لا ط | ط کو مه | ۱۰ | سه ه و لو ط | ا ما بد ح له |
| ۶۰ ا ما له ب | ا ا ک ح | ر و سه کا | ح کا | ۶۰ | ل ما ا لو که | ط م ط لو |
| [illegible] ا لو ط | ۰ لو | لو کا | [illegible] | | ح ند ط | |
| ا سه ند کو | ا سه لو نه | ر و لو هه | کا ۰ ا سه | | ل ا ح نا له | |

اوساط شمس و قمر در روز سه شنبه اول محرم در سنه شصت

دستور استخراج تقویم آفتاب در روز چهارشنبه غره محرم سنه شصت ناقصه ما تقدم روز سه شنبه مقدم بر آن

| ایام | مرکز | [illegible] | مرکز معدل | تعدیل مرکز | مرکز معدل بخاصه | اوج | تقویم | بهت |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ح | لا نط ع ح | ا سه | لا نط ما ح | لا ح سه | لا ا لو که نه | ۰ نط م ط ح | و هه لد ح | ا ح ع هه |
| ط | لا ع نا له | ا ما | لا ا ع نا نه | نه ط | ۰ لا لا لی | لو | و کا م ط | |

صورت دستور استخراج سویم ماه در روز چهارشنبه اول ماه محرم سنه شصت ناقصه با سویم روز

| ایام | مرکز | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ح | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ط | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

دستور استخراج هلال شب چهارشنبه غره محرم سنه شصت ناقصه

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |



در خط استوا اگر شمس در سمت الراس است شب و روز تقریبا مساوی است و در بسیاری از آفاق مختلف

بسبب اختلاف عروض در فصول اربعه اختلاف در لیل و نهار حاصل خواهیم اطول الایام بلدان را که

بکار حمیده عروض تعیین استخراج کنیم با شصت و شش درجه و سی و دو دقیقه که مساوی تمام میل کل است اطول

استخراج کرده و از آنجا عرض تعیین مدن عمل در ساعت زیاده متوسط کفایت جناب بهاء الدین

علامه عاملی که در صفحه ۵ کتاب در حل مشکلات مدینه نموده و در تمام علوم سیما ناظر ای

زمان با لامحه قاعده جدید و در این قاعده از تمام میل کلی عرض تعیین استخراج کرده

و عام فایده تام بخشد طریق اول اطول عرض بلد را با طول میل کلی از جدول التسهیل ظل گرفته

و جمع نموده حاصل را سقط در جدول جیب تقویس کرده آنچه بدست آید با نقطه قسمت نموده و آنچه بقسیم

ممکن نشود در چهار ضرب کرده عدد ساعات و دقائق تعدیل النهار است و تعدیل النهار را تضعیف

نموده بر دوازده افزوده اطول الایام آن بلد است مثال خواستیم در عرض سی و سه درجه و

بعرض دار الخلافه طهران که صفحه از عراق که ساعت اطول الایام را استخراج کنیم ظل کلی

و سی و سه درجه و بیست دقیقه را از جدول ظل فرنگی گرفته ۹۴۳۷۰۱ و او را با ظل میل کلی

۹۸۴۵۲۲ جمع کرده ۱۹۴۲۲۸۴ سه رقم اخیر را اسقاط کرده و منحط شد

با قی را در جدول جیب فرنگی تقویس نموده هفده درجه و سی و دو دقیقه است آنرا پانزده

تقسیم کرده باقی را در چهار ضرب کرده که تعدیل ثانیه ساعت و دقیقه و چند ثانیه

ثانیه تعدیل النهار است تضعیف او را بر دوازده افزوده چهارده ساعت و دقیقه و ثانیه

اطلاع اللیل عرض سمت الرأس شد   قاعده ثانی در معرفت آن جانب شمالی است در بلدی که عرضش بقدر تمام

میل کلی است عظیمه منطقة البروج در دوره یکبار با افق منطبق میشود و در آنجا بمقدار میل کلی

دایره معدل النهار تحت افق است در محاذی اول سرطان و مدار یومی جزو آن نقطه که در دو اعظم

مدارات ابدی الظهور است و نظیر آن اعظم مدارات ابدی الخفاست و منطقة البروج

باین دو مدار بچهار قسم منقسم گردد ابدی الظهور و ابدی الخفا و قوس دیگر و در منتصف شان نقطه

اعتدال است هم بالای شان طلوع است و هم غروب و چون آفتاب از قسم ابدی الخفا متعلق گردد

بنقطه محاذی آن مقدار روز یک لحظه باشد و باقی بیست و چهار ساعت شب باشد بعد از آن کم کم مقدار

روز زیاد میشود و مقدار شب کم تا در اول حمل شب و روز هر یک دوازده ساعت شود بعد از آن

روز دوازده ساعت زیاد میشود و مقدار شب کم میشود تا آنکه شب لحظه شود و روز بیست و چهار ساعت الا لحظه

و بعد از آن آفتاب از این قوس منتقل میشود بقوس ابدی الظهور و مادامی که آفتاب در آن قسم ابدی الظهور است

نهار او طول باشد و بعد از آن لحظه شب باشد و بیست و چهار ساعت الا لحظه مقدار روز و کم کم مقدار شب

بیشتر میشود و مقدار روز کم تا هر یک دوازده ساعت گردد در اول نقطه میزان و همچنین مقدار شب

زیاد میگردد تا آنکه مقدار شب بیست و چهار ساعت شود الا لحظه و مقدار روز لحظه بعد از آن افق.

منتقل شود بقوس ابدی الخفا و آفتاب در آن قوس است لیل او طولانی شود [illegible] هر درجه عرض بلد زیاده بر تمام میل

کلی شود همان مقدار از میل کلی فوق افق واقع میشود و از آن ضعف بعرض آن مساوی تمام میل کلی است

یعنی [illegible] درجه [illegible] دقیقه تا آنکه عرض بلد [illegible] شود اطلاع اللیل [illegible]

در هر دقیقه



در هر دقیقه و طریق استخراج جز شمالی است [illegible] آنچه از میل فوق افق است در جدول ثانی نوشته و تتمه آنرا [illegible] میل کلی تحت افق واقع

در جدول نوشته دارد و از تسهیل جدول میل از برج منکوس کرده [illegible] برج و درجه حاصل که در جدول نوشته آنرا از سر

مبدء [illegible] اطلاع [illegible] در جدول [illegible] رسم کرده و تمام [illegible] در جدول نوشته و آن تمام را ضعف کرده

نموده و آن ضعف را التسهیل للمطالع برج نموده و برج المقوس [illegible] ضعف جمع نموده

پس از آن ملاحظه کنیم که آفتاب در کدام روز از ایام [illegible] منتقل [illegible] آخر برج المقوس شود و در کدام روز منتقل

آخر قوس [illegible] جمع [illegible] تفاوت [illegible] اطول الایام [illegible] عرض آن بلد [illegible] تعیین [illegible] استخراج

گردد [illegible] تعیین در جانب قطب [illegible] ۱۲۹ [illegible] ۱۶۶ [illegible] شش ماه [illegible] قطب جنوبی

[illegible] عرض [illegible]

[illegible] عرض [illegible] اطلاع اللیل [illegible] معلوم کنیم میل کلی فوق افق [illegible]

دقیقه بعد تمام آن [illegible] درجه [illegible] در جدول [illegible] درجه و دوازده دقیقه از فوق [illegible]

[illegible] در جدول [illegible] اطلاع [illegible] درجه [illegible] دقیقه ۲۴ [illegible]

[illegible] دقیقه [illegible] درجه [illegible] دقیقه حاصل [illegible] درجه [illegible]

[illegible] برج [illegible] درجه [illegible] دقیقه [illegible] برج المقوس جمع [illegible]

درجه و چهل [illegible] دقیقه حاصل شد پس از آن ملاحظه کنیم وقت حلول شمس در برج المقوس [illegible]

[illegible] دقیقه [illegible] خرداد ماه جلالی [illegible] برج جمع [illegible] خرداد ماه جلالی [illegible]

[illegible] شصت [illegible] پس اطلاع اللیل آن بلد شصت [illegible] تقریبا [illegible]

بهر دو طریق در جدول نموده شد [illegible] ذیقعدة الحرام در روز چهارشنبه [illegible] شهر [illegible] ۱۲۷۰

علیقلی قاجار

[illegible]

ميل كلي ٤٩ — ظل ميل كلي ٩٦٣٧٦١

استخراج اطول الايام بلدان از عرض آ درجه تا عرض سولح درجه كه مساوي ٢٣ م ميل كلي است بظل [illegible]

| عرض بلد | ظل عرض بلد | جمع ظل عرض بلد با ظل ميل كلي [illegible] | [illegible] | [illegible] | اطول النهار [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ٨٢٣١٩٢ | ١٧٨٧٩٥٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ٢ | ٨٥٢٣٠٩ | ١٨١١٠٧٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ٣ | ٨٧١٩٣٠ | ١٨٣٥٧٠١ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ٤ | ٨٨٣٤٦٣ | ١٨٤٨٢٢٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ٥ | ٨٩٣١٩٥ | ١٨٥٧٩٥٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| و | ٩٠٢١٦٢ | ١٨٦٥٩٢٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ز | ٩٠٨٩١٢ | ١٨٧٢٦٧٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ح | ٩١٣٧٨٠ | ١٨٧٨٥٤١ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ط | ٩١٩٩٧١ | ١٨٨٣٧٣٢ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ي | ٩٢٣٤٣٢ | ١٨٨٨٣٩٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يا | ٩٢٨٨٦٥ | ١٨٩٣٦٢٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يب | ٩٣٣٧٣٧ | ١٨٩٦٥٠٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يج | ٩٣٦٣٣٦ | ١٩٠٠٠٩٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يد | ٩٣٩٦٧٧ | ١٩٠٣٤٣١ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يه | ٩٤٣٨٠٥ | ١٩٠٦٥٦٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يو | ٩٤٥٧٥٠ | ١٩٠٩٥١١ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يز | ٩٤٨٥٣٣ | ١٩١٢٢٩٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يح | ٩٥١١٧٨ | ١٩١٤٩٣٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| يط | ٩٥٣٦٩٧ | ١٩١٧٤٥٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ك | ٩٥٦١٠٧ | ١٩١٩٨٦٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كا | ٩٥٨٣٤١ | ١٩٢٢١٧٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كب | ٩٦٠٦٣١ | ١٩٢٤٤٠٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كج | ٩٦٢٧٨٥ | ١٩٢٦٥٣٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كد | ٩٦٤٧٥٨ | ١٩٢٨٦١٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كه | ٩٦٦٨٦٤ | ١٩٣٠٦٢٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كو | ٩٦٨٨١٨ | ١٩٣٢٥٧٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كز | ٩٧٠٧١٧ | ١٩٣٤٤٧٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كح | ٩٧٢٥٦٧ | ١٩٣٦٣٢٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| كط | ٩٧٤٣٧٥ | ١٩٣٨١٣٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ل | ٩٧٦١٣٤ | ١٩٣٩٩٠٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لا | ٩٧٧٨٧٧ | ١٩٤١٦٣٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لب | ٩٧٩٥٧٩ | ١٩٤٣٣٤٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لج | ٩٨١٢٥٣ | ١٩٤٥٠١٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |



ميل كلي ٤٩ — ظل ميل كلي ٩٦٣٧٦١

بقيه استخراج اطول الايام بلدان از عرض آ درجه تا عرض سو كه مساوي ٢٣ م ميل كلي است بظل [illegible]

| عرض بلد | ظل عرض بلد | جمع ظل عرض بلد با ظل ميل كلي [illegible] | [illegible] | [illegible] | اطول النهار [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|
| لد | ٩٨٢٨٩٩ | ١٩٤٦٦٦٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| له | ٩٨٤٥٢٣ | ١٩٤٨٢٨٤ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لو | ٩٨٦١٢٦ | ١٩٤٩٨١٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لز | ٩٨٧٧١١ | ١٩٥١٤٧٢ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لح | ٩٨٩٢٨١ | ١٩٥٣٠٤٢ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لط | ٩٩٠٨٣٧ | ١٩٥٤٥٩٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| م | ٩٩٢٣٨١ | ١٩٥٦١٤٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ما | ٩٩٣٩١٦ | ١٩٥٧٦٧٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مب | ٩٩٥٣٤٣ | ١٩٥٩٢٠٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مج | ٩٩٦٩٦٦ | ١٩٦٠٧٣٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مد | ٩٩٨٤٨٤ | ١٩٦٢٢٤٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مه | ١٠٠٠٠٠٠ | ١٩٦٣٧٤١ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مو | ١٠٠١٥١٦ | ١٩٦٥٢٧٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مز | ١٠٠٣٠٣٤ | ١٩٦٦٧٩٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مح | ١٠٠٤٥٥٦ | ١٩٦٨٣١٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مط | ١٠٠٦٠٨٤ | ١٩٦٩٨٤٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ن | ١٠٠٧٦١٩ | ١٩٧١٣٨٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نا | ١٠٠٩١٦٣ | ١٩٧٢٩٢٤ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نب | ١٠١٠٧١٩ | ١٩٧٤٤٨٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نج | ١٠١٢٢٨٩ | ١٩٧٦٠٥٠ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ند | ١٠١٣٨٧٤ | ١٩٧٧٦٣٥ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نه | ١٠١٥٤٧٧ | ١٩٧٩٢٣٨ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نو | ١٠١٧١٠١ | ١٩٨٠٨٦٢ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نز | ١٠١٨٧٤٨ | ١٩٨٢٥٠٩ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نح | ١٠٢٠٤٢١ | ١٩٨٤١٨٢ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نط | ١٠٢٢١٢٣ | ١٩٨٥٨٨٤ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| س | ١٠٢٣٨٥٦ | ١٩٨٧٦١٧ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| سا | ١٠٢٥٦٢٥ | ١٩٨٩٣٨٦ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| سب | ١٠٢٧٤٣٣ | ١٩٩١١٩٤ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| سج | ١٠٢٩٢٨٣ | ١٩٩٣٠٤٤ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| سد | ١٠٣١١٨٢ | ١٩٩٤٩٤٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| سه | ١٠٣٣١٣٣ | ١٩٩٦٨٩٤ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| سو | ١٠٣٥١٤٢ | ١٩٩٨٩٠٣ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

سول

| استخراج اطول الايام ببلدان ان عرض سولد تا عرض صد تسعين | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| عرض بلدان | اعمدة ارصد كل نوع افق | اعمدة ارصد كل نيست افق | قوسه | تمامه | ضعفه | بروج الهو | بروج المنخفض | جمعهما | اطول الايام |
| سز | ٤٣ | لو | يج ذ | ما | كه | ٠ يج ذ | ١ كه | ٢ ماد | ٢٣ |
| سح | ٤١ | كه | يج ما | يط ط | لط يج | ٠ سا | ١ لط يج | ٢ يط ط | ٤٠ |
| سط | ٤٠ | كا | سح ط | كو نا | نا ب | ٠ ب ط | ١ الاب | ٢ كو نا | ٥٢ |
| ع | ٤٣ | م | نط س | ل يج | سا و | ١ كه | ١٠ الو | ٢ يج ع | ٦٣ |
| عا | ٤٢ | ط | نه نا | لو ط | ع يج | ١ كو نا | ٠ سيج | ٢ و ط | ٧٣ |
| عب | ٤٠ | يج | فز نه | لا د | يج س | ١ سو نه | ٠ يج س | ٢ ط و | ٨٣ |
| عج | ٤٣ | ب | و نا | ب ط | فو يج | ١ و نا | ٠ كو يج | ٢ ب ط | ٩٠ |
| عد | ٤٣ | ه | يه ع | ه س | س كه | ١ و يج | ٢ و كه | ٢ ه ب | ٩٣ |
| عه | ٤٢ | ه | م ل | ٤ ط | سع نو | ١ ب ل | ٢ يج نه | ٢ ٤ ط | ١٠٣ |
| عو | ٤٥ | ي | لكه | ند له | قه ب | ١ لكه | ٢ قه ب | ٢ كه له | ١١١ |
| عز | ٤٣ | و | له كه | نو و | تيا س | ١ ب كه | ٢ كا س | ٢ كو و | ١١٧ |
| عح | ٤٥ | س | لا كط | يج ا | قير ا | ١ اكط | ٢ ا ا | ٢ ٤ ل | ١٢٣ |
| عط | ٤٣ | ا | يج ٤ | سا كه | قكه ح | ٢ يج ٤ | ٢ ح ٠ | ٥ ا ك | ١٢٧ |
| ف | ٤٣ | ب | كو نا | سح ط | قكج يج | ٢ كو نا | ٢ يج ٢ | ٥ ط ب | ١٣٢ |
| فا | ٤٣ | ط | ٢ ٩ | سو ث | ق ط ح | ٢ ٩ ٢ | ٢ ح ٤ | ٥ و ث | ١٣٩ |
| فب | ٤٤ | ج | مو ا | سط ا | قلط د | ٢ مو ا | ٢ ط د | ٥ ط ا | ١٤٥ |
| فج | ٤٥ | ر | ر ط | ص ما | قن ك | ٢ ر ط | ٢ كه ك | ٥ ب ا | ١٥٠ |
| فد | ٤٥ | يا | ٢ ه | ص ر | قط ل | ٢ ص و | ٢ كا ل | ٥ ص ر | ١٥٤ |
| فه | ٤٤ | ه | ب ل | ص كا | قمه ح | ٢ ب ل | ٥ ب ب | ٥ ص كا | ١٦١ |
| فو | ٤٥ | ٢ | ب ه | ط ه | قط ن | ٢ ب ه | ٥ ط ن | ٥ ط ه | ١٦٦ |
| فز | ٤٣ | ٣ | ب ل | ب ب | قسه ح | ٢ ب ل | ٥ ب ط | ٥ كه | ١٧١ |
| فح | ٤٧ | . | ٠ ٥ | يج ي | قسط ن | ٢ ٠ ٥ | ٥ ط ن | ٥ ع ٢ | ١٧٤ |
| فط | ٤٣ | ١ | ٥٠ | ير كا | قعه يج | ٢ ٥٠ | ٥ ٥ يج | ٥ اكا | ١٨١ |
| ص | ٤٩ | ٤ | ٤ ٤ | ص | تفف | ٢ ٤ ٤ | ٥ ٤ ٤ | ٥ ٤ ٤ | ١٨٦ |



خطب الحجاج بن يوسف ذات يوم جمعة فلما توسط كلامه سمع تكبيرا عاليا من ناحية السوق فقطع خطبته التي كان فيها ثم قال يا اهل العراق ويا اهل الشقاق والنفاق ومساوي الاخلاق يا بني اللكيعة وعبيد العصا واولاد الاماء اني لاسمع تكبيرا ما يراد الله به انما يراد به الشيطان وانما مثلي ومثلكم قول الهمداني

وكنتُ اذا قومٌ رموني رميتُهم ... فهل انا في ذا يا لَهمدان ظالم

متى تجمع القلبَ الذكيَّ وصارما ... وانفا حميّا تجتنبك المظالمُ

وقوله يا اهل الشقاق فالمشاقّة المعاداة واصله ان يركب ما يشق عليه ويُركب منه مثل ذلك والنفاق اشتقاقه خلاف ما يُبدي هذا اصله وانما اُخذ من النافقاء وهو احد ابواب جُحر اليربوع وذلك لانه يُخفيها ويظهر من غيره وللجُحر اربعة ابواب كامل

[illegible]

انا الطالبون ... تقسّم او تهونا

اذا قبب بابطحها بنينا

ونحن العازمون اذا عصينا

ولدنا الناس طرا اجمعينا

[illegible]

قال فی الأغانی اخبرنا محمد بن مزید و جحظة قالا حدثنا حماد بن اسحق قال قرأت علی ابی عن محمد بن عبد الحمید
بن اسمعیل بن عبد الحمید بن یحیی عن عمه محمد بن ایوب بن اسمعیل قال لما استخلف الولید بن یزید کتب
الی عامله بالمدینه یأمره باشخاص عطرد فاقرأنی العامل الکتاب و زودنی نفقة فاشخصنی الیه
فادخلت الیه وهو جالس فی قصره علی شفیر برکة مرصصة مملوة خمرا لیست بالکبیرة ولکنها یدور
فیها الرجل فوالله ماترکنی اسلم علیه حتی قال عطرد قلت نعم یا امیر المومنین قال لقد کنت مشتاقا الیک
یا ابا هرون غن فقلت حی الحمول بجانب العزل اذ لا یلائم شکلها شکلی

حی حمول

ینب ... وهو علی الشفیر

ابن بجلك واصل حبلی وبریش نبلك رایش نبلی
وشمائلی ما قد علمت وما نجت کلابك طارقا مثلی

قال فوالله ما اتممته حتی شق حلة کانت علیه لا ادری کم قیمتها فتجرد منها کما ولدته امه والقاها نصفین
ورمی نفسه فی البرکه فنهل منها حتی تبینت علم الله فیها انها قد نقصت نقصانا بینا واخرج وهو کالمیت
سکرا فاضطجع وغطی واخذت الحله وقمت فوالله ما قال لی احد دعها ولا خذها فانصرفت الی
منزلی متعجبا مما رأیت من طرفه وفعله وطربه فلما کان من غد جاءنی رسوله فی مثل الوقت فاحضرنی
فلما دخلت علیه قال لی یا عطرد قلت لبیك یا امیر المومنین قال لی غن لی فقلت
ایذهب عمری هکذا لم انل بها مجالس تشفی قرح قلبی من الوجد
وقالوا تداوی ان فی الطب راحة فعللت نفسی بالدواء فلم یجد
فغنیته ایاه فشق حلة وشیء کانت علیه ملمع علیه بالذهب احتقرت والله الاولی عندها ثم القی
نفسه فی البرکة فنهل فیها حتی تبینت علم الله نقصانها واخرج کالمیت سکرا وغطی ونام واخذت الحلة
ایضا فوالله ما قال لی احد خذها ولا دعها فانصرفت فلما کان الیوم الثالث جاءنی رسوله فدخلت علیه
وهو فی بهو قد القیت علیه ستوره فکلمنی من وراء الستور وقال یا عطرد قلت لبیك یا امیر المومنین
قال کانی بك الآن قد اتیت المدینه فقمت فی مجالسها ومحافلها وتعدث وقلت دعانی امیر المومنین
فدخلت الیه فاقترح علی فغنیته واطربته وشق ثیابه واخذت سلبه وفعل
وافعل والله یا ابن الزانیة لئن تحرکت شفتاك بشیء مما جری فبلغنی لأضربن ما فیه عیناك یا غلام
اعطه الف دینار فخذها وانصرف الی المدینة فقلت ان رأی امیر المومنین ان یأذن لی فی
تقبیل یده ویزودنی نظرة منه واغنیه صوتا فقال لا حاجة لی بك الی ذلك فانصرف
قال عطرد فوالله لقد خرجت من عنده وما علم الله انی ذکرت شیئا مما جری حتی مضت من دولة بنی هاشم مدة



قیل لابی الدقیش الاعرابی لم تسمون ابناءکم بشر الاسماء نحو کلب
وذئب وعبیدکم باحسنها نحو مرزوق ورباح فقال انما
نسمی ابناءنا لاعدائنا وعبیدنا لانفسنا فکانهم قصدوا
بذلك التفاول بمکالبة العدو وقهره حیوة الحیوان

لبنان
جابر بن ... فی مدح
عقبة بن مسلم
یا واحد العرب الذی
امسی ولیس له نظیر
لو کان مثلك آخر
ما کان فی الدنیا فقیر

قال فلان اضحی من نعائه
تمتعا القاصد اذا ما اتاه

وفی تاریخ ابن خلکان انه سعی بابی الحسن الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا
الی المتوکل بان فی منزله سلاحا وکتبا من شیعته وانه یطلب الامر لنفسه
فبعث الیه المتوکل جماعة فهجموا علیه منزله فوجدوه علی الارض مستقبل
القبله یقرأ القرآن فحملوه علی حاله الی المتوکل یشرب فاعظمه واجله
وقال له انشدنی فقال انی قلیل الروایة بالشعر فقال له المتوکل لابد فانشده

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم واودعوا حفرا یا بئسما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسرة والتیجان والحلل
فافصح القبر عنهم حین سائلهم تلك الوجوه علیها الدود یقتتل
قد طالما اکلوا دهرا وما شربوا فاصبحوا بعد ذاك الاکل قد اکلوا

فبکی المتوکل والحاضرون ثم قال له المتوکل یا ابا الحسن هل علیك دین
قال نعم اربعة آلاف درهم فامر له بها وانصرفه مکرما فلما کثرت السعایة
عند المتوکل احضره من المدینه واقره بسر من رأی ویدعی العسکر لان
المعتصم لما بناها انتقل الیها بعسکره فقیل لها العسکر وتوفی فی جمادی الآخرة
٢٥٣
سنة اربع وخمسین ومائتین وهو احد الائمة الاثنی عشر علی مذهب الامامیة
رضی الله عنه وعن آبائه الکرام انتهی .

بحیث ... الحیل
الست ... ففرقت
فانما ... النفس

جرادبان معنسان لاکاما بکم
اد للنعمان قاموس

الباب السادس عشر من المقالة الخامسة من كتاب القانون المسعودي في الطرق الصناعية لمعرفة سمت القبلة وعبرها اذا اردنا ذلك ادرنا على سطح مستو في موازاة الافق دائرة واستخرجنا فيها خط نصف النهار وقسمنا محيطها بثلثمائة وستين جزءا قسمة مستوية وليكن الدائرة ا ب ج د على مركز ه وخط نصف النهار فيها ا ه ج و نقطة الجنوب ونعزل قوس ج ط مساوية لعرض بلدنا ونصل ه ط ونجعل ط د تمام عرض مكة او البلد الذي نريد سمته وننزل على ه ط عمود د ك ونديرعلى مركز ه وبعد ه ك نصف دائرة ك ح ل ثم نفصل ط ب مساويا للتمام ما بين بلدنا ومكة او ذلك البلد في الطول ونصل ب ه ونخرج ح ع على موازاة ه د ونديرعلى مركز ا وببعد ع ح قوس م س وننزل عمود ح ك على ه د ونخرج ل ع فاما على ا د فان كان طول مكة اكثر من طول بلدنا اخرجنا من نقطة م الشرقية عن ا خطا موازيا لقطر ه د وان كان طول مكة اقل اخرجناه من س موازيا ل ا ه د ويكن ملتقاه مع خط ل ع على نقطة ع ونخرج من المركز عليه خط ه ع ص فيكون خط القبلة الذي يصلي عليه المصلي من مركز ه فيكون مواجها مكة او البلد الذي نفرض للاستقبال

برهان ذلك انا نتوهم نصف دائرة ا س د نصف فلك نصف النهار قائما على نصف دائرة ا ص د الذي للافق فاذا كان ه ط عرض البلد كان ط قطب الكل و ه ط من المحور ومتى فرضنا ط د مساويا لتمام عرض مكة كان ه مركز المدار المار عليها ولكن لا يكون نصف هذا المدار ح د وهو في الوهم قائم على خلاف نصف النهار فاذا جعلنا ط ب مساويا لتمام ما بين الطولين يقرب ف مساويا لما بين الطولين ونصل خط ه ح الموازي لجيب قوسا من المدار مساويا لما بين الطولين ايضا الموازي لخطي ح د و الخارج من ح عمود ط ه وتساوي زاويتي ح ك و الواقع محيط بنهاية ح والخط المذكور مقابلة لازمان ما بين الطولين ونقطة ح في هذا المدار الف مكة والعمود النازل منها على افق بلدنا و يقع على ع وهي في سطح دائرة الارتفاع المارة على مكة والاستقبال يكون في سطحهما لاجل الانتصاب وكذا معضوداً على محور في موضع نقطة ع ومعلوم ان ع ح يوازي ح ك ويساويه لتوازي ك ع مع العمود النازل من ح على ع فان ادرنا الكرة على محور ا ه ج و رسم خط ك ع الفائم عليه سطحا مستويا لمستقيما يقاطع الافق على ع ج وينطبق ك فيه على استقامته فنقطع ع على خط ك عند موازاة الافق فاذا ادرنا دائرة م س ببعد ع ح يحب ح ا فيها ح ك و لذلك نصل خط س ع الموازي ل ا ه د وخط ع ح مساويا ل ح ك وتعين موضع نقطة ع التي هي مسقط عمود مكة فوافقنا مطلوبنا

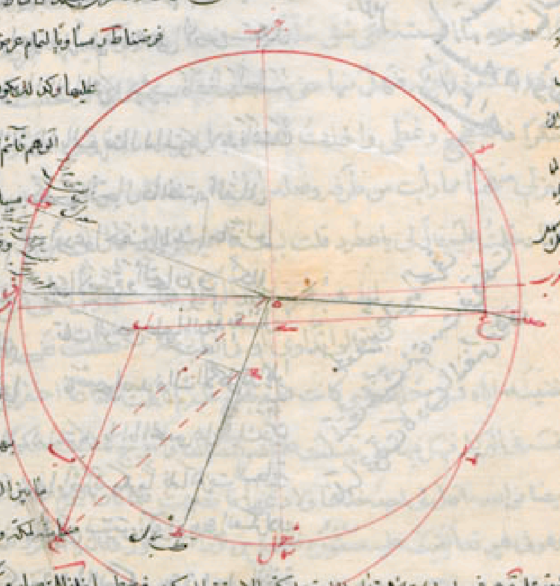



استخراج سمت القبلة في بلدة هراة على طريق ابو ريحان نقل من نقل خط المحقق مولانا عبد العلي البرجندي رحمه الله تعالى ليكن ا ب ج د دائرة افق هراة و ا ج خط الاعتدال و ب د خط نصف النهار وتتقاطعا على مركز الدائرة و ه و نقطة ب للجنوب و د الشمال و ا المشرق و ج المغرب وطول مكة عز ى وطول هراة صه د ك نفصل ب د من جهة المغرب بقدر ما بين الطولين اعني بر ى ونصل ز ه ونفصل ب ح مساويا لعرض مكة اعني كا م ونخرج عمود ح ط على ب د وعمود ط ك على ب ه ونفصل قوس ا م مساوية لعرض هراة اعني لب لد ونصل م ه وندير على مركز ه ببعد ه ك قوس ك ل ونخرج من ل عمود ل ن على م ه ثم نفصل قوس م د مساويا لعرض مكة ونخرج د ف ق موازيا ل م ه و ف ص موازيا ل ا ه و ط ص موازيا ل ه د ونصل ه ص ونخرجه الى ع وهو خط سمت قبلة هراة و ج ع بعد نقطة سمت القبلة عن خط مغرب الاعتدال وهو قريب من لو درجة وهو موافق لما استخرج بالبرهان الهندسي والحساب اعني لو ند وهو المطلوب

تسهيل در اين عمل ممكن است با آنكه خط ط ك و خط ل ف سه و قوس ط ك را با لكليه اسقاط كند و بعوض اينها مركز پرگار را بر نقطه ه كذاشته ببعد ه ط بر خط خط ن ق نشاني كند و آن موضع نقطه ف خواهد بود چنانچه در دائره ظاهر است

| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٥ | ٦ | ٧ |
|---|---|---|---|---|---|---|
| خط مشرق و مغرب | خط نصف النهار | خط ط ص | خط م ه | خط د ق | خط ف ص | خط سمت قبله |

محصل طریق ابی ریحان انست که دائره فرض میکنیم چون دائره ا ب ج د و نصف آن دائره که اعنی ا ب ح د ا
نصف غربی دائره افق بلد فرض میکنیم چنانچه آ نقطه جنوب و ب نقطه مغرب و د نقطه شمال باشد و نصف دیگر آن دائره
که ح د ا باشد نصف ظاهر دائره نصف النهار بلد فرض میکنیم و چون از نقطه د که قطب شمال است بقدر قوس عرض بلد
رو بسمت نقطه ه آمده قوس د ه را جدا کنیم و از مرکز ه خط ه ط وصل کنیم آن محور معدل النهار باشد و چون
عمود ه ف بر محور ه ط اخراج کنیم نقطه ف محل مرور معدل النهار باشد در نصف النهار بلد و چون از نقطه
ف بقدر عرض مکه رو بسمت قطب شمال رویم و قوس ف ز جدا کنیم محل مرور دائره صغیره باشد که موازی معدل
النهار باشد و بر سمت الراس مکه گذرد و چون از نقطه ز خط ز ک بر محور معدل عمود سازیم آن نصف قطر آن صغیره باشد
پس بمرکز ک و ببعد ک ز دائره رسم کنیم آن دائره مساوی صغیره مزبوره باشد پس قوس ز ح بقدر ما بین الطولین …
جدا کنیم و از نقطه ح جیب عمود ح ل بر خط ز ک اخراج کنیم او جیب قوس مذکور باشد پس از نقطه ل

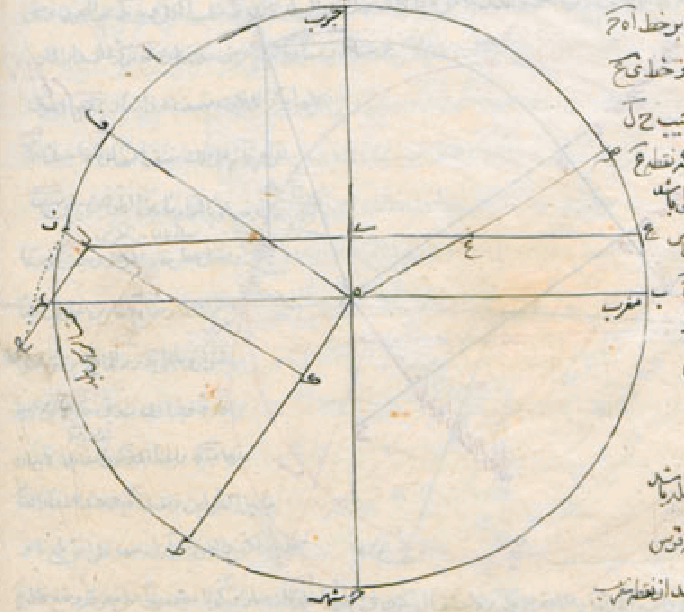


عمود ل ی ع بر خط ا ه ح
اخراج کنیم و خط ی ع
را مساوی جیب ح ل
قرار دهیم که نقطه ع
محل وقوع خط باشد
که از سمت الراس
مکه یعنی نقطه ح
عمود بر افق بلد
باشد و چون
خط ه ع
وصل کنیم
خط سمت قبله باشد
و قوس آ ص قوس
انحراف باشد از نقطه جنوب



ذکر ابو ریحان البیرونی فی التفهیم فی تقسیم الارض

والیونانیون قسمه ثلاثة غیر ذلک و هم انهم قسموا الارض مصر بحرها
شرق منها آسیا … ما غرب منها … البحر الشام
فیه الی القطعة الجنوبیة یسمونها لوبیه و فیها السود و السمر و الی القطعة الشمالیة
یسمونها اوروبا و فیها البیض و الشقر و لما کانت القطعة الشرقیة
اضعاف القطعتین فصلوا العراق و فارس و خراسان عنها و سموها
آسیا الصغری و ما بقی منها آسیا الکبری و این تقسیم …
قسمتیست که الآن مستعمل اهل اروپ است زیرا که آسیا
در شرق مصر واقع است و افریقا که در کتب لوبیه نام نهاده
بضم لام و کسر با و تشدید یا … در غرب جنوبی و اروپا در غرب شمالی دریای شام
که الآن در نقشه و کتابها بحر متوسط خوانند فاصل میانه اروپا و افریقا
و بعضی آسیا گرده و چون امریکا که هند شرقی نیز گویند پیدا شد چهارم
این اقسام شد … آسیا بهان الطلاق … باسم صغری …
ولکن الآن اناطولی که یا اناطولیه مشهور است آیشیة مینار
میگویند یعنی آسیای صغیر و باصطلاح اهل جغرافیای انگلیس
آیشیه تیک ترکی یا ترکی این آیشیه می نویسند
و لفظ این لغت انگلیس یعنی درست یعنی ترکی یعنی عثمانی در آسیا

در شب چهارشنبه ۲۰ شهر … ولادت …
حضرت فاطمه علیها السلام …

قال ابن هشام حفر السيل عن قبر باليمن فيه امراة في عنقها سبع مخانق من درّ وفي يديها ورجليها
من الاسورة والخلاخيل والدمالج سبعة سبعة وفي كل اصبع خاتم فيه جوهرة مثمنة وعند راسها تابوت
مملوٓ مالاً ولوح مكتوب فيه باسمك اللهم الرحمن الرحيم انا تاجة بنت شفر بعثت مايرنا الى يوسف
فابطأ علينا فبعثت لاذنى بمد من طحين فلم تجده فبعثت بمد من بحرى فلم تجده فامرت به فطحن
فلم انتفع به فاقتفلت فمن سمع بي فليرحمني واية امراة لبست حليا من حليي فلا ماتت الا ميتتي ماركا
مخانق المخنقة بالكسر القلادة
الدملوج المعضد وكذلك الدملج يعني بازوبند

قال الشاعر ... وفيما ترتم الحبيب قال ابن ... [illegible]

و آخون شبيب ... سنة ١٢٧٧ حضر ابا عبد الله ... [illegible]

... [illegible]

الست الفاضل

فان ... [illegible]

... [illegible]

سنه ١٢٧٧ هجرى



قال في القاموس دارات العرب تنيف على مائة وعشر لم تجمع لغيري مع تتبعهم وتنقيرهم عنها
وانا اذكر ما اضيف اليه الدارات مرتبة على الحروف وهي دارة الادام الخامس

| | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| الادام | ابرق | احد | الارحام | الاسراط | الاكليل | الاكوار | اهوى | باسل | بختر |
| بدوتين | البيضا | التلى | تيل | الثلماء | الجاب | الجثوم | جدى | جلجل | الجلعب |
| الجمد | جورات | الجولاء | جوكة | جمد | جيقون | حلحل | حوق | الخرج | الخلاة |
| الخناير | خنزر | الخنزرتين | الخنزرتين | خو | داشر | دمخ | دمون | الدور | الذيب |
| الدويب | ذات عرش | رابغ | الرجلين | الردم | ردهة | رفرف | الرمح | الرمرم | رهبى |
| الرهى | زخرف | سعر | السلم | شيث | شجا | شحا | صاره | الصنابح | صلصل |
| صندل | عنس | صعس | العليا | عوارض | عوارم | العوج | عونج | الغبير | الغزيل |
| الغمير | فتك | الفروع | فروع | القاح | القداح | قرح | القطقط | القطقط | القلتين |
| القنعة | القوص | دو | كامس | كبد | الكبات | الكور | الكود | لاقط | ماسل |
| متالع | المثامن | محص | المراض | المردمة | المرورات | معروف | معبط | المكامن | مكمن |
| ملحوب | المكلك | منور | مواضع | موضوع | النشاش | النصاب | واحد | واسط | وسط |

وشحى مقصب اليعضيد يعفور وتيمعون

الاسكندرية ... منها بلاد بلاد هند
بلاد بارض بابل ... 
وام مدينة البلخ والنهر الاعظم
قرية بين حماة وحلب
نهر واسط منها الاولى ...
قرية بين مكة والمدينة وبلاد
مجارى الانهار بالهند ... تامور

ابو سیارة عُمیلة بن خالد العدوانی کان له حمار اسود
اجاز الناس علیه من المزدلفة الی منی اربعین سنة
وکان یقول اَشرِق ثَبِیر کیما نغیر ای کی نسرع الی النحر
فقیل اَصحّ من عَیرِ ابی سیّارة قال

وقولهم اصحّ من عَیر ابی سیّار هذا ابو سیّارة
العدوانی کان یدفع بالناس من جمع اربعین سنة
علی حمارٍ قال الراجز
خَلّوا الطریق عن ابی سیّارة
وعن موالیه بنی فزارة
حتی یُجیز سالمًا حمارة



[illegible]

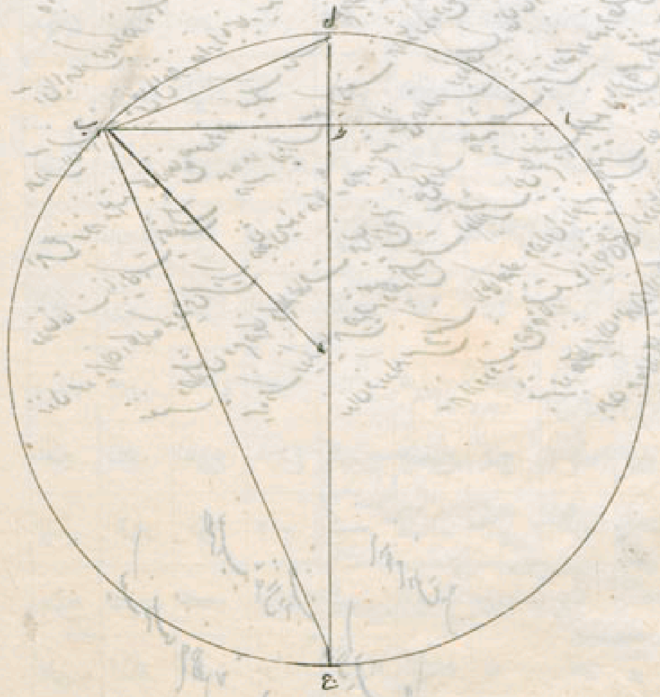
ط
ب
و
ا
ع

## حالات کواکب سبعه

| بروج | الزحل | المشتری | المریخ | الشمس | الزهره | عطارد | القمر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| الحمل | هبوط | حضیض | بیت | شرف | وبال | عزیز | بیت |
| الثور | عزیز | غریب و ممتزج | وبال | غریب | بیت | حضیض | شرف |
| الجوزا | حضیض | وبال | غریب و ممتزج | عزیز و محفوظ | اوج | بیت | غریب و ممتزج |
| السرطان | وبال | شرف | هبوط | اوج | مثلثه | حضیض | بیت |
| الاسد | وبال | مثلثه | اوج | بیت | غریب و ستانم | غریب و ممتزج | عزیز و ممتزج |
| السنبله | غریب و ممتزج | وبال | مثلثه | عزیز و ستانم | هبوط | بیت و شرف | مثلثه |
| المیزان | شرف | اوج | وبال | هبوط | بیت | مثلثه | الحرقه |
| العقرب | غریب و ممتزج | عزیز و محفوظ | بیت | عزیز و ممتزج | وبال | اوج | هبوط |
| القوس | اوج | بیت | عزیز و محفوظ | مثلثه | حضیض | وبال | عزیز و ستانم |
| الجدی | بیت | هبوط | شرف | حضیض | مثلثه | عزیز و ممتزج | وبال |
| الدلو | بیت | مثلثه | حضیض | وبال | عزیز و محفوظ | مثلثه | عزیز و ممتزج |
| الحوت | غریب و ممتزج | بیت | مثلثه | عزیز و ممتزج | شرف | وبال و هبوط | مثلثه |
| | | | | | | | |
| | | | | | | | |
| | | | | | | | |



## حالات کواکب

| اسم کوکب | الزحل | المشتری | المریخ | الشمس | الزهره | العطارد | القمر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| مدت دوره | ۲۹ سال ۱۵۵ روز | [illegible] | [illegible] | ۱ ۱ ۱ | ۳۱۰ و ۶۹ روز | [illegible] | [illegible] |
| قطع هر برج | ۲ سال و نیم | یک سال | یکماه و نیم | یکماه | ۲۵ روز | ۱۷ روز | ۲ روز و نیم |
| ایام هفته | روز شنبه | روز پنجشنبه | روز سه شنبه | روز یکشنبه | روز جمعه | روز چهارشنبه | روز دوشنبه |
| لیالی هفته | شب پنجشنبه | شب دوشنبه | شب شنبه | شب پنجشنبه | شب شنبه | شب یکشنبه | شب جمعه |
| طبع کواکب | سرد و خشک | گرم و تر | گرم و خشک | گرم و خشک | سرد و تر | ممتزج | سرد و تر |
| سعد و نحس کواکب | نحس اکبر | سعد اکبر | نحس اصغر | نحس بنظر سعد بمقارنه | سعد اصغر | ممتزج | سعد بلا [illegible] |
| شرح کواکب | در [illegible] طالع | در ۵ طالع | در ۳ طالع | در ۳ طالع | در ۱۱ طالع | در ۷ طالع | در [illegible] طالع |
| فرح کواکب | در ۱۲ طالع | در ۱۱ طالع | در ۶ طالع | در ۹ طالع | در ۵ طالع | در [illegible] طالع | در ۳ طالع |
| نهاری و لیلی کواکب | نهاری | نهاری | لیلی | نهاری | لیلی | نهاری | لیلی |
| درجه [illegible] | ۹ درجه | ۹ درجه | ۸ درجه | ۱۵ درجه | ۷ درجه | ۷ درجه | ۱۲ درجه |
| [illegible] | در ۸ طالع | در ۳ طالع | در ۳ طالع | در ۴ طالع | در ۷ طالع | در ۶ طالع | در ۳ طالع |
| مذکر و مؤنث | مذکر | مذکر | مذکر | مذکر | مؤنث | مؤنث | مؤنث |
| افلاک کواکب | هفتم | ششم | پنجم | چهارم | سیم | دویم | اول |
| [illegible] | در طالع | در طالع | در طالع | در طالع | در طالع | در طالع | در طالع |
| | | | | | | | |
| | | | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ان مدینة مشهورة [illegible] فدیناها [illegible] ابن سام [illegible] جهنم

[illegible] لا تمرّ بها [illegible] ان [illegible] وکان [illegible]

[illegible] بالبحر [illegible] ورده [illegible]

وکثره [illegible] وانواع [illegible] والقه اول [illegible] بعد ان

[illegible] البروج [illegible] بعد ان [illegible]

[illegible] الخمسة [illegible] تحت [illegible] ان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible] الربیع [illegible] الرحمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تحریراً فی شهر [illegible] سنه ١٢٨٧

الآلات المستعملة في المساحة [illegible]

الذراع [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

الجواب

| مضروب الأشل في نفسه بالهاشمي | مضروب الأشل في نفسه بالقائم | مضروب الأشل في نفسه بالجديد |
| --- | --- | --- |
| ٣٦٠٠ ذراعا | ٦٤٠٠ ذراعا بالقائم | [illegible] |

الأشل في القصبة بالهاشمي ٣٦٠ ذراعا

| | | |
| --- | --- | --- |
| $\frac{71}{9}$ | ٥٠٤١ | ٧١ |
| $\frac{1}{81}$ | $\frac{71}{9}$ | $\frac{1}{9}$ |

$5041 \frac{142}{9} + \frac{1}{81} =$

$5041 \frac{1278}{81} + \frac{1}{81} =$

$5041 \frac{1279}{81} =$

$5056 \frac{64}{81}$ ذراعا بالجديد

الأشل مقدار للذرع معلوم بالبصرة والحجم أشول

٥٠٥٦ $\frac{٦٤}{٨١}$ بذراع الجديد

[illegible]



[illegible]

| صحیح | [illegible] | تعیین نقاط در محل | اسامی دول |
|---|---|---|---|
| ۱۶۰۹ | ۳۱۵ | [illegible] | انگلیس |
| ۱۸۵۱ | ۹۶۶ | [illegible] | ایضا |
| ۵۵۵۵ | ۹۵۶ | [illegible] | ایضا |
| ۱۹۴۲ | ۶۱۲ | [illegible] | عرب |
| ۷۵۱۶ | ۴۳۲ | [illegible] | اتریش |
| ۱۸۵۱ | ۹۶۵ | [illegible] | ایضا |
| ۶۶۶۶ | ۹۰۰ | [illegible] ۲۳۹۶۲۹/۷۷۱ [illegible] | [illegible] |
| ۷۳۲۵ | ۳۶۶ | [illegible] ۲۳۶۶۰ قرون | [illegible] |
| ۱۰۰۰ | ۰۷۲ | [illegible] | بلجیک |
| ۵۵۵۵ | ۵۵۶ | [illegible] | ایضا |
| ۶۳۷۷ | ۰۶۰ | [illegible] ۲۰۰۰۰ قرون | ایضا |
| ۶۹۱۰ | ۱۴۴ | [illegible] ۲۲۰۱۲ قرون | نمسه |
| ۱۰۴۴ | ۱۱۰ | [illegible] ۳۴۴۳۴ قرون | پروس |
| ۱۳۳۳ | ۹۰۰ | [illegible] | [illegible] |
| ۵۷۷ | ۰۰۰ | [illegible] | چین |
| ۷۵۳۱ | ۷۰۳ | [illegible] | دانمارک |
| ۷۰۶۶ | ۳۷۵ | [illegible] | اسپانیا |
| ۵۵۹۶ | ۵۴۹ | [illegible] | ایضا |
| ۶۳۴۴ | ۹۵۹ | [illegible] | ایضا |
| ۵۵۵۵ | ۹۵۷ | [illegible] | فرانسه |



| صحیح | [illegible] | تعیین نقاط در محل | اسامی دول |
|---|---|---|---|
| ۴۴۴۴ | ۷۶۶ | [illegible] | ایضا |
| ۴۹۳۸ | ۴۲۸ | [illegible] | ایضا |
| ۳۸۹۸ | ۰۷۳ | [illegible] ۲۰۰۰ [illegible] | ایضا |
| ۱۸۵۱ | ۹۸۶ | [illegible] | ایضا |
| ۷۸۳۲ | ۴۹۶ | [illegible] قرون | [illegible] |
| ۱۰۶۳۳ | ۹۴۶ | [illegible] | [illegible] |
| ۸۸۵۶ | ۹۹۸ | [illegible] ۲۳۰۶۹۳ [illegible] | [illegible] |
| ۵۵۵۵ | ۹۵۲ | [illegible] | ایضا |
| ۸۳۴۳ | ۷۵۰ | [illegible] | هولند |
| ۱۸۵۱ | ۹۸۶ | [illegible] | [illegible] |
| ۱۸۵۱ | ۹۸۶ | [illegible] | [illegible] |
| ۵۰۰۰۰۰۰۰ | | [illegible] | ایران |
| ۵۵۵۵ | ۹۵۷ | [illegible] | [illegible] |
| ۶۱۷۳ | ۲۸۶ | [illegible] | پرتوکال |
| ۵۵۵۵ | ۹۵۷ | [illegible] | ایضا |
| ۱۸۵۱ | ۹۸۶ | [illegible] | ایضا |
| ۷۴۰۷ | ۹۴۳ | [illegible] | پروس |
| ۷۷۸۳ | ۸۹۳ | [illegible] ۲۳۸۰۱ قرون | ایضا |
| ۶۵۵۳ | ۳۳۰ | [illegible] ۲۰۸۷۱ [illegible] | ایضا |
| ۱۴۸۱ | ۵۸۸ | [illegible] | [illegible] |

[illegible]

| [illegible] | تعیین مقدار [illegible] | گروش [illegible] | صحیح |
|---|---|---|---|
| روس | [illegible] ۵۰۰ [illegible] ۱۵۰۶ [illegible] ۳۵۰۰ [illegible] | ۲۸۳ | ۱۰۶۶ |
| [illegible] | [illegible] ۳۰۵۳۲ [illegible] | ۲۵۵ | ۸۹۵۴ |
| [illegible] | [illegible] ۱۳۰۰ [illegible] | ۷۳۸ | ۲۵۴۳ |
| ساکس | [illegible] ۲۰۰۰ ۳۲ [illegible] | ۳۲۰ | ۹۰۶۱ |
| ساکس [illegible] | [illegible] | ۲۴۰ | ۶۷۹۸ |
| سیام | [illegible] ۹۰۱۹۷ [illegible] | ۹۱۰ | ۳۸ ۳ |
| [illegible] | [illegible] ۱۰ [illegible] | ۶۸۶ | ۱۸۵۱ |
| [illegible] | [illegible] ۵۰ ۲۲ [illegible] ۳۶۰۰۰ [illegible] | ۱۶۸ | ۱۰۶۸۶ |
| [illegible] | [illegible] ۱۹۱۴۲۵۲ [illegible] | ۹۹۳ | ۱۱۱۳۸ |
| [illegible] | [illegible] ۳۲ ۲۸۳۳ [illegible] | ۹۱۲ | ۱۶۵۱ |
| [illegible] | [illegible] | ۶۷۰ | ۱۶۶۹ |
| [illegible] | [illegible] | ۲۹۳ | ۱۱۱۷۹ |
| [illegible] | [illegible] | ۱۱۸ | ۱۸۳۱ |
| [illegible] | [illegible] | ۹۱۳ | ۷۹۰۷ |
| [illegible] | تعیین مقدار [illegible] | | گروش [illegible] |
| قزق [illegible] | [illegible] | | ۳۰۸۶۶۴ |
| [illegible] | [illegible] | | ۰۷۷۱۶۶ |
| سیسیلیا | [illegible] | | ۰۱۹۴۹۱ |
| [illegible] | کود | | ۴۶۲۹۹۶ |
| [illegible] | [illegible] | | ۲۴۷۶۵۰ |



| [illegible] | تعیین مقدار [illegible] | | گروش [illegible] | صحیح |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | | ۰۶۹۱۲ | |
| قسبه | [illegible] | | ۰۵۴۷۸ | |
| تراش | کود | | ۳۷۱۴۸۰ | |
| [illegible] | [illegible] | | ۳۵۰۲۳۰ | |
| [illegible] | [illegible] | | ۳۵۳۵۰۰ | |
| سیسیلیا | [illegible] | | ۳۲۲۲۳۰ | |
| | [illegible] ۱۲ [illegible] | | ۲۹۶۳۱۸ | |
| | [illegible] | | ۴۸۱۵۸۹ | ۱ |
| | [illegible] | | ۰۷۴۰۸۰ | |
| [illegible] | [illegible] | | ۹۶۳۱۸۰ | ۲ |
| | [illegible] ۲۵ [illegible] | | ۷۴۰۷۹۵ | |
| | [illegible] ۵ [illegible] | | ۴۴۴۴۷۷ | |
| | [illegible] ۱۲۰ [illegible] | | ۵۵۸۱۶۰ | ۳۵ |
| [illegible] | [illegible] ۵۰۰ [illegible] | | ۳۴۷۲۳۷ | |
| [illegible] | [illegible] | | ۰۴۳۴۰۶ | |
| [illegible] | [illegible] ۱۶ [illegible] | | ۰۲۱۷۰۳ | |
| [illegible] | [illegible] ۳۲ [illegible] | | ۰۱۰۸۵۱ | |
| [illegible] | [illegible] ۸۰ [illegible] | | ۷۷۹۷۸۸ | ۲۷ |
| [illegible] | [illegible] ۱۰ [illegible] | | ۷۷۷۹۷۹ | ۲ |
| [illegible] | [illegible] ۲۰ [illegible] | | ۳۸۸۹۸۹ | ۱ |

| اسامی ممالک و بلدان | تعیین مقادیر [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|
| | [illegible] آجر ۴۰ ذراع یک [illegible] | ۶۹۴۳۹۵ | |
| | [illegible] هر ۴۰ [illegible] ذراع [illegible] ۷ [illegible] ذراع [illegible]<br>[illegible] | ۳۲۷۳۴۷ | |
| آسیای [illegible] و بابلان | [illegible] هر ۴۰۰ ذراع یک [illegible] ۶۶۶ [illegible]<br>[illegible] | ۳۱۶۶۹۷ | |
| | [illegible] هر ۴۰۰ ذراع یک [illegible] | ۵۵۵۵۹۶ | |
| | [illegible] ۸۰ [illegible] | ۷۷۹۷۸۸ | ۲۷ |
| | [illegible] هر ۱۰ ذراع یک [illegible] ۸۰ [illegible]<br>[illegible] | ۶۶۷۸۷۳ | ۱۶ |
| ایران | [illegible] هر ۴۰۰ ذراع یک [illegible] | ۳۱۶۶۹۷ | |

قال قريط يمدح بني مازن ويهجو قومه وهم بلعنبر بن تميم

لو كنت من مازن لم تستبح ابلي — بنو اللقيطة من ذهل بن شيبانا

اذاً لقام بنصري معشر خشن — عند الحفيظة ان ذو لوثة لانا

قوم اذا الشر ابدى ناجذيه لهم — طاروا اليه زرافات ووحدانا

لا يسألون اخاهم حين يندبهم — في النائبات على ما قال برهانا

لكن قومي وان كانوا ذوي عدد — ليسوا من الشر في شيء وان هانا

يجزون من ظلم اهل الظلم مغفرة — ومن اساءة اهل السوء احسانا

كأن ربك لم يخلق لخشيته — سواهم من جميع الناس انسانا

فليت لي بهم قوماً اذا ركبوا — شنوا الاغارة فرساناً وركبانا

[illegible]

قاعده

استخراج طلوع [illegible] البيان [illegible] كيدرجه

بكدرجه [illegible] اكرمان [illegible] درجه [illegible]

بولاره معدل النهار [illegible] بعد [illegible]

درجه [illegible] معلوم [illegible] العبد [illegible]

ارض را معلوم [illegible] معلوم [illegible] ثبت عدد [illegible] اعظم [illegible]

تمام درجات [illegible] معدل النهار [illegible]

است [illegible] درجه [illegible]

بعد [illegible] ٣٢ [illegible]

مثلا [illegible] ارض [illegible]

عالب اعظم [illegible] ٣٥ ٣٢ [illegible] ارض [illegible]

درجه [illegible] عدد [illegible] اعظم [illegible]

ثبت [illegible] مفروض [illegible]

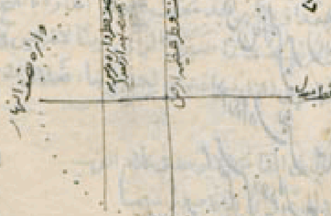

قول القائل المقتول مازِ رأسك
وقد يقول مازِ ويلك ومعناه
مد عنقك الأزهرى لا ادرى
ما هو الا ان يكون بمعنى مازن
تاخر اليا فقال مازى وحذف
اليا للامر ابن الاعرابى اصله ان
رجلا اراد قتل رجل اسمه مازن فقال
مازِ راسك والسيف ترخيم مازن
فصار سنة للامر ونطقت به الفصحاء

الصحفة كالقصعة والجمع صحاف قال الكسائى اعظم القصاع الجفنة ثم القصعة تليها تشبع العشرة
ثم الصحفة تشبع الخمسة ثم المئكلة تشبع الرجلين والثلاثة ثم الصحيفة تشبع الرجل صحاح

يقال اعوذ بالله من العقر والنقر
العقر ان يلم الرجل قوائمه فلا
يستطيع ان يقاتل من الفرق
والدهش تقول منه عقرت
بالكسر اى دهشت ومنه قول عمر
فعقرت حتى خررت الى الارض
واعقره غيره ادهشه
ويقال فى الدعاء على الانسان
جدعا له وعقرا وحلقا
اى عقر الله جسده واصابه بوجع
فى حلقه والنقر حركة ذهاب المال

قال فى القاموس
ليس فى كلامهم رآ قبلها
نون

قال فى القاموس كل واو مفتوح
منها جائز فى صدر الكلام وهو
فى حشوها اقل

الهنداز بالكسر لحد معرب اصله اندازه بالفتح ومنه المهندز لمقدر مجارى القنى
والابنيه وانما صيروا الزاى سينا لانه ليس فى كلامهم زاى قبلها دال وانما كسروا
اوله وفى القاموس مفتوح لعرش بنا فعلال غير المضاعف

قال فى القاموس لا يوجد فى كلام العرب
دال ثم زاى بلا فاصلة بينهما
ذكره فى لغة قندز

كل فعول مفتوح غير قدوس وسبوح
وذروح وفروح فبالضم وقد يفتحن



ومن قبيح التخلص قول ابى نواس من قصيدة فى الفضل بن يحيى
ساشكو الى الفضل بن يحيى بن خالد    هواك لعل الفضل يجمع بيننا
فانه ما زاد على ان جعله قوادا له ولهذا استحق به السخط
من ممدوحه حدثت رابعة البرمكية قالت كنت يوما وانا
وصيفة على راس مولاى الفضل بن يحيى بن خالد البرمكى وبيدى
مذبة اذب بها عنه اذا استوذن لمسلم بن الوليد الانصارى
فاذن له فلما دخل اعظمه واكرمه واستنشده ثم خلع عليه
واجازه وانصرف فما قلت انه جاوز الستر حتى استوذن لابى نواس
فامتنع من الاذن له حتى ساله بعض من كان فى المجلس ان ياذن له
فتفضل على تكره منه فلما دخل عليه ما علمت انه رد عليه السلام ولا امره
بالجلوس ولا رفع اليه راسه فلما طال عليه وقوفه قال هى ابيات
افانشدها فقال افعل وهو فى نهاية التكره له والتشاغل عنه فانشد

فلما بلغ الى قوله

ساشكو الى الفضل بن يحيى بن خالد    هواك لعل الفضل يجمع بيننا
قطب فى وجهه وقال امسك عليك لعنة الله اعزب قبحك الله
وامر باخراجه محروما فاخرج والتفت الفضل الى انس بن ابى شيخ
فقال ما رايت مثل هذا الرجل ولا اقل تمييزا لكلامه منه فقال انس
فان اسمه كبير فقال لعنه الله ويلك هل هو الا عند اسقاط منزلته

قال الكمال الدميرى فى حياة الحيوان العلوش كسنور
ابن آوى والذئب ودويبة هى ضرب من السباع قال
ابن رشيق فى كتابه الغرائب والشذوذ قال الخليل ليس
فى كلام العرب كلمة تجمع فيها الشين واللام الا والشين
قبل اللام الا العلوش انتهى كلامه ونقل الفيروزابادى
مفهوم هذا الكلام فى القاموس المحيط وزاد فى الاستثناء
ثلث كلمات وهى اللشن واللشلشة واللشلاء ثم لكنا
وجدنا فى كتابه كلمات اخرى تجمع فيها الشين واللام
والشين بعد اللام مثل الفلش والكلش وغيرهما والظاهر
ان مراده من هذه العبارة اجتماع الشين واللام
واتصالهما حتى يطرد القاعدة ويصح كلامه له اشعار

١٢٧
سنه
حرى

فصبی کز خانی نصبا حمص

اما سیدنا ابو جعفر محمد [illegible]

نظرکان لعصاد السلطنة [illegible]

و دبیر علوم دام انماله العالی

وبنشر نظم آورده ابن

یا من بطلعته یصادم آخر الاسلام · کر الزمان ولم یجد من حام

ان رمت مجی وانت [illegible] · ویلوح مقصود ویبلی [illegible]

فتح سریع للاقتصاد فانه · فی الانام وملجأ الاسلام

والقلب منه ثابت [illegible] · وسرت محبته بکل عظام

[illegible] بصری تعلیمه [illegible] · لفضله الغیث فضل غمام

وحسنته حسنا البدیع [illegible] · وبه نعوذ فی علی الایام

واملت انعم منه انا فالعلا · والکیف [illegible] تنام

[illegible] اعلی الزمان اذا اعلا · [illegible] ومعای

ومن العجائب ان اضام [illegible] · [illegible] اللئام

واری [illegible] · ویصنع [illegible] الانعام

دبیح الانام [illegible] · یا من [illegible]

[illegible] الهوی [illegible] · فی الارض [illegible]

[illegible] · [illegible] الاوهام

[illegible] · [illegible]

[illegible] · [illegible] الاسقام



[illegible]

[illegible]



[illegible]

شبهه در این زمان مشهور شده که غالب مردم از جواب آن عاجز مانده اند و آن شبهه اینست که ما هرگاه دو ساعت
را در روز عید نوروز مثلا کوک کنیم یکی در وقت طلوع آفتاب و دیگری در وقت غروب آن شک نیست که ساعت
اولی که در صبح کوک کرده ایم در وقت غروب بر سر دوازده رسیده باشد مانند ساعتی که آن را در وقت غروب کوک
کرده ایم بعد از آن ساعت اولی را هر روزه در وقت طلوع آفتاب کوک میکنیم و ساعت دومی را در وقت غروب
آفتاب بهمین دستور تا آنکه سه ماه از عید بگذرد آن وقت که چون آفتاب در اول سرطان است روز بغایت بلندی است
که مثلا ساعات روز شانزده است ساعتی که صبح کوک شده چون دوازده ساعت از روز بگذرد بر دوازده میرسد
و وقت غروب بمقدار چهار ساعت عقرب از دوازده گذشته است و حال آنکه عقرب ساعت دوم در آن مدت شانزده ساعت را
باید قطع کند و چون بیست و چهار ساعت بیست و چهار ساعت ما از آن کوک کرده ایم پس اختلاف در آن حاصل شده و همچنین
دو ساعت مذکور نیز اختلاف در حرکت حاصل شده پس سبب این اختلاف چیست که در روز عید وقت غروب عقرب
ساعت صبحی بر سر دوازده بود و حالا که آفتاب در اول سرطان است وقت غروب عقرب چهار ساعت از دوازده گذشته است
جواب این شبهه است که فرض میکنیم که دائره هـ ب و د افق استوائی است که منتهی الطول است با افق طهران

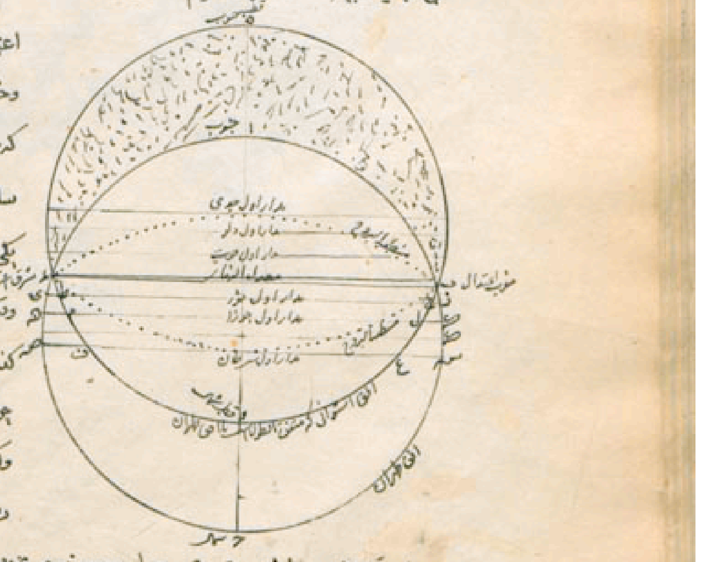


اعنی دائره ا ب ح د و خط ب د معدل النهار
و خطوط و ح ط ی ع ل م ق مدارات یومیه است
که موازی معدل النهار است و فرض میکنیم که دو
ساعت را در وقت غروب آفتاب کوک کرده ایم
یکی در طهران و دیگری در آن افق استوائی و فردا
وقت غروب چون آفتاب بنقطه ح رسد ۲۴ ساعت
گذشته باشد و پس فردا وقت غروب در خط استوا
چون آفتاب بنقطه آ رسد ۲۴ ساعت گذشته است
ولکن در افق طهران در روز دویم چون آفتاب بنقطه ن
رسد وقت غروب باشد و در روز سیم چون بنقطه ع
رسد وقت غروب باشد و بقدر قوس ح ل در روز سیم غروب آفتاب در طهران مؤخر است از غروب استوائی
در همان روز پس هرگاه از وقت غروب تا وقت غروب دیگر در افق استوائی ۲۴ ساعت باشد در طهران بیشتر
از ۲۴ ساعت خواهد بود و مقدار قوس س ع که فرضا مدار اول سرطان است تفاوتی است که حاصل شده
از تأخیر ساعات غروب طهران از ساعات غروب استوائی در مدت سه ماه و قوس ح ع تفاوتی است که حاصل



تتمه
از ساعات طلوع طهران بر ساعات طلوع افق استوائی و آن همیشه مساوی قوس س ع باشد و این مقدار
قوس را در علم هیئت تعدیل النهار گویند حاصل کلام آنکه در روز عید در افق طهران از غروب تا غروب
۲۴ ساعت باشد و در اوقات دیگر از غروب تا غروب از ۲۴ ساعت بیشتر خواهد بود بمقدار تعدیل النهار
هر روزی و چون سه ماه از عید بگذرد این تفاوتها بر سر هم جمع شده بمقدار تعدیل النهار کلی شود و چون نظیر
همین عمل را در جانب مشرق اعتبار کنند نظیر این تفاوت حاصل شود اما بعکس یعنی هر روزی از ۲۴ ساعت
در افق طهران کمتر باشد بمقدار تعدیل النهار آن روز و اگر ساعتی که در صبح روز عید در طهران کوک کرده ایم هرگاه
هر روز بقاعده کوک شود بعد از سه ماه باید دو ساعت از روز گذشته بر دوازده رسیده باشد و ساعت مغرب
ده ساعت بغروب مانده که تفاوت ما بین آنها دوازده ساعت شود و از وقتی که آفتاب در بروج جنوبی رود
تا هنگامی که شش برج دیگر است بعکس مذکور باشد زیرا که قوس النهار از نصف دائره کمتر است و حق اینست که در بلاد
استوائی نیز همیشه شبانروز ۲۴ ساعت نیست بلکه گاهی کمتر و گاهی بیشتر است ولکن آن اختلاف جزئی است و آن
را تعدیل الایام میگویند چنانکه در مدت طولانی بقدر چند دقیقه میشود بخلاف آفاق بلاد غیر استوائیه که تفاوت ساعات
آن با ۲۴ ساعت در مدت طولانی یعنی سه ماه گاه شش ساعت هم میرسد در بعضی بلاد

مقصود همین معنی بوجه دیگر است که چون در منطقه الاعتدال در جمیع بلاد ساعات روز دوازده و شب نیز دوازده است
پس دائره فرض کنیم و از دائره ساعات نامیم و نصف از آن را روز فرض کنیم و آن قوس ا ه د است چنانکه نقطه آ وقت
مغرب و نقطه د وقت طلوع است و نصف دیگر را شب فرض کنیم یعنی نصف دائره

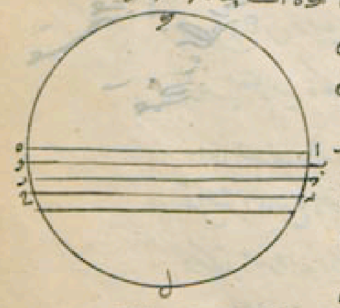

ا ل د و چون در غیر آفاق استوائیه روز شروع نماید به بلندی قدری از نصف دائره
شب از دو طرف آن کم میشود و اضافه بر نصف دائره روز میشود چنانکه قوس النهار
قوس و ه د ا ب خواهد بود و بعد از چندی قوس ز و ه د ا ب ح و بعد از
چندی قوس ح ز و ه د ا ب ح ط. و اما در خط استوا همیشه قوس النهار نصف دائره
ا ه د است تقریبا پس از نقطه آ که غروب آفتاب است تا ثانیا که بنقطه آ منتهی
شویم ۲۴ ساعت است و در غیر آفاق استوائیه شبانروز دویم از نقطه آ است تا آنکه یکدائره تمام شود با اضافه
قوس ا ب پس لامحاله از ۲۴ ساعت زیاده خواهد بود و شبانروز سیم از نقطه ب است تا آنکه یکدائره تمام شود
با اضافه قوس ب ح که آن نیز از ۲۴ ساعت زیاده باشد و اگر از جانب طلوع یعنی نقطه د اعتبار کنیم بعکس
این لازم آید یعنی از طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب روز دیگر از یکدائره که ۲۴ ساعت است کمتر میشود بقدر
قوسهای د و و د ح

Saturday - Sunday - Monday - Twesday -

| | | | |
|---|---|---|---|
| تیوُزْدِ | مَنْدِ | سُنْدِ | سَتُرْدِ |
| سه شنبه | دوشنبه | یکشنبه | شنبه |

Wednesday - Thursday - Friday

| | | |
|---|---|---|
| فَرَیْدِ | ثُرْسْدِ | اُونْزْدِ |
| جمعه | پنجشنبه | چهارشنبه |



اذا ما ملکت المال یوما ولم تجد

فلا تبسطت کفی ولا تقبضت رجلی

فها انا للغلال اعمال .... ان اجلب

وها انا اروح ... ما انت من بیان

[illegible]

Saturday – Sunday – Monday – Tuesday

در روز سه‌شنبه هفدهم شهر ربیع الاول مطابق سال فرخنده فال میلادی سنه ۱۲۸۶ هجری علی هاجرها الف الف التحیة والثناء

که روز عید مولود مسعود حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و علی آله اجمعین بود قبلهٔ عالم و عالمیان

شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه در قصر نیاوران که به تهنیت و جشن ولادت با عالیجاه [illegible]

و سلام عام منعقد فرمودند نواب مستطاب اشرف والا عضد السلطنه وزیر علوم و صنایع و معادن و تجارت

دام اجلاله بجهت اکثر محل ملایر و تویسرکان که فایت موجب و مخارج مدرسهٔ مبارکه دارالفنون است

از مخارج مبارکه است عمارت [illegible] متولدات مردم را که در ملایر و تویسرکان داشته عرض نواب معظم الیه در رسم

اجابت مقرون گشته حکم همایون با فتخار میرزا علی اکبر خان [illegible] از جانب نواب معظم له

حاکم آنجا شد بعد شرف صدور یافت که جمع متولدات را ضبط و کلیة التصرف در آنها [illegible] از جمله متولدات

نواب عبدالعلی میرزا ... والد الالباب اجرای امر عالی اقامت ... و حواس مشوش بود

سام میرزای شمس الشعرا بمناسبت آنکه فی الجمله اختلاجی در چشم عبدالعلی میرزا مشهود است و تقدیم

در دولت رفته و مایهٔ اختلال [illegible] و اختلال احوال او گشته بر بدیهه این بیت را در بروزه [illegible]

که نامه معروف از عبد العلی دارا و محمد رضا میرزا طالب الله ثراهما است گفته

ملایر را به تیکو [illegible] است این بای تا سر اختلاج است و در این روز فیروز یک قطعه پیکر

مکلل با الماس و بسیار ممتاز و کمال اختصاص را داشت از جانب سنی الجوانب ملوکانه

به نواب معظم الیه و یک حلقه انگشتری الماس بر لیان مخصوص بجناب جلالتمآب وزیر امور خارجه

دام اجلاله الهام مرحمت و عنایت گردید و نواب معظم الیه بجهت مولود دیده در این روز

شمس الشعرا در مدح و منقبت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم ساخته و در بزم به بالای

دستگاه جشن و انس در سلام عام معروض داشت [illegible] با وجاهت و [illegible] سام گرفت

از عهدهٔ خلعت بها که به بر نمایند نواب معظم الیه این رباعی را در حق او بدیهه فرمود

تا چرخ بنای شعر پرداخته است | حاشا که چو شمس شاعری ساخته است
ای ما سبب خلعتم هیچ نداند | شمس الشعرا قافیه را باخته است

[illegible]



[illegible]

[illegible]

علیه السلام ... و ... بین الفنا و ادب المعنی و لقصر ... فی العهدة فکان ...

عن ابن عیسی ... من حامد بهذا الکلام اکثر ... حامدینه لما ابتداء بالمسئلة

بتاریخ شب یکشنبه پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۷

حرره

حرره [illegible] الحقیر ...



بسم الله الرحمن الرحیم

ساکن یا نام چو فیشه چنین دان / حشو چهار را که ارکان

ساکن چارم چو ز جزو افتاد / طی بدان وقت ساکن حذف اوفتاد

خبن طی را جمع خبل باشد / قبض حذف ساکن پنجم ...

حذف سببی که در شعر افتد / در سبب ... قطع ... وتد

چنین باید سکون از حرف دال / حذف ساکن هشتمین کف ...

کف حذف تا از مفعولات گر / وقف حذف و حرکت ان ...

قطف حذف سببی باشد اگر / بیش از دو ساکن شود حرف دگر

حذف مجموع وتد را حذ نام / صلم نام حذف ...

فاعلاتن را فتد حجز از وتد / خرب ساکن نام تشعیث اوفتد

حذف ... / شطر حذف ...

صلم حذف آن ... / جزو را حذف ...

... حذف ... / ... اذاله ...

است ترفیل ... / یک خفیف افزوده ...

است تسبیغ ... / حرف ساکن ...

میم و نون حجز از مفاعیلن بود / خرب نام ...

حذف میمی از مفاعیلن چو خرم / از فعولن حذف فا با نون چو ثرم

کر مفاع از ... / فاعلن ...

از مفاعیلن ... / فاعلاتن را ...

فاع ... مفاعیلن ... / حذف فا ثلم از فعولن ...

فا ز مفعولات ... / و فع حذف ...

فاعلاتن را الف افتد اگر

شکل دان ار افکنی نون دگر

در شب چهارم ماه صفر المظفر

بخط میرزا ... محمد ...

۱۲۸۸

قال المولى محمد بن عبد الله ... [illegible] امیر المؤمنین ... الجواد

[illegible] ... المعبود ... [illegible]

[illegible] ... الرزاق ... [illegible]

[illegible] ... العبد ... [illegible]

تحریر شد در ... [illegible] ... صدر اعظم ... [illegible]

[illegible] ١٢٨٩

در تاریخ ... [illegible] ... احوال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٣ [illegible]

١٢٩٣

[illegible]

در دار الخلافه طهران

١٠ سرطان

التحقیق



فلک شیر واژگونه ... [illegible] ... نه ... [illegible]

ابو العلاء گنجه ... [illegible] ... در جام ... [illegible]

در شب ... [illegible] ... ربیع ... [illegible] ١٢٨٨ ... [illegible]

در [illegible] ... السلطنه ... [illegible]

طُوَيس كزبير مُخنَّث كان يسمى طاوسا فلما تخنَّث تسمّى بطُوَيس
ويكنى بابي عبد النعيم اول من غنّى في الاسلام ويقال
في المثل اشأم من طُوَيس وكان يقول ان امي كانت تمشي
بالنمائم بين نساء الانصار ثم ولدتني في الليلة التي مات
فيها رسول الله صلعم وفطمتني يوم مات ابو بكر وبلغت
الحلم يوم مات عمر وتزوجت يوم قتل عثمن وولد لي
يوم قتل علي فمن مثلي

العقابيب من ورثت ... اولاد ... من المغيرة ... وسفيان ... وابو سفيان ... وعمرو ...

ذو القوس حاجب بن زرارة اتى كسرى في
جدب اصابهم بدعوة النبي صلعم يستاذنه لقومه
ان يكونوا في ناحية من بلاده حتى يحيوا فقال
انكم معاشر العرب غُدُر فان اذنت لكم افسدتم
البلاد واغرتم على العباد قال حاجب اني
ضامن للملك ان لا يفعلوا قال فمن لي بان تفي
قال ارهنك قوسي فضحك من حوله فقال
كسرى ما كان ليسلمها ابدا فقبلها منه واذن لهم
ثم احيا الناس بدعوته صلعم وقد مات حاجب
فارتحل عطارد ابنه الى كسرى يطلب قوس ابيه
فردها عليه وكساه حلة فلما رجع اهداها الى النبي صلعم
فلم يقبلها فباعها من يهودي باربعة آلاف درهم
وذو القوس سنان بن عامر لانه رهن قوسه على الف
بعير في الحرث بن ظالم النعمان الاكبر قاموس

تابع النجم ... اسم الدبران ... الاسرق من ... هو ضيق ... شظاظ ... الكلاب ...

دار التبابعة بمكة ولد فيها النبي صلعم ق

التوط ... واحد ... اوعاء الشربان ... فكان في ... الشربان ...



عبد الله بن جُدعان بالضم جواد معروف وربما كان يحضر النبي صلعم طعامه وكانت له جفنة يأكل منها القائم
والراكب لعظمها قالت عايشة يا رسول الله هل كان ذلك نافعه قال لا انه لم يقل يوما رب اغفر لي خطيئتي يوم الدين
قيل لسفيان بن عيينة ما حديث روي عن رسول الله صلعم افضل دعاء اعطيته انا والنبيون قبلي
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو
على كل شيء قدير كانهم لم يروه دعاء فقال ما تنكرون من هذا ثم روى لهم قول رسول الله صلعم من تشاغل بالثناء
على الله اعطاه الله فوق رغبة السائلين ثم قال هذا امية بن ابي الصلت يقول لابن جُدعان
أأذكر حاجتي ام قد كفاني حياؤك ان شيمتك الحياء اذا اثنى عليك المرء يوما كفاه من تعرضه الثناء
وقال هذا مخلوق لمخلوق فاظنكم برب العالمين

قصة حلف الفضول وشرفه فقد ذكر الزبير في كتابه قال كان بنو سهم وبنو جمح اهل بغي وعدوان فاكثروا من ذلك
فاجمع بنو هاشم وبنو المطلب وبنو اسد وبنو زهرة وبنو تيم على ان يتحالفوا ويتعاقدوا على رد الظلم بمكة وان لا يظلم احد
الا منعوه واخذوا له بحقه وكان حلفهم في دار عبد الله بن جُدعان قال رسول الله صلعم لقد شهدت في دار ابن جُدعان حلفا
ما احب ان لي به حمر النعم ولو دعيت به اليوم لاجبت لا يزيده الاسلام الا شدة قال الزبير كان رجل من بني اسد قد قدم
مكة معتمرا ببضاعة فاشتراها منه العاص بن وائل السهمي فآواها الى بيته ثم تغيب فابتغى الاسدي متاعه فلم يقدر عليه
فجاء الى بني سهم يستعديهم عليه فاغلظوا له فعرف ان لا سبيل له الى ماله وطوف في قبائل قريش يستعين بهم فتخاذلت القبائل
عنه فلما راى ذلك اشرف على ابي قبيس حين اخذت قريش مجالسها ونادى باعلى صوته
يا للرجال لمظلوم بضاعته ببطن مكة نائي الاهل والنفر ومحرم اشعث لم يقض عمرته يا آل فهر وبين الحجر والحجر
هل منصف من بني سهم فمرتجع ما غيبوا ام ضلال مال معتمر
فاعظمت ذلك قريش وتكلموا فيه فقال المطيبون والله ان قمنا في هذا ليغضبن الاحلاف وقالت الاحلاف والله ان قمنا
في هذا ليغضبن المطيبون فقال قبائل من قريش هلموا فلنحتلف حلفا جديدا لننصرن المظلوم على الظالم فاجتمعت هاشم
والمطلب واسد وتيم وزهرة في دار عبد الله بن جُدعان ورسول الله صلعم يومئذ معهم وهو شاب ابن خمس وعشرين سنة
لم يوح اليه بعد فتحالفوا ان لا يظلم بمكة غريب ولا قريب ولا حر ولا عبد الا كانوا معه حتى ياخذوا له بحقه ويردوا اليه
مظلمته من انفسهم ومن غيرهم ثم عمدوا الى ماء زمزم فجعلوه في جفنة ثم بعثوا به الى البيت فغسلوا به اركانه ثم جمعوه
واتوهم به فشربوه ثم انطلقوا الى العاص بن وائل فقالوا له اد الى هذا حقه فكانوا كذلك دهرا لا يظلم احد بمكة الا
اخذوا له حقه فكان عتبة بن ربيعة بن عبد شمس يقول لو ان رجلا وحده خرج من قومه لخرجت من عبد شمس حتى ادخل
في حلف الفضول والحلف كان على ان لا يدعوا بمكة كلها ولا في الاحابيش مظلوما يدعوهم الى نصرته الا انجدوه حتى
يردوا عليه ماله ومظلمته وعلى الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وعلى التاسي في المعاش وقال الزبير انما سمي حلف الفضول
لان رجالا كانوا في جرهم تحالفوا على رد المظالم يقال لهم فضل وفضيل وفضال ومفضل وقال صاحب القاموس
لانهم تحالفوا ان لا يتركوا عند احد فضلا يظلمه احدا الا اخذوه له منه

عندنا ... اعطاه ... والسيد ...

ابجد در او [illegible]
ای [illegible] زلف [illegible]
از [illegible] فتنه [illegible]
[illegible] دلدار [illegible]

از [illegible] چشم [illegible] چابک
این فتنه [illegible]

در [illegible]
از فتنه [illegible]

رباعی

ای فتنه چو از نفع تو ضرر خواهد بود
خرسند ز رشک از که شر خواهد بود
ای سرو دمی صنوبری رنجه مکن
کاندرین بیعا ثمر خواهد بود

رباعی

بنگر بحسن چگونه جلا داده
از حق بنگر زخوب جلا داده
انصاف بده بیان این شهر کدام
چون او رخ و زلف و خط و خال داده

زین رباعیات که تیر از [illegible]
کی [illegible] نوبت عشق [illegible]
در زیر علوم [illegible] دفتر [illegible]

الكرة محركة وبلا لام علم وفرس للنبي ﷺ هذا مقاله المقوس [illegible] ١٠ شهر ذي القعدة الحرام [illegible]

محرره
١٢٧١
ق

قال الشيخ العلامة محمد امين السويدي الشافعي البغدادي في رسالة له شرح بها عبارة في القاموس ظاهرها مشكل [illegible]
فاجاب بها تلك الرسالة وكان قد جرى للحقير راقم الاحرف فيها كلام مع بعض الاخوان من الطلبة [illegible]
ما سنح فيها فكتبت عليها كلمات يسيرة ارجو ان لا تخالف ما ذكره هذا المؤلف ولما رأيت هذه الرسالة احببت ان انقل منها
شيئا يسيرا [illegible] قال المؤلف وفي العشر بكسر العين

[illegible]

الكرة في كرة الواحد
[illegible]



[illegible]

[illegible] ١٢٨٧

[illegible] ١٢٩٣ [illegible]

البحر شق اذنه ومنه البحيرة كانوا اذا نتجت الناقة او الشاة عشرة ابطن بحروها وتركوها ترعى وحرموا لحمها اذا ماتت على نسائهم واكلها الرجال او التى خليت بلا راع او التى اذا نتجت خمسة ابطن والخامس ذكر نحروه فاكله الرجال والنساء وان كانت انثى بحروا اذنها فكان حراما عليهم لحمها ولبنها وركوبها فاذا ماتت حلت للنساء او هى ابنة السائبة وحكمها حكم امها او هى فى الشاة خاصة اذا نتجت خمسة ابطن بحرت ق

الوصيلة الناقة التى وصلت بين عشرة ابطن ومن الشاء التى وصلت سبعة ابطن عناقين عناقين فان ولدت فى السابعة عناقا وجديا قيل وصلت اخاها فلا يشرب لبن الام الا الرجال دون النساء وتجرى مجرى السائبة او الوصيلة الشاة خاصة كانت الشاة اذا ولدت الانثى فهى لهم وان ولدت ذكرا جعلوه لالهتهم وان ولدتهما وصلت الانثى اخاها فلا يذبح لها الذكر او هى شاة تلد ذكرا ثم انثى فتصل اخاها فلا يذبحون اخاها من اجلها فاذا ولدت ذكرا قالوا هذا قربان لالهتنا ق

الحامى الفحل من الابل يضرب الضراب المعدود او عشرة ابطن ثم هو حام حمى ظهره فيترك فلا ينتفع منه بشى ولا يمنع من ماء ولا مرعى ق

فى مجمع البيان قال الله تبارك وتعالى ما جعل الله من بحيرة يريد ما حرمها اهل الجاهلية من ذلك ولا امر بها والبحيرة هى الناقة كانت اذا نتجت خمسة ابطن وكان اخرها ذكرا بحروا اذنها وامتنعوا من ركوبها ونحرها ولا تطرد عن ماء ولا تمنع من مرعى فاذا لقيها المعيى لم يركبها عن الزجاج وقيل انهم كانوا اذا نتجت الناقة خمسة ابطن نظروا فى البطن الخامس فان كان ذكرا نحروه فاكله الرجال والنساء جميعا وان كانت انثى شقوا اذنها فتلك البحيرة ثم لا يجز لها وبر ولا يذكر عليها اسم الله ان ذكيت ولا حمل عليها وحرم على النساء ان يذقن من لبنها شيئا ولا ان ينتفعن بها وكان لبنها ومنافعها للرجال خاصة دون النساء حتى تموت فاذا ماتت اشترك الرجال والنساء فى اكلها عن ابن عباس وقيل ان البحيرة بنت السائبة عن محمد بن اسحق ولا سائبة وهى ما كانوا يسيبونه فان الرجل اذا نذر القدوم من سفر او البرء من علة او ما اشبه ذلك قال ناقتى سائبة فكانت كالبحيرة فى ان لا ينتفع بها وان لا تحلا عن ماء ولا يمنع من مرعى عن الزجاج وهو قول علقمة وقيل هى التى تسيب للاصنام اى تعتق لها وكان الرجل يسيب من ماله ما شاء فيجىء به الى السدنة وهم خدم الهتهم فيطعمون من لبنها ابناء السبيل ونحو ذلك عن ابن عباس وابن مسعود وقيل ان السائبة هى الناقة اذا تابعت بين عشر اناث ليس فيهن ذكر سيبت فلم يركبوها ولم يجزوا وبرها ولم يشرب لبنها الا ضيف فما نتجت بعد ذلك من انثى شق اذنها ثم تخلى سبيلها مع امها وهى البحيرة عن محمد بن اسحق ولا وصيلة وهى فى الغنم كانت الشاة اذا ولدت انثى فهى لهم واذا ولدت ذكرا جعلوه لالهتهم فاذا ولدت ذكرا وانثى قالوا وصلت اخاها فلم يذبحوا الذكر لالهتهم عن الزجاج وقيل كانت الشاة اذا ولدت سبعة ابطن فان كان السابع جديا ذبحوه لالهتهم ولحمه للرجال دون النساء وان كان عناقا استحيوها وكانت من عرض الغنم وان ولدت فى البطن السابع جديا وعناقا قالوا ان الاخت وصلت اخاها فحرمت علينا فحرما جميعا فكانت المنفعة واللبن للرجال دون النساء عن ابن مسعود ومقاتل وقيل الوصيلة الشاة اذا اتمت عشر اناث فى خمسة ابطن ليس فيها ذكر جعلت وصيلة فقالوا قد وصلت فكان ما ولدت بعد ذلك للذكور دون الاناث عن محمد بن اسحق ولا حام وهو الذكر من الابل كانت العرب اذا نتجت من صلب الفحل عشرة ابطن قالوا قد حمى ظهره فلا يحمل عليه ولا يمنع من ماء ولا مرعى عن ابن عباس وابن مسعود وهو قول ابى عبيدة والزجاج وقيل انه الفحل اذا ولد ولد ولده قيل حمى ظهره فلا يركب عن الفراء اعلم الله تعالى انه لم يحرم من هذه الاشياء شيئا وقال المفسرون روى عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه واله ان عمرو بن لحى بن قمعة بن خندف كان قد ملك مكة وكان اول من غير دين اسمعيل فاتخذ الاصنام ونصب الاوثان وبحر البحيرة وسيب السائبة ووصل الوصيلة وحمى الحامى قال رسول الله صلى الله عليه واله فلقد رايته فى النار يوذى اهل النار ريح قصبه ويروى يجر قصبه فى النار



قال صاحب القاموس الياقوت من الجواهر معرب اجوده الاحمر الرمانى وصاحب فرهنك جهانگيرى گويد در ذيل لغت ياكند با كاف مفتوح ياقوت باشد حكيم طرطرى فرمايد

بندى رهت كه باشد از بند بهتر هزار لعل و ياكند

وظاهرا ياقوت معرب ياكند باشد

قال فى القاموس وابجد الى قرشت وكلمن رئيسهم ملوك مدين وضعوا الكتابة العربية على عدد حروف اسمائهم هلكوا يوم الظلة فقالت ابنة كلمن

كلمن هدم ركنى هلكه وسط المحلة
سيد القوم اتاه الحتف نارا وسط ظله
جعلت نار عليهم دارهم كالمضمحلة

ثم وجد وا بعدهم ثخذ ضظغ فسموها الروادف

[illegible]

تامس تونل يعنى پل زير رود خانه تامس در لندن انگليس

١١٢٠٠ فوت بلندى اوست

و٧٦ فوت پايين تر از جزر آب درياست

هشت سال ساختن او طول كشيد

خرج ان ٦٠٠٠ ٤٤٣ پوند است

كه هر پوند دو تومان و يك ريال است

و در ٢٥ مرس ١٨٤٠ سنه مسيحى تمام شد

[illegible] ١٢٩٢

کویا این لفظ قبادان بوده که معرب کیادان است
چه کیا بمعنی بزرک و دان بمعنی جای است

## ذکر بیوت نیران

[illegible]



اعلم ان البیوت تنقسم الی بیوت الاصنام (العادات) وبیوت النیران وقد ذکرنا المواضع التی کانت بیوت النیران ثم فی مقالات المجوس فاما بیوت الاصنام
التی کانت العرب والهند فهی البیوت السبع المعروفة المبنیة علی الکواکب السبعة فمنها ما کانت فیها اصنام فقلبت الی النیران ومنها ما لم تزل اصنام الی ان کان
بین اصحاب الاصنام واصحاب النیران من الفتن کثیرة والامر حتی نقل فیها منهم وکان کل من استولی علیها ... اما البیت الذی علی جبل اصفهان ... فمن ذلک
علی جبل ... صفهان ... تلال ... کان فیه اصنام الی ان اخرجها کشتاسب الملک لما تمجس وجعله بیت نار ومنها البیت الذی علی ... بجولستان
فیه اصنام ... ومنها بیت سدوسان ... فیها اصنام کثیرة ... العرب والهند ... الیقین ... ومنها
البیت ... النوبهار الذی بناه منوشهر بمدینة بلخ علی اسم القمر ... الاسلام ... ومنها بیت غمدان ... بصنعاء ... علی اسم الزهرة
... ومنها بیت کاوسان بناه کاوس الملک بناء عجیب علی اسم الشمس ... فرغانة ... المعتصم ... وابن ... ملک
... ازرمیدخت ... که ... فرغانه ... ابوالعباس ... سلطان ... الدین ... بیهقی
... ذکر ... الکتب ... که ... از دوره ... هرات ... الملک المظفر ... او ...
... که ... است ... ۲۷۳ ... اختصار ... مرسل

کویند منوچهر در بلخ خانه نهاد کاره بود کاران و بعد از جهان
... آن ...
... صد ...
... در ...
... آذر ...
بلخ ... نوبهار ... بستان ...
... آن ...
از شعر ... حافظ ابرو ...

چو کشتاسب را ... تخت
فرود آمد از ... بلخ ...

... نوبهار ...
... نوبهار ...
... که ...
... نوبهار ...
... آورد نو بهار ... نوبهار ...
... نوبهار ...
... فرهنگ ...
... تعلیم ... سال
۱۳۸۵

[illegible]

[illegible] سنه ۱۲۷۲

[illegible]

وأغبطتُ طَبعَ البحتري وشعرَهُ    فمن لي بطبعِ البحتري وشعرِهِ

[illegible]



[illegible]

في اباة الضيم

سيد اهل الاباء ابو عبد الله الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام ومن اباة الضيم يزيد بن المهلب قتله مسلمة بن عبد الملك
من قبل يزيد بن عبد الملك ومنها هدبة اليشكري وهو ابن عم شوذب الخارجي اليشكري قتله يزيد بن عبد الملك
ومنها قتيبة بن مسلم الباهلي امير خراسان وما وراء النهر قتله وكيع بن اسود التميمي في خلافة سليمان بن عبد الملك
ومنها عبد الله بن الزبير قتله حجاج بن يوسف الثقفي في خلافة عبد الملك ومنها مصعب بن الزبير قتله في ايام عبد الملك ايضا
وممن نقل مذاهب الاسلاف في اباء الضيم وكراهية الذل واختار القتل على ذلك وان يموت كريما ابو الحسين زيد بن علي بن الحسين
وامام ولد قتله يوسف بن عمر الثقفي في خلافة هشام بن عبد الملك
ومن اباة الضيم ومؤثر الموت على الحياة الذليلة محمد وابرهيم ابنا عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام قتلهما المنصور

[illegible]

مبارکباد میمنت [illegible] ذی القعده سنه ۱۲۷۷ هجری [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

در تاریخ ۱۲۷۲ [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۹۷

[illegible]

مسعود سعد سلمان

این فصل در زمین زمانه که هست [illegible]

کز فصل [illegible] زمانه [illegible]

والد العلم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولوی [illegible]

سر گنبد [illegible]

[illegible] دارد

[illegible] دارد

[illegible]



الحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در شنبه ۲۵ شهر ذیقعده الحرام [illegible]

[illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] ۱۲۷۴

قال الشیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در شب [illegible] ذیقعده

در [illegible]

[illegible]

در رباط

۱۲۳۴

[illegible]

... مطلع العزیز ... [illegible]
... [illegible]
محرم ۱۲۶۳





طالع سال قران النحسین در سرطان

۱۲۲۳
طالع قران النحسین روز دوشنبه پنجم ذی حجه
... ثالثه در اربعه ... گذشته از روز
... ساعت و ... دقیقه بعرض دار ... [illegible]

حسب الفرمایش سرکار ... السلطنه العلیه ... [illegible]

که چند کلمه در احکام قران النحسین ... [illegible]
از این دو طالع ... معلوم میشود ... [illegible]
مشتری ... [illegible]
در این سال ... [illegible]
ناخوشیهای ... در این سال ... [illegible]
و تحصیل ... علم در این سال ... [illegible]
... در هر دو طالع ... [illegible]
... و در طالع قران ... [illegible]
... [illegible]
... بسیار قوت دارد ... [illegible]
... در طالع قران ... [illegible]
در هر دو طالع قوت دارد ... [illegible]

کار [illegible] اسلام است [illegible] اسلام [illegible] قمر در طالع قران [illegible] تثلیث زهره [illegible] زهره [illegible]
در [illegible] حب [illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible] مردم [illegible] رفاه [illegible]
[illegible] راه [illegible] احوال [illegible] احتراق [illegible] طالع قران [illegible] طالع [illegible] قران
سال [illegible] سال [illegible] سال سیم [illegible] سال [illegible] سال [illegible]
سال پنجم [illegible] سال ششم [illegible] سال هفتم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] سال ۹ [illegible] سال [illegible] سال یازدهم [illegible]
[illegible] سال [illegible] سال [illegible] سال [illegible] سال [illegible]
[illegible] طالع قران [illegible] طالع [illegible] سال [illegible]
[illegible] احتراق [illegible] طالع [illegible]
سال قران [illegible] احکام [illegible] قران
[illegible] مردم [illegible] دولت اسلام قوت [illegible]
[illegible] اقلیم رابع است اقلیم رابع [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] قوام دولت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] طالع قران [illegible] طالع قران [illegible] قوت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قوت زهره [illegible]
[illegible] حقیر [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] حضور [illegible] اعظم
[illegible]
[illegible]

[illegible]



در [illegible]

[illegible]

در [illegible] ۱۲۹۱ در طهران [illegible]

قد ادری ضیعة وحسبک فیها | زادک الله عزة وبهاء
عالم من فخامة وجلال | ما تجلی الایام بالا اللیالی

مولانا رومی

[illegible]

از جناب آقا سید ابو جعفر
نجفی و لله درّه الکثیر

مقرونی وصالك للجوع فجد لی
بجیوالی یا مقرونی بجیوا اتی

وصلاتی إن لم تعدها بلطف
وصلاتی لاقطعن صلاتی

ایضا من سید المرقوم
ولله درّه الموفور

یا امیرا غدا لکل القروم
وفدیرا یدمی لاهل العلوم

لك دانت اهل الفضائل طرًّا
شدت بیتا للفضل فوق النجوم

در شب شنبه ۵ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۷۷ [illegible]
حرکت [illegible]
خاک [illegible]



مسعود سعد سلمان

[illegible]

در شب شنبه ۲۵ شهر رجب المرجب [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۷۶
اعتضاد السلطنه وزیر علوم

[illegible]

[illegible]

ایا بن الملوک الصید والملک الذی
له فی البرایا ینتهی الفخر والمجد
کساک ملیک الدهر الغر خلعة
بها دام فی الدنیا لک الیمن والسعد
وخصصت فیما اخترته من مناصب
برغم العدی فالشکر لله والحمد

در شب [illegible] شنبه نوزدهم شهر
محرم الحرام [illegible] ۱۲۶[illegible]

۱۲۷۸

[illegible]



[illegible]

Crécy

[illegible]

پادشاه سوید

[illegible]

... در سنه ۱۱۳۰ هجری ... کوستاوآدلف ... [illegible]

[illegible]

... در سنه ۱۱۸۱ هجری دوبان نام ... [illegible]

[illegible]

اول نصرت ... [illegible]

[illegible]



قال في القاموس الدامغة شجة تبلغ الدماغ وهي اخر الشجاج وهي عشرة مرتبة قاشرة حارصة باضعة دامية متلاحمة سمحاق موضحة هاشمة منقلة امة دامغة وزاد ابو عبيد قبل دامية دامعة بالمهملة ووهم الجوهري فقال بعد الدامية انتهى

اقول العجب كل العجب ان صاحب القاموس نفسه فسر الدامعة بما فسر به الجوهري فقال في دمع الدامعة من الشجاج بعد الدامية ثم انه ذكر ان الشجاج عشرة مرتبة وذكر احد عشر لفظاً كما ترى لكنا لما رجعنا الى تفاسير الالفاظ في القاموس وجدنا ان ما فسر به الباضعة هو ما فسر به الدامية قال الباضعة الشجة التي تقطع الجلد وتشق اللحم شقاً خفيفاً وتدمي الا انها لا تسيل وقال في تفسير الدامية ان الدامية شجة تدمي ولا تسيل فعلى هذا يكون الشجاج عشرة الا ان الشجة منها الفاظاً لكن قوله وزاد ابو عبيد قبل دامية دامعة يقتضي ان يكون الدامعة واسطة بين الباضعة والدامية وهذا يقتضي المغايرة بين الباضعة والدامية وبالجملة فكلامه مضطرب على ما ترى اما تفسير الالفاظ المذكورة على ما استخرجنا من القاموس هكذا

القاشرة اول الشجاج تقشر الجلد

الحارصة الشجة تشق الجلد قليلاً

الباضعة تقدم

الدامية تقدم

المتلاحمة شجة متلاحمة اخذت فيه اي في اللحم ولم يبلغ السمحاق

سمحاق كقرطاس قشرة رقيقة فوق عظم الرأس وبها سميت الشجة اذا بلغتها سمحاقاً

موضحة الشجة التي تبدي وضح العظام اي بياضه

الهاشمة شجة تهشم العظم او هشمت العظام ولم تتباين فراشه او هشمه فكسرته واخرج وتباين فراشه

المنقلة كمحدثة الشجة التي ينقل منها فراش العظام وهي قشور تكون على العظم دون اللحم

امة شجة امة ومامومة بلغت ام الرأس والام الدماغ او الجلدة الرقيقة التي عليها

الدامغة شجة تبلغ الدماغ وهي اخر الشجاج

ثم اقول ان كان الام الدماغ فيكون الامة والدامغة ايضاً واحداً فتامل

[illegible]

روى الهيثم بن عدي عن مسعر بن كدام قال حدثني سعيد بن خالد الجدلي قال لما قدم
عبد الملك الكوفة بعد قتل مُصعب دعا الناس يعرضهم على فرائضهم فحضرنا بين
يديه فقال مَن القوم قلنا جديلة فقال جديلة عدوان قلنا نعم فانشد

عذير الحيّ من عَدوان كانوا حيّة الأرض
بغى بعضهم بعضاً فلم يرعوا على بعض
ومنهم كانت السادات والموفون بالقرض
ومنهم حكم يقضي فلا ينقض ما يقضي
ومنهم من يجيز الناس بالسنة والفرض

ثم اقبل على رجل منا وسيم جسيم قدمناه اماماً فقال ايكم يقول هذا الشعر
قال لا ادري فقلت أنا من خلفه يقول ذو الاصبع فتركني واقبل على ذلك
الرجل الجسيم فقال ما كان اسم ذي الاصبع قال لا ادري فقلت من خلفه اسمه حرثان
فتركني واقبل عليه فقال له ولم سمي ذا الاصبع قال لا ادري فقلت انا من خلفه نهشته
حية في اصبعه فاقبل عليه وتركني فقال من ايكم كان فقال لا ادري فقلت انا من خلفه
من بني تاج الذين يقول الشاعر فيهم

فأمّا بنو تاج فلا تذكرنّهم
ولا تتبعن عيناك من كان هالكا

فاقبل على الجسيم فقال كم عطاؤك قال سبعمائة درهم فاقبل علي وقال كم عطاؤك
انت قلت اربعمائة فقال يا ابا الزعيزعة حطّ من عطاء هذا ثلثمائة وزدها
في عطاء هذا فرحت وعطائي سبعمائة وعطاؤه اربعمائة

از قوس قزح [illegible]

[illegible]

[illegible] سنه ۱۲۹۳ [illegible]

[illegible]

| اقسام اجسام | اسم محلها | تاریخ سقوط اجسام | شاهد |
|---|---|---|---|
| باریدن گوگرد | شهرهای سدوم و عموره | ۱۸۹۸ سال قبل از حضرت عیسی | توریه حضرت موسی |
| باریدن سنگ | روم | ۶۵۴ سال قبل از حضرت عیسی | لیوی |
| باریدن سنگ | روم | ۲۰۵ سال قبل از حضرت عیسی | جان اوبسقان |
| باریدن آهن | لوقانیا | کمسال قبل از شکست کراسس | پلینی |
| باریدن جیوه | ایطالیا | کمسال قبل از شکست کراسس | دیان |
| سقوط یک سنگ بزرگ | حوالی رودخانه نقوس | در سال دوم از المپیاد هفتاد هشتم | پلینی |
| سقوط سه سنگ بزرگ | سترلیس | ۴۵۲ سال قبل از حضرت عیسی | کونت مرسلین |
| سقوط یک پارچه آهن | سینر | [illegible] | پالاس [illegible] |
| سقوط یک سنگ [illegible] | حوالی رین علیا | هفتم نوامبر سنه ۱۴۹۲ عیسوی | پوتان فوزن |
| سقوط هزار و دویست پارچه سنگ [illegible] | بلوک پادوا در مملکت ایطالیا | ۱۵۱۰ عیسوی | فاز دین دوارزه |
| سقوط یک سنگ [illegible] | کوه [illegible] | بیست هفتم نوامبر سنه ۱۴۹۲ عیسوی | فاستابن |
| باریدن گوگرد | قوپنهاغن پایتخت دانمارک | ۱۶۴۶ عیسوی | اولاکس ودوارزیاس |
| باریدن گوگرد | بلوک فرانسه | ۱۶۵۸ عیسوی | سباجین [illegible] |
| باریدن اجزای [illegible] | ایسلاند | ۱۶۹۸ عیسوی | موشین [illegible] |
| سقوط سنگ [illegible] | تنقادرنیا | شهر جنیوری سنه ۱۷۰۶ عیسوی | پال ولو فاسس |
| باریدن آتش | کوزلینسالن | چهارم جنیوری ۱۷۱۷ عیسوی | زکفرانی ولوکفارث |
| باریدن ریگ [illegible] | دریای محیط | ششم ماه اپریل ۱۷۱۹ عیسوی | [illegible] |
| باریدن گوگرد | برنزویق | اکتوبر ۱۷۲۱ عیسوی | [illegible] |

[illegible]



| سقوط اجسام | محل سقوط | تاریخ سقوط | شهود سقوط |
|---|---|---|---|
| سقوط یک سنگ بزرگ [illegible] | نازمنتی | ۱۷۵۵ عیسوی | تلگنه |
| سقوط سنگ [illegible] | بلوک برپس فرانسه | سپتمبر ۱۷۵۳ عیسوی | تلگنه |
| سقوط پاره سنگ [illegible] | حوالی وارانه | ۱۷۶۲ عیسوی | آقادوبرذ |
| سقوط یک سنگ [illegible] | لوس فرانسه | سیزدهم سپتمبر ۱۷۶۸ عیسوی | [illegible] |
| سقوط سنگ [illegible] | آزتووا | ۱۷۶۸ عیسوی | قرسان |
| سقوط یک پارچه سنگ | [illegible] | ۱۷۶۸ عیسوی | لوزآنه |
| باریدن سنگ | حوالی [illegible] | جولای ۱۷۸۹ عیسوی | [illegible] |
| باریدن سنگ [illegible] | حوالی [illegible] | [illegible] ۱۷۹۰ عیسوی | [illegible] |
| سقوط [illegible] سنگ | [illegible] | جولای ۱۷۹۴ عیسوی | [illegible] |
| سقوط یک [illegible] | [illegible] بلوک [illegible] انگلیس | سیزدهم دیسمبر ۱۷۹۵ عیسوی | کپتان [illegible] |
| سقوط یک سنگ [illegible] | پورتقال | [illegible] فبروری ۱۷۹۶ عیسوی | [illegible] |
| سقوط یک سنگ [illegible] | [illegible] فرانسه | [illegible] مارچ ۱۷۹۸ عیسوی | [illegible] |
| سقوط یک [illegible] | [illegible] | [illegible] مارچ ۱۷۹۸ عیسوی | [illegible] |
| باریدن سنگ | بنارس هندوستان | [illegible] دسمبر ۱۷۹۸ عیسوی | [illegible] |
| سقوط یک پارچه [illegible] | امریقا | پانزدهم [illegible] ۱۸۰۵ عیسوی | [illegible] |

[illegible]

مشهور گفته است که تعبیر برسیده آن سنگها در وقت بعضی از بلاد از هوا بزمین آمده بر چهار گونه ای شناخته شده و این سنگها بعضی کوچک‌تر و بعضی بزرگتر بوده و باروشنائی داخل آمده و در وقت رسیدن بزمین گرم بوده و دیگر معدنها هست لکن با معدن زمین تفاوت داشته و در حال است تا حال معلوم نشده بعضی جبال انجم را از کوه آتش بر یاد آمده و دیگران را از کوه آتش در زمین انداخته و با آسمان در هوا بهم رسیده



انکساگرس حکیم یونانی در سنه ۴۶۵ قبل از مولد عیسی حکم کرده بود که در فلان روز سنگ از آسمان خواهد افتاد و نوشته‌اند که آن حکم راست شد و گفته‌اند که آن سنگ مساوی یک بار کالسکه بود

در هفتم نومبر سنه ۱۴۹۲ عیسوی یک سنگ در وزن دویست و پنجاه لیور ( ۴۵ ) در ان‌سی‌شیم که در مشرق مغرب پروس در ایام امپراتور مکسی میلین واو چنان خیال کرد و تعبیر زد که این علامت است که باید جنگ کند با پادشاه عثمانلو و آن سنگ را بحرمت زیاد در کلیسای ان‌سی‌شیم برد

۷ سپتمبر سنه ۱۵۱۰ چندتا از آن سنگ اسماف در ولایت لمبردی (شمال ایطالیا) و وزن یکی از آنها صد و بیست لیور بود (۴۲) و یکی دیگر مساوی شصت لیور بود ( ۲۱ )

در دهم ژولیه سنه ۱۵۳۸ بسیار از آسمان افتاد در اطراف شهر کزبرک (آلمان) مدت چند ساعت می بارید

در سنه ۱۵۶۴ میان شهر ملین و بروسیل (بلژیک) چند سنگ از آسمان بارید

در روز ۲۷ نومبر سنه ۱۶۲۷ بالای کوه واسیه در پرووانس که در میان مملکت فرانسه است یک سنگ بارید که وزن آن پنجاه و نه لیور بود

در سنه ۱۶۴۶ در سپتمبر ۲۶ در شهر کپنهاک (دانمرک) و در سنه ۱۶۷۳ در شهر ورانه (ایطالیا) سنگ از آسمان بارید

در سنه ۱۶۹۵ در ولایت ایرلند سنگ بارید

در ۲۲ ژوئن سنه ۱۷۲۳ در نزدیک شهر پلس‌کوبس (بوهم) بسیار نزدیک سنگها افتاد در موضعی ۲۵ سنگ شمردند و در موضعی دیگر هشت سنگ

در سنه ۱۷۴۳ نزدیک شهر لی‌بشنس (بوهم) سنگ بارید

در سنه ۱۷۵۰ در دهم اکتبر نزدیک شهر کوتانس در ولایت فرانسه یک سنگ بزرگ افتاد که خورد شد قطعه بزرگتر آن بیست لیور بود و صدای آن در دو فرسخ که بزمین خورد تا دوازده فرسخ راه بگوش میرسید

۲۶ می سنه ۱۷۵۱ دو تکه سنگ بارید در نزدیک آگرام (اتریش) وزن یکی هفتاد و یک لیور بود و دیگری شانزده لیور که حکیم کلپرت تفصیل کرده که در صد جزء آن نود و پنج جزء آهن بود و سه جزء و نیم نیکل بود

در سنه ۱۷۹۰ بسیار سنگ بارید با صدای بلند در نزدیک شهر اُش در ولایت فرانسه

۱۷۹۸ چند سنگ بارید در نزدیک شهر ویل‌فرانش فرانسه یکی از آنها زمین را سوزانید و فرو رفت و تا مدت یک روز بوی کبریت از آن می آمد

در ۲۶ اپریل سنه ۱۸۰۳ در شهر اکل (نرماندی فرانسه) و در سنه ۱۸۰۵ در شهر اسلامبول بارید سنگها

۱۳ مارت ۱۸۰۷ در تلک کولگنکز (روسیه) بعد از یک رعد و برق شدید یک سنگ بارید که وزن آن صد و شصت لیور بود

۱۴ دسمبر ۱۸۰۷ چند سنگ بارید در نیک وینای شمالی با صدای عظیم

سیم ژانویه ۱۸۱۰ چند سنگ بارید در ینوکینک (شمالی امریکا)

۱۹ اپریل ۱۸۰۸ چند سنگ بارید در ولایت پیه‌ما (شمالی ایتالیا) با صدای عظیم

۱۰ سپتمبر ۱۸۱۳ یک سنگ از آسمان بارید در ولایت لیم ریک (ایرلاند) دو ساعت قبل از ظهر

وزنش هفده لیور بود

در پنجم سپتمبر ۱۸۱۴ در شهر اژن ولایت فرانسه و پنجم نومبر از همان سال در هندوستان سنگ بارید

۱۸ نومبر ۱۸۱۵ یک سنگ بارید نزدیک دتی دوراله در ولایت هندوستان که صدای آن مثل صدای توپ بود

برهمن آن سنگ را که وزنش ۲۵ لیور بود بردند در بتخانه دوراله و تا حال هندوها با احترام زیاد به زیارت آن می‌روند

و چنان می‌پندارند که حجرالاسود در زمان قدیم نیز از آسمان افتاده

۱۲ ژوئیه ۱۸۲۰ یک سنگ که بوزن یک من بود دو ساعت بعد از ظهر در دونبرویپیک (روسیه) بارید

۱۵ ژوئن ۱۸۲۱ در بلوک آردش فرانسه چند سنگ بارید با صدا که بیست دقیقه طول کشید و از هشت فرسخ صدای آن رسید

یکی از آن سنگها وزنش شصت و پنج من بود و بقدر دو ذرع در زمین فرو رفت

سیم ژوئن ۱۸۲۲ بعد از غروب آفتاب نزدیک شهر آنژه فرانسه بعد از صدای عظیم چند سنگ بارید با روشنائی

و وزن یکی از آن سنگها نیم من تبریز بود

۱۴ اکتبر ۱۸۲۴ چند سنگ بارید میان شهر فیرنتی و سینیس

در ... ذیقعده الحرام سنه ۱۳۳۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] اعتضاد السلطنه

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

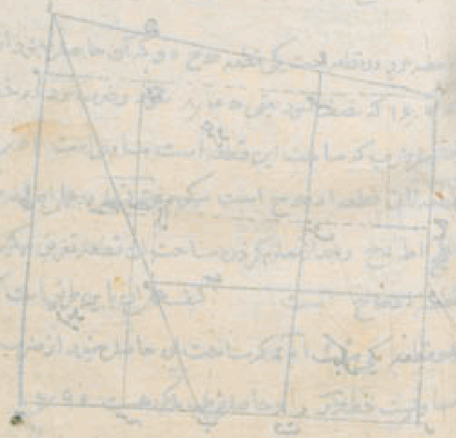



مهمان میروم تا آزاد بروم
از دو جهت ... [illegible]
... ۱۲۷۲

تقسیم ثلاثه کره ارض



صورت سؤالی که کرده شد ازینجانب نموده در یوم چهارشنبه اخر ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۷۳ در مدرسه دار الفنون دولت علیه

زمینی را که بشکل ا ح ب ر میباشد سه نفر مالکند که آن سه نفر زید و عمرو و بکر فرض شده است

و قسمت هر یک از انها دران زمین ازین قرار است زمین زید مساوی است بقطعه ا ب ح

زمین عمرو مساویست بقطعه ا ب ه و

زمین بکر مساویست بقطعه ه و ب ر

و در این زمین سمتهای مختلفه جاده است میخواهند این قسمتها را بطوری تغییر دهند که هر سه قسمت را در یک سمت

جاده باشد و از تمام زمین یک حصه بجهة عمارت اختیار شده است که قطعه و ح ط ه باشد و هر ذرع مربع این قطعه

برده قران می ارزد و حصه دیگر بجهة باغ اختیار شده است و هر ذرع مربع از او چهار قران می ارزد و آن قطعه ا ی ن ح داط

میخواهند این قسمتها را بطوری تغییر بدهند که نقصانی در قیمت زمین اشخاص حاصل نشود بعد از تغییر دادن و خط د ر

و ح ا عمودند بر خط ح ر و خط ه و متوازی است با خط ح ر و صورت زمین اینست

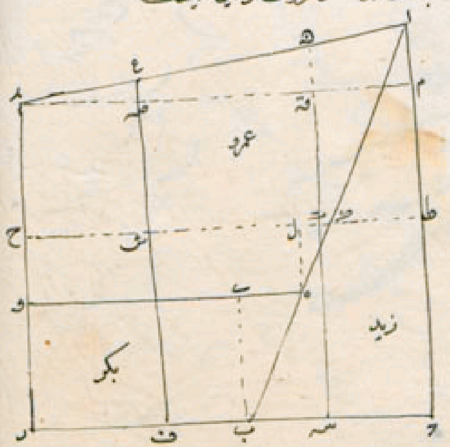

خطوط معلومه

خط ر و = ۳٫۲

خط و ه = ۵٫۲

خط ب ر = ۶٫۲

خط ب ح = ۵٫۴

خط ا ح = ۹٫۶

خط ح ر = ۴٫۸

خطوطی که در اثنای عمل محتاج بآنها میشویم و باید از خطوط معلومه استخراج نمود

خط ح ر = ۱۱٫۶

خط و ح = ۱٫۶

خط ب د = ۸٫۴

خط ح ه = ۳٫۶

خط ا ط = ۴٫۸

خط ه ب = ۱٫۸

خط ه و = ۸٫۰

خط ط ل = ۰٫۹

خط ح ط = ۸٫۹

خط ط ط = ۲٫۷

خط ا م = ۱٫۲

زیرا که مساویست خط و ب تفریق خط و ح

زیرا که مساویست خط ا ح منهای خط ...

| | |
|---|---|
| ه ب | ه ب |
| ا ح | ب ح |

| | |
|---|---|
| ه ل | ط ل |
| ا ح | ب ح |

مقدار هر یک از حصه بعد از تغییر

ف ر حصه بکر = ۳٫۵۹۱۶

س ر حصه عمرو = ۸٫۴۸۷۷

ف س حصه عمرو = ۴٫۶۹۶۱

س ح حصه زید ۳٫۳۱۲۳



باید اولا قیمت حصه هر یک از زید و عمرو و بکر را معلوم نمود باین طور

قیمت حصه زید باید حصه او را دو قسم نمود یکی مثلث ا ط ک که قیمت هر ذرع از آن مساوی چهار قران است و دیگری سطح قطعه

ط ک ح ب که قیمت هر ذرع از آن مساوی ده قران است و عمل آن باین طریق است که اولا مساحت مثلث ا ط ک

را باید معلوم کرد و از مثلث ا ح ب کم نمود باقی مساحت قطعه ط ک ح ب است

کل مساحت حصه زید که مثلث ا ح ب است حاصل میشود از ضرب نصف خط ا ح در خط ح ب که مساویست ۵٫۴

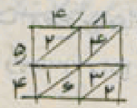

خط ا ح = ۹٫۶

نصف = ۴٫۸

یعنی ۲۵٫۹۲

و مثلث ا ط ک حاصل میشود از ضرب نصف خط ا ط در خط ط ک

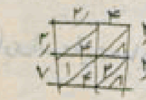

نصف خط ا ط = ۲٫۴

خط ط ک = ۲٫۷

یعنی ۶٫۴۸ قیمت آن هست ۲۵٫۹۲

چون مساحت مثلث ا ط ک را از مساحت مثلث ا ب ح کم کردیم باقی ماند

۱۹٫۴۴ قیمت آن هست ۱۹۴٫۴

قیمت مجموع حصه زید هست ۲۲۰٫۳۲

۸٫۰ = جمع خط ه و ۸٫۹ = جمع خط ط ح

اما حصه عمرو دو قطعه است یکی قطعه ه ح ه و که آن حاصل میشود از جمع خط ه و

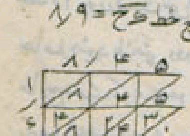

بخط ۱۶٫۹ که نصف شود یعنی ۸٫۴۵ شود و ضرب شود در خط و ح ۱٫۶

و حاصل ضرب که مساحت این قطعه است مساویست ۱۳٫۵۲ قیمت آن هست ۱۳۵٫۲

و قطعه ثانی قطعه ا ه ح است میگوییم بجهة تسهیل در عمل اضافه میکنیم براین قطعه مثلث ا ط ک را تا حاصل شود

سطح ا ط ح و بعد از معلوم کردن مساحت ان قطعه تفریق میکنیم از آن مساحت مثلث ا ط ک را باقی ساحت قطعه

قطعه ا ه ح است کیفیت عمل آن باین طریق است که قطعه مذکوره بعد از اضافه مثلث ا ط ک منقسم میشود

بدو قطعه یکی مثلث ا م ه که مساحت آن حاصل میشود از ضرب نصف خط ا م یعنی ۰٫۶ در تمام خط م ه که

مساویست خط ح ر را و حاصل ضرب مذکور هست ۶٫۹۶

دویم مستطیل م ه ط ح که مساحت آن حاصل میشود از ضرب خط م ط که مساویست

خط ط ح را یعنی ۳٫۶ در خط ح ر یعنی ۱۱٫۶

و حاصل ضرب مساویست ۴۱٫۷۶

مجموع المساحتین که قطعه ا ه ط ح است مساویست ۴۸٫۷۲

و مثلث ا ط ک بود ۶٫۴۸

بعد از تفریق حاصل میشود قطعه ا ه ح = ۴۲٫۲۴

خط ا ط = ۴٫۸

خط و ح = ۳٫۶

مجموعا = ۸٫۴

نصف = ۴٫۲

۴۸٫۷۲

تنبیه بجای این دو عمل میتوان

که خط ا ط را با خط ح ح جمع نموده تنصیف کند و حاصل را ضرب نماید در خط ح ر حاصل مساحت

قطعه ا ه ط ح است

۱۳۵٫۲ مقدار حصه اول عمرو ...
۱۶۸٫۹۶ ...
۳۰۴٫۱۶ ... حصه عمرو

ترجمهٔ این نسخه ... [illegible]

[illegible]

شده است ... [illegible]



اما ساحت قطعهٔ بکر حاصل میشود از جمع دو خط ه‌ ر ب ه و حاصل ضرب سطور که ساحت قطعهٔ بکر است

مساوی‌ست ۲۲٫۷۳ قیمت آن هست ۲۲۷٫۲

| | |
|---|---|
| خط ه و = | ۸٫۰ |
| خط ب ر = | ۶٫۲ |
| جمعها = | ۱۴٫۲ |
| نصف المجموع = | ۷٫۱ |

قیمت حصه زید = ۲۲۰٫۳۲

قیمت حصه عمرو = ۳۰۴٫۱۶

قیمت حصه بکر = ۲۲۷٫۲

مجموع قیمتها ۷۵۱٫۶۸

امتحان صحت عمل مستطیل ح ر در ح ر مساوی‌ست ۶٫۱۱ × ۴٫۸ = ۵۵٫۰۸ قیمت آن هست ۵۵۰٫۸

و منحرف ا م ط ح مساوی است و ح ۳٫۶ + ۴٫۸ ا ط نصف میکنیم بر دو ضرب ۶٫۱۱ ح ر

که مساوی‌ست ۴۸٫۷۳ قیمت آن هست ۱۹۴٫۸۸

| | |
|---|---|
| ح م = | ۳٫۶ |
| ا ط = | ۴٫۸ |
| جمعها | ۸٫۴ |
| نصفه | ۴٫۲ |

۱۹۴٫۸۸
۵۵۰٫۸
۷۵۱٫۶۸

مساوی است قیمت سابق را از اینجا معلوم شد که عمل صحیح است

طریقهٔ تحصیل جواب بجبر و مقابله گوئیم که فرض میکنیم ر ف را شی و از ضرب آن در ۴٫۳۲ حاصل میشود ۴٫۳۲ شی

و این قیمت مقدار دو اربعه اضلاع در رف است و چونکه نسبت خط ه م بخط م آ چون نسبت شی است بخط ص ع پس اگر شی را در ۱٫۲ ضرب کنیم

حاصل میشود یک شی و دو عشر که باید قسمت شود بر یازده عدد و شش عشر ۱۱٫۶

خارج قسمت که ۰٫۱۰۳۴۴۹ شی است مقدار خط ص ع است

تضعیف آن هست ۰٫۲۰۶۸۹۸ شی از او در شی ضرب کردیم حاصل شد این که بود

از اموال اما با اشیاء سابق جمع کردیم شد ۰٫۲۰۶۸۹۸ مال + ۶۲٫۴ شی

که مساوی است ۲۲۷٫۲ عددی که قیمت حصه بکر است بحسب اعمال سابقه

مال واحد + ۳۰۱٫۵۹۷ شی = ۱۰۹۸٫۱۲۵

$$x^2+301.597x = 1098.125$$

$$\sqrt{x^2+301.597x+\left(\frac{301.597}{2}\right)^2}=\sqrt{23838.312602}$$

$$x+150.7985=154.3901$$

$$x=3.5916$$

هو

[illegible] حضرت [illegible] که از ولایت [illegible] به شرف [illegible] شاهزاده اعظم [illegible] دام [illegible]

[illegible] شاهزاده اکرم [illegible] نوشته اند [illegible] ۱۲۸۹ [illegible]

[illegible]



هو

[illegible] حضرت [illegible] که از [illegible] شاهزاده اکرم [illegible] دام [illegible]

[illegible] نوشته اند [illegible] ۱۲۸۹

[illegible]

٢١٠ ٢١٠ ٢١٠

٧٧ ) ٥ ٤٤ ٣٤ ( ٦٠

٧٤٣٤
٧٧
٧٥ ١ ١ ٥٢
٣٤
٧٥ ١ ١ ٣٦

من كتاب الآثار الباقية عن القرون الخالية. واما تاريخ المحرم فان اردنا معرفة اوائل سنيه وشهورها بحسب التواريخ اخذنا
سني الهجرة التامة ووضعناها في ثلاثة مواضع وضربنا الاول في ثلثمائة واربعة وخمسين يوما والثاني في اثنين وعشرين دقيقة
والثالث في ثانية واحدة وزدنا على الدقائق اربعا وثلاثين دقيقة ابدا ثم نرفع ما في المنازل الى ما ارتفع ونجبر الدقائق ان
كانت اكثر من خمسة عشر ونطرحها ان كانت اقل فلا نعتد بها فما اجتمع فهو ما مضى من اول سنة الهجرة الى اول تلك السنة
اياما فنزيد عليها خمسة ونطرحها اسابيع فما بقي دون سبعة فهو علامة المحرم فان اردنا غيره من الشهور اخذنا لما مضى
قبل المطلوب من الشهور التامة لشهر يومين ولشهر يوما ونزيد المجتمع على علامة المحرم ونلقي المبلغ اسابيع فيبقى علامة ذلك الشهر
بحساب التواريخ المتخرج بالمسير الاوسط فاما رؤية الهلال ففي تحقيقه من الطول والصعوبة ما يحتاج معه الى اعمال صعبة
وجداول كثيرة ونكتفي منه بما في زيج محمد بن جابر البتاني وزيج حبش الحاسب فليقصدهما ان احتاج اليها الطالب
وعلى ما ذكرنا عملت الفرقة المدعية للبواطن المنتحلة لتشيع الآل فاوردت حسابا زعمت انه من اسرار النبوة وهو هذا
ان اردت ان تعلم اول رمضان فخذ سني الهجرة التامة واضربها في اربعة وزد على ما اجتمع من الضرب خمس سني الهجرة
وسدسها فان بقي من كلا القسمين كسر فاجبره بالايام يوما ان كان احدهما او مجموعهما اكثر من نصف مخرج الكسرين
ثم زد على ما اجتمع اربعة واطرح ما بقي اسابيع فما بقي دون سبعة فهو علامة شهر رمضان وهو مبني على ما ذكرناه
فان ايام كل سنة من سني القمر وهو ٣٥٤ يوما اذا القيت اسابيع بقي اربعة فاذا ضرب سني الهجرة في اربعة صار كانه
طرح ايام كل سنة اسابيع وجمع بواقي ذلك واذا اخذ خمس سني العرب وسدسها صار كانه اخذ لكل واحد من
السنين خمس يوم وسدسه فان اخذ خمس السنين وسدسها عن ضربها في خمس يوم وسدسه وقسمها على مخرجيهما
فاذا القي الجميع اسابيع وعد ما بقي من يوم الجمعة الذي هو اول المحرم انتهى الى علامة المحرم واذا زدنا عليها ستة وعدة
المجتمع من يوم الاحد آل الى معنى واحد وانما زاد هؤلاء اربعة لانه اخذ لشهر يومين ولشهر يوما كان الذي يجتمع الى اول
شهر رمضان خمسة واذا زادها على علامة المحرم انتهى الى علامة شهر رمضان وقد كان زاد المحرم ستة يرجع الى الخمسة اللازمة
الى شهر رمضان فصار الجميع احد عشر واذا القي منها سبعة بقي اربعة وهو ما بقي من مجموع الزيادتين وانما يتفق الحساب
الملقى من يوم الجمعة والذي ذكرناه قبل اعني الملقى من يوم الخميس بسبب انجبار اليوم من الاربع والثلاثين دقيقة
هناك حين لا يجبر ههنا من الكسور شيء والى هذا الحساب واخواته ذهب اصحاب الرأي المستحدث في هذا
المذهب المعروفين بخوارزم بالبغدادية لنسبتهم الى داعيهم وهو شيخ كان يستوطن بغداد ووجدت بعض رؤسائهم
اخذ الجدول المجرد الذي وضعه حبش في زيجه لتصحيح التاريخ المستعمل في حساب الكواكب فزاد على كل واحد
مما فيه وهي علامة المحرم خمسة للعلة التي ذكرنا وغير الصورة وجعل الاستقامة في الجدول تصديرا كوكبيا



كهيئة الحية الملتوية كما ادار بعض اهل طبرستان دائرة يعود العدد فيها عند الاستقامة الى مبدئه
وافتى انه القوم بوضع كتاب طعن فيه على طالبي الهلال بالرؤية وسبّهم وعيّرهم باستفتاء اليهود والنصارى
عن طلب الهلال للصيام واوائل الشهور بما عندهم من الجداول واشتغال المسلمين بالمتشابه من الاحوال ولو
جاوز الموضع لجدول المجرد من زيج حبش حتى انتهى الى اعمال اصحاب الهيئة في رؤية الهلال ووقف على كيفيتها
وعلى حقائق ما عليه اليهود والنصارى لعلم ان الذي ذهب اليه اهل الكتب هو الشبيه بعينها وعمي او انه على
ما قدمنا تحقق ذلك على ان علماء الهيئة مجمعون على ان المقادير المفروضة في اوائل اعمال رؤية الهلال هي ابعاد
لم يوقف عليها الا بالتجربة وللمناظر احوال هندسية يتفاوت لاجلها المحسوس بالبصر في العظم والصغر وفي الاحوال
الفلكية ما اذا تاملها متامل منصف لم يستطع بت الحكم على وجوب رؤية الهلال او امتناعها وخاصة حين تقع قريبا
من نهاية ذلك البعد المفروض وهذا اللولب المنقول من الجدول المجرد

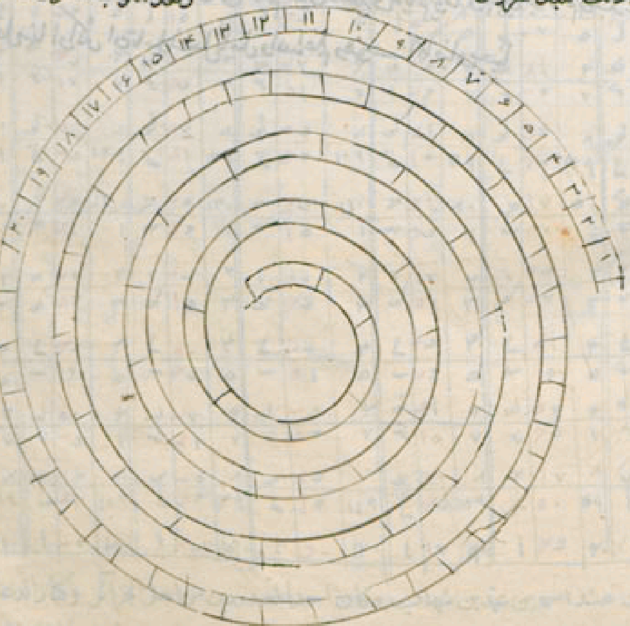

على ان فى الجدول المجرد الذى اورده الحكيم حبش فى زيجه المعروف بالممتحن ونقل هذا الرجل المذكور ما فيه من الكوكب بزيادة خمسة فى مواضع قد جبر حبش كسورها الى الصحاح ولم يجب ذلك فيه وعمل مثله فى جداول الاوساط حتى لم يتاد لذلك الى غلط ومن اراد صحة ما قلناه فليفتش بين هذا الكوكب (فانه الجدول المجرد بعينه مزادا عليه خمسة لتصير لرمضان) وبين الجدول الصحيح الذى حسبناه لعلامة المحرم واثبتنا الكسور التابعة للصحاح ارادة ان يقع تحت حس البصر ويلوح عيانا فيستعان به على امور غيره والعامل به يسقط من سنى الهجرة صح السنة الناقصة ما بين دهنوق ان كانت اكثر ويدخل بالباقى سطر العدد ويأخذ ما بحياله من الايام والدقايق ويزيد على الدقايق خمسة ايام واربعا وثلاثين دقيقة ويرفع منها الى الايام ما ارتفع ويلقى منها سبعة ان كان فيه فيجتمع علامة اول المحرم واذا زدنا عليه خمسة حصلت علامة رمضان فليقس ذلك الى هذا الكوكب فانه يقع فى بعضها خلاف بسبب جبر الدقايق التى لم يتم ستين دقيقة الى الايام يوما وبتبيين عيانا انه لم يركب الحاسبين عشر سنين دون ما هو اقل منها او اكثر ان تاسل فضل تامل والله اعلم وهو حسبنا كافيا ومعينا



[illegible]

وهذا هو الجدول الصحيح

| | | | ل | | | س | | | ص | | | قك | | | قن | | | قف | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | دقايق | ايام | | دقايق | ايام | | دقايق | ايام | | دقايق | ايام | | دقايق | ايام | | دقايق | ايام | | دقايق | ايام |
| ١ | ١٨ | ك | ٣١ | ٠و | ك | ٦١ | ٧ب | ك | ٩١ | ٥٠ | ك | ١٢١ | حب | ك | ١٥١ | ١٥ | ك | ١٨١ | حو | ك |
| ٢ | ١٥ | ه | ٢ | حو | ه | ٢ | ١٨ | ه | ٣ | ٥ب | ه | ٣ | ٧ب | ه | ٢ | ٥٠ | ه | ٣ | حب | ه |
| ٣ | ٠و | ٥ | ٣ | ٥ب | و | ٣ | ٥٠ | و | ٣ | هب | و | ٣ | ٥١ | و | ٣ | حو | و | ٣ | ١٧ | و |
| ٤ | ب | ط | ٣ | ١٥ | ط | ٤ | حو | ط | ٤ | ١٨ | ط | ٤ | ٠ب | ط | ٣ | ٧ب | ط | ٤ | ٥٠ | ط |
| ٥ | ٧ب | ق | ٥ | ٥٠ | ق | ٥ | حب | ق | ٥ | ١٥ | ق | ٥ | حو | ق | ٥ | ١٨ | ق | ٥ | ٠و | ق |
| ٦ | ٥١ | س | ٦ | حو | س | ٦ | ١٧ | س | ٦ | ٠و | س | ٦ | ٥ب | س | ٦ | ٥٠ | س | ٦ | حو | س |
| ٧ | ٠و | ل | ٧ | ٧ب | ل | ٧ | ٥٠ | ل | ٧ | حب | ل | ٧ | ١٥ | ل | ٧ | حو | ل | ٧ | ١٨ | ل |
| ٨ | حو | ف | ٨ | ١٨ | ف | ٨ | ٥و | ف | ٨ | ٧ب | ف | ٨ | ٥٠ | ف | ٨ | حب | ف | ٨ | ١٥ | ف |
| ٩ | ١٨ | ح | ٣٩ | ٥٠ | ح | ٦٩ | حب | ح | ٩٩ | ٥١ | ح | ١٢٩ | حو | ح | ١٥٩ | ١٧ | ح | ١٨٩ | ٠و | ح |
| ١٠ | ١٥ | ا | ٣٠ | حو | ا | ٧٠ | ١٨ | ا | ١٠٠ | ٥ب | ا | ١٣٠ | ٧ب | ا | ١٦٠ | ٥٠ | ا | ١٩٠ | حب | م |
| ١١ | ٠و | ك | ٤١ | ١٨ | ك | ١ | ٥٠ | ٠ | ١ | حب | ٠ | ١ | ٥١ | ٠ | ١ | حو | ٠ | ١ | ١٧ | ٠ |
| ١٢ | حب | ك | ٢ | ١٥ | ك | ٢ | حو | ك | ٢ | ١٨ | ك | ٢ | ٥ب | ك | ٢ | ٧ب | ك | ٢ | ٥٠ | ك |
| ١٣ | ٧ب | هو | ٣ | ٥٠ | س | ٣ | حب | س | ٣ | ١٥ | ه | ٣ | حو | س | ٣ | ١٨ | س | ٣ | ٥ب | هو |
| ١٤ | ٥١ | ط | ٣ | حو | ط | ٣ | ١٧ | ط | ٣ | ٠و | ط | ٣ | ٥ب | ط | ٤ | ٥٠ | ط | ٤ | حو | ط |
| ١٥ | ٥و | ل | ٥ | ٧ب | ل | ٥ | ٥٠ | ل | ٥ | حب | ل | ٥ | ١٥ | ل | ٥ | حو | ل | ٥ | ١٨ | ل |
| ١٦ | حو | ف | ٦ | ١٨ | ف | ٦ | ٥و | ف | ٦ | ٧ب | ف | ٦ | ٥٠ | ف | ٦ | حب | ف | ٦ | ١٠ | ش |
| ١٧ | ١٨ | ح | ٧ | ٥٠ | ح | ٧ | حب | ح | ٧ | ٥١ | ح | ٧ | حو | ح | ٧ | ١٧ | ح | ٧ | ٠و | ح |
| ١٨ | ١٥ | ل | ٨ | حو | ل | ٨ | ١٨ | ل | ٨ | ٥و | ل | ٨ | ٧ب | ل | ٨ | ٥٠ | ل | ٨ | حب | ل |
| ١٩ | ٥٠ | خ | ٣٩ | حب | خ | ٧٩ | ١٥ | خ | ١٠٩ | حو | خ | ١٣٩ | ١٨ | خ | ١٣٩ | ٥و | خ | ١٩٩ | ٧ب | خ |
| ٢٠ | حو | ط | ٥٠ | ١٧ | ط | ٨٠ | ٠و | ط | ١١٠ | ٥ب | ط | ١٤٠ | ٥و | ط | ١٧٠ | ٧ب | ط | ٢٠٠ | ٥١ | ط |
| ١ | ٧ب | ٤ | ١ | ٥٠ | ٤ | ١ | حب | ٤ | ١ | ١٥ | ٤ | ١ | حو | ٤ | ١ | ١٨ | ٤ | ١ | ٠و | ٤ |
| ٢ | ٥١ | ٧ | ٢ | حو | ٧ | ٢ | ١٧ | ٧ | ٢ | ٠و | ٧ | ٢ | ٧ب | ٧ | ٢ | ٥و | ٣ | ٢ | حب | ٣ |
| ٣ | ٥و | ك | ٣ | ٧ب | ك | ٣ | ٥٠ | ك | ٣ | حب | ك | ٣ | ١٥ | ك | ٣ | حو | ك | ٣ | ١٨ | ك |
| ٤ | حو | ط | ٤ | ١٨ | ط | ٤ | ٥و | ط | ٣ | ٧ب | ط | ٣ | ٥٠ | ط | ٣ | حب | ط | ٣ | ١٠ | ط |
| ٥ | ١٨ | س | ٥ | ٥٠ | س | ٥ | حب | س | ٥ | ٥١ | س | ٥ | حو | س | ٥ | ١٧ | س | ٥ | ٠و | س |
| ٦ | ١٥ | ل | ٦ | حو | ل | ٦ | ١٨ | ل | ٦ | ٥و | ل | ٦ | ٧ب | ل | ٦ | ٥٠ | ل | ٦ | حب | ل |
| ٧ | ٥٠ | ٦ | ٧ | حب | ٦ | ٧ | ١٥ | ٦ | ٧ | حو | ٦ | ٧ | ١٨ | ٦ | ٧ | ٥و | ٦ | ٧ | ٧ب | ٦ |
| ٨ | حو | ف | ٨ | ١٧ | ف | ٨ | ٠و | ف | ٨ | ٥ب | ف | ٨ | ٥و | ف | ٨ | ٧ب | ف | ٨ | ٥١ | ف |
| ٢٩ | ٧ب | ط | ٥٩ | ٥٠ | ط | ٨٩ | حب | ط | ١١٩ | ١٥ | ط | ١٤٩ | حو | ط | ١٧٩ | ١٨ | ط | ٢٠٩ | ٥و | ع |
| ٣٠ | ٥١ | ع | ٦٠ | حو | ع | ٩٠ | ١٧ | ع | ١٢٠ | ٠و | ع | ١٥٠ | ٧ب | ع | ١٨٠ | ٥و | ع | ٢١٠ | حب | ع |

وقد وجدت عند احمد بن محمد بن شهاب وكان احد المعدودين من اهل الجزائر وكبار الدعاة جدولا زعم ان العمل به ان يؤخذ سنو الهجرة التامه ويزاد عليها اربعة ويطرح ما اجتمع ثمانية ثمانية فما بقى اقل يدخل به فى سطر العدد ويأخذ ما بحياله من اى شهر اراده هو اوله من الاسبوع وهو لعمرى مستخرج من هذا الجدول المجرد ايضا ولو تامل متأمل دور الثمانية الذى هو عمل عليه فى هذا الجدول لوجد اوائل السنين فيها راجعة الى يوم بعينه

الاسبوع وينقص كسورها اربع دقايق فلا يخالف هذا الجدول المجرد المصحح الا اذا دار دور الثمانية
مرارا عند تطاول المدة ثم يضطرب اضطرابا فاحشا وذكر هذا الداعي المموه ان الجدول من عمل جعفر بن محمد
الصادق ع حين علم ما كان الناس فيه من الخلاف والشك في شهر رمضان فقال والذي بعث محمدا
بالحق نبيا ما فارق امته حتى افضى الينا علم ما كان وما يكون الى اخر الدنيا واقل ذلك علم الصوم في كل سنة
وفي كل يوم منها وانه كان يقول ما تم شعبان قط ولا نقص رمضان من ثلاثين يوما ولقد افترى هذا
الظالم على ذلك السيد العالم افضل الاشراف واعلم الائمة صلوات الله عليهم حيث اضاف اليه شيئا
غير جائز في دين جده وقد قام البرهان على صحة ضده وكان ذلك الامام الورع ابعد من ان يتلوث باقاويل
امثال هؤلاء ويتدين بانتمائهم بغيا اليه صلوات الله عليه تم ما اردت نقله من كتاب الاثار الباقية عن القرون الخالية

| العدد | محرم | صفر | ربيع الاول | ربيع الاخر | جمادى الاولى | جمادى الاخرى | رجب | شعبان | رمضان | شوال | ذو القعدة | ذو الحجة |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ج | ه | و | ا | ب | د | ه | ز | ب | ج | د | و |
| ٢ | ز | ب | ج | ه | و | ا | ب | د | ه | ز | ا | ج |
| ٣ | ه | ب | ا | ج | د | و | ز | ب | ج | ه | و | ا |
| ٤ | ب | د | ه | ز | ا | ج | د | و | ز | ب | ج | ه |
| ٥ | و | ا | ب | د | ه | ز | ا | ج | د | و | ز | ب |
| ٦ | د | و | ز | ب | ج | ه | و | ا | ب | د | ه | ز |
| ٧ | ا | ج | د | و | ز | ب | ج | ه | و | ا | ب | د |
| ٨ | و | ا | ب | د | ه | ز | ا | ج | د | و | ز | ب |

انحراف قبله بلاد مشهوره استخراج حقیر علی محمد بن محمد حسین

| بلد | طول | عرض | انحراف | |
|---|---|---|---|---|
| مدینه | عه ك | كه ك | لى | سج |
| تكريت | عج ك | لد ل | مه نـ ل | عج |
| مصر | كـ ك | سح ك | نخ لج | عج |
| سرمن رأى | عط ٤ | لد ٤ | رنه | عج |
| كوفه | عط ل | لا ل | سـ لا | عج |
| بغداد | ف ٤ | لج كه | سـ مو | عج |
| واسط | فا ل | لـ ك | ك ند | عج |
| بصره | ند ٤ | لـ ٤ | لر نط | عج |
| عبادان | فد ل | لـ ٤ | م م | عج |
| تبريز | ف ٤ | لح ٤ | ه م | عج |
| اردبيل | ف ل | لح ٤ | سـ لح | عج |
| شماخى | فد ل | م ه | ك ط | عج |
| تفليس | فو ٤ | مح ٤ | مـ ما | عج |
| كرمانشاهان | فح ٤ | لد ل | لح ٤ | عج |
| همدان | فح ٤ | له ٤ | كـ س | عج |
| قزوين | فه ٤ | لو ٤ | الـ له | عج |
| طوس | صـ ل | لر ٤ | مه ر | عج |
| تون | صـ ل | لد ل | ه ك | عج |
| نشاور | صـ ل | لو كا | مو كو | عج |
| قاين | صو ك | لح م | ند ـ | عج |
| هرات | صد ك | لد ل | ند و | عج |
| مرو شاهجان اباد | صـ ٤ | لر م | نـ ل | عج |
| لحسا | فح ل | كد ٤ | سط ٤ | عج |
| حلب | عـ | له ه | ٤ كط | سج |



| بلد | طول | عرض | انحراف | |
|---|---|---|---|---|
| سلطانيه | فد و | لو ل | كب م | عج |
| اصفهان | فو م | لـ كه | م كط | عج |
| كاشان | فو ٤ | لد ٤ | لد لا | عج |
| قم | فه م | لد مه | لا نه | عج |
| طهران | فو ك | له ٤ | لر كو | عج |
| استراباد | فط له | لو ه | لح ع | عج |
| امل | فح ك | لو ه | لد لو | عج |
| شوشتر | فد ل | لا ل | له كه | عج |
| كازرون | فر ٤ | كط له | نا | عج |
| شيراز | فح ٤ | كط لو | لح ك | عج |
| يزد | فط ٤ | لـ ٤ | لح ع | عج |
| كرمان | صـ ل | كط ه | سـ لح | عج |
| سمرقند | صط ـ | لط لـ | سـ لح | عج |
| قندهار | قـ م | لح ٤ | عه ٤ | عج |
| بلخ | قا ٤ | لو ما | سـ لو | عج |
| بخارا | صـ ل | لط ه | ط ل | عج |
| سمنان | فح ٤ | لو ٤ | لو ر | عج |
| دامغان | فح نه | لو ك | لح ه | عج |
| بسطام | فط ل | لو ـ | لط ح | عج |
| بنرهاد | صا ل | لو ه | مد ط | عج |

این قطعه را نواب شاهزاده [illegible] السلطنه و [illegible] نایب [illegible] فرموده‌اند [illegible]
ماه صفر سنه ۱۲۷۶

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

سام میرزای شمس الشعرا که بعد از مرحوم شدن میرزا سروش شمس الشعرای سابق ملقب مزبور گردید

در حسب استدعای نواب اشرف والا شاهزاده اعظم اعتضاد السلطنه وزیر علوم و صنایع و تجارت ... مخلف

این لقب با و مرحمت شد و در حضور نواب معظم الیه ... مرخص ... از آنجا عوض ...

در واقع در تقاضای قصیده مرحوم میرزا سروش شمس الشعرا در مدح نواب معظم الیه عوض گفته است

چه طینت زمین که بر آسمان معظم  که مورد اردوم از در که وزیر علوم

اگرچه در که او خلد جاودانه بود  بمن و شیطنتی نیست چون شدم محروم

[illegible]



[illegible]

محمد بن جابر المنجم

ابو عبدالله محمد بن جابر بن سنان الحرانی المعروف بالبتانی الحاسب المنجم المشهور
صاحب الزیج الصابی له الارصاد العجیبة والاعمال المتقنة واول ما ابتدأ
بالرصد سنة اربع وستین ومائتین الی سنة ست وثلثمائة واثبت
الکواکب الثابتة فی زیجه لسنة تسع وتسعین ومائتین وکان اوحد
عصره فی فنه واعماله تدل علی غزارة فضله وسعة علمه وتوفی
سنة سبع عشرة وثلثمائة عند رجوعه من بغداد بموضع یقال له
قصر الجص ولم اعلم انه اسلم لکن اسمه یدل علی اسلامه وله
من التصانیف الزیج وهو نسختان اولی وثانیة والثانیة
اجود وکتاب معرفة مطالع البروج فیما بین ارباع الفلک

در شب چهارشنبه ۲۹ شهر شوال المکرم ۱۲۸۳ ... تحریر شد

[illegible]

[illegible]

هو

ابوالقاسم عارف

[illegible] جواد [illegible] قدمت علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] ۲۳ [illegible] محرم الحرام

۱۳۲۲ [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عصر دوشنبه [illegible]

مرحوم [illegible] ۱۲۷۲



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با وجود تو [illegible]

[illegible]

حسب ... شیراز ... حاجی لطفعلی ...

قاصد ار ز من بگو ...

یا بغربا به ...

یا بخز یا خط ...

شب دوشنبه ۱۶ شهر ذی الحجه ۱۲۸۳

در مجلس ... بیادگار ...

[illegible]



[illegible]

سیمای وی مبارک کند این جشن دلارا
الطاف الهی و عنایات نوامیس

گر شرح دهم صورت این عیش بباید
طومار تفصیل و تفسیر و تدریس

خوبان ... بسته کمر خدمت ...
چون ترک سمرقندی و چون ... تفلیس

۱۲۹۴

۱۲۹۴

۱۲۹۴



عبد الباب عبد ... عبدک ...
... معترف

۱۲۹۴

در شب ...
۲ سنه ۱۲۹۴ الهجریه

۱۳۲۳ ذیحجة الحرام ... [illegible]

[illegible]

روی ابو معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمان عمر فجاء
رجل الی قبر النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا
فاتاه رسول الله صلی الله علیه وآله فی المنام فقال ائت عمر فاقرءه السلام واخبره
انهم سیسقون وقل له علیک الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبره
فبکی عمر فقال یا رب ما آلو الا ما عجزت عنه یا رب ما آلو الا ما عجزت عنه

در شب یکشنبه ۲۱ شهر جمادی الاولی ... [illegible]

۱۲۸۴

[illegible]

باعث گشت که بنویسم سال شهر آنکه میرزا حسین قلی سلمه در مصطبح الاعراق
درش جمعه غره ذیحجه شد در بیت التقعه ... حسین قلی ...
این نسخه را ... اگر در یک ... این قدر ...
... اگر ... نوشت گفتم ... خواهد ...
۱۴۸۶

[illegible]

اختلافی که در دوران قطب‌نما اسم رسیده دو قسم است یکی منتظم و دیگری غیر منتظم آنچه معلوم است ... اختلاف که ... بعضی ... ذکر ... قرنها

و اول عبارت از اختلافی که ... در طول قرن‌ها ... قطب‌نما در یک ... معین واقع ... و اول اختلاف در ... پاریس ... در ۱۵۸۰

معلوم کرده ... در جدول ... اختلاف ... در پاریس معلوم و مشخص می‌شود و در این جدول معلوم می‌شود که از سنه ۱۵۸۰ ... درجه

اختلاف اسم رسیده و در سنه ۱۸۱۴ ... از طرف مغرب ... گذشته ... رجوع ... کرده است

| انحراف و اختلاف محور قطب‌نما در این سالها | سالهای تاریخ عیسوی | اختلاف محور قطب‌نما در این سالها | سالهای تاریخ عیسوی |
|---|---|---|---|
| طرف مغرب ۲۲=۲۲ | ۱۸۲۵ | طرف مشرق ۱۱=۳۰ | ۱۵۸۰ |
| — ۲۲=۱۲ | ۱۸۳۰ | — ۰۰=۰۰ | ۱۶۶۳ |
| — ۲۲=۴ | ۱۸۳۵ | طرف مغرب ۸=۱۰ | ۱۷۰۰ |
| — ۲۰=۳۰ | ۱۸۵۰ | — ۱۹=۵۵ | ۱۷۸۰ |
| — ۱۹=۵۷ | ۱۸۵۵ | — ۲۲=۰۰ | ۱۷۸۵ |
| — ۱۹=۴۲ (۱۲ نوامبر) | ۱۸۵۹ | — ۲۲=۳۴ | ۱۸۱۴ |

دوم اختلافی که ... اختلافی ... معین می‌شود و اول ... در سنه ۱۷۸۴ معلوم کرده ...
تا اول ... قطب‌نما رجوع ... طرف مشرق ... اختلاف ...
سیم اختلاف ... اختلاف ... قطب‌نما ...
... از طرف مشرق ...
... قطب‌نما ...
... در سنه ۱۸۴۷ ... درجه ...
... قطب ... منتظم ...

[illegible]

ابوالحسن زید بن حسن مجتبی ابن علی بن ابیطالب علیهم السلام
الملقب برقوق ... [illegible]
بوده ... [illegible] ... ام ولد گویند
[illegible] صاحب ... [illegible]
... [illegible] ... اولاد حضرت امام
علیه السلام است و احوال زید در کتب رجال ... [illegible]
اختلاف است بعضی او را خوب ... [illegible] دانسته اند
... [illegible]
زید ... جلیل القدر و کریم الطبع ... [illegible]
و موقوفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
... [illegible]
الحسن بنت ... فاطمه ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible] ... حضرت ابو جعفر
امام محمد باقر علیه السلام ... [illegible]
زید با حضرت ... [illegible]
... عبد الملک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
جناب سید الشهداء علیه السلام ... [illegible]
و ... [illegible] ... حضرت
... ابیطالب علیهم السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible]
... علقمه ... [illegible] ... و ابو ... [illegible]
... [illegible] ... و از اولاد حسن بن علی بن ابیطالب

حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
... [illegible] ... منصور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... منصور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... منصور ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فاطمه ... [illegible]
... [illegible]
حضرت صادق علیه السلام ... [illegible]
... عبد الله بن حسن مثنی ابن حسن مجتبی علیه السلام ... [illegible]
... منصور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]



[illegible]

دیباچ ... [illegible]

[illegible]

پس منصور بیرون آمد گفت ... [illegible] ... حضرت ... حسن بن زید ...

چون پیش او نشستم ... گفت ... [illegible] ... گفتم ... [illegible]

گفت ... [illegible]

... حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام ...

... حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... روایت کرده ... صلی الله علیه و آله روایت شده

... [illegible] ... عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]

... منصور گفت ... حضرت ... [illegible]

عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ... [illegible]

... [illegible] ... منصور گفت ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

منصور گفت ... حضرت ... صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... منصور گفت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... ابو الفرج اصفهانی روایت کرده است

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...



... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... منصور گفت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... [illegible]

... [illegible] ... عبد العظیم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... عبد العظیم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

عبد العظیم بن عبد الله ... علیهم السلام ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

بزرگواری آنحضرت را بدینه نوشته اند و از اصحاب امام تقی و امام علی النقی علیهما السلام بوده و نهایت نزدیکی بخدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از آن بزرگوار

روایت نموده است و شیخ نجاشی از ابو حمزه جابر روایت کرده که حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت و بری آمد مخفی در سرداب خانه مردی از شیعه

در سکه الموالی و در آنجا عبادت حق تعالی میکرد روزها را بروزه و شبها نماز میگذارد و پنهان بیرون می آمد و زیارت میکرد قبری را که در مقابل قبر

اوست و راهی در میان است و میگفت این قبر مردی است از فرزندان حضرت امام موسی علیه السلام و پیوسته در آنجا میبود و خبر او بشیعه ازا حوال آن بزرگوار

خبر میرسید تا آنکه اکثر مردم ری او را شناختند تا شخصی از شیعیان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که آنحضرت فرمودند یکی

از فرزندان مرا از سکه الموالی بر خواهند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود بهمان مکان

و آن باغ در مقابل [illegible] آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب باغ بخرد صاحب باغ گفت از برای چه میخواهی این درخت را و جای درخت را

آن شخص خواب خود را نقل کرد صاحب باغ گفت من نیز چنین خوابی دیده ام و من تمام این درخت را با جمیع باغ وقف کردم بر اشراف و سادات

شیعیان که در آنجا اموات خود را دفن کنند پس عبدالعظیم بیمار شد و برحمت ایزدی پیوست و در همان جا آن تربت پاک را یاد

چون آنحضرت را برهنه کردند غسل دهند در جیبش رقعه یافتند که در آنجا نسب شریف خود را نوشته بود که منم ابوالقاسم عبدالعظیم پسر

عبدالله پسر علی پسر حسن پسر زید پسر امام حسن پسر علی بن ابیطالب علیهم السلام آنحضرت را در زیر همان درخت مدفون ساختند و معروف شد

آن مکان بمسجد الشجره و مقبره الشجره و ابن بابویه و ابن قولویه رضی الله عنهما بسند معتبر روایت کرده اند که مردی از اهل ری بخدمت حضرت امام

علی النقی علیه السلام رفت حضرت از وی پرسید کجا بودی گفت بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم فرمود اگر بزیارت عبدالعظیم که نزد شما است میرفتی

هر آینه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را کرده باشد پس کسی که زیارت کند عبدالعظیم را در بهشت برای او است و آنحضرت کتابی از خطبه های

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را جمع کرده صاحب عمده الطالب گفته مادر عبدالعظیم ام ولد است و بقول ابی عبدالله [illegible] مادر آنحضرت فاطمه بنت

عقبه بن قیس [illegible] است و آنحضرت پسری داشت موسوم بمحمد و از دختر عمش خدیجه بنت قاسم بن حسن بن زید بهم رسید و خواهری داشت فاطمه مادر

حمزه بن عبدالرحمن بن قاسم و اما اینکه آنحضرت زیارت میکرد قبری را و مخفی بود قبر یکی از اولاد امام موسی علیه السلام است و آن قبر حمزه بن موسی

کاظم علیه السلام است چنانکه عبارت زیارت دلالت دارد و آن این است یا نور المشرق المضیئی الالائی [illegible] قبر حمزه بن جعفر

و اما قبر حمزه بن موسی علیه السلام فعلاً قبه [illegible] در جنب عبدالعظیم آنجا [illegible] صفویه [illegible] نسب [illegible]

عبدالله [illegible] و مدفن آن امامزاده در قریه [illegible] است و [illegible] صفویه [illegible] عالیه [illegible] و موقوفات [illegible]

و لکن [illegible] است و قبر حمزه بن موسی در ری است و آنکه در [illegible] است قبر حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است چه در آنجا [illegible]

از [illegible] سلطان [illegible] ابراهیم [illegible] السلطان [illegible]

در [illegible] حضرت [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی شهر [illegible] ۱۲۸۹ [illegible]

[illegible] الکتاب



وقت ذات صفات یکی را [illegible]
گفت ای عشق [illegible]
ابو [illegible] کن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] خواهم [illegible]
[illegible] و دود [illegible]
[illegible]
[illegible] دیر [illegible]
[illegible] کن [illegible]
[illegible]
[illegible] کن [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اعمی [illegible]
[illegible]
[illegible] و داء المرکب
[illegible] ۲۵
۱۲۹۱ [illegible]

[illegible]

| | | |
|---|---|---|
| Aluminium | آلومینیوم | [illegible] |
| Antimonium | انتیمونیوم | [illegible] |
| Argentum | آرژانتوم | نقره |
| Arsenicum | آرزنیکوم | [illegible] |
| Aurum | اُرُم | طلا |
| Barium | باریوم | [illegible] |
| Bismuthum | بیسموتوم | [illegible] |
| Borium | بوریوم | [illegible] |
| Bromium | بروم(?)یوم | [illegible] |
| Cadmium | کادمیوم | [illegible] |
| Calcium | کالسیوم | [illegible] |
| Carbonium | کاربونیوم | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] |



[illegible]

فصل ۵۴ عنصری که اهل اروپ قائل‌اند که از هیچ جزء مرکب نیستند ولی انحصار بر این عدد را هنوز یقین ندارند

| | | |
|---|---|---|
| *Aluminium* | آلومینیوم | معدنی است که با زاج سفید مخلوط است |
| *Antimonium* | انتیمونیوم | انیتمون معدنی است |
| *Argentum* | آرژانتوم | نقره است |
| *Arsenium* | آرزنیکوم | سم الفار است |
| *Aurum* | اُورُوم | طلا است |
| *Barium* | بارِی اُوم | معدنی است مخصوص |
| *Bismuthum* | بِیس مُوتُوم | معدن بیسموت است |
| *Borium* | بُرِی یُوم | معدن بور است |
| *Bromium* | بِرُو مِیُوم | معدن مخصوصی است |
| *Cadmium* | کادمِیُوم | معدنی است که از معدن روی سوا کنند |
| *Calium* | کالِیُوم | اهک است |
| *Carbonium* | کاربُونِیُوم | هوای ذوقال است |
| *Cerium* | سِرِیُوم | معدن مخصوصی است |

بور بوز



[illegible]

| | | |
|---|---|---|
| chlorium | هِلُرِیُوم | هوائی است که از نمک خارج میشود |
| chromium | هِرُمِیُوم | معدنی است شبیه بسرب ولی سرخ است |
| cobaltum | کُوبالتُوم | معدنی است که در معدن لاجورد پیدا میشود |
| columbium | کُلُومبی اُوم | معدنی است که از معدن طلا و روی سوا کنند |
| cuprum | کُوپرُوم | معدن مس است |
| Ferrum | فِرُوم | معدن آهن است |
| Flaurium | فلُورِی اُوم | معدنی است و از اسنک سوا کوبند |
| Glucinum | گلُوسِی نُوم | معدنی است که از زمرد جدا کنند |
| Hydrogenium | هِدرُژِنی اُوم | بخار آب است |
| Iodium | یُدی اُوم | ید است |
| Iridium | اِرِی دِی اُوم | معدنی است که از قلع سوا کنند |
| Lithium | لِیتِیُوم | معدنی است که از سنگ شانه سوا کنند |
| Magnesium | مانیزی / مانی زیوم | تباشیر فرنگی است |



| | | |
|---|---|---|
| Manganesium | منگ / مان گنزیوم | معدنی است سیاه رنگ و شیشه گران بسیار استعمال میکنند |
| Mercurius | مِرکُورِیُوس | جیوه است |
| Molybdenum | مُولِیبدِنُوم | معدنی است که با گوگرد پیدا شود |
| Nikelium | نیکِلُوم | معدن مخصوصی است |
| Nitrogenium | نِیتْرُژِنیُوم | ماده و هوای شوره |
| osmium | اُسْمِیُوم | معدنی است |
| oxygenium | اُکْسِی ژِنیُوم | اکسیژن هوای حیات است |
| Palladium | پالادِیُوم | معدنی است که در معدن طلای سفید یافت شود |
| Phosphorus | فُسفُرُوس | فسفور |
| Platinum | پلاتِینُوم | طلای سفید است |
| Plombum | پلُومب | سرب |
| Potassium | پُوتاسِیُوم | قلیائی است که از خاکستر هیزم گیرند |
| Rhodium | رُودِیُوم | معدن مخصوصی است |
| Selenium | سِلِنیُوم | معدنی است که با معدن گوگرد پیدا شود |

| | | |
|---|---|---|
| Silicium | سِلِیسیُوم | مادّه واصل بلور وجزء اعظم سنگ چخماق |
| Sodium | سُدْیوم | نطرون است |
| Stannum | سِتَنّونیُوم | قلع است |
| Strontium | سِترُونْتیُوم | معدنی است که جهت آتش بازی بکار برند |
| Sulphur | سُولفُور | گوگرد است |
| Tellurium | تِلُوریئُوم | معدنی است که با ذهب و طلا یافت شود |
| Thorium | تُورِیوم | معدن مخصوصی است |
| Titanium | تیتَنیُوم | نیز معدن مخصوصی است |
| Tugstenium | تُونگستنیُوم | معدنی است که گاهی مثل گلوله از آسمان افتد |
| Vanadium | وَانادیُوم | معدن مخصوصی است |
| Uranium | اُورانیُوم | معدن مخصوصی است |
| Yttrium | اِیتْریُوم | مخصوص معدنی است |
| Zincum | زِنکُوم | عبارت از روی است |
| Zirconium | زیرکُونیُوم | معدنی است مخصوص |

هو

حکیم عمر خیام گوید

عاقل غم و اندیشه‌ی لاشی نخورد
غم در دل و جانم [illegible]
خاکش ببر آنکه غم خورد می نخورد
جز جام و پیاله پیاپی نخورد

[illegible] ۷ [illegible] ۱۳۷۲ [illegible]

[illegible]



| | | |
|---|---|---|
| سیلیسیوم | ماده‌ی اصلی بلور و ... و اعظم سنگ چخماق | Silicium |
| سدیوم | نطرون است | Sodium |
| [illegible] | [illegible] است | [illegible] |
| [illegible] | معدن است که در آتش بازی بکار برند | [illegible] |
| سولفور | گوگرد است | [illegible] |
| [illegible] | معدن است که [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | معدن مخصوصی است | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] معدن مخصوصی است | [illegible] |
| تنگستنیوم | معدن است که [illegible] | Tungstenium |
| وانادیوم | معدن مخصوصی است | Vanadium |
| اورانیوم | معدن مخصوصی است | Uranium |
| ایتریوم | مخصوص معدن است | Yttrium |
| زنکوم | عبارت از روی است | Zincum |
| زیرکونیوم | معدن است مخصوص | Zirconium |

[illegible]



[illegible]

۱۲۸۸ [illegible]

نظر بود او بی که در مزاج سودا باشد و قطع او لا به سبب ابتدا حرقة البول و کمال سبب تولد رنگ که در مثانه اولاد میاکند با
تجربه اجداد و تجویز اطبا خاصه حکمای اروپا که در کتب خویش نوشته و ترجمه آن این است آب آهن نافع این امراض
درد جگر ناخوشی زردی تب ورز قدیم قطع سنگ مثانه درد استخوان درد کمر
سقوی در جماع بورنگ قدیم عادت زنان بوقع نفرس و آب کوکرد نافع امراض است درد مفاصل
زردی سودا جرب درد استخوان بورنگ کوفت بولک تنگ نفس قطع خون رحم
و کلام شیخ الرئیس در قانون طب چه در ادویه مفرده و در ذیل زرنباد و الماء الکبریتیة نافعة من الربو و البهق و القوابی
و اورام المفاصل و الثوالیل و الجرب و القوابی استحماما بها و کذلک من السعفه و جمیع اوجاع المفاصل و العصب
البارده و اورام الطحال و اوجاعها و کذلک الکبد و اوجاع الرحم و در همانجا از منافع سایر میاه معدنیات
نیز فرموده و الماء البورقی مسهل مجفف ربما نفع الربو و شرب ماء البورقی ربما نفع لبورقیة المعدة الرطبة و الماء النحاسی
و الحدیدی ینفع الاحشاء و ینفع الطحال و المعدة، عزم سفر اردجان و اغتسال در میاه قوی در بند چه جناب نظام الملک
نیز هم با براد مفارقت بمعاودت تشاهی ننموده آنقدر آنها ارمیلت ... در کار کار و حصفا العلقه مستقیم تعیین
چون بنا الضمیر را باین تقریر کرد عزم جزم آمد و توجها لیه نیت گرفت چه عوض کوه الزنجیر الطریق آن
گرمای سرکرده آسا س اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان ابن السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه داجرای احکام السلطان
مکه ترخص حاصل نموده از محل بر سواد و به بیانه ... مرجع و مایه که این ایام بعرض جناب ... خام الله تاریخ نوشته ... شمس
شهروی عقده کرام باز دهم مرداد ماه جلالی ... بتاریخ ... سنه ... بحری ... اتفاق
خاب ... و جاسوس ... قطع طریق نمودن ... و در جوار ... شب گرفتن و بنور ... ای
... که ... ر حمه الله علیها والده مرحوم خاقان ... فتحعلی شاه قاجار ... ده خانه
هر از سنه عبور نموده و ... نیم تعیین ... مسافت ... که مسیر ... سلامت



و آن آن ده یکی ... داد که ... بیرون از قدیم ما کوه ... در زیر موضع مشابه ... فرنج و از ... تا به آنکه چهار فرسخ
و از آنکه تا به ... فرسخ است و قریه آنکه در شیب واقع شده و ملک قزار ... هزار است که ... در
جریان دارد و مجرای وی در مراتع ده است و منقب او ... مازندران و تا به دریا بیکه دمانگیه در اطراف او واقع است
او را ملوک هزار باکوه ... ده نیز شیرکاه ... در آنکه و اطراف آن هر کس ... از آن رود است و اما آن قریه سلسلی
آب شرب از چهار ... است که در میان قریه قریب به ... چشمه از زمین ... دارد و آن ... در طوم ... است
که اصحاب اکمر است در ... به علم مخلف ... کبریت و ورق و ... در مزاج ... و از آنها است چشمه
معروف آسته که کویند اغتسال در وی ... النفع است معروف آب ... است ... آن اکثر ... علم ... اورده
چه ... در وی ... علیان ... چشم ... در او ... آن آب ... و از ... آنهای ... از ... سنگین ... است
و آب ... که معروف ... است از تمام میاه آنجا در ... سنگ ... است چه ... فرنگ ... اعلب ...
کشیده ... از آب ... هزار ... آهک ... سنگ ... است و اما آنجا گفته ... فانی ...
... در آن چشمه آمده و ... از ... سنگ ... اغتسال در وی ... نفعت ... گفته
... چشمه ... کلان اکثر ... واهن ... در علم ... است و چون ... نازو ... آن
... امتحان کردم و بعد از ... توقف ... عازم آب گرم ... است
... واقع ... حیب ... نفع ... قوم
تمام این ملوکات ... گفته ... جین ... است
و حال آنکه ... ایام ... سالت ... بخت ... عرض ... گوها
... خطا ... صاحب ... اطلاع ... و به ...

و طبرستان و مقابلها قلعة حصينة تعالى لها فى ... و ذکر اعمالک و بنا ده و هى فى وسط الجبال و قد اسند اليها على
الخراب وغيرها بجبال جاويه واکوه از جبال معروف و مشهور متقدمين و متاخرين است حکما و مهندسين ايران
بيشتر او را اعظم الجبال دانسته اگرچه بعضی جبال القمر را در ملک سودان در زير ... واقع است و منبع نيل
در انجاست اعظم الجبال گرفته و مهندسين و حکمای فرنگستان اعظم الجبال کوه هيمالايا است و اما نسبت
و در ارتفاع کوه دماوند ميان اهل ايران و حکمای فرنگستان خلاف است چه بزعم اهل ايران
دو فرسخ و ثلث ارتفاع او است و اين قول است مشهور و شاهد را ... در شرح چغمينی در شرح اينکه
زمين کره حقيقی نيست و ما بسبب جبال از کرويت حقيقی خارج نشد اين مسئله را عنوان کرده و براه
ثابت نموده که نسبت دو فرسخ و ثلث که ارتفاع کوه دماوند است نسبت بکره زمين مثل نسبت سبع عرض
شعيره است بکره که قطرش يک ذراع باشد و سبع عرض شعيره را اين جا ... در حاشيه او در اعظم الجبال شرح چغمينی
نوشته عبارت صاحب کتاب الفتوحات را نقل کرده ان ... ما يطرح ... الجبل ...
و در لغت ... ارتفاع ... نهم هزار فوت نوشته ... در ... است
... ذراع يک ... است و ارتفاع اعظم الجبال ... هيمالايا
... شش هزار ... فوت ... و در ... مقياس ساحت ارتفاع
نسبت ... معلوم ... هر ... تخفيف است ... اين ارتفاع را از سطح دريا
لکن ... در حالت ... اهل ايران ... فرنگستان ... تهران
... ارتفاع ... التخمين ... سنه ... الفصول
... نوشته ... مساحت ... نسبت ... 
... اين امتحان ... بزعم حکمای فرنگستان کوه دماوند ... جبال ... است



که عبارت از کوه آتش فشان است چه بزعم ايشان هر کوهی که گوگرد معدنی در او باشد آن کوه آتش فشان است
و در قله وی ... چاهها و دود ... است که دود ... بر ... که ... مجوف است ... 
چنانکه شيخ در حاشيه اعظم الجبال فرموده ... اقسام ... رابطه ... بنموده ... و در اينجا ... 
و در تحقيق ... صحيح ... تقدم ... يک مقدمه و آن اين است که مقياسهای مشهوره که استعمال نموده در ... 
سه چيز است ذراع و قصبه و اشل ... و سکون ... اصطلاح اهل ... اما ذراع ... 
ذراع ... هر ... شش قبضه ... هر قبضه ... چهار اصبع ... و هر اصبع ... شش ... 
که ... هر يک ... چنانچه ... ذراع ... است ... چهار اصبع ...
جديد ... شش قبضه ... ذراع ... قبضه ... است ... اصبع ...
ذراع هاشمی ... هشت قبضه ... عدد ... اصبع ... اما قصبه ...
الطول ... مساوی ... اصبع ... عدد ... مساوی ... 
و ذراع ... مساوی ... اشل ذراع ... ذراع ... ذراع و ثلث ذراع ...
مساوی است هشت ذراع را و نسبت ... از اين جدول معلوم ميگردد

| | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ذراع يد | ۶ | ۲۴ | ۱۹۲ | ۸ | اشل ذراع | ۱۹۲۰ |
| ذراع جديد | شش و ربع ذراع $6\frac{3}{4}$ | ۲۷ | ۱۹۲ | هفت و ربع $7\frac{1}{9}$ | ... ذراع ... ذراع | ۱۹۲۰ |
| ذراع هاشمی | ۸ | ۳۲ | ۱۹۲ | ۶ | هشت ذراع | ۱۹۲۰ |

بعد از تقدیم این مقدمه بگوییم که جریب در بنای بسیار اطلاق شده چنانچه در کتب حساب نوشته‌اند که تا به پایان مفهوم است که
یک جریب مساوی است مربع اندازه‌ای را [illegible] مقدار یک جریب را در [illegible] ۳۶۰۰ [illegible] هزار
چهارصد ذراع بود را [illegible] ۵۵۰۰ [illegible] هزار [illegible] شش ذراع و شصت و چهار هزار [illegible] و یکجزو از یک
ذراع جدید ۵۰۰ [illegible] هزار و هشتصد ذراع هاشمی را و آنچه ربع البحرین مذکور است که قال [illegible]
ان اضلع مجموع کل جریب [illegible] من الارض ستین ذراعا فی ستین و الذراع ست قبضات
والقبضة باربع اصابع [illegible] عشر الجریب ستین قفیزا [illegible] اخطا و غلطات [illegible] که مقدار است
نشست است هزار ذراع هاشمی [illegible] و آنچه شش قبضه است ذراع [illegible] ذراع هاشمی [illegible]
جمیع [illegible] باهم یکی است [illegible] که به ذراع [illegible] هزار و هشتصد [illegible] اصطلاح
اهل [illegible] یک جریب مساوی است هشتصد و چهل ذراع شاهی و [illegible] است که در [illegible]
خواجه رشید الدین وزیر غازان خان [illegible] تبریز [illegible] هزار و هشتصد و چهل مثقال [illegible]
داده [illegible] است چنانچه از این مثال معلوم شود

یکمن ۶۴۰ مثقال است
نیم من ۳۲۰ مثقال است
ربع من ۱۶۰ مثقال است
ثمن من ۸۰ مثقال است
شاهی یک من ۴۰ مثقال است
یکجزو از [illegible] ۲۰ مثقال است
یکجزو از نصف [illegible] ۱۰ مثقال است
یکجزو از [illegible] ۵ مثقال است
چهل یک من ۱۶ مثقال است که [illegible]



هشتاد یک من ۸ مثقال است که [illegible]
صد و شصت یک من ۴ مثقال است که [illegible]
سیصد و بیست یک من ۲ مثقال است که [illegible]
یکجزو از ششصد و چهل یک من ۱ مثقال است که [illegible]
و با صطلاح اهل اصفهان یک جریب مساوی است یک قصبه را در [illegible] قصبه [illegible] ذراع [illegible]
چنانکه [illegible] مساوی است [illegible] ذراع شاهی [illegible] و با صطلاح اهل [illegible] مساوی است [illegible]
ذراع را زیرا که ایشان اصطلاح [illegible] ذراع [illegible] در عرض [illegible]
در طول [illegible] یک جریب [illegible] اگر [illegible] سوم [illegible]
کرباس کاف فارسی [illegible] است واقع [illegible] و آب گرم [illegible]
بجهة [illegible] کوه [illegible] آن مکان [illegible] مسافت [illegible] قلعه
در طرف [illegible] است که صاحب [illegible] گفته [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] زیرا که [illegible] عباس [illegible]
بالا [illegible] آن کوه [illegible] ایشان تحقیق [illegible] گفته [illegible] آنچه [illegible]
خود [illegible] که با صطلاح آنجا چهار جریب [illegible] مسطح است [illegible]
[illegible] مساحت [illegible] گفته [illegible] گام [illegible] در عرض است [illegible]
مساوی [illegible] ذراع شاه [illegible] مساوی است [illegible] ذراع [illegible]
و [illegible] مساوی است [illegible] ذراع [illegible] یک [illegible] جریب [illegible]
و [illegible] که یک ذراع [illegible] مساوی است ۵ ذراع [illegible] ار ۲/۳ [illegible]
و این حاصل ۱۲۲۵۰۰ ذراع [illegible] مساوی است ۳/۲ [illegible] جریب [illegible] مسطح [illegible]

صعود [illegible]
[illegible]

[illegible] ذرع [illegible] دارد [illegible]
ارتفاع [illegible]
[illegible]

که در حقیقت مسطح دماوند و مجاور آن قرار داده فرسخ است که دهات هرجان بالا و پائین و دو لارستاق و بعضی از دهات نور
در اطراف دماوند افتاده است و موافق تاریخ عجم فریدون ابن آبتین ضحاک تازی را در چاه دماوند محبوس نمود
چنانچه فردوسی فرماید بیاورد ضحاک را چون نوند بکوه دماوند کردش به بند اگرچه صاحب تاریخ حبیب السیر
نوشته [illegible] در آنجا محبوس و مقتول بود بلکه بعد از آن بحکم فریدون مقتول شد ولی [illegible]
در قدیم [illegible] گفته و علامه مجلسی [illegible] از مصنفات خود فرموده که چهار تن در عالم زنده اند [illegible] حضرت
خضر و حضرت الیاس [illegible] ضحاک که محبوس در جبل دماوند [illegible] در صحاری [illegible]
[illegible] الی آخره [illegible] از حالت [illegible] که جناب [illegible] رفت که سر
با غار وسیعی دارد [illegible] از علامات قدیم [illegible] چیزی معلوم [illegible]
تخت کاهی است که مشهور بتخت فریدون است و در بلوک ولارستاق که یکی از بلوک
اربعه لارجان است قریه ایست که [illegible] که واقع [illegible] که متصل آن
سنگی مسطح تقریبا [illegible] ذرع طول دارد و قریب [illegible] ذرع ارتفاعش [illegible] که چاه
ضحاک [illegible] سنگ است و قریه آب گرم در آنجا واقع است موسوم است [illegible]
دائب [illegible] بکمال حرارت جریان دارد چنانکه تخم مرغ در [illegible]
زیاده [illegible] سخت [illegible] در آب [illegible] و آن
آب را [illegible] از تمام [illegible] چشمه [illegible] سنگ است [illegible]
انهاری [illegible] در اطراف [illegible] [illegible] در نهایت [illegible]
او چشمه آب سرد جاری است در نهایت گوارائی [illegible] فاصله [illegible]
که [illegible] و در آنجا چشمه ایست که [illegible] چشمه [illegible]
[illegible] کوبند [illegible] است [illegible]



و ماه [illegible] درجه [illegible] و هوای [illegible] بستان [illegible]
بزرگ [illegible] اختلاف [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] گرم و [illegible] که شرف [illegible]
قریب به [illegible] ذرع عرض و طول دارد و قریب [illegible] ذرع ارتفاع [illegible]
و در میان آن [illegible] سرداب [illegible] اگرچه آن سرداب [illegible]
السلام [illegible] توقف [illegible] در آن آب [illegible]
[illegible] در آب [illegible] توقف [illegible] از آنجا [illegible]
قریه ایست [illegible]
[illegible] امام حسن مجتبی [illegible]
[illegible] کرامات و خوارق عادات [illegible] خاقان مغفور [illegible]
قاجار [illegible]
[illegible] ۱۲۴۲ [illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] خاقان مغفور [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
گذشته [illegible]
دارد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]



[illegible]

عضد الدوله

[illegible]

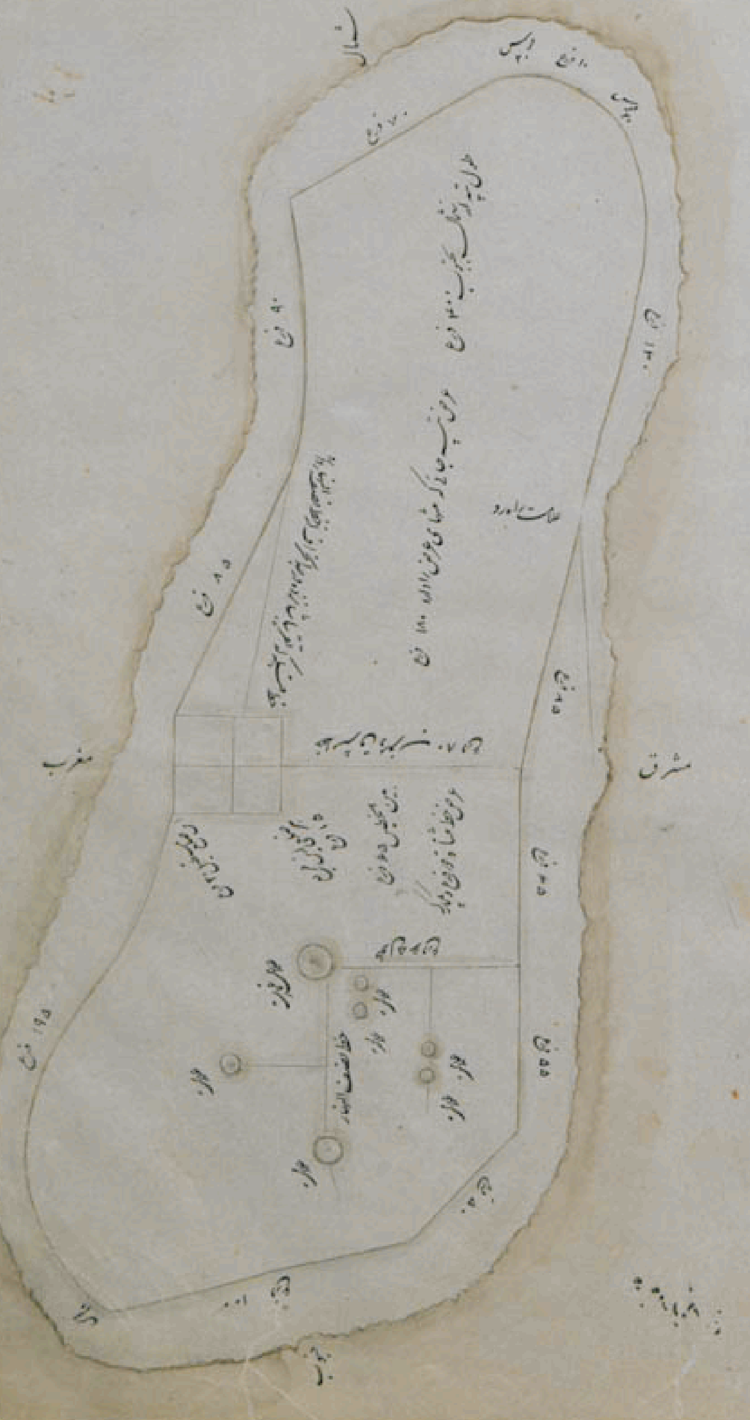




در مفاخرت تحریر که میگوید در حلقهٔ الغ بیک در سمرقند از برنج ریخته شش گز قطر داشت جهت رصد [illegible] آفتاب ربیع
بطلمیوس عاجز از آنکه بعد از بطلمیوس هر رصد که کردند انواع دقتها استنباط کردند و از آن حلقهٔ بطلمیوس عاجز که بودند
[illegible] چه آن از حلقات خارج است و هیچکس معلوم نداشت [illegible] و در میان علامات رصد مراغه است هیچ
و از هر جهت لکن بنده معلومات حال [illegible] رسانیده [illegible] حلقه [illegible] و نیز آنکه در زمان
عضد الدوله حلقه ساخته بودند ده گز قطر داشت و از اساس فخری خوانده و عوض آن در رصد مراغه [illegible] ساخته بودند
نصف قطر آن شش گز بود این حلقه را [illegible] و آلت دیگر [illegible] بنده [illegible] این بود کلام
غیاث الدین جمشید در زمان [illegible] علامات و آلت رصد [illegible] خط نصف النهار
و [illegible] خط مشرق و مغرب فرض کرده علامت [illegible] در نهایت استقامت باقی بود [illegible] آثار [illegible] دیوار
[illegible] که مایه اشتباه شد آن بود خط نصف النهار با قطب [illegible] قریب [illegible] درجه تفاوت داشت و اگر شش
[illegible] درجه [illegible] انحراف [illegible] فرض کنیم ممکن است [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] اگرچه این [illegible] تغییر نصف النهار [illegible] است چنانکه
[illegible] خط نصف النهار [illegible] از آن خط [illegible] طرف مشرق آن خط
سمت قبله است و سایر آثار و دلالت بر آنچه لازمهٔ رصد است از [illegible] دیوار [illegible] بطلمیوس بوده
خوانده است و در این رصد ربع [illegible] دیوار [illegible] داشت   از غرب [illegible] تپه [illegible] پیدا است
معروف به [illegible] است و در زیر غرب تپه دخمه بزرگ است [illegible] آن دخمه [illegible] و در آن دخمه
راهها [illegible] است و در آن دخمه [illegible] صفه بزرگ است و در صفه علامت قبر است [illegible] طول قبر از مشرق به مغرب است
و زیر قبر سرداب است [illegible] آقا میر مهدی پسر میر سلام الله نواده میر فتاح مراغه [illegible]
و قرب [illegible] سال دارد از [illegible] کتاب [illegible] قبر شمعون حواری است در اینجا مدفون است والله اعلم
و در روز دیگر نواب نایب الایاله [illegible] تحقیق [illegible] شده [illegible] رفته
[illegible] که معهود این است [illegible] شده است

[illegible]

[illegible]

صیمره بالفتح ثم السکون وفتح المیم ثم راء [illegible]
[illegible]
[illegible] معجم البلدان

[illegible]

[illegible] ۱۲۹۳ [illegible]

الران مدينة بين مراغة وزنجان قيل فيها معدن ذهب ويعمل
الاكسير وفا السعر واستعملت منه مرة استحفا فحصل لي من كل منها
دانق ونصف فضة وعملت منه البرمح كبيرا عظيم الخلقة يكون
الواحد منه عشرة اذرع واكثر من ذلك وفي هذه المدينة نهر
من شرب منه امن الحصاة ابدا وبها حشيشة تحملها من تكون
معه حتى يخرج من الصحاب الى القرية وان سقطت منه اوشي
منها اعتراه حزن لذلك وبكا وبها عادة بعض غير شفافة
يعتريهم الصداع ويقع بها من السحاب دوية نفيع من الجلب
بالطلوع هكذا ذكر مسعر بن مهلهل والذي عندي ان الران
واران واحد وهي ولاية واسعة من نواحي ارمينية
از كتاب معجم البلدان نقل شد

و بعد از چندی تا دو دخمه مراتب را بعرض همایون رسانیده اعلیحضرت شاهنشاهی روز دیگر بنفس نفیس [illegible]

جهت کلام غروب آفتاب بعد شعاع شمس ما در خط مشرق و مغرب [illegible] از مهارت فن [illegible] در [illegible]

حکم با بنای [illegible] رصد [illegible] بعرض [illegible] اتفاق لا لازم الا [illegible] مزبور [illegible] تفصیل [illegible]

محمد [illegible] رصد [illegible] بطلمیوس [illegible] آنکه [illegible] رصد بسته مشهورتر از اطلس حکیم است [illegible]

[illegible] اسکندریه

منطقه و قطبش [illegible] در انقلاب صیفی [illegible] تاریخ بخت‌نصری رصد بسته

و بعد از آن ابرخس در اسکندریه رصد بسته [illegible] تاریخ بخت‌نصری [illegible] جامع [illegible]

[illegible] بطلمیوس [illegible] بخت‌نصری در اسکندریه [illegible] رصد بسته [illegible] مجسطی را تصنیف کرده [illegible] ۱۵۱۷ [illegible]

[illegible] بخت‌نصری [illegible] رصد بسته [illegible] از رصد بطلمیوس [illegible] مامون خلیفه [illegible]

[illegible] یحیی بن ابی منصور [illegible] سعید جوهری در دمشق [illegible]

رصد بسته و بعد از آن [illegible] مصر [illegible] ابن اعلم [illegible] محمد بن [illegible]

[illegible] بخت‌نصری [illegible] در سنه ۱۶۰۲ [illegible] بخت‌نصری محمد و احمد بن موسی بن شاکر [illegible]

[illegible] رصد بسته و در سنه ۱۶۳۳ [illegible] بخت‌نصری [illegible] جابر بتانی در رقه رصد بسته و در سنه ۱۶۳۶ [illegible]

[illegible] دمشق بخت‌نصری [illegible] رصد بسته و در سنه ۱۷۱۸ بخت‌نصری ابوالحسین عبدالرحمن صوفی [illegible]

[illegible] رصد بسته [illegible] و بعد از [illegible] ابوالوفا [illegible] در بغداد رصد بسته و بعد از [illegible]

ابو محمود خجندی برای فخرالدوله دیلمی رصد بسته و بعد از [illegible] حکیم ابوریحان محمد بن احمد بیرونی [illegible] در غزنه [illegible] سلطان مسعود غزنوی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و بعد از رصد ابوریحان [illegible] حکیم حسام الدین [illegible] حکیم اوحدالدین انوری [illegible]

معروف [illegible] عبدالرحمن خازنی زیج سنجری را بسته و بعد از [illegible] حکیم [illegible] الدین ابوالحسن علی بن عبدالکریم [illegible] علاءالدوله [illegible]

چون منکوقاآن بن تولی خان بن چنگیزخان در سنه ۶۴۸ هجری در قراقرم بعد از فوت کیوک خان بر مسند سلطنت جلوس کرد

[illegible] رصد جدید [illegible] از [illegible] منکوقاآن [illegible] علوم ریاضی [illegible]

رصد جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری [illegible] آن فاضل [illegible]

[illegible] منکوقاآن [illegible]

[illegible] هلاکوخان [illegible] سلطان الحکما خواجه نصیرالدین [illegible]

[illegible] مجسطی بطلمیوس [illegible] علامه [illegible]

فصل [illegible]



قصد [illegible] هلاکوخان بعد از فتح [illegible] ملاحده [illegible] مستقلی ساخته [illegible] شغف [illegible]

[illegible] منکوقاآن [illegible] قراقرم [illegible] رصد [illegible] جناب [illegible]

[illegible] رصد [illegible] اسباب رصد [illegible]

[illegible] مؤیدالدین [illegible] مبارک [illegible] قریه [illegible] دمشق [illegible] منصور [illegible]

[illegible] فخرالدین [illegible] نجم الدین [illegible] عمر القزوینی [illegible]

[illegible] قطب الدین [illegible] علامه [illegible] شیرازی

[illegible] شمسیه [illegible] تصنیفات [illegible] شمس الدین [illegible] تصنیف کرده [illegible]

مصنف [illegible] جناب [illegible] مؤیدالدین [illegible]

[illegible] بطلمیوس [illegible] ذات الحلق [illegible]

[illegible] بطلمیوس [illegible] ذات الحلق [illegible] اسکندر [illegible] بطلمیوس [illegible]

[illegible] بطلمیوس [illegible] نقطه اعتدال [illegible]

[illegible] ذات [illegible] ذات [illegible] ذات [illegible]

[illegible] ذات الاسطرلاب [illegible] ذات [illegible]

[illegible] رصد [illegible]

[illegible] انحراف [illegible] رصد [illegible]

[illegible] حرکات [illegible] زیج [illegible]

[illegible] رصد [illegible] زیج [illegible]

[illegible]

[illegible] محیی الدین [illegible] زیج [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بیک [illegible] شاهرخ [illegible] غیاث الدین جمشید کاشی [illegible] معین الدین [illegible]

[illegible] سمرقند زیج سلطانی [illegible] برجندی [illegible] رصد

[illegible] سلطانی [illegible] رصد [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سنه ۱۱۳۱ [illegible]

[illegible] زیج [illegible] رصد [illegible] رصد [illegible]

[illegible] رصد [illegible]

[illegible] تحقیقات [illegible] رصد [illegible]

[illegible] زیج [illegible] رصد [illegible]

[illegible] زیج [illegible] زیج [illegible]

شمس عبور کند

در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۱ هجری مطابق با هشتم دسامبر فرانسه ۱۸۷۴ عیسوی جرم زهره از روی
یعنی کسوف جزئی از جرم زهره نسبت به جرم شمس شد و انجمن منجمین اروپا استخراج کرده و در ایران نیز نجم الملک معلم کل علوم ریاضی در مدرسه دارالفنون
استخراج کرده در تقویم ... چهارشنبه بیست و هشتم بود ولی در تقویم مطبوع شده سهواً سه شنبه بیست و هفتم نوشته در که روز
دولت انگلیس ... چنانکه ... منجمین اروپا ... رصد معتبر ... باطراف ممالک رفته از آنجمله منجمین
باصفهان رفته با ... عکس ... معتبر و منجمین روسی در طهران توقف کرده در عمارت ... از منزل
هنگام طلوع آفتاب در ... هوا ابر ... با آنکه شمس در ... 
منقلب هوا ابری ... رؤیت ... از اجزای مدرسه ... نجم الملک ... 
ملک ... بعضی از اجزای ... چنانکه ... اعظم ... حاضر ... در ساعت دوم از دسته
ساعت گذشته اول رؤیت جرم زهره بود ... زهره ... جرم شمس از ... بیست دقیقه ... زهره
از دو ... خارج شود ... که ... شمس ... زهره ... شمس ... جرم
زهره ... تاریخ ... بیانات ... 
منقلب است ... بیشتر از ... تمام سیارات ... جهان ... قرق ... 
همان کره زهره است ... در جرم آفتاب و این ... هشت ... 
مرحب با منجمین روس مشغول حساب شده و ... رؤیت ... معلوم کنند ... زمین تا جرم شمس
چه قدر مسافت است و منافع دیگر نیز متصور است ... سیاره زهره و عطارد
با شمس ... چنانکه ... بهمان طور ... 
این عمل ... کسوف و خسوف ... دارد ... علم نجوم است
... قاضی زاده در شرح چغمینی ... شیخ الرئیس ابوعلی سینا و ابن اندلسی تصور کرده احتراق زهره
و عطارد با شمس ... کواکب ... تصور ... چنانکه از هیأت قدیم
فلک ... و ... ترتیب سیارات سبعه ... 
... زهره و عطارد ... شیخ الرئیس گفته زهره را بر روی شمس ... 
تحت فلک شمس است ابن اندلسی گفته ... بر روی شمس دیده ... 
نظر ... کواکب ... مقارنه شمس ... زهره و عطارد ... زهره و عطارد ... قاضی
زاده ... بر روی قرص شمس نقطه سیاهی است ... بر روی قمر ... 

فاضل



در روز ... ۱۲۷۷
سلطان ... عبدالمجید خان ... 
وفات ... سلطان عبدالعزیز خان برادر او ... ۱۲۷۸
در روز ... سلطان ... 
سلطان ... و ... سلطنت ... 
... ۱۲۹۳ ...

خالهای سیاه ... در دور بینی ... 
و ... اطلاع ... این مسئله ... احتراق و عدم ... زهره و عطارد
بر روی شمس ... در مرحله ... استخراج ... معلوم شده ... زهره و عطارد ... جرم شمس
دلیل ... واقع شود ... بعضی از فقها ... کواکب با شمس و قمر ...
آیات ... ظاهراً ... منجمین ... 

در شب ... ربیع الاول ... و نود و دو هجری
در باغ خانه ... اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معادن

عرض مرادفات صداقت [illegible]

سیف الله میرزا [illegible]

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

٣٢٢

هر راه موی که ضعف نفس و عرض جزئیات و وقوع او در اوان وقوع معالجه

برآن سبب از آن ضعف مجهول داشته اند شاید بود که از مطاوی کتاب حسب بدین راه که

این بر غرض من آن و در دم عالم موی یا بد منیاو علیه السلام از آن قدیم

دستخط واضح نخواهد بود که هر وقت از جهت قوم تنبل بباید سبزی در داس سوز آتش نخورد

الا یا رسم و این چنین بود که هر وقت موی کرده و خورده

کرکاهی ارزق جلالش به وقت و گاه باج عاشق می شنید گیاه میرزا موی بیابد سپر اعلی کرده از برای

شاید که از انساب آمی شد کیست شمال پیر کاران که تجارت موردند وجب نبرد

شوند تا عرض بیمار ایران سلطان اسیر انور

خشت کلی گر قدر باید چراغ مجاز سبکبار شنیده بهار او ماند رهواران

لشکر ثواب و سیار از سهل و مختصر کرد گران ایران بعضی فروغ

هوا احتیاط را روا ندارد و دریای محیط که گرد بسیط هزاران ضعیف در دو بدین رود

بلکه بوجه آن انجاس اکش شود و هرچه شوریست شیرین گردد و خلاف آنها برای خورد و چه

خاموش کاه تاری و گلدر شوند گاه صافی و شور

[illegible]



الهرمان [illegible] الاهرام [illegible] بمصر [illegible]

[illegible] ما ذكره ابو عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر القضاعي في كتاب خطط مصر [illegible]

انا نظرنا فيما دل عليه النجوم فرأينا ان آفة نازلة من السماء وخارجة من الارض ثم نظرنا فوجدناه ماء مفسد للارض [illegible]

[illegible] الملك سوريد بن سهلوق [illegible]

[illegible]

[illegible]



ومن الناس من زعم ان ادریس ... بالحکمة و ...
ویسمیه العبرانیون اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش
بن شیث بن آدم وهو ادریس ... استدل علی احوال الکواکب
... فامر [illegible] الکل ... العلوم
فاشتغل علیه ... حفظ ... علیها و ...
... بن ... و ... [illegible]

والکسندان ... [illegible]

[illegible]

الشقال الكباره كالانهار ثم سار بها الى على التمر فرس بالنضيرة هناك فلم تنم تلك الليلة

على فراشها فقال لها ما لك ابو ارشيز اهرك فقالت لم انم قط على فراش اخشن من فراشك فقال

ويلك وهل نام الملوك على انعم من فراشي قال فنظر فاذا في الفراش ورقة اس قد لصقت بين عكنتين

من عكنها فقال لها بم كان ابوك يغذوك قالت بشهد الابكار وكباب الثريد ومخ الشنيات فقال

ما وفيت انت ما وفيت لابيك مع حسن هذا الصنيع فكيف تفين لي انا ثم امر بها فعال فرس واصعدها

اليه وقال لها الم اد فعك فوق كتب قالت بلى قال زنوسين جموحين فربطت ذوابتها بذنبيها

ثم استحضر فقطعاها فضربت العرب ذلك مثلا فقال عدي ابن زيد واخو الحضر حين بناه اذ دجلة

تجبى اليه والخابور شاده مرمرا وجلله كلسا فللطير في ذراه وكور

لم يهبه ريب المنون فباد الملك عنه فبابه مهجور

شعر

ومن خلد من سلم اقام بشب هبور الجزود

حواشي الضرب فيه القدم



تمت الكتاب بعون الملك الوهاب در روز ... شهر ... ١٢٣٢ هجری

ترجمه آن

در انجیل متی باب نوزدهم آورده
شده است که گذشتن شتر از چشم
سوزن آسانتر است از دخول
دولتمندی به بهشت

Ce proverbe se trouve dans l'Evangile
de Saint Mathieu « Il est plus facile à
un chameau de passer par le trou d'une
aiguille, qu'à un riche d'entrer dans le ciel.
(Chapitre 19 verset 24.)

عبارت انجیل متی باب ۱۹ آیه ۲۳ و بیست چهارم و بیست پنجم این است

۲۳ پس عیسی بشاگردان خویش را فرمود هر آینه بشما میگویم که شخص دولتمند در نجات بدشواری
داخل ملکوت آسمان خواهد گشت ۲۴ و نیز بشما میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن داخل شدن
اسهل است از داخل شدن دولتمند در ملکوت خدا ۲۵ چون شاگردانش این سخن را
شنیدند بنهایت متحیر گشته گفتند پس کیست که نجات خواهد یافت

قال الله تعالى في سورة الاعراف ان الذين كذبوا باياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة
حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك نجزي المجرمين قال الزمخشري في تفسيره الكشاف قرا ابن عباس الجُمَّل بوزن القُمَّل
وسعيد بن جبير الجُمَل بوزن النُّغَر وقرئ الجُمْل بوزن القُفْل والجُمُل بوزن النُّصُب والجَمْل بوزن الحَبْل
ومعناه القلس الغليظ لانه حبال جمعت وجعلت جملة واحدة وعن ابن عباس ان الله احسن تشبيها من ان يشبه بالجمل
يعني ان الحبل مناسب للخيط الذي يسلك في سم الابرة والبعير لا يناسبه الا ان قراءة العامة اوقع لان سم الابرة مثل
في ضيق المسلك يقال اضيق من خرت الابرة وقالوا للدليل الماهر خريت للاهتداء به في المضايق المشبهة باخرات الابر
والجمل مثل في عظم الجرم قال جسم الجمال واحلام العصافير وقال ان الرجال ليسوا بجزر تراد منهم الاجسام
فقيل لا يدخلون الجنة حتى يكون ما لا يكون ابدا من ولوج هذا الحيوان الذي لا يلج الا في باب واسع في ثقب الابرة
وعن ابن مسعود انه سئل عن الجمل فقال زوج الناقة استجهالا للسائل واشارة الى ان طلب معنى آخر تكلف
وقرئ سم بالحركات الثلاث وقرا عبد الله في سم المخيط والخياط والمخيط ما يخاط به وهو الابرة كالحزام والمحزم وكذلك اي مثل
ذلك الجزاء الفظيع نجزي المجرمين ليؤذن ان الاجرام هو السبب الموصل الى العقاب وان كل من اجرم عوقب وقد كرره
فقال وكذلك نجزي الظالمين لان كل مجرم ظالم لنفسه

[illegible]



كان عمر بن الوردي جالسا مع بعض الادباء

اذ مر بهم شاب جميل باذنه قرط فيه لؤلؤة

فقال كل منهم فيه شيئا فقال عمر بن الوردي

مررنا بمقرطق    وجهه يحكي القمر

قلت ابو لؤلؤة    منه خذوا ثار عمر

كتب في الليلة الحادي والعشرين من شهر الله

المعظم من سنة ١٢٨٠ الهجرية

[illegible]

[illegible] سنه ۱۲۰۸



[illegible]

[illegible]



[illegible]

من كتاب استيعاب ليوسف بن عبد البر قطب الغرب امام عصره في الحديث والاثر

عبد الله بن انيس الجهني ثم الانصاري حليف بني سلمة قال ابن اسحق هو من قضاعة حليف لبني مالك بن بني سلمة

وقال الواقدي هو من بلي بن عمرو بن الحاف بن قضاعة حليف لبني سواد من بني سلمة

وقال غيرهما هو من جهينة حليف للانصار وقال ابن الكلبي عبد الله بن انيس صاحب النبي صلى الله

عليه وآله هو عبد الله بن انيس بن اسعد بن حرام بن حبيب بن مالك بن غنم بن كعب بن

تيم بن نفاثة بن اياس بن يربوع بن البرك بن وبرة وهو في جهينة قال ابن الكلبي كان عبد الله بن والبرك بن وبرة

انيس مهاجريا انصاريا عقبيا قال ابو عمر قالوا كان عقبيا وشهد احدا وما بعدها يكنى ابا يحيى

روى عنه ابو امامة وجابر بن عبد الله وروى عنه من التابعين بسر بن سعيد وبنوه عطية وعمرو وضمرة

وعبد الله بنو عبد الله بن انيس وهو الذي سأل رسول الله عن ليلة القدر وقال يا رسول الله اني

شاسع الدار فمرني بليلة انزل بها فقال انزل ليلة ثلاث وعشرين وتعرف تلك الليلة

بليلة الجهني بالمدينة وهو احد الذين كسروا آلهة بني سلمة توفي سنة اربع وخمسين



[illegible]

صورت کتابتی که مرحوم غیاث الدین کاشانی از سمرقند بخدمت والد مرحوم نوشته
اشتیاق والتیاع بشرف دست بوس خداوندی تا حدی است که معنی لوکان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد
البحر قبل ان تنفد کلمات ربی وارد است حق سبحانه وتعالی لطیفه که متضمن ادراک آن سعادت باشد
کرامت نماید بمنه وجوده این عبودیت سابع ذی قعده الحرام شرف اصدار یافت والحمد لله علی جزیل
الائه بعدها نصیحتی که فرموده بودند مُجری بر انکه چون بشغل رصد مبارک مشغول است بفن دیگر
مشغول نشود بتخصیص عروض وامثال ان چه بقدر اشتغال بشان از اول تا مرآید وبتیز مردم حمل
مقدار معرفت آن بر مقدار معرفت آنچه مجدد آبان مشغول شده کنند این نصیحت عین صواب است وبر
حسب فرموده مطیع ومنقاد است اما حمل کردن مردم را جوابی هست بیشتر مطول مصحوب تاجران
قسم ارسال رفته بود وثانیا درقلم می آورد تا شاید از هر دو یکی بشرف مطالعه همایون رسد حال انکه در کاشان
وآن نواحی اگر در فنی یک دو کس بان فن موسوم شده باشند بعضی احباب او بر حسب صفا او او را معتقدند اگر نیز دانند
وبعضی او را منکر اگر نیز دانند وحقیقت حال کسی را معلوم نباشد اکنون در خطه سمرقند حرسها الله عن الآفات چنین
نیست چه اولا پادشاه اسلام خلد الله ملکه وسلطانه فرمان فرمای هفت اقلیم دانشمند است بحمد الله والمنة
واین معنی نه بر سبیل رسم ادب میگوید ومینویسد حقیقت انکه اولا قرآن مجید اکثری از بر دارد تفاسیر آن وسخن
مفسران را در هر آیتی مستحضر است وهر سخنی آیتی بر فور باستشهاد آورد واقتباسات لطیف فرمایند وهر روز دو
جزو بر وی خوانند بقرائت وحفاظ حاضر باشند هیچ غلطی واقع نشود عرض صرف میکرده اند وترکیب عربی
بغایت خوب میدانند وهمچنین از فقه حنفی واقفند واز منطق ومعانی بیان باخبر واز اصول همچنین واقسام
ریاضیات را خود میورزند وبجدی رسانیده اند که روزی در سواری خواسته اند که تاریخ معلوم بوده که دوشنبه
بوده از رجب که مابین خامس وعاشر واقع باشد سنه ثمان عشر وثمانمائه چه روز بوده باشد از سی وسه
سال از همین معلوم بحساب هوائی بر پشت اسب تقویم آفتاب بیرون آورده اند بدرجه ودقیقه وچون نزد
آمدند از این بنده پرسیدند واقعا چون در حساب هوائی مقادیر در ذهن نگاه میباید داشت ودیگری بیرون
آورد ود رقوم حافظه قصوری هست نتوانست که از ابدرجه ودقیقه بیرون آورد وبدرجه اکتفا کرد واین عمل
را هیچ کس را از ابنای روزگار میسر نشود ونتواند عرض کرد واین فن مهارتی تمام دارد وبراهین براعمال نجومی میکنی
بیرون می آرند واستنباط ضوابط میفرمایند کما ینبغی ودرس تذکره وتحفه چنان میفرمایند که هیچ مزیدی بر آن
متصور نمیشود وثانیا در سمرقند اکنون فحول علما جمعند ومدرسانی که در جمیع علوم درس میگویند متعدد هستند
وطلبه تمام بفن ریاضیات مشغولند واز آن جمله چهار کس اشکال تاسیس تصنیف کرده اند ویکی شرح تجنیس
حساب ودیگری رساله نوشته در برهان هندسی بر مسئله خطائین وقاضی زاده رومی که از ایشان همه اعلم است
وشرح چغمینی وشرح اشکال تاسیس نوشته ومنجم ومستخرج خود بسیارند وهمچنین هر فنی که هست طلبه از ارباب
آن فن جمعند غرض که چون بنده بهم چنین جائی درآمد وهر کس چشم وگوش بر گماشتند که معلوم کنند که این کس
در چه مضاب است هر چند روز بندگی حضرت سلطنت پناهی در حلقه درس حاضر میشوند وچون حاضر

شد



شد درس ریاضیات مقدم میدارند این بنده هم حاضر شد ویکی از امتحان طلبه اینست که هر کس بحلقه درسی در
آید غافل است از انکه چه مسئله در میان خواهد بود واصحاب مدرسه از ا بتجدید مطالعه بلیغ کرده اند چون اغاز
بحث میشد هر باد بعنایت الله تعالی وبیمن همت آن خداوندی این بنده دخل کاملی کرده چنانکه چند چیز
که ایشان را از مطالعه معلوم نشده گفتم واعتراضات وارده بر سخن ایشان کرده ونکتهای لطیفه بیرون آورده
که همه حیران مانده اند وپیش از آمدن این بنده اشکالی چند ایشان را واقع شده بود ودر میان یکدیگر انداخته وهیچ کس
بیرون آوردن آن نتوانسته است مثلا خواسته اند که اسطرلابی که یک گز قطر آن باشد بسازند وهزار وبیست ودو
ثابته مرصوده مجموع بران ثبت کنند بمطالع ممر آنها احتیاج بوده همه منجمان فرموده که باتفاق عمل کنند تقریب
صد وپنجاه ثابته از ان بوده است که بطریقی که در زیج ایلخانی مذکور است وچنانچه ایشان فهم کرده بودند مطلق
حاصل نمیشد ودرمانده بودند ریاضی دانان را اشارت فرموده بودند که بقوت قوانین هندسی تحقیق وتصحیح
ان بکنند هیچکس نتوانسته است که تحقیق آن بکند وآن چنان بوده که چون مطالع ممر آن کواکب حسب ظاهر زیج
بیرون می آورده اند وبر کره یا اسطرلاب می نهاده اند صورت بر محل شکل صورت نمی افتاد مثلا انور الفرقدین
جائی می افتاده که بسیاری از صورت دب الاصغر دور تر وهر چند عمل میکرده اند وفکر وتأمل می نموده اند راست
نمی آمده چون این بنده رسید در روز این مسئله در حضرت سلطنت پناهی پیش آورده اند واین بنده بر خود وهم در
مجلس تصحیح یکجا از ان نکرده ومنشأ غلط ایشان بیان کرده وتطبیق کلام زیج بر این سخن بیان کرده چنانچه در خاطر
بندگی سلطنت پناهی نشاند وهمچنین در خاطر ریاضی دانان ونیز طریقه دیگر بیان کرده چون هزار کوکب بر اسطرلاب
نهند احتیاج آن نیست که مطالع ممر استخراج کنند همه را که کار بسیار است وطریق دیگر هم میتوان نهاد غرض که نهادن
ان برین بنده رجوع کردند واین بنده انرا تمام کرد دیگر خواسته بودند بر سطح دیوار سرای بندگی حضرت مقیاسی
نصب کنند وخطوط ساعات مستویه بر آن رسم کنند وچون سطح آن دیوار در سطح نصف النهار یا اول السموت نبوده
مثل آن هرگز کسی نکرده بود هیچ نتوانست کردن بعضی گفته بودند که دیگر آنرا تا کرد یعنی که هر گاه آفتاب باول برجی
رسد در ان روز مرصد باشد هر ساعتی نشانی میکنند تا تمام شود چون این بنده رسید فرمودند که این بنده دریک
روز تمام کرد چنانچه امتحان آن با اسطرلاب بزرگ کردند موافق ومطابق بود وهمچنین فرمودند که از یک سوراخ توان
چنان کرد که هر روز وقت عصر بمذهب ابو حنیفه آفتاب در آید ودر دیگر اوقات نه از اهم وردو تدات کرد
وامثال اینها بسیار است دیگر فرموده بودند که شخصی بر موضع استدارت زمین صحیح بایستد فرضا قامت ان کس بنوع
بعد سر که ونیم باشد خط شعاعی که از بصر او خارج میشود ومماس سطح زمین شود در چه بعد افق حقیقی را قطع کند
ودر چه انحطاط بفلک اعلی رسد ندا این هم چند مدت فکر کرده بودند وکسی بیرون نیاورده است باوجود انکه سهل
است ازاهم در روزی که پرسیدند این بنده بیرون آورده وطلبه خود هر کس علی حده امتحان میکردند
اسم بنجوم رصد بندگی حضرت سلطنت پناهی خلد الله ملکه وسلطانه در طفولیت عمارت رصد را ضرر دیده

بودند فرمودند که من از اعجم وقوف ندیده اصحاب پیش از آمدن این بنده گفته بودند که آویزان بر بندی است و اینکه
مردم دران نشینند و دو حلقه فرموده بودند از برنج و بخته شش گز قطر جهت رصد میل و رصد آفتاب بر نهج بطلمیوس
غافل از آنکه بعد از بطلمیوس هر رصد که کردند انواع دقتها استنباط کردند و از آن حلقه که بطلمیوس کرده بودند
عدول کردند چه آن از خللی خالی نیست و هیچ کس معلوم نداشت که منبر هندسی که در میان عمارت رصد مراغه
است چیست و از هر جهت این بنده صورت حال بعرض همایون رسانید و تفاوتی که بواسطه حلقه تواند
بود بعرض رسانید و نیز آنکه در زمان عضد الدوله حلقه ساخته بودند ده گز قطر داشت و آنرا سدس
فخری خوانند و عوض آن در رصد مراغه منبر هندسی ساخته بودند نصف قطر این شش گز بود این حلقه را
فرمودند که شکستند و بآلات دیگر که بنده گفت ساختند و بناء عمارت رصد بوجهی که این بنده شرح داده
فرمودند آن جمیع حالات و امثال ذلک اعیان مملکت معلوم کردند و همچنین هر روز و هر هفته چیزی دیگر
درمیان می آید و این بنده بهمت آن خداوند از اینجو کان استحضار از میدان اشکال بیلک گوی بیرون
میبرد روزی بندگی حضرت سلطنت خلد الله ملکه و سلطانه بمطالعه مشغول بود و قاضی زاده رومی
در آن مجلس بوده حوالت برهانی بقانون مسعودی کرده بودند در آن مجلس قانون را حاضر فرمودند
آن برهان را طلبیده در آن چون در مجلس تحقیق نمی شد قاضی زاده قانون را بوثاق برده که تحقیق کند
بعد از دو روز باز برده و گفته هانا در این محل ترکی هست که مسئله بتمام از آن بیرون نمی آید نسخه دیگر
باید طلبید و بآن مقابله کرد و این بنده در آن دو روز بجهتی بوعیده از خانه بیرون نرفته در آن حال چش
رفته بود هنوز قاضی زاده در مجلس بود همین که نظر بندگی حضرت سلطنت پناهی بر این بنده افتاد فرمود که مولانا
این مسئله را بیرون آور و قانون مسعودی بدست این بنده دادند همین که این بنده پنج شش سطر از آن مسئله فرو خواند
تمامی مسئله بیان کرد و هیچ ترک دران مسئله نبود و امثال ذلک درین مدت بسیار واقع شده شرح همه نوشتن
بتطویل انجامد غرض که در این مجمعی چنین بعد از اظهار این همه ناموس کسی را مسلم میدارند نه بر تقلید یا بمجرد
قول و لاف این کس در ابتدا که این بنده آمده بود مسئله چند هست که در تحفه و نهایة الادراک و شرح تذکره
مولانا نظام الدین نیشابوری و شرح تذکره سید شریف بیک نحو بود اما غلط بود این بنده از آن در مجلس حضرت
سلطنت پناهی عرضه میداشت بافواه بمسامع تمام علما رسید در غیبت برخی شنیده بودند که چون کسی در
سخنی که چندین بزرگ بران اتفاق کرده اند اعتراض کند اثبات می باید روزی در مجلسی که اکثر حاضر بودند
و چنان بحثی مستوفی هم بطریق تخیل و هم ببرهان هندسی بیان کرد که همه باتفاق مسلم داشتند و چون
بندگی حضرت سلطنت پناهی صاحب فن است و بغایت نیکو میدانند و نیز ارباب فن بسیار اند کسی نمیتواند
که چون مسئله محقق شد چون بیشتر سخن دیگر گفته باشند بحر کی لم و لا نسلم کند تا عوام معتقد شوند چه
خواص صاحب فن حاضرند و یکی از آن مسائل آنست که گفته اند غایت تعدیل خاصه قمر از منطقه خارج





انجا باشد که چون خطی از آن بنقطه محاذاة کشند قائم باشد بر قطری که باوج گذرد و در جمیع نسخ این فن که
الی یومنا هذا نوشته اند این مسئله را چنین نوشته اند و غلط است چرا که هفت جزو و پنجاه دقیقه زیر
نقطه محاذاة که گذرد قائم باشد و الا قائم نباشد و در تقویم بهمین قیاس غلط کرده اند و منشا غلط هم آنست
که در آفتاب غایت تعدیل انطباقی است که چون خطی از آن بمرکز عالم کشند بر قطر مذکور قائم باشد و بطلمیوس در
مجسطی بران برهان اثبات کرده و در قمر و در دیگر کواکب بران حمل کرده و هیچ تامل نکرده اند که در اینجا بران حمل
نمیتوان کرد دیگر روزی که تسویه زمین جهت استخراج خط نصف النهار در موضع رصد شده و از بنایان فاخر
کرده بودند بعد از آن خشک شده بود رفته بودیم که خط نصف النهار پیدا کنیم خواستیم که امتحان کنیم اول که سطح
مستوی است یا نه بندگی حضرت سلطنت پناهی خلد الله ملکه و سلطانه و جمیع اکابر و اعیان و علما و ارباب فن
حاضر بودند جهت میزان بنایان که بآن تسویه سطح میکنند متعهد جهت رصد مثلثی تراشیده بودند که هر ساق از آن
چهار گز هاشمی بود پس استاد بنا که سرآمد بنایان است گفت که اول مثلث را احتیاط میباید کرد که هر دو ساق
او متساوی نه یا نه این بنده گفت که اگر نیز متساوی نباشند میتوانیم تسویه سطح بدان کرد قاضی زاده و سایر موالی
که در این مدخل دارند بیکبار گفتند چون شود هرگز همچنین نتواند بود این بنده گفت که حالی هوا هنوز خنک است
و آفتاب بلند بر نیامده محققی تسویه کنیم بعد از آن در خاطر شما بنشانیم که چون است الغرض که چون تسویه را
تمام کرد ایشان را فرامش نمی شد تقاضای اثبات دعوی کردند همه نشستیم و این بنده آغاز کرد و گفت که یکی از این دو
ضلع مثلث که شما میگوئید متساوی میباید فرض کنیم که یک از آن دیگر کوتاه تر است و برین موجب مثلث بر جانب کوته

و برهان هندسی بران بیان کرد و یک ساعت نجومی مقدمات و براهین
کوتاه کردن بران گفت تا در خاطر ایشان نشاند و همه مسلم داشتند بعضی
که اعلم بودند بیشتر و بعضی دیگر بیشتر بعد از آنکه مسلم داشتند این بنده تقصیر نکرد چه قریب پانصد کس از خواص
حاضر بودند و گفت که شما این مسئله هم چنان آسان در معرض دو ساعت نجومی که این همه دلایل بران بیاورد دم
وهم میکنید حق علیم است که پیش من امثال آن بدیهی است و در آن حالی که استاد اسمعیل گفت اول احتیاط
کنیم که هر دو ضلع متساوی است یا نه این بخاطر این بنده در آمده است چه احتیاج با این همه گفت و شنید دارد
و همه خلق از خاص و عام گوش داشتند که ببینند که مآل این مسئله چون میشود چه اول مسئله بود که در رصد روی نمود
خلاف در وی واقع شده بود و چون ظفر یافت این بنده را معلوم کردند موجب شهرتی تمام گشت و هر که خواهد
این حالات بعین الیقین ببیند اینک فرس و سوار و اینک میدان بیایند و تفرج کنند تخرج را کشیدیم و همچنان باقی است
استمیم بسر آنکه نوشته بودند که شمس الدین نامی گفت که مرا فرستاده اند که از مولانا معین الدین ذات الحلق بستانم
جهت مولانا حال آنکه اینکس این سخن را بتمامه دروغ گفته اند اولا آنکه اینجا هیچ شمس الدین نامی نیست که متقرب باشد
و او را بمهمات فرستند دیگر آنکه اینجا هیچ کس احتیاج بوجود ذات الحلق ندارد و اینجا استاد ابرهیم صفار را

فرمودند بجا نداین بنده آید و بحضور این بنده یک ذات الحلق تمام کرده و در ذات الحلق مشکل چهار صفحه ربع نیست
نه معرفت آنک بخلاف اسطرلاب کرده و آن هر چه مشکل است واستاد ابرهیم را در صفحه ربع چنان بدیع است
که این بنده دو نقطه یکی بر مقعر حلقه و یکی بر محدب آن حجره موضع قطب را نشان کرده و بجهت دائره صفحه
رسم کرده مثقب بر یک طرف ان نهاده و راست آن طرف دیگر سوراخ سهد کرده ده سوراخ در همه
حلقها برین صورت کرده که یکی غلط نکردید و راستی حلقها در یکی یکی که هر چه شرح دهد و دیگر اینجا هیچ خبری
نبود راست یا دروغ که مولانا بدر الدین ذات الحلق دارد یا ندارد و اگر اکنون جائی بدست آورند یا اثر
مردم سفری دروغ بسیار میگویند دیگر انچه قدوة المحققین و زبدة السالکین مولانا ابرهیم ادام الله برکة
انفاسه الشریفه روایت کرده بودند که از مولانا بدر الدین نقل کرده بود که گفت در رصد مراغه طلبه بودند
مع هذا در زیج ایلخانی چند جا ناقص است و حال آنکه انچه اکر میگویند در زیج ایلخانی چند جا ناقص است
از نقصان علم و فکر و ذهن ایشان است و اگر در بعضی مواضع اندک خللی هست امثال مولانا بدر الدین
انرا نمیدانند و انچه او میگوید غلط است راست در غایت خوبی است تفاوتی که حال از او معلوم میشود
بواسطه تفاوت سنین است که از آن مدت تا اکنون تفاوت واقع شده و آنچه گفته که در آن رصد بسیار
کس بودند حال آنکه کس از برای آن میبایست که پادشاهان سابق که رصد فرموده اند خود نمیدانستند آنچه
چندکسی میبایست که هرگاه سخن هر یک موافق آید اعتماد بر آن کنند اینجا چون پادشاه خلد الله ملکه و سلطانه
خود بنفسه صاحب رصد است و خود هم عمل میکنند اینجا اگر بسیار نباشند باکی نیست بطلمیوس خود
پادشاه بود و خود راصد و یک پسر او بیک کس و دو کس سؤال کردن مقدار باشد که یک کس را کاری بیشتر
باید کرد این چنین نیست که سنگ هزار من که البته یک کس بر نمیتواند داشت بلکه هم چنان است که گندم
هزار من را یک کس بجائی نقل تواند کرد و آنکه فرموده مولانا بدر الدین ریاضیات نیک میداند بلی مسئله
چند از اقلیدس یاد دارد قطعا بحل در نمیتواند آورد چنانست که کسی بعضی قواعد نحوی یاد دارد و هیچ
ترکیب عربی نتواند کرد و همچنان مولوی حقیقت شعاری چون اکثر اوقات بعلوم حقانی مشغول‌اند
و ملتفت بنجوم و ریاضیات نمیشوند و صدقی در جبلت دارند چون مولانا بدر الدین سخن چند از
اقلیدس گفته باشد او پنداشته که ریاضیات میداند این بنده او را بسیار دیده است و مردم اینجا او را هم
نیک میدانند جماعتی که اندک وقوف از نجوم دارند سالها لاف زده اند اکنون می‌شنوند که در سمرقند
رصد میکنند و ایشان را اتفاقی نمیکنند و بخود فکر نمیکنند میدانند که از رصد هیچ نمیدانند هر اینه جز بنفی و انکار
خاطر خود را خوش نتوانند کرد بعضی از مولانا بدر الدین حیلی دیگر هستند که همان سخن گویند اگر چنان شود که آن
کسان اکنون بسمرقند در آیند و بمجالس مباحث ریاضیات حاضر شوند خواص و عوام را معلوم شود که لافها
ایشان هیچ بوده امروز در سمرقند حرسها الله عن الحدثان امثال ان کسان شصت هفتاد نفر هستند و ایشان را





بحساب ریاضی را نان در نمی آورند چه اکنون ده دوازده سال است که مردم این شهر باین فن مشغول شده اند
و بجد در کار اند چه حضرت سلطنت پناهی بدین فن مشغول است هم رحمت بر مولانا بدر الدین باد که بهمین
قدر اکتفا کرده است باری هیچ دروغ از خود بر نمیسازد از تحفه‌های حضرت سلطنت پناهی است که
هیچ هفته نگذرد که بعضی دوستان باین بنده نرسانند که بندگی حضرت سلطنت پناهی امشب یا امروز چنین
و چنان نکتها فرمودند امثال انها مستحضر است بغایت خوب میدانند و از همه این بهتر میدانند و از قاضی متبحرتر
و پرمایه تر است و در این فن پر ذهن تر چیزی که او به یک روز مشکل در می یابد مولانا غیاث الدین بر غور یابد دو روز
در مییابد بجمیع اقسام این فن را میداند و نیز مرد نیک و سلیم القلب است هر کس از جنس موالی و غیره که پیش ما
آید همین که ما او را اندک تربیتی کردیم خود را نگاه نداشتند و با مردم جنگ میکردند و فضولیها پیش میگرفتند مولانا
غیاث الدین با وجودی که انواع تربیت و عنایت در حق او فرمودیم و دائما بشرف مجاورت و مکالمه مستعد است
در این مدت هرگز با کسی نزاع نکرده و نه او از کس و نه کس از او گله کرده و سخنهای مردم در آورده و بعرض رسانیده
جهت طمع دخل نکرده و نیکو معاش دارد و امثال هذه بکرات فرموده الحمد لله علی ذلک و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
مردم سالها سعی میبایند تا معاش ایشان و سیر ایشان در پیش مردم هم جنس نیکو نماید مگر اندکی که توانند چنان کنند
که پیش مردم نیکو نمایند بحمد الله و المنة که بعد از چندین مدت که در کنج خانه بسر برده بود چون بیرون آمد بچنان
شهری عظیم بر چنین مردی هنرمند و بحضرت جهان پادشاهی هنرمند دانا و عالم ملتفت بحال مردم متفحص
احوال خلایق رسید بیمن عنایت ازلی و سعادت لم یزلی و برکت همت آن خداوند چنان نشست که در آن
حضرت بحسن افتاد و اگر حضرت پادشاه لا یلتفت بودی با مور مردم ممکن که نیک بد نمودی و بد نیک اما
چنان آن حضرت با مردم که بدین استانه ملازمت مخالطت دارند و چنان تفحص احوال هر کس است که هیچ عیبی
نیست که او را کما ینبغی نشناسند فکیف کسانی که شبانروزی ملازم باشند دیگر انچه چیزی فرموده اند که چرا
رصد در یکسال تمام نمیشود ده سال و پانزده سال میگویند که حال آنکه حالات چند مخصوص معین کواکب را
هست که در ان حال که ایشان از آن حال باشد رصد میباید کرد مثلا دو خسوف میباید که در هر دو مقدار منخسف
یکی باشد و در یک جهت منخسف باشد و نزدیک یک عقده باشد و همچنین دو خسوف دیگر که بشرائط دیگر موصوف
باشد و امثاله و عطارد را رصد کنند در حالتی که در غایت بعد صباحی باشد و یکبار که در غایت بعد مسائی
باشد بشرائط چند دیگر و از آن کواکب دیگر بمثله و این جمیع حالات در یکسال واقع نمیشود که کسی در یک سال
رصد کند انتظار میباید کشید تا این حال واقع شود و اگر در ان حال ابر باشد آن نوبت فوت شد و رفت
تا یکسال یا دو سال دیگر که مثل آن واقع شود ده پانزده سال بدین واسطه میباید کسانی که این کار نمیدانند
و نورزیده اند که کسی کرده است از آنکه کسی بدان کار مشغول شود تعجب میدارند اما کسی که کاری میداند بس آسانست
آن کار کردن انشاء الله تعالی حق سبحانه و تعالی عمر و توفیق دهد که بیمن دولت پادشاه اسلام خلد الله ملکه و سلطانه

۵۰۰۰۰۰۰

این رصد مبارک که وجه خرجی تمام شود اکنون اکثری انعامات بر آورده شده قریب پانصد تومان خرج شده پنج دیگر
بکار رفت و یک ذات الحلق تمام شد و یکی دیگر هم در کار است و بعضی آلات دیگر هم سکاره قبل
ذات السمت و ذات الهدفتر السیتاره و غیره در دست دارند دیگر اینجا استفسار فرموده بودند که کار
رصد با این بنده مفوض است یا شریکی دارد عجب که آن خداوند بعد از شهرتی چنین استفسار فرموده بودند
حال آنکه (اگرچه) آن مرحوم بسیار هستند که در ریاضیات دخلی دارند اما هیچ کدام چنان نیستند که اینها را از علمی
و عملی رصد وقوفی باشد چه هیچ کدام مجسطی نمیدانند بلکی قاضی زاده است که علم مجسطی میداند و علمی هم
و چیزی که بعمل تعلق دارد نکرده و اواعلم ایشان است و در علمی نیز که شروع کرده در هر بحث که سخنی در
می آید از حضرت سلطنت پناهی این بنده سرو پای بحث پیدا میکند چنانکه بیشتر ذکر رفت در مسئله
قانون مسعودی و امثال ذلک و در اعمال خود تمام راجل است و علمی بی منقصه میشود بعلمی و عملی
اما عملی آنست که مثلا دو کوکب بیک حال بدایره اول السموت رسیده اند ارتفاع هر یک معلوم کرده و طول
و عرض یکی از این هر دو معلوم است و خواهد که طول و عرض دیگر از این معلومات معلوم کند معرفت آنکه چگونه
باید معلوم کردن یعنی دانستن آنکه چه در چه ضرب کنند و بر چه قسمت کنند و چون کنند تا آن معلوم شود
و این علمی آن عمل باشد و علمی مطلق دانستن فن است و عملی مطلق آن مسئله ان باشد که ضرب و قسمت
بتقلیم برسانند و برج و درجه و دقیقه تقویم کواکب و عرض آن حاصل کند و بگوید چنین است و چندین
است و قاضی زاده از علمی این عمل ضعیف است و عمل مطلق بغیر از آنکه ضرب و قسمت هیچ دیگر
نه و آن هم چنان است که چون مبتدی اهد که شبکه هندسی مطالعه کتاب میسر نیست سطر بسطر میخواند و خانه
خانه تمام میکند جویای که رون بسیار سودی نمیدهد لاف نمیزند و آن خداوند هم میداند که بعنایت
الهی چنان در خود میبیند که بقوت استحضار علمی فن و علمی عمل و قدرت در علمی مطلقا که اگر یک کتاب بدار
الرصد از اول مدت تا آخر مدت تمامت اعمال بکند و زیج بیرون آورد که در هیچ مسئله رجوع بکتاب نکند
مگر حاصل اوساط روزی معین از رصد سابق که آن امر یقینی است و تاریخ آن روز و در رصد باین احتیاج
میباشد که با تفاوت حاصل اوساط این رصد با این حاصل اوساط بگیرد و بر مدت ما بین الرصدین قسمت کند تا
مقدار حرکت معلوم شود و آن مجموع را بر دو ورق میتوان نوشت آن خداوند خاطر مبارک آسوده فرمایند
که مطالعه کتب در استحضار چنین چندان خلل در عمل آرد که برابر مطالعه اکنون دیگران نباشد
این مقدار حکایت قاضی زاده که نوشتم مرحوم تصور نکنند که مگر خلافی هست میان این بنده و او اتحاد
کامل و دوستی تمام است و او این بنده را مسلم میدارد و او در آن رضا نیست که استنکاف داشته
باشد و منصف نباشد آنچه بنده باو نسبت کرده هم بر بند جمیع خود میگوید آنچه میداند میگوید و آنچه
نمیداند بی تحاشی مقر است که نمیداند اینجا از کار در رصد در این مدت روی نمود چنان بود که این بنده

گفت



گفت و آن بعرض حضرت سلطنت پناهی خلد الله ملکه و سلطانه رسانیده مثلا کیفیت عمارت رصد
و کیفیت بر آلات آن حضرت بذهن وقاد و خاطر نقاد در آن تامل فرمودند بعضی را که پسندیدند
بترتیب آن اشارت فرمودند و در بعضی اختراعی و استنباطی نمودند فرمودند برین موجب بترتیب آن اشارت
فرمودند و واقع که استنباطات لطیفه میفرمایند که هیچ خدشه در آن نیست و اگر در بعضی نکته آن است که
در خاطر این بندگان نمی رسید بر آن مباحثه میشود و اگر غلط از این طرف روشن میشود و اگر از آن طرف فی الحال
مسلم میدارند و هیچ استنکافی نمیفرمایند چه غرض ایشان بر آنست که تحقیق مسائل شود و بخوبی بتر بین وجهی اعمال
رصد کار بسته شود از اینجا غایت کرم و اخلاق آن حضرت معلوم فرمایند چه جای اینست که غایت لطف
و مرحمت کریم الاخلاق آید که احیانا در مدرسه میان حضرت ایشان و یکی از تلامذه طلبه در مسئله از هر علم که
هست چندان بحث رود و لا نسلم واقع میشود که شرح نتوان و برین معنی حکم فرموده و رخصت داده که مسئله علمی تا
در خاطر نمی نشیند مسلم ندارند و تقلید و مزاجی نگویند و اگر احیانا کسی بتقلید مسلم داشته او را انفعالها داده که تجمیل
ما میکنی و بجهت امتحان مسئله غلط در میان می اندازند همین که کسی او را مسلم داشت باز خواست میفرمایند
و انفعال میدهند و چون آن آلات تمام کرده شد و بموضع رصد آورده شد و گاهی که در موضع رصد کاری
هست مثل استخراج خط نصف النهار و غیره قاضی زاده هم با آنجا آید و اگر سخنی در میان هست او هم در آن
بحث یا بانکار سخنی چنانکه بیشتر نوشته شد که در باب تسویه سطح انکار کردند و بعد از آن در خاطر او نشاند
که چون است سایر مدرسان هم بموضع رصد حاضر میشوند و لوحی میکنند هنوز وقت کارهای مشکل نیامده
است چه حالیا عمارت برپی آورند چون تمام شود و آلات تمام شود و نصب کرده شود و رصد چند که همین نگریستن
باشد بچشم از ثقبه بکواکب کرده شود و ثبت کرده شود و بعد از آن که از آن مقادیر ما بین المرکزین و نصف قطر
تدویر و مقدار میول اقطار آن مارة بالذروة و الحضیض و حاصل اوساط و بعد از آن معدلات السیر از مرکز
سوالها و غیر ذلک پیدا باید کرد کاران گاه است زیاده اطناب نیاز بست نمود ظل عالی
مستدام و پاینده باد

بنده کمترین بندگان غیاث

بسم الله الرحمن الرحیم

در سال هزار و دویست و هفتاد و هفت ۱۲۷۷ که بجهة رسیدن مفتول از پاریس و کشیدن تلگراف حسب الامر شاهنشاه در زنجان
خادم برجیس در دار السعاده زنجان توقف داشته روزی در خدمت جناب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی میرزا ابو القاسم
سلمه الله مشرف بوده کتاب عیون اخبار الرضا در حضور ایشان بود ملاحظه حدیثی از باب دوازدهم در ذکر مجلس رضا
علیه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات نزد مامون می‌نمودند و آن حدیث این است   فقال سل یا عمران
قال یا سیدی الا تخبرنی عن الله تعالی هل یوحد بحقیقة او یوحد بوصف   قال الرضا علیه السلام ان الله المبدئ الواحد
الواحد الکائن الاول لم یزل واحدا لا شیء معه فردا لا ثانی معه لا معلوما ولا مجهولا ولا محکما ولا متشابها ولا مذکورا ولا
منسیا ولا شیئا یقع علیه اسم شیء من الاشیاء غیره ولا من وقت کان ولا الی وقت یکون ولا بشیء قام ولا الی شیء یقوم
ولا الی شیء یستند ولا فی شیء استکن وذلک کله قبل الخلق اذ لا شیء غیره وما اوقعت علیه من الکل فهی صفات محدثة
وترجمة یفهم بها من فهم واعلم ان الابداع والمشیة والارادة معناها واحد واسماؤها ثلثة وکان اول ابداعه وارادته
ومشیته الحروف التی جعلها اصلا لکل شیء ودلیلا علی کل مدرک وفاصلا لکل مشکل وبتلک الحروف تعرف کل شیء
من اسم حق وباطل او فاعل او مفعول او معنی او غیر معنی وعلیها اجتمعت الامور کلها ولم یجعل للحروف فی ابداعه لها
معنی غیر انفسها تتناهی ولا وجود لها لانها مبدعة بالابداع والنور فی هذا الموضع اول فعل الله الذی هو نور السموات والارض
والحروف هی المفعول بذلک الفعل وهی الحروف التی علیها الکلام والعبارات کلها من الله عز وجل علمها خلقه وهی ثلثة
وثلثون حرفا فمنها ثمانیة وعشرون حرفا تدل علی اللغات العربیة ومن الثمانیة والعشرین اثنان وعشرون حرفا تدل علی لغات
السریانیة والعبرانیة ومنها خمسة احرف متحرفة فی سایر اللغات من العجم لاقالیم اللغات کلها وهی خمسة احرف

تحرفت من الثمانية والعشرين الحرف من اللغات فصارت الحروف ثلثة وثلاثين حرفاً واما الخمسة المختلفة فپچژگ لا یجوز ذکرها
اکثر مما ذکرناه — از من سئوال فرمودند که معنی حدیث در باب حروف چیست آن نسخه را میرزا آورده در حواشی آن کتاب
تحقیقات زیاد بود از حاجی محمد جعفر کبودرآهنگی همدانی معروف بمجذوب علیشاه خلیفه الخلفای حاجی محمد حسین شیخ زین الدین
مرشد سلسله نعمت اللهی از سلاسل صوفیه و در معنی ثلثة وثلثون حرفا اشکال کرده گوید قوله علیه السلام وهی ثلثة وثلثون حرفا فیه
اشکال عظیم فان هذا العدد اذا کان باعتبار ان الباء الفارسیة اثنان من الفاء والباء فالجیم الفارسیة ایضا اثنان من الجیم
والصاد کما فی الضین وکذا العکس والالفاظ المنحرفة اربعة لا خمسة وهی خمسة — اما جناب مجذوب علیشاه اشتباهی بزرگ در معنی
حدیث کرده اند و راه اشتباه این است که بیست و هشت حرف کلام عربیست و باعتقاد ایشان چهار حرف مخصوص عجم است
واین سی و دو حرف میشود چگونه آنحضرت سی و سه حرف فرمودند واین اشتباه اختصاص بایشان ندارد چه برای بیشتر
مردم این شبهه هست چنانکه مولف فرهنگ جهانگیری گوید — و بنای کلام پارسی بیست و هشت حرف گذاشته اند
بدینوجه که از جمله بیست و هشت حرفیکه بنای لغت تازیست هشت حرفرا که در لفظ ثقیل دانسته اند ترک داده اند چنانکه مولانا
شرف الدین فالی بقصیده نظم آورده — هشت حرفند آنکه اندر فارسی ناید همی تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدامست آن حروف و یاد گیر ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف فاما بعد از تتبع و تفحص بسیار
معلوم شد که این حکم کلی نیست بلکه اکثریست و این حروف بطریق ندرت آمده چنانکه مولانا عبدالعلی برجندی در شرح مختصر
وقایه گوید اما العقعق فنوع من الغراب طویل الذنب فیه سواد وبیاض یقال له بالفارسیة عکه و بعضی از لغات پارسی
که در آن ازین حروف مشکانه آمده در درج سیم از خاتمه مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی باقی ماند بیست حرف
و چهار حرف دیگر که خاصه عجمانست و آن پ و ژ و چ و گ فارسی بود که مجموع بیست و چهار حرف شود
و از حسن اتفاق بنای کلام فارسی بر بیست و چهار حرف آن تواند بود که ساعات شبانروزی بیست و چهار است
و دیگر وجوه از این ابیات حکیم سنائی مستفاد میگردد در ربع مسکون چو از طریق شمار شد نفر سنگ بیست و چهار هزار



تو اگر واقفی ز کار حروف بد بینش کن به بیست و چهار حروف کلمه حق چو در شمار آید عدد حرف بیست و چهار آید
نمی از حروف جان دوازده برج نمی از حروف دین دوازده برج انتهی اما باید دانست که حروف مخصوص عجم
پنج است چهار آن است که مذکور شد و پنجم حرفیست که از تحریف قاف پیدا شده است و تلفظ آن میانه قاف
و خا است چنانکه اهل یزد و کرمان و فارس تلفظ میکنند و در سایر بلدان ایران معروف نیست است
که حضرت پنج حرف منحرفه را فرمودند لاقالیم اللغات کلها و نصیرالدین طوسی علیه الرحمة در فصل اول
از فن اول در علم عروض در کتاب معیار الاشعار میفرماید در زبان عربی حروف مصمت بیست و هشت است
و حروف مصوت شش سه مقصور که آنرا حرکات سه گانه خوانند و از حروف نشمرند و سه ممدود که آنرا از حروف
مد خوانند و در زبان پارسی دری از جمله حروف بیست و هشت گانه مصمت هشت حرف ساقط است و آن
ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف است و پنج حرف مصمت دیگر در این لغت زیادت میشود
و آن پا و چ و ژا و فا و کاف است و بنابراین تحقیق و استدلال از کلام شیخ خواجه علیه الرحمه رفع اشکال آن فقره
حدیث میشود اما فقره دیگر که فرمودند و اما الخمسة المنحرفة فپچژگ لا یجوز ذکرها اکثر مما ذکرناه جناب مجذوب علیشاه
در حاشیه نوشته اند و اما الخمسة المختلفة فپچژگ یعنی ف ب ج ج ج اما الفاء فکما فی فیروزج و پیروزه و اما
الباء فکما فی بسنده و پسنده بمعنی الکافی و اما الجیمات الثلثة فکما فی زرگ و برزج و پخن و ژرن و جالموس و چاپلوس
بمعنی الخداع و این تحقیق چندان ربطی بحدیث ندارد زیرا که فا و با که هر دو در فارسی قلب بپا شده
برای فارسیان یک حرف زیادت میشود و باعتقاد من مقصود فپچژگ ف ب ج ج ج اما فا
تحریف است چنانکه آنفا گذشت مستعمل در السنه اهالی یزد و کرمان و فارس است و دلیل بزرگ عبارت خواجه علیه
الرحمه است اما با او را تحریف کرده و پ گفته اند چنانکه پرند بمعنی حریر را پرند گویند از شعر حکیم نظامی
گنجه در خسرو و شیرین بر میاید که پرویز اول برویز بوده چه گوید از آنشه نام آن شه زاده پرویز که با باران

همی بودی برآوردا اما جیمات ثلثه یکمرتبه بجیم فارسی قلب نموده مثل جاپلوس و چاپلوس و یکمرتبه بزاء فارسی
قلب کرده مثل کج کژ هجیر هژیر باج باژ کاج کاژ و یکمرتبه قلب بکاف فارسی نموده مثل اخشیج اخشیگ گویند
که بمعنی ضد و نقیض و مخالف باشد و هر یک از عناصر اربعه را نیز گویند برای هر یک از این تبدیل نظایر و امثال
بسیار است که بعد از تتبع لغت عجم آشکار میشود و چون ف و ج از جمله حروف عجم است که تلفظ باین
میکنند بحروفات دیگر نیز تبدیل کرده اما قاف از حروف مستعمل عجم نیست و از حروف هشت گانه
و از هشت حرفی است که عجم تلفظ بآن نکردند در عبارت حدیث تصریح شده که تحریف از هشت حرف
شده است چنانکه فرموده‌اند و هی خمسة احرف تحرفت من الثمانیة و العشرین الحرف من اللغات نه از حروفات
مخصوص عجم این بود آنچه مرا بخاطر گذشت و بعد از ملاحظه اولوا الابصار اگر تصدیق فرمودند تحسین
کنند و اگر خطا یابند تنقیح نکنند چه من باندازه ادراک خود سخن گفتم اگر فهم کلام امام ع نکرده باشم عجبی نیست چه در
خبر وارد است کلامنا صعب مستصعب

اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا وزیر علوم

مبرد در کامل گوید تمام ادبا انکار قیس معروف بمجنون را کرده اند مگر اصمعی که گوید چنین شخصی بوده باخفت عقل فیه لوثة کلوثة ابی حیة النمیری ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید ثلاثة اشخاص شاعت اخبارهم واشتهرت اسماؤهم ولا حقیقة لهم ولا وجود لهم فی الدنیا وهم مجنون لیلی وابن القریة وابن ابی العقب الذی تنسب الیه الملاحم وهو یحیی بن عبد الله بن ابی العقب واین تفصیل را ابن خلکان بعد از ذکر احوال ابو سلیمان بن القریة الهلالی نقل کرده وبیشتر برانند که دیوان منسوب بمجنون عامری از مجعولات ابو بکر والبی است

ابن وکیع التنیسی معروف بعاطس جهة عجمه که در کلام داشت کتابی در سرقات ابی الطیب متنبی نوشته

عبد الله بن مقفع کتاب کلیله ودمنه را از فارسی بعربی نقل کرده چنانکه در ابن خلکان مذکور است

در ابن خلکان مذکورست که ابن شلمغانی ابو جعفر محمد بن علی الشلمغانی مذهب تازه در تشیع وتناسخ وحلول الهی در حق خود اختراع کرد وابو القاسم حسین بن روح که امامیه او را باب می خوانند مذهب او را ظاهر ساخت ودر ذیل همان میگوید چون پیش راضی بالله عباسی حاضر شد انکار مذهب کرد ابن عبدوس گفت او مدعی الوهیت بنفسه میگوید من باب قسم از جانب امام منتظر پس از آن او را آتش زدند در سنه ۳۲۲

فقهای سبعه اهل سنت وجماعت که در یکسال بوده اند جمعی بودند وان سال را سنة الفقهاء میگویند وازین سایر فقها تجاوز ننموده یکی از علمای اهل سنت بنظم آورده

الا کل من لا یقتدی بائمة ... فقسمته ضیزی عن الحق خارجه
فخذهم عبید الله عروة قاسم ... سعید سلیمان ابو بکر خارجه

هل من سبیل الی خمر فاشربها
ام من سبیل الی نصر بن حجاج

گویند حجاج بن یوسف ثقفی در وقت رفتن موت این دو شعر سعید بن سفیان عکلی را مکرر میخواند

یا رب قد حلف الاعداء واجتهدوا ... ایمانهم اننی من ساکنی النار
ویحلفون علی عمیاء ویحهم ... ما ظنهم بعظیم العفو غفار

یقولون کافات الشتاء کثیرة ... وما هی الا واحد غیر مفتری
اذا صح کاف الکیس فالکل حاصل ... لدیک وکل الصید فی جنب الفرا



ابو الغارات ملک صالح

ومهفهف ثمل القوام سرت الی ... اعطافه النشوات من عینیه
ماضی اللحاظ کانما سلت یدی ... سیفی غداة الروع من جفنیه
قد قلت اذ خط العذار بمسکه ... فی خده الفیه لا لامیه
ما الشعر دب بعارضیه وانما ... اصداغه نفضت علی خدیه
الناس طوع یدی وامری نافذ ... فیهم وقلبی الآن طوع یدیه
فاعجب لسلطان یعم بعدله ... ویجور سلطان الغرام علیه
والله لولا اسم الفرار وانه ... مستقبح لفررت منه الیه

سیف الدوله ... نقل کرده

مسلم بن الولید الانصاری

لا یمنعنک خفض العیش فی دعة ... نزوع نفس الی اهل واوطان
تلقی بکل بلاد ان حللت بها ... اهلا باهل وجیرانا بجیران

ابو هیم الکلبی العتری

من الله الدست ما عند الوزیر سوی
تحریک لحیته فی حال ایماء
فهو الوزیر ولا ازر یشد به
مثل العروض له بحر بلا ماء

چون ابو العباس عبد الله بن طاهر الحسین مصعب از جانب مأمون بحرب بابک خرم دین مامور شد چون وارد دینابور گشت مدتی بود باران نیامده در حین ورود شدید آمد مرد بزازی این دو بیت را انشاد کرده

قد قحط الناس فی زمانهم ... حتی اذا جئت جئت بالدرر
غیثان فی ساعة لنا قدما ... فمرحبا بالامیر والمطر

ابو العباس الناشی ... بن محمد الناشی الانبار

ابو عبد الرحمن الخلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم الفراهیدی ویقال الفرهودی الازدی الیحمدی کان اماما فی علم النحو وهو الذی استنبط علم العروض واخرجه الی الوجود وحصر اقسامه فی خمس دوائر یستخرج منها خمسة عشر بحرا ثم زاد الاخفش بحرا آخر وسماه بحر الخبب قیل انه دعا بمکة ان یرزق علما لم یسبق الیه احد ولا یوخذ الا عنه فلما رجع من حجه فتح علیه علم العروض وله معرفة بالایقاع والنغم وتلک المعرفة احدثت له علم العروض فانهما متقاربان فی الماخذ وقال حمزة بن الحسن الاصبهانی فی حق الخلیل بن احمد فی کتابه الذی سماه التنبیه علی حدوث التصحیف وبعد فان دولة الاسلام لم تخرج ابدع العلوم التی لم یکن لها عند علماء العرب اصول من الخلیل ولیس علی ذلک برهان اوضح من علم العروض الذی لا عن حکیم اخذه ولا علی مثال تقدمه ابن خلکان

بدیع الزمان الهمدانی

همدان لی بلد اقول بفضله ... لکنه من اقبح البلدان
صبیانه فی القبح مثل شیوخه ... وشیوخه فی العقل کالصبیان

نثر

حضرة التی هی کعبة المحتاج لا کعبة الحجاج ومشعر الکرم لا مشعر الحرم ومنی الضیف لا منی الخیف وقبلة الصلاة لا قبلة الصلاة

قطرسی مصری

وذی هیئة یزهی بوجه مهندس | اموت به فی کل یوم وابعث
محیط باشکال الملاحة وجهه | کان به اقلیدس یتحدث
فعارضه خط استوا وخاله | به نقطة والصدغ شکل مثلث

دیگری گوید

یوم القیامة فیه ما سمعت به | من کل هول فکن منه علی حذر
یکفیه من هوله ان لست تبلغه | الا اذا ذقت طعم الموت فی السحر

اسحق موصلی

وآمرة بالبخل قلت لها اقصری | فلیس الی ما تامرین سبیل
اری الناس خلان الجواد ولا اری | بخیلا له فی العالمین خلیل
وانی رایت البخل یزری باهله | فاکرمت نفسی ان یقال بخیل
ومن خیر حالات الفتی لو علمته | اذا نال شیئا ان یکون منیل
عطائی عطاء المکثرین تکرما | ومالی کما قد تعلمین قلیل
وکیف اخاف الفقر او احرم الغنی | ورأی امیر المومنین جمیل

ابو محمد بطلیوسی نحوی گوید

اخو العلم حی خالد بعد موته | واوصاله تحت التراب رمیم
وذو الجهل میت وهو ماش علی الثری | یظن من الاحیاء وهو عدیم

ابو طالب عبد الجبار مغاربی

اقسم بالله علی کل من | ابصر خطی حیث ما ابصره
ان یدعو الرحمن لی خالصا | فی العفو والتوبة والمغفرة

وقال ابرهیم بن جلبه رانی عبد الحمید الکاتب اخط خطا ردیئا فقال لی اتحب ان یجود خطک فقلت نعم فقال اطل جلفة قلمک واسمنها وحرف قطتک وایمنها ففعلت ذلک فجاد خطی

شاعری گفته

اذا اخرج الکتاب کانت دویهم | قسیا واقلام الوری لها نبلا

احمد بن محمد نقیب الطالبین

بانوا وابقوا فی حشای لبینهم | وجدا اذا ظعن الخلیط اقاما
لله ایام السرور کانما | کانت لسرعة مرها احلاما
لو دام عیش رحمة لاخی هوی | لاقام لی ذاک السرور وداما
یا عیشنا المفقود خذ من عمرنا | عاما ورد من الصبی ایاما

ابو نصر احمد الکاتب النازی

ولی غلام طال فی دقة | کخط اقلیدس لا عرض له
وقد تناهی عقله خفة | فصار کالنقطة لا جزء له

در تاریخ ابن خلکان در ذیل احوال قاضی اسعد ابو المکارم اسعد بن خطیر ابی سعید مهذب بن مما بن زکریا بن ابی قدامة بن ابی ملیح مصری کاتب شاعر مذکور است که کتاب کلیله ودمنه را بنظم آورده از سوق کتاب چنانچه بر می آید که بعربی منظوم ساخته

ابو الصلت ذالق اندلسی

کیف لا تبلی غلائله | وهو بدر وهی کتان

وهذا الفاضل ابن خلکان
کم الرض بعلة التشنج فعالجه
نیرباه النابلسی وغلبوا علی النصرانی
طبیبا التشنج الذی کان فی خزانتهم للملک السلطان
صلاح الدین رحمه الله البدل الصحیح وکتب السلطان المذکور ان جمع کتب هذا الطبیب
وقصده شیخه والکوکب السبتی فی اشتراطها کل واحد منها فی وقته وکان من جملتهم
من العاد فی السبعة ... من نحو ... الفاعلة کانت تبلغ حد العزیج
ان الانسان اذا ضعف تخرج النبح من



سعد بن هارون عجلی که رئیس زیدیه بود گوید

الم تر ان الرافضین تفرقوا | وکلهم فی جعفر قال منکرا
فطائفة قالوا امام ومنهم | طوائف سمته النبی المطهرا
ومن عجب لم اقض جلد جفرهم | برئت الی الرحمن ممن تجفرا

والتسلیم ینقضی جلد البقر

ابو العلاء معری گوید

لقد عجبوا لاهل البیت لما | اتاهم علمهم فی مسک جفر
ومرآة المنجم وهی صغری | ارته کل عامرة وقفر

فقام الی عمرو
فقام اخو عبد الله فقدم عمرو بن الزبیر
فلما قتل اخو عبد الله بن مروان فقال الحجاج ارید ان تعطیه
علی عبد الملک بن مروان فقال عمرو السیوف ولا امنعه منها
سیف اخی عبد الله فقال هشیم بن الحکم آتا ما امر عبد الملک باحضارها
فقال عمرو اذا حضرت الشیخ لسیوف فیها سیف اخی فقال عبد الملک
فلما حضرت اخذ منها سیفا مثلما قد فقال هذا سیف الزبیر بن
کنت تعرفه قبل الآن فقال لا فقال الکیف عرفته قال بقول النابغة الذبیانی
ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم | بهن فلول من قراع الکتائب

لابی بکر الحنبلی الملقب بمعین الدین البغدادی

لا اظهرن لعاذل او عاذر | حالیک فی الضراء والسراء
فلرحمة المتوجعین حرارة | فی القلب مثل شماتة الاعداء

یقال لزین العابدین ابن الخیرتین لقوله صلی الله علیه وآله لله فی عباده خیرتان فخیرته من العرب القریش ومن العجم الفرس

[illegible]



[illegible]

هذه رسالة لمحمد بن ميمون بن عمران الحميري المراكشي في اذابة البلور وتلوينه للفصوص وغيره

قال في صنعة اذابته وذلك انا اخذنا على اسم الله تعالى بلورا صافيا فاحميناه حتى تطاير وتشقق ودققناه في هاون
حجر العطارين حتى نعم ونخلناه بمنخل دقيق حتى لم يبق منه اثر فانه ان كان فيه حجر بقي فيه منه بك ولا يخالط الصبغ
فيفسد وان خالطه شيء من الهاون افسده فليكن الهاون صلبا ويعمد الى مثل وزنه مرتين ونصف سياريقون
احمر فيخلط به ويعمل بعد ذلك صبغه وهو شبه مثقال محرقا بالكبريت ازرق مثل السماء فيطرح فيه في كل عشرة
دراهم وزن نصف دانق من البلور حسب لا من الخلط جميعه فان غلطت دفعة ووزنت على كل عشرة من السياريقون
والبلور فاحترق وصار مثل القير فافهمه ويبنى له مستوقدا وهو تنور وسعته شبرين وطوله شبرا واربع اصابع
وفي وسطه حفرة يخرج رماده من خلفه وعليها شباك من حديد فان رماده اذا بقي فيه كثيرا افسده بتطايره
فيه وراس المستوقد ضيقه اربع اصابع مفتوحة مدورة وهو مجموع كانه قبة في راسها فتحة بقدر ما ذكرنا ويعمل حيطانه
من برابو تامة قصيرة بين حيطانه المكبوبة من داخله وبين حائطه من برابو بيضاء قدر شبر وكسر فوق سطح راسه بهندام البرابو [illegible]
هذا السطح ويفرش بالطين المدبر كما تعلم ثم يبنى فوقه تنورا اصغر من التحتاني واضيق مما بقي من افراز السطح اربع بضم الـ[illegible]
اصابع دائرة داخله بين راس القبة وبين ذيله وتجعل هذه القبة بطين محدوم غاية الحدم حتى لا يتشعث منها شيء في [illegible]
المتاع ويعمل راسها مفتوحا ما يقعد عليه غطاء مثل غطاء تنور صغير فهذا مستوقد فانه يكون ستة معلومة مليحة
ويعمل في التنور الفوقاني ستة روازن ثلاثة مع سطح التنور التحتاني وذيل الفوقاني يجري فيها النار خابوطيات مثل
السيبات وسعتها اصبعين وثلاثة اصابع على قدر اربع اصابع مضمومة في العلو تحت النفار في المواضع فهذا
جميع البنية فافهمه منا واعمل به تصل الى محابك

باب عمل البواطيق

تعمل البواطيق مدورة مثل
الحقاق مكشوفة وتطين بطين الحكمة من خارج وجسمها من طين البواطق الثعلبي من اجوده مما لم يصبر في النار جمع حُقة
ولا عجب ان يكون في المستوقد التحتاني ثقب البئر غير باب الوقود والشباك في اسفله ينزل منه الرماد الى الحفيرة
ثم توقد بنار من التنور التحتاني حتى يخرج ناره ويصفو في ساعة زمانية ويبدد البوطقة اولا والمتاع فلا يحول لك
فانها تحمى وتبيض بعد هذه الساعة وتراها كانها الجلنار فلا تزعجها عجلة ولا تغيرها حتى ينسبك في ست ساعات
ثم تاخذ الانموذج براس الحديدة يصعد معك خيوطا فاذا رايت الخيط املس دقيق مثل الشعر صاف فقد بلغ
وصبغه لا يظهر الا بعد ذوبه جيدا وهو من اسراره وفراغه الى اثنى عشر ساعة فان بقي يومين او ثلاثة عجلت ولكن يفرط
حمرته وتسود وتضعف قوته حتى يصير رطبا في الغاية وهذا اللون الاحمر في الغاية والاصفر يعمل هذا الصبغ مغسولا
يعني بغسل الشب المحرق ويجعل معه في كل بوطقة خمسة دراهم نوشادر مصعد فانه يصفره معجلا والاخضر هو لون
تعدمه النار من الجودة وكثرة اللون المخالطة مثل الزنجار وغيره ولكنه يصمته ويكون قليل الشفيف فاما ما جد لونه فيه بلا جد التصميم
فهو يجي مليحا ولكنه قليل والذي خرج لي كان غير مقصود بلون وصبغ بل بالجود فاحسن جودة في الليل مع الغداة عدم الشفيف
فانه يكسبه الهوا شفيفا وهو من اسراره العظيمة اخطاره فانه من اعظمها دائما يصمته وهو عدم شفيفه وذلك



وذلك الاحوال معلومة وغير معلومة اما المعلومة فاخراجه اياها كالنار ولقاه وصبه على جسم تكسده ويمنعه
نسم الهواء وقبوله وحصوله في جسمه فانه جسم زجاجي شفاف فاصل الشفيف هواء في هذه الاجساد ويصلح
له البرد ولكنه يفتته دفعة وان ترك حتى يجمد في الكور ونفخ اذا برد في يوم بارد فانه يبرد ويحترق اذا ترك
في الكور حتى يبرد وقد جمدناه في الكور فصح دفعات وهلك دفعات وقد اخرجناه في حال ذوبه وازغناه
من بوطقته فيكون ما يجمد في الهواء قبل ان يصل الى الارض ولا يلقاه شيء البتة مثل الاصوع والتراب نقي
الصفاء وفي الشفيف وما يلقاه الارض او جسم فانه يجمد كالدبس وعلى تلك الحال فنظرنا في ابطال
ذلك فاقول انه بالقياس يذهب بكثرة الزجاجية وقلة الرصاصية قال المراكشي وهو محمد بن ميمون بن عمران
الحميري والطريق في ذلك ان تاخذه بعد سبكه وتفصمه وتخلط معه مثله زجاج وتسبكه فيخرج جملا رمانيا
لا كدر فيه ولا يتصمم كيف عملت به وتجري برفق ومن عظيم فائدة ايضا تحريقه للبواطيق فانه اذا ذاب وجرى
يحرقها بالحرارة ولا حيلة له الا ايثاق البواطق بطين الحكمة وتصبها على الارض مقوبه بعد مد والدخان يحرس منه
عقاب الحطب وفتح احد الروازن حتى يخلص الدخان ويصفو النار وقد قلت ما وقع لي فيه وتعلمت
اما الفيروز فجربناه بالاسرب والقلعي مخلوطين والزجاج على مثال دهن العقنار وهو حق لهذه التجربة
وقياس لا يوقف عليه لكونه سوقيا فاعمال السوق مثل الاعمال الصنعة فاما ما صح لنا ان اراد فصوصا فان
افادة الالات لتجربة الصنعة مشاركة لهذا العمل تذيب سائر ما لا يذوب كالطلق وغيره اذا خلط به وهو ذائب
اذابته كالزجاج اذا اعمل قليلا من هذا المذاب الاحمر والسريقون شفقه وذهبه وصبغه ياقوتا احمر ويجري
فيه على وزنه على الروية يكون فانه لا يفسد

باب في كيفية الوقود

تكون النار متصلة بحطب يابس قليل الدخان فانه اول ما تشتعل النار يختنق الدخان في القبة ويسود البواطق
فافتح اطباق القبة العليا والطبق الاعلى حتى ترى النار قد صفت وترى البواطيق بعد ما كانت قد اسودت تحمى
ثم تبيض فاذا رايت النار قد صفت وقل الدخان فسد راس القبة العليا بطبقها واطبق على القبة الكبيرة
طبقه واوقد مستقيما دائما لا تفتر بعودين عودين او بساط من خشب الطرفاء او خشب الخلاف او خشب
الغبيراء وكل حطب خفيف الجسم كثير اللهب قليل الدخان يصلح لهذا العمل وخذ مقدار زمان سبكه براي
العين وقد ربما يصعد منه على راس الحديدة واقل ما يكون ذلك في ست ساعات وغايته اثنى عشر ساعة
وفي كل ساعة تدخل اليه حديدة طويلة من الثقب الكبير وتسوطه بها وتخرج عليها من الذائب فانه اذا ذاب
تخرج على راس الحديدة ويمتد خيطا مثل الناطف خيوطا كانه العصب الاحمر مثل الياقوت ويجمد في الهواء
فاذا رايته قد ذاب جيدا ودار الصبغ فيه وارضاك لونه وذوبه فاقطع النار وسد باب المستوقد فان رايت
الان صبه في القوالب فافعل وان شئت رفعه بالحديدة عرسا تجمده بالهواء وتتركه في بيت الدخان فهو الاجود وهو
واعلم ان الذي ترفعه منه بالحديدة وتجمده في الهواء ولا يلقاه ارض يخرج كانه الياقوت البهرمان فيه من صفاء
عظيم وشفيف وما يلقى التراب والارض فان ذلك يخرج قليل الشفيف والصفاء ويخرج متصمما وما جمدناه

[illegible] ١٢٨٠



في موضعه حتى يبرد الكور فتجد لنا مرارا وهلك لنا مرارا ومن اسراره ان الهوآء وبرد الزمان يعمل في
صفائه ورونقه فعلا عظيما ويخرجه صافيا شفافا تاب المراكني واده شبك اذا رايت البواقي حتى
تبرد مكانها وتخرج وتكسر فان الذي فيها يلتزق ببطن البوطقه فلا يتخلص منه حتى تكسر وقد خرج لي انا
هكذا اعني بهذا العمل صافيا مرة وكذا اخرى    قد تم هذه الرسالة بيد احقر العباد علي محمد بن محمد حسين في سابع
شهر صفر المظفر سنة ١٢٧٦ في قرية نياوران من قرى شمران الري حرسها الله عن الحدثان

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]



اوقات که نواب مستطاب [illegible] معتضد السلطنه وزیر علوم [illegible] نواب مستطاب اشرف امجد ارفع والا [illegible]

دام اجلاله [illegible]

[illegible] دار الخلافه ناصره طهران [illegible] نواب [illegible] وزیر علوم [illegible]

[illegible] تحریراً فی شهر شعبان المعظم [illegible] سنه ۱۲۹۵ [illegible]

[illegible]

عمرو بن حنتم من ابطال الجاهلية جد ام المؤمنين خديجه لامها

قال القاضي
دابه ابن السنان [illegible]
شاعر حبشي مات [illegible]
[illegible]
النجبي

جلنداء بضم اوله وفتح ثانيه ممدوده ويضم ثانيه مقصورة اسم ملك عمان وقال الاعشى

وجلنداء في عمان مقيما ثم قيسا في حضرموت المنيف

الخفقاد ملك الجزيرة او ملك الحبشة او الصواب الحيفار والجيفار بالجيم والفاء



در این کتاب ... در ... اردنگ ... همان ... 

... عاشق ... شد ... 

در زمان حشمت اعظم ... مظفر که شاهزادگان

عظام ... حسام السلطنه نواب

اشرف ... نصرة الدوله ... اعظم

شاهزاده محسن میرزا ...

تشریف ... 

... اعظم ...

میرزا ... 

بخط میرزا ...

در تاریخ ۱۲

بر حال ارزانی

که تو سر زلف ترا چنگ زدیم [illegible]

[illegible] در شیشه کنم [illegible]

خط مرحوم میرزا طاهر دیباچه نگار اصفهانی [illegible]

و در تذکره گنج شایگان [illegible]

[illegible]



الرّباجي بالفتح قال صاحب القاموس قال الجوهري الرباح
دويبّة يجلب منها الكافور وهذا غلط واصلح في بعض النسخ
وكتب بلد بدل دويبّه وكلاهما غلط لان الكافور صمغ شجر قال صاحب
الكشاف الرباح بفتح الراء والباء المخففة دويبّة من السنّور
وهي التي يجلب منها الزباد وهذا هو الصواب في التعبير ووهم الجوهري
فقال في النسخة التي هي بخطه الرباح اسم دويبّة يجلب منها الكافور
وهو عجب فان الكافور صمغ شجرة بالهند والرباحي نوع منه وكان الجوهري
لما سمع ان الزباد يجلب من حيوان ببلد يجلب منه الطيب سرى ذهنه
الى الكافور فذكره ولما راى ابن القطاع هذا الوهم اصلحه فقال
والرباح بلد يجلب منها الطيب وهو ايضا وهم لان الكافور صمغ شجرة
يكون داخل الخشب يتخشخش به اذا حرك فتقشر ويستخرج منه
قال السديدي الكافور اصناف منه الرباحي المنسوب الى رباح
وهو اسم ملك هو اول من عرف هذا الصنف بحر الجواهر يوسفي

[illegible]

[illegible]





## رباعیات

[illegible] دردا که فراق ... / برخیز ... / وله / از ضعف چنان شدم که ... / صد بار ...

[illegible] گر با تو بوم ... / ور بی تو بوم ... / وله / سبحان الله هر شب بیدارم / ذوق ... بیدار بها

[illegible] دردا که دوای درد پنهانی ما / افسوس که چاره پریشانی ما / وله / در عهده ... / ... رو برا ما

[illegible] ... / خواهم ... / وله / دل ... / ... باد

[illegible] ... ما / ... دلربا / وله / ... ما ... / ... خاکستر ما

[illegible] ... / باشد که ... آب / وله / ... / دنیا ...

[illegible] ... / آدم ... سیراب / وله / ... / ...

[illegible] ... / ... / وله / ... بیداری / ...

[illegible] ... / ... / وله / سبحان الله ... جهان / ...

[illegible] ... / ... / وله / یارب ... / ...

[illegible] ... / ... / وله / ... / چون ...

[illegible] شادی ... / آگاه ... / وله / گفتی که غم جهان ندارد دل من / ...

[illegible] ... / چشم ... / وله / هرگز دل تو ... / ...

[illegible] ... / ... / وله / ... / ...

[illegible] ... / ... / وله / این ... / ...

[illegible] ... / ... / وله / ... / ...

[illegible] ... / ... / وله / ... / ...

[illegible] ... / هم ... / وله / ... / این ...

[illegible] ... / ... / وله / ... / ...

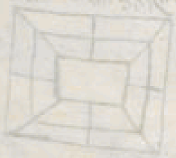



تذكرة في [illegible] كتاب
ابو الريحان في الاستيعاب على الاسطرلاب
وقال في صدره وقد رايت لابي سعيد السجزي
اسطرلابا من نوع واحد بسيط غير مركب من شمالي وجنوبي
سماه الزورقي فاستحسنته جدا لانه اخترعه على اصل قائم بذاته
مستخرج مما يعتقده بعض الناس من ان الحركة الكلية المرئية للارض دون
الفلك ولعمري هو شبهة عسرة التحليل صعبة المحق ليس للمعولين على الخطوط الـ[مساحية]
من نقضها شيء اعني بهم المهندسين وعلماء الهيئة على ان الحركة ان كانت
للارض او كانت للسماء فانها في كلتا الحالتين غير قادحة في صناعتهم بل ان
امكن نقض هذا الاعتقاد وتحليله فذلك موكول الى الطبيعيين من
الفلاسفة الى آخر ما قال

قرق بازبادست از شعر عربی رسم میکنند و چهار خط را شکسته [illegible]

و این لفظ [illegible] است [illegible] آن سه درست و [illegible] کشند و [illegible] را

دیگران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرحوم الرئيس ... جان

کنت وفات سنان ... دیدن

لوذکر ... سلیمان بن عبد الملک آنا

کنت اللوم ... اقول الهم عرف ... فاعلمت منها

الملک الثانی و ... تاریخ ... یک ... پادشاه ... بیک

وبالعافیة ... هفتنا این ... انه است ... نوشته ... آمده

مدت عمر ... تاریخ ... شد ... درود ... زنده

اورده ... این ... سنه ... گذشت ... دنیا ... بود

کذشت در ... روز ... گذاشت ... دوزند

مکتوب ... وکرمیون

تاریخ الاموية ... وقتل النیر

سلیمان بن عبد الملک بن مروان لیشرتیغون

توفی سلیمان بن عبد الملک خلافته سنتین و ثمانیة اشهر وقیل

من صفر وکانت خلافته سنتین من صفر فکوت ولابنه سنتین

وقیل توفی ... ایام وصلی علیه عمر بن عبد العزیز وکان الناس یقولون

ایام ... الآخرة ایام ... وفی سلیمان و ... الاسارى ... وخلی السجون

وثمانیة اشهر ... الحجاج ... عبد العزیز ... من ... ارض

سلیمان مفتاح الخیر ذهب عنه ... وکان ... فقال انا الملک

واستخلف عمر بن عبد العزیز ... ونظر فی المرآة فقال الشاب

واحسن الی الناس ... دعا ... فقال ما نظرت ... فقالت

قسمت ... ونظرت الیها ... للاشات فان

الفتی ... الاعجمه ... لا ... یغیر انک فان

انت نعم المتاع ... کنت تبقى ... فی الناس ... سلیمان ... حب

لیس فیما علمته ... فوقفت ... لحمل ... علیه ... الطالع

قلیله ... سلیمان ... بداتی ... ما احسن هذه ... فانی ... الامر

القرابة ... الحاجب ... فکتب ... الخبر

ودفن ... قبره ... ثم ... من

... الثقا الشا ... ۱۲۷۳

مرحوم میرزا ... عزیزی

اگر گشتم بیادت ... دون ...

میرزا ... که گشته ... خرج

دوم صفر شب ... ... شهر ۱۲۹۱

سنه هجری و ۱۸۷۴ مسیحی در طهران ... نوشته

... الکبیر



... روز چهارشنبه ۲۶ ماه محرم الحرام سنه ۱۲۷۳ میرزا طاهر ... ...

سال ... ... در ربیع ... محمد ... در ربیع ... سنه

در ... صحبت ... زیر ...

لخالد بن یزید بن معویة

| | |
|---|---|
| ایا راکبًا نحو الشآم عشیّة | بیَوم دِمشقًا قِف تحمّل کِتابیا |
| وَبَلّغ یزید حین یتلو رسالتی | وقل لخالد قد نال ما کان راجیا |
| الا قد ملکتُ الشمس والبدر عنوة | وحُزتهما من بعد طول عنائیا |
| جزی الله عنی واهب البدر جنة | وکافاه عنی مثل ما قد حبانیا |
| افادنی التصعید والشیٔ قبله | وتکرارهم للنار حتی صفا لیا |
| فضاعفت ارواحا ظلامًا کوادة | وکانت صعابًا قبل ذاک عواصیا |
| وحللت منها ما یجوز انحلاله | واجمد منه بعد ما کان جاریا |
| وزوجتها ذکرانها باناثها | وکانت الیها طائعات طواعیا |
| فاصبحن من تدبیرهن کواکبا | شموسا واقمارا تضئ الدیاجیا |
| وعلمنی حلان شئ معجّل | جزاه الهی خیر ما کان جازیا |

فقال من البدر الذی ... انه ...

قسم ذکور الناس فی الارض ...

ومن ... قسم الاناث ...

ومثلهما من ... کان ...

فهذا ... وصالها ...

وذلک ... الامر ...

فقد ... بالرجعة ...

... وهذا ...

کیمیا ...

اذا ما اراد ... یزید ...

حصان ... فی ...

فقد ... ما ... ما ... فی ...

یکن ... ما ... ما ... قطعها

العرف عرف الفرس يعنى يال اسب والعرف بالفتح الريح طيبة كانت او منتنة

يقال ما اطيب عرفه المرح شدة الفرح والنشاط وامرحه غيره

الحلف بالسكين جبل يجمع الناس كلاب الجموح من الرجال الذى يركب هواه

فلا يمكن رده فاحت ريح المسك تفوح اذا تضوع ولا يقال فاحت ريح

خبيثة باح بسره اى اظهره اضغيت الى فلان اذا ملت بسمعك نحوه

وعاه اى حفظه تقول وعيت الحديث اعيه وعيا واذن واعية

واراحه الله فاستراح

شق اسم كاهن من كهان العرب وسطيح كاهن بنى ذئب يقال

كان لا عظم فيه سوى رأسه وله قصة معروفة

ناح الشئ ينيح نيحا اى بعد وذهب وازاحه غيره ومنه قال الاعشى

قد ازحنا ما زالها وازحت علته فزاحت والسنا الرفعة

المعروفة لم تسمع الا فی قول النبی صلعم المسیح ینزل عند منارة البیضاء شرقی دمشق فی مهرودتین ای مصبوغتین دیوی بالدال قاموس

المغرة بالکسر الطین الاحمر والممغر کمعظم المصبوغ بها

میرعبدالرزاق در کتاب مطلع السعدین ومجمع البحرین در محاصره کردن امیر تیمور شهر شام را گوید
ناگاه بی خبر واختیار بتقدیر پروردگار آتش در شهر دمشق افتاد قضا را کمان آتشی برفروخت همه شام را شعله قهر سوخت
وبیشتر سالی یکبار ودوبار در شهر آتش می افتاد وقضاة واکابر جمع آمده می نشانند درین وقت که آتش افتاد مردم را بجهة تحصیل
اموال مجال نشاندن آتش نبود اگرچه طبقه زیرین عمارات آن شهر از سنگ است اما چهار پنج طبقه بالا از چوب رنگ وروغن
داده منقش متصل یکدیگر است وهرگاه آتش اطراف شهر را فروگیرد دفع آن دشوار باشد آن حضرت فرمود که امیرشاه ملک
جامع بنی امیه را از آتش محافظت نماید وسقف آن که از چوب بود وبالای آن سرب گداخته اندوده برق شعله قهر الهی بران تافت
ومنار شرقی مسجد که از سنگ بود تمام خاکستر گشت وفرو ریخت ومنار عروس که سلطان نبوت بمناره بیضا مذکور شده وعلامت
ورود با شکر نزول مهبط عیسی علی نبینا وعلیه السلام بران خواهد بود با آنکه اصلش از چوب است وظاهرش را بگچ اندوده اند سلامت ماند



طریق ساختن سنگ جهنم
نقره را از تیزاب حل کرده محلول را در آفتاب
خشک نمایند وآن را در چوبی آهنین کرده
بجهود بر آتش ذوب کنند ودر قالب آهنی
که مثل قلم است بریزند

[illegible]

قانون استخراج عمر بعدی ابن فرخان طبری

اگر طالع روز یا شب معلوم گردد ... [illegible]

درجات بعد میان ... [illegible] ... ۱۲ ... [illegible]

زیادت باشد ... [illegible]

سنه ۱۲۷۲



فنحن عن الدنيا بخير كثير
ونحن بما ... [illegible]

اذا ما اكلنا ... [illegible]

تمنى امير المومنين ... [illegible]
بتلك القلايا والحصير المنقش

نسب ... [illegible]

يقول المبالغ في الصغر البخيل
اصغر من بياض الميم
واضيق من صدر اللئيم

قال الكريم اذا قدر عفى ...
واذا رأى زلة ستر ...
من عادة الكرام سرعة الغضب والانتقام ...
ويقال من انتقم فقد شفا غيظه واخذ حقه ...
ولم يحسن في العالمين ذكره ...
والذي يجب على العاقل اذا امكنه ... [illegible]

[illegible]

سنه ۱۲۷۴

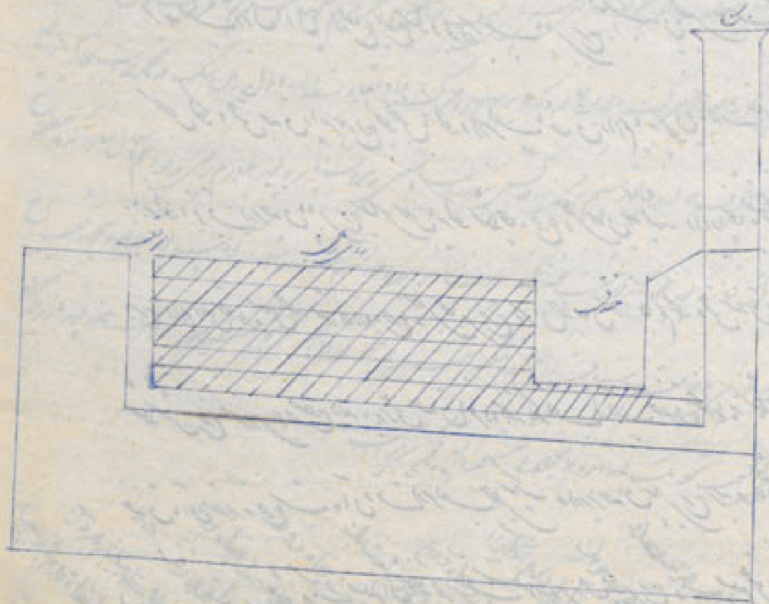

طریقه نقب زدن اول باید ارتفاع برج ... و بعد از آن نقب [illegible] برج را ... [illegible] تشخیص ارتفاع

شخص کند و عمق خندق را نیز بهمین طریق تحقیق باید کرد و از نقب تا خندق را هم باید بهمین طریق بآلات تعیین را و به

باید کرد و از [illegible] خندق تا پای برج [illegible] باید کرد [illegible] برج [illegible] و در آنجا تقسیم نمود و ارتفاع

برج را هم بهمان [illegible] شده [illegible] برج [illegible] برج [illegible] قائم نمود و عمق خندق را [illegible]

[illegible] برج [illegible] دارد باید عمق خندق افزوده [illegible] نقب از آب خندق [illegible] عمق

خندق [illegible] آن [illegible] نقب [illegible] خندق تا پای برج [illegible] نقب

این صورت [illegible] یک ضلع آن خط [illegible] برج و یک ضلع عمق خندق

و یک ضلع [illegible] نقب [illegible] برج [illegible] نقب زده [illegible] قطب [illegible]

نقب [illegible] قطب [illegible] نقب [illegible] باید [illegible] قطب

جهت [illegible] نقب [illegible] برج [illegible] خندق [illegible]

برج [illegible] برج [illegible] و اطراف [illegible]

محکم [illegible] نقب [illegible] و [illegible]

که [illegible] خندق [illegible] قدری [illegible]

بطریق [illegible]



[illegible] چه قدر [illegible] اگر [illegible] جای [illegible]

[illegible] دارد [illegible] برج [illegible] دارد اول [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] اول [illegible]

[illegible] برج [illegible] نقب [illegible]

[illegible] برج [illegible]

[illegible] نقب [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا عده بخواهیم بدانیم که ارک که در میان شهر است چه ترکیب است ما اینم از خارج شهر در جائی می ایستیم و اگر گوشه از جهار
گوشه شهر باشد بهتر است که سه جانب را می بیند و از انجا سکنان یا الت ارتفاع دیگر نظر میکنیم می بینیم از کدام درجه
برج ارک نمایان شد انوقت حساب میکنیم که از قطب چند درجه دور است و باز بیست قدم یا سی قدم بطرف جنوب یا شمال
قلعه سی قدم یا چهل قدم یا هرچه قلعه نمایان باشد میرویم و باز ملاحظه میکنیم انوقت بر روی کاغذ بعد ده
قدم در درجه بطریقی که معهود مذکور است حساب میکنیم که از جائی که مهندس ایستاده تا برج ارک چه قدر راه است
و از برج ارک تا برج شهر چه قدر راه است و این را باید دانست که در وقت ملاحظه با اسطرلاب یا دائره باید چنان دید
که برج یا گوشه معینی از دیوار قلعه شهر برخورد و برج ارک منتهی شود تا انکه بعد میان برج ارک و شهر معلوم شود
و همچنین بهمین قاعده می سنجیم ارتفاع دیوار ارک و همچنین دیوار شهر و بعد میان دیوار شهر و جائی که مهندس
ایستاده بعد از ان از گوشه دیگر همین عمل را میکنیم از دو گوشه یا سه گوشه یا چهار گوشه چنین ملاحظه میکنیم و میان
برج را وصل میکنیم صورت بعینه تمام میشود و چه رسم شکل فهمیدن مطلب مشکل است و ما بجهت یاد داشت این شکل را
اوردیم بر متفطن پوشیده نیست که شکل ارک بی تخلف و بعد هر سمتش از قلعه شهر و حصار شهر و ارتفاعش و بعدش تا جای
مهندس و بعد قلعه شهر و ارتفاع قلعه شهر و بعد از جای مهندس تا پای قلعه همه از روی شکل بحساب درجه که برای بیست
قدم یا سی قدم یا کمتر سنجیده است مشخص میشود و نیز اینها نسبته بعد بعید و دریافت کردنست اینها نصف دائره است که ۱۸۰
درجه باشد اول نود درجه
که قطب است نشان میکنیم
و بعد از ان دو طرف می اندازیم
از طرف برج شهر که برج ارک
برخورد و فاصله ان درجه که
با او جفت شده با قطب میسنجیم
و همچنان از ان طرف که چند
درجه فاصله است و خط با قی
با پرگار می سنجیم بعد دو تدبیر کرده
کند و خارج کرده ایم مثلا اگر بیست
بوده بیست درجه مساوی می سنجیم
ان وقت از روی این شکل که رسم
کاغذ کشیده نسبت میدهیم که تفریق

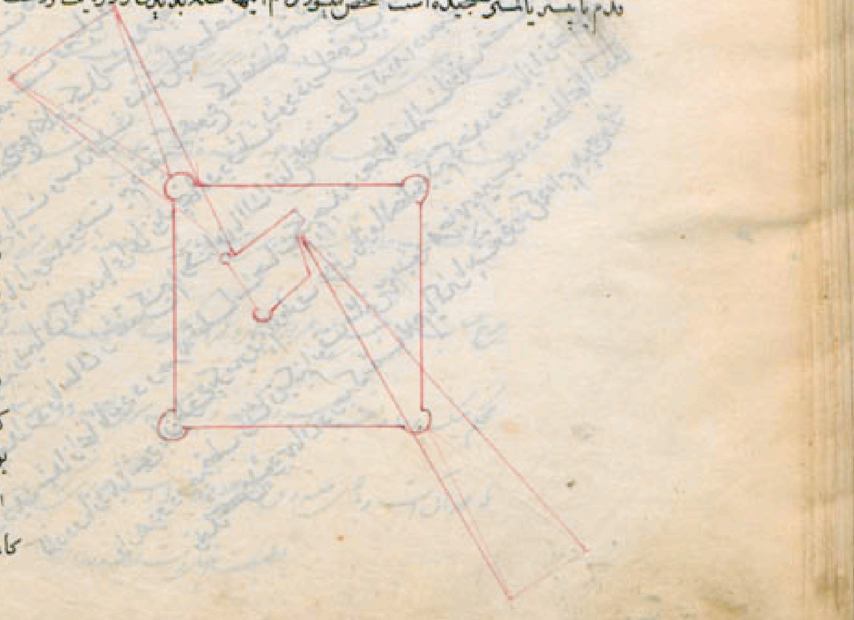

[illegible]



قطب نما التی است که انرا بکی از اهل ایتالیا پولی که موسوم بود به پلاریوم کابیا اولا بجهت تعیین قطب شمال ساخت
واکنون بجهت کشتی بانان و دریا نشینان و مسافران که ارض فواید عظیم دارد و قوطی انرا از چوب و فلز هردو سازند
و در صفحه زیرین ان که عقربک بر ان واقع است دائره تمام کشند و از وسط ان دائره پاره میل است نصب کنند
که سوزن عقربک بر روی او ایستاده هر سمت گردد و خاصیت ان اینست که از هر طرف که گردش نماید لا محاله
یک طرف او بسمت حقیقی شمال ایستد و بدان سبب سایر نقاط جنوب و مغرب و شرق معلوم میشود و برهمان
صفحه دو دائره ساخته اند که یکی بر دیگری محیط است و دائره بیرونی منقسم است به ۳۶۰ قسم متساوی که هر قسم را
درجه خوانند و دائره اندرونی بواسطه چهار خط بهشت قسم متساوی منقسم میشود بنوعی که ترکیب کلی صورت
ستاره و بدین سبب او را در فرانسه روز دو ان خوانند و غالبا وجه تسمیه ان بروز دو ان ان باشد که روز
در لغت مزبوره بمعنی گل است و وان بمعنی باد و چون از سموت هشتگانه مذکوره بادهای مختلف میوزد و هر یک را
نامی مخصوص است از اینجهت دائره مزبوره را بدین اسم موسوم کرده اند و در ان دائره اولا دو خط هر یک عمود
بر دیگری شده که ان دائره را منقسم بچهار قسم متساوی ساخته بر چهار نقطه نخستین را نقطه شمال خوانند
و مقابل او را نقطه جنوب و دیگری نقطه مشرق و مقابل او مغرب و میان حقیقی هر یک از این نقاط چهارگانه
بواسطه دو خط دیگر بر چهار نقطه دیگر تقسیم کرده یکی را نقطه شمال مشرقی و مقابل او را نقطه جنوب مغربی
و دیگری را نقطه شمال مغربی و مقابل او را نقطه جنوب مشرقی نامند بنابراین میان هر دو نقطه ۴۵ قسم
متساوی خواهد بود که هر یک را درجه خوانند و باز میان هر یک از این چهار نقطه اخیره را بواسطه دو خط دیگر
نیز بر چهار نقطه دیگر انقسام یافته و هر کدام را نامی گذاشته اند یکی را نقطه نیمه شمال مشرقی و مقابلش را نیمه جنوب مغربی
و دیگری را نقطه نیمه شمال مغربی و مقابلش را نقطه نیمه جنوب مشرقی و محیط دائره بیرونی که منقسم است به بیست و
شش قسم متساوی با ان سوزن مانندی که او را عقربک نامند ملاحظه مقدار رهرا و سیر را نیک معین سازد
و هر جهة ان الت که موسوم بقطب نما است فواید بسیار دارد از انجمله اولا اینکه بجاهای عظیم خطرناک از قبیل دریاها
و بیابانها که در انها اثار و علاماتی که توان راه را پیدا کرد و عبور نمودن ممکن نباشد بواسطه ان الت راه بدست اید
و استخلاص حاصل اید و ثانیا وقتی که به بیشه بزرگ رسند که اصلا ان بیشه را نشناخته و ندانسته باشند و بخواهند
ان موضع که بدین سوی بیشه است بموضعی دیگر که در جهة مقابل یکدیگرند و از راه متعارف نتوانند رفت مثلا
فوجی از سپاه میخواهد از موضع آ بموضع ب که در مقابل اوست عبور کند و بجهة موانع خارجی از راه متعارف هم
که خارج از جنگلست نتواند رفت بالضروره ناچار شود که از میان جنگل بزیر بود راهی تازه پیدا کند که از موضع آ
بموضع ب تواند رفت و این در صورتیست که عرض و طول هر دو موضع را از خارج بقواعد نجومی دانسته باشند در این
صورت فرض کنیم که نقطه آ در نقطه مشرقست و موضع ب در نقطه مغرب لکن بجهة تعیین ان دو نقطه اولا لازمست
که نقطه شمال معین شود و تعیین نقطه شمال بواسطه خاصیت عقربک قطب نما که پیوسته رو بشمال می ایستد در نهایت

اسا فی است و پس از تعیین نقطهٔ شمال تحقیقی این عمل که اکنون مذکور میشود در غایت سهولت است بدین طریق که از موضع آ
اندکی دور میشوند بسمتی که مطلوب است و مشخص میکنند نقطهٔ ت را مثلا در جائی که برابر باشد با وسط موضع آ و در آن
موضع قطب نما را میگذارند بر زمینی مسطح که برابر باشد با اصل افق باین معنی که بسبب ناهمواری زمین وضع افق قطب نما پست
و بلند نیفتد و تامل کنند تا سوزن عقربک گردش خود را کرده بسمت حقیقی شمال و جنوب بایستد و مقابل آنها دو نقطه
بر زمین رسم کنند که یکی نقطهٔ شمال باشد و دیگری جنوب و در میان آن دو نقطه خطی راست بکشند و پس از آن بر روی
قطب نما ملاحظه نموده که میان نقطهٔ شمال و مغرب چند درجه است و چون دیدند و دانستند خطات از نقطهٔ ت بهمان
استقامت که بر روی قطب نما میان مشرق و مغرب است بر روی زمین میکشند و پس از آن بسمت همان خط که کشیده میروند
و بعد از ساعتی دیگر باز قطب نما را بر زمین مسطح گذاشته تجدید عمل نمایند و قس علی هذا تا وقتی که بمقصد رسند و اگر اوقات
که جهت حقیقی میان دو موضع معلوم باشد بواسطهٔ دانستن درجات دو موضع مثلا وقتی که دانسته شود که موضع ت چهل و
پنج درجه پیش از موضع آ بطرف مشرق مایلست بجهت پیدا کردن جهت مزبور بخط مستقیم بتفصیلی که در مثال اول مذکور شد نقطهٔ
ت را پیدا میکنند که مسامت است با وسط موضع آ و آنکه خارج از آن و چهار نقطهٔ شمال و جنوب و مشرق و مغرب را معین
نموده و پس از آن که واصل بموضع ت هست پیدا میکنند و بجهت آنکه حسب الامکان تصحیح این عمل
و تعیین این خط شود بندی را که بقدر بیست ذرع باشد از نقطهٔ ت بر نهجی که بجای مرکز باشد میبندند و بآن بند بطول آن دائره
رسم میکنند که دو نقطهٔ شمال و مغرب را قطع کند و این قطعه از دائره چون ربع از تمام دائره است نود درجه خواهد بود و چون
موضع ت مزبور در چهل و پنج درجه بوده معلوم است که اگر قطعهٔ دائرهٔ مزبوره را که نود درجه بود بدو قسم متساوی قسمت کنند
که چهل و پنج درجه است موضع استخراج خط مطلوب که عبارت از نقطهٔ پیدا شود پس معلوم است که اگر خطی مستقیم
از نقطهٔ ت اخراج نمایند که بنقطهٔ جیم رسیده منتهی بموضع ب شود مقصود حاصل آید

در معرفت برنجینی که او را بلغت فرانسه کادران گویند بجهت
معرفت آن صفحه اول ضرور است که معنی افق و عرض بلد دانسته
شود افق بر دو قسم است افق حقیقی و افق غیر حقیقی افق حقیقی خطی است
که قطع میکند کرهٔ ارض را بدو قسمت میکند متساوی چنانکه در
خط آب در این دائره و این خط را خط استواء خوانند و افق غیر حقیقی
خطی است که بواسطهٔ نظر و ملاحظه زمین و آسمان بهم وصل میشود
چنانکه در آفاق مانند که موضع این خط بحسب تفاوت و پستی و بلندی
بلدان پست و بلندی افتد و از اینکه مواضع و بلدان زیاد بر روی
زمین است بالضروره معلوم است که هریک از مواضع را افقی علیحده
باشد تر از خط استوا که از خط مشرق و مغرب نیز نا مند خواهد بود





وان بعد و مسافت را که میان افق هریک با افق خط استواست عرض بلدات که عنقریب توضیح شود
و از جهت آنکه این ارض و ارتفاع را نیکو بشناسند خطات ب که خط آب را از میان قطع کند رسم نمایند که آن خط را
خط نصف النهار خوانند که آنرا تقسیم میکنند از دو جهت شمال و جنوب خط استواء هریک را بنود درجه و هرگاه
بخواهند ارتفاع با عرض بلدی را افق حقیقی که موضع خط استوات بشناسند باید خطی موازی خط استوا کشیده
و پس از آن مسافت و بعد میان آن دو خط را دانست که چند درجه است و همین مسافت و بعد بین الخطین را عرض بلد
نامند و در این آلت که موسوم بقطب نما است حلقه و دائرهٔ برنجین زرین که خالی از نقوش است بمنزلهٔ افق حقیقی است
و آن مقیاس سفیدی که منقسم بشصت درجه شده که بترکیب قوس دائره و در پهلوی قطب نما نصب میشود بلغت فرانسه
اشل نامند و اشل در اصل از لغت بمعنی نردبانست و نردبان پایه پایه است و او را بسبب درجات آن که هریک بمنزلهٔ
پایهٔ است اشل نامیده اند و آن بمنزلهٔ دائرهٔ نصف النهارات و آنرا بشصت قسم منقسم ساخته اند چه غالبا عرض بلاد از شصت
نگذرد و حلقه و دائرهٔ سفید زرین قطب نما که بالا و پائین میرود و مقیاسی دیگر برو نصب شده که از هر دو جانب بر روی
میخسبد و عند الحاجت بلند میکنند بلغت فرانسه او را استیل مینامند جهت آنست که با نضمام و ملاحظهٔ مقیاس زرین
افق بلد را که عرضش معین است پیدا کنند مثلا میدانند که شهر شیراز مثلا عرضش بیست و هشت درجه است حلقهٔ سفید
زرین را بر مقیاس بلند و پست میکنند تا به بیست و هشتم درجه باز ایستد مشخص شود که اینجا افق شیراز خواهد بود و چون
زمین کرویست و همیشه بحرکت وضعی خود بر گرد آفتاب میگردد بالضروره لازم است که هنگام طلوع آفتاب نقطه باشد که تند تابش
آفتاب بروز و درتابد تا سایر نقاط بنا بر این هر نقطه که بخط استوا نزدیکتر است نصف النهارش پیشتر از آن نقطهٔ دیگر است
که بعد آن از خط مزبور بیشتر باشد و وقتی که بخواهند نصف النهار موضع خاصی را مشخص کنند لازم است که قطب نما را بر زمین
مسطح که نقش را استا ببینند که ذات و از مقیاس سفید که موسوم باشل است و در پهلوی دائرهٔ سفید نصب شده معلوم کرد که
موضع مزبور چه قدر عرض و ارتفاع از افق حقیقی دارد و حلقهٔ سفید زرین را بر سر آن درجه که افق موضع مخصوص است گذاشت
آنگاه مقیاس زرد زرین را که بالای حلقهٔ سفید نصب شده است راست نمود و ملاحظه کرد که در چه وقت سایهٔ او درست بر
روی عدد دوازده که بر آن صفحهٔ حلقه نقش شده است همانجا نصف النهار موضع مخصوص خواهد بود

[illegible]

ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا بن محمد بن حبیب الرازی

اللغوی وله کتب جمّة الفقها ومنها انتقض به فتیس الحریری

صاحب المقامات وتلک الاسلوب

والف کتابه المجمل فی اللغه

لابی الطیب

نحن ادری وقد سألنا بنجد | اقصیر طریقنا ام یطول

وکثیر من السؤال اشتیاق | وکثیر من رده تعلیل

لمحمد بن هانی المغربی

فی کل یوم استزید تجاربا | کم عالم بالشیء وهو یسائل

الضرورة الشعر

ضرورة الشعر عشر عُدّ جمیعها | وصل وقطع وتخفیف وتشدید

مد وقصر واسکان وتحریک | ومنع صرف وصرف ثم تقیید

ترجمه بالفارسیه

ضرورتهای شعر از روی ادب | چو وصل و قطع و تخفیف و تشدید

دگر مد و قصر اسکان تحریک | چه منع صرف و صرف اندر آن تقیید

تحمه الحکر فرماه

هم خوبتر نشکیبا از تو | هم چاره و هم تریا ارتو

خوبان جهان کی همه زیبا اند | آن خوبتر دیگر همه زیبا ارتو

تاریخ نقعدی ...
زیبا ... ۵ ... ۱۲۵۱

سطر فی شب پنجشنبه هیجدهم شهر ربیع الاول

در دار السلطنه زنجان تحریر یافته



زبان ...
بهترین ...

التلمیذ کتعطیر الخادم وغلام الصانع ومتعلم الصنعه واهمال الذال

لغه فیه ووزنه فعلیل لا فعلیل اذ لیس فی کلام العرب فعلیل

بالکسر الا ما کان اصله الفتح ثم اتبع کشنفیر وزنبیل

تلمیذ وتخدوف ذاله فی الشعر قال کاسما لیح بایدی التلامیذ

فمن رواه بفتح التاء واثبات الیاء فقال الوعیع وهو لحن

فتبح الضروره واشتهر طلاق التلمیذ والتلامیذ علی طلبه العلم

لانهم غلمان مشایخهم والاصل فیه غلمان الصناع قال لبید

فالمارد یعلو متونهن کما یجلو التلامیذ لؤلؤ قیاسیر

والروایه باهمال الدال لغه فی الذال وما اشتهر من قول الناس

تلمذ له تشدید المیم خطاء منشاء توهمهم ان التاء

زایده ولیس کذلک | طراز اللغه

فصل ثانى از تعليم ثانى از فن ثالث از كتاب اول

الرياضة منها ما هى رياضة تدعو اليها الاشتغال بعمل من الاعمال الانسانيه ومنها رياضة خالصة وهى التى تقصد لانها رياضة فقط وتتحرى منها منافع الرياضة ولها فصول فان من هذه الرياضة ما هو قليل ومنها ما هو كثير ومنها ما هو قوى شديد ومنها ما هو ضعيف ومنها ما هو سريع ومنها ما هو بطئ ومنها ما هو حثيث ومنها ما هو متراخ ومن كل طرفين معتدل موجود واما انواع الرياضة فالمصارعة والمباطشة والملاكزة والاحضار وسرعة المشى والرمى عن القوس ورمى الزوبين والقفز الى شئ يتعلق به والحجل على احد الرجلين والمثاقفة بالسيف والرمح وركوب الخيل والخفق باليدين وهو ان يقف الانسان على اطراف قدميه ويمد يديه قداما وخلفا ويحركهما بالسرعة وهى من الرياضة السريعة ومن اصناف الرياضة اللطيفة اللينه الترجح فى الاراجيح والمهود قائما وقاعدا ومضطجعا وركوب الذواريق والسماريات واقوى من ذلك ركوب الخيل والجمال والعماريات وركوب العجل ومن الرياضات القوية الميدانية وهو ان يشد الانسان عدوه فى ميدان ما الى غاية ثم ينكص راجعا فلا يزال ينقص المسافة كل كرة حتى يقف آخرا على الوسط ومنها مجاهدة الظل والصفق بالكفين والطفر والزج بالرمح واللعب بالكرة الكبيرة والصغيرة واللعب بالصولجان واللعب بالطبطاب والمصارعة واشالة الحجر وركض الخيل واستقطافها والمباطشة انواع فمن ذلك ان يشبك كل واحد من الرجلين يده على وسط صاحبه ويلزمه ويتكلف كل واحد منها ان يتخلص من صاحبه وهو يمسكه وايضا ان يلتوى بيديه على صاحبه ويدخل اليمين الى يمين صاحبه واليسار الى يساره ووجهه اليه ثم يشيله ويقلبه ولاسيما وهى ينحنى تارة



ويبسط اخرى ومن ذلك المدافعة بالصدرين ومن ذلك ملازمة كل واحد منهما عنق صاحبه يجذبه الى اسفل ومن ذلك ملاواة الرجلين والشغربية وفحج رجلى صاحبه برجليه وما يشبه هذا من الهيآت التى يستعملها المصارعون ومن الرياضات السريعة مبادلة رفيقين مكانيهما بالسرعة ومواترة طفرات الى خلف تتخللها طفرات الى قدام ومن ذلك رياضة المسلتين وهو ان يقف انسان موقفا ثم يغرز عن جانبيه مسلتين فى الارض بينهما باع فيقبل عليهما ناقلا المتيامن منهما الى المغرز الايسر والمتياسر الى المغرز الايمن ويتحرى ان يكون ذلك اعجل ما يمكن

البسر ... [illegible]

وسط

[illegible]



[illegible]

شدة احراق الشمس فی هذه البلاد و [illegible] سنة ثمة الاوقات من الفقه و الله اعلم [illegible]
هذه البلاد و کثیرت الحرارة [illegible] عند زوال الشمس [illegible] اهل هذه البلاد [illegible]
و الله [illegible] الکثیرة [illegible] فی شب ۲۱ شهر محرم [illegible]

فی معالم الزلفی وغایة المرام وغیرهما عن ابی حمزة
الثمالی سئله عن کمال الایمان قال علیه السلم
توالی اولیائنا وتعادی اعدائنا قال قلت
من اولیآء الله قال اولیاء الله محمد رسول الله
وعلی والحسن والحسین وعلی بن الحسین الی ان قال
قلت ومن اعدآء الله قال الاوثان الاربعة
قال قلت ومن الاوثان الاربعة قال
وباعر ورکع اعثلو من العامل
هذه صورة ما وجدناه وفی بعض النسخ
وباعن ورکع وعبکر هن العامل
وفی بعض النسخ
وباعر ورکع اعتکر والعامل
ومعلوم است که اینها یک حدیث است و اختلاف
از کتاب وعادتها واقع شده بسبب تصحیف
الفاظ وظاهرا صحیح این عبارت باشد
وباعر ورکع اعثلو من العامل با
غرض حضرت از ترکیب این بطریق تعلیم وتاخیر
کمال تغییر بوده وتمام این حروف سوای العامل
که غرض ازان معویه است زیرا که او عامل
عمر وعثمان در دمشق بوده باقی حروف
با حروف ابابکر وعمر ونعثل موافق است
باضافه سه واو عاطفه ولیکن بجای یک با
در عبارت علی واقع شده واین هم دو وجه
میتواند داشت یکی تغییر ترکیب برکع ودیگری
آنحضرت نخواستند تمام حروف بعینها موجود باشد
از شدت تغییر اذین جهة بجای با علی فرمودند
که نظیر وقائم مقام آنست وتبدیل هر حرفی بنظیر
آن از قواعد مسلمه علم حروف است

قاعده ساختن جدولی که شامل جمیع مستطیلات و مربعات باشد تا هر جا که خواهند مثلا تا صد مرتبه میگوئیم [illegible]
هرگاه ضلع اطول صد گلوله باشد میتواند که ضلع اقصر یک گلوله باشد یا دو گلوله یا سه گلوله و هکذا تا انکه او هم صد گلوله باشد
پس محتاج میشویم بصد جدول طولی از برای انکه ضلع اطول قاعده مستطیل صد گلوله باشد و اگر ضلع اطول نود و نه گلوله باشد
باز ضلع اقصر میتواند که یک گلوله باشد یا دو گلوله یا سه گلوله و هکذا تا انکه نود و نه گلوله باشد و در این صورت قاعده
مربع میشود پس بجهت این هم محتاج میشویم بنود و نه جدول طولی و همچنین اگر ضلع اطول ۹۸ گلوله باشد محتاج میشویم به ۹۸
جدول پس بجهت جمع مستطیلات باید اعداد متوالیه از یک تا صد را جمع کرد یعنی ۵۰۵۰ که عدد جداول طولی است
از برای اینکه بخواهیم جمیع مستطیلات و مربعات از یک تا صد را بترتیب بنویسیم و اگر جداول مستطیلات را بهم متصل بنویسند
عنوان جدول باید سه خانه باشد خانه اول بجهت ضلع اطول و خانه دویم بجهت ضلع اقصر خانه سیم بجهت حاصل جمع کل گلولهها
و اگر جداول را از یکدیگر جدا سازند یعنی مستطیلات ده را جدا بنویسید و مستطیلات یازده را جدا و همچنین در سائر
مستطیلات دو جدول کافی است پس باید در فوق هر جدولی عدد ضلع اطول را بنویسید و در جدول اول عدد ضلع اقصر و در جدول
ثانی حاصل جمع کل گلولهها اما بیان انکه حاصل را از چه قاعده باید نوشت گوئیم که مثلا هرگاه خواهیم حاصل مستطیلات را
در وقتی که ضلع اطول ده عدد باشد پیدا نمائیم ده جدول طولی رسم میکنیم و در فوق جدول عدد ده و نه را با هم جمع
یعنی ده را در فوق و نه را در تحت و بعد از ان در پائین خانه اول ۸ و در پائین خانه دویم ۷ و در پائین خانه سیم ۶ و هکذا
تنزل اعداد وضع میکنیم تا بصفر منتهی شود پس بعد حاصل جمع نه و ده را یعنی ۱۹ در فوق هشت مینویسیم و انرا با هشت جمع کرده
مجموع را که ۲۷ است در فوق هفت مینویسیم و همچنین
تا باخر جدول منتهی شویم و باین عمل در هر خانه دو عدد
در زیر و سر شده باشند پس بعد ده که ضلع اطول است
در فوق خانه اول نوشته با عدد زیر آن یعنی ۱۹ جمع نموده
حاصل را که ۲۹ است در فوق جدول سیم بنویسید و انرا
با ۲۷ که در تحت ان واقع است جمع نموده حاصل را که ۵۶
است در فوق جدول چهارم بنویسید و هکذا تا باخر جدول عمل
نماید انچه در بالای جداول نوشته است حاصل مستطیلات
است بترتیب از برای انکه ضلع اقصر واحد باشد
تا انکه مساوی ضلع اطول گردد

دستور العمل جدول یازده

| [illegible] | جمع |
|---|---|
| ۱۱ | ۱ |
| ۳۲ | ۲ |
| ۶۲ | ۳ |
| ۱۰۰ | ۴ |
| ۱۴۵ | ۵ |
| ۱۹۶ | ۶ |
| ۲۵۲ | ۷ |
| ۳۱۲ | ۸ |
| ۳۷۵ | ۹ |
| ۴۴۰ | ۱۰ |
| ۵۰۶ | ۱۱ |

| |
|---|
| ۱۱ / ۱۰ |
| ۲۱ / ۹ |
| ۳۲ / ۳۰ / ۸ |
| ۶۲ / ۳۸ / ۷ |
| ۱۰۰ / ۴۵ / ۶ |
| ۱۴۵ / ۵۱ / ۵ |
| ۱۹۶ / ۵۶ / ۴ |
| ۲۵۲ / ۶۰ / ۳ |
| ۳۱۲ / ۶۳ / ۲ |
| ۳۷۵ / ۶۵ / ۱ |
| ۴۴۰ / ۶۶ / ۰ |
| ۵۰۶ |

دستور العمل جدول ده

| [illegible] | جمع |
|---|---|
| ۱۰ | ۱ |
| ۲۹ | ۲ |
| ۵۶ | ۳ |
| ۹۰ | ۴ |
| ۱۳۰ | ۵ |
| ۱۷۵ | ۶ |
| ۲۲۴ | ۷ |
| ۲۷۶ | ۸ |
| ۳۳۰ | ۹ |
| ۳۸۵ | ۱۰ |

| |
|---|
| ۱۰ / ۹ |
| ۱۰ / ۱۹ / ۸ |
| ۲۹ / ۲۷ / ۷ |
| ۵۶ / ۳۴ / ۶ |
| ۹۰ / ۴۰ / ۵ |
| ۱۳۰ / ۴۵ / ۴ |
| ۱۷۵ / ۴۹ / ۳ |
| ۲۲۴ / ۵۲ / ۲ |
| ۲۷۶ / ۵۴ / ۱ |
| ۳۳۰ / ۵۵ / ۰ |
| ۳۸۵ |



اعداد یونان که اهالی یوروپ در صفایح ساعات و اوراق کتب غالبا رقم نموده اصول ان
اعداد این هست که تا الف تحریر شده و سایر تراکیب او از اندک دقت واضح میشود و این را بزبان
فرانسه اجیکتیف نومرو گویند و برای هر یک از مراتب احاد و عشرات و مات دو رقم
Adjectif numerario
وضع کرده در احاد برای یک و پنج و در عشرات بازای ده و پنجاه و در مات برای صد و پانصد
و برای الف رقم مخصوصی و دو از تکرار یک حاصل میشود چنانکه بیست از تکرار ده و دویست
از تکرار صد و سه از تکرار یک است سه دفعه و همچنین در سایر مراتب و چهار صورت
پنج هست با یک در سایر
ادست و پنج را بهمان
و شش همان پنج و یک است
و قس علی هذا تا انکه باز
شده و سایر مراتب از
و اعداد

استثنای
ادکه علامت ا
رقم مخصوص نوشته
که در همین او نهاده
استثنای از ده منظور
همچنین قرار است
الینست

| | | | |
|---|---|---|---|
| XXI | ۲۱ | I | ۱ |
| XXV | ۲۵ | II | ۲ |
| XXX | ۳۰ | III | ۳ |
| XL | ۴۰ | IV | ۴ |
| L | ۵۰ | V | ۵ |
| LX | ۶۰ | VI | ۶ |
| LXX | ۷۰ | VII | ۷ |
| LXXX | ۸۰ | VIII | ۸ |
| XC | ۹۰ | IX | ۹ |
| C | ۱۰۰ | X | ۱۰ |
| CC | ۲۰۰ | XI | ۱۱ |
| CCC | ۳۰۰ | XII | ۱۲ |
| CCCC | ۴۰۰ | XIII | ۱۳ |
| D | ۵۰۰ | XIV | ۱۴ |
| DC | ۶۰۰ | XV | ۱۵ |
| DCC | ۷۰۰ | XVI | ۱۶ |
| DCCC | ۸۰۰ | XVII | ۱۷ |
| CM | ۹۰۰ | XVIII | ۱۸ |
| M | ۱۰۰۰ | XIX | ۱۹ |
| | | XX | ۲۰ |

بتاریخ ۲۲ شهر رجب المرجب اول اردیبهشت ماه جلالی تحریر شد سنه ۱۲۷۰

[illegible]



[illegible]

[illegible] ۲۰ جمادی الاول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲۱ جمادی الاولی [illegible]

[illegible]

[illegible] در سلطانیه تحریر شد



[illegible]

[illegible]

در شب ۵ ماه شوال المکرم که ذات مستطاب [illegible]

[illegible] شاهنشاه اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible] تحریر شد ۱۲۸۶

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

| | |
|---|---|
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

[illegible] تبریز [illegible] ماه صفر تحریر شد

در رکاب [illegible] ۱۲۲۶

[illegible]

لابی محمد الخازن فی مدح الصاحب بن عبّاد

دعوا الأقاصیص والأنباء ناحیةً ✻ فما علی ظهرها عنوان ابن عبّاد

ولی بیان متی یطلق أعنّته ✻ یدع لسان ایاد رهن أقیاد

ومورد کلمات عطّلت زهرًا ✻ علی ریاض ودرًّا فوق أجیاد

وتارك او لا عبد الحمید بها ✻ وابن العمید اخیرًا فی ابی جاد



نپیر که واضع علم لوکاریتم است از اهل اسکاتلند است
در سال ۱۶۱۷ مسیحی وفات کرده است
ولوکاریتم حصه اعداد متناسبه است بتناسب هندسی
از اعداد متناسبه بتناسب عددی
مثلا اینها اعداد متناسبه بتناسب هندسی
۱ و ۱۰ و ۱۰۰ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ و ۱۰۰۰۰۰
واینها حصه آنها از اعداد متناسبه بتناسب عددیه
۰ و ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵
یعنی که صفر لوکاریتم یك است ویك لوکاریتم ده
ودو لوکاریتم صد وسه لوکاریتم هزار وچهار لوکاریتم ده هزار
وپنج لوکاریتم صد هزار وعلیها القیاس

اعداد دنومان كدا هالى نوردت در صفايح ساعات واوراق كتب عالمادر مسوده اصول ان

اعداد السنت كده يحر نوسنده ماالف دكمر ساو نوا كت اوارا ندك دست واضح مسوده

اعداد دا دومان فرانسه احمد سف نومرو كوسد واعداد المنسست

Adjecti

Mademoiselle

Yarin Malk



لابى بكر الخوارزمى فى مدح ابى على محمد بن ابى الحسن بن سيمجور الملقب بامير الامراء المؤيد من السماء حوبا للمنتقب لشكر

انّ الاولى خلعت الخدود

هم فى القبائل والصدود

وقع الغبار عليهم

فغدا ابنيه على القبور

وتهدّمت فى حال الاسير

ويحث فى حال الحصير

لنا مشين على الثرى

تاه المغار على الغبير

وكذا الشمس يحيى النجوم

ودام صيد البدور

يا سائلى ما فى البرايح

والهوادج والشمعة

فيها الرضاع من المنية

والفطام من التدبير

وسكنت من زوج المنابر

حين يخطب والسرير

فهو الامير ابن الامير

ابن الامير ابن الامير

وربما صرحن العدى

وتعيد امرحن القبور

استغفر الرحمن بالحرص

خير الكتائب والقتير

ويصوم صائمه فيفطر

بالجماجم والقدور

واذا اتاه سائلا

رب الشرف والعبير

رب الخورنق والسدير

لحمد بن محمد

هذا التماد من الحديد

وكانت الدنيا تدور

على الخلائق والامور

ماصيغ تاج محمد

الا من القمر المنير

فى الصحاح

الخورنق اسم قصر بالعراق بناه النعمن الاكبر الذى يقال له الاعور وهو الذى لبس المسوح وساح فى الارض

قال عدى بن زيد يذكره

وتبيّن ربّ الخورنق اذ اشرف يوما وللهدى تفكير

سرّه ماله وكثرة ما يملك والبحر معرضا والسدير

فارعوى قلبه فقال وما غبطة حىّ الى الممات يصير

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| شهور فرانسه خط فرانسه | *Janvier.* | *Février.* | *Mars.* | *Avril.* |
| شهور فرانسه خط فارسی | ژانویئ | فوریئ | مارس | آوریل |
| اعداد | ١ | ٢ | ٣ | ۴ |
| علامت شهور | I | F | M | A |
| ترجمه علامات بحروف فارسی | ژ | ف | م | آ |
| شهور فرانسه خط فرانسه | *Mai.* | *Juin.* | *Juillet.* | *Août.* |
| شهور فرانسه خط فارسی | مِ | ژوئن | ژوئیلِی | آوُت |
| اعداد | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ |
| علامات شهور | M | I | I | A |
| ترجمه علامات بحروف فارسی | م | ژ | ژ | آ |
| شهور فرانسه خط فرانسه | *Septembre.* | *Octobre.* | *Novembre.* | *Décembre.* |
| شهور فرانسه خط فارسی | سِپتانبر | اُکتُبر | نوامبر | دِسامبر |
| اعداد | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ |
| علامات شهور | S | O | N | D |
| ترجمه علامات بحروف فارسی | س | او | ن | د |



روی الصدوق فی کتاب عیون اخبار الرضا

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسینی قال حدثنی محمد بن ابرهیم بن محمد الفزاری قال حدثنی عبد الله بن بحر الاهوازی قال حدثنی ابو الحسن علی بن عمرو قال حدثنی الحسن بن محمد بن جمهور قال حدثنی علی بن بلال عن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و اله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال یقول الله عز و جل ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن عذابی

در شب نیمه شعبان در میان نماز شام و خفتن این دعا را بیست و یک مرتبه بخواند

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انک علیم ذو اناة و لا طاقة لنا بحلمک یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان من الطاعون و الوباء و موت الفجاءة و سوء القضاء و شماتة الاعداء ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible]

صفة السم المعروف [illegible]

[illegible]

من غيران طبس [illegible]

رمز ٢٢ جمادى الاول [illegible]

[illegible]

١٢٦٦



[illegible]

ایضاً

فحسبه ازین ... [illegible]

ایضاً

تصحیف ... [illegible]

فعلت ... [illegible]

ایضاً

... الوزن ... [illegible]

ایضاً

... [illegible]

ایضاً

یار او ... [illegible]

ان ... [illegible]

درشب چهارشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی

در قریه ... [illegible]

از تذکره انجمن خاقان ... احوال

... [illegible]

چشم ... [illegible]

... [illegible]

درشب چهارشنبه ... [illegible]

کتبه ... [illegible]

... [illegible]

۱۲۸۷

[illegible]



| Terres labourées | Terres labourées | Vignobles. | Vergers. | Prairies. | Forêts et bois. |
|---|---|---|---|---|---|
| dans les pays entièrement cultivés. Elles restent en blanc. | dans les montagnes. Gomme-gutte, carmin et un peu d'encre de la Chine. | Encre de la Chine, carmin, sépia, Indigo, très peu de chacune de ces couleurs. | Indigo et gomme-gutte. Le vert doit être moins bleu que celui des prés et moins jaune que celui des bois. | Indigo et gomme-gutte. Le bleu doit dominer. | Indigo et gomme-gutte. Cette dernière couleur doit dominer. |
| [illegible] | [illegible] | رزستان [illegible] | [illegible] | چمن [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| Terres humides. | Sables. | Friches. | Vases. | Broussailles. | Bruyères. |
| Teinte de terre sur laquelle on revient à plusieurs reprises avec du bleu faible, pour les parties humides. | Gomme-gutte et carmin. Les teintes doivent être brillantes. | Vert faible, jaune et carmin employés avec deux pinceaux. | Encre de la Chine, un peu de carmin et de sépia. | Vert et jaune faibles, employés avec deux pinceaux. | Vert et carmin faibles employés avec deux pinceaux. |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| Landes. | Marais. | Fleuves, rivières et lacs. | Étangs. | Mers. | Bruyères humides. |
| [illegible] | [illegible] | Indigo pur. | Indigo et très peu d'encre de la Chine. | Indigo mêlé d'un peu de gomme-gutte. | Teinte des bruyères, sur laquelle on passe une légère eau bleue. [illegible] |

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این مختصریست در معرفی احوال سیارات و اقمار آنها هر کسی داند که آفتاب و ماه را انظار هر کس [illegible] خصوصاً که با حرکت از بارها [illegible] عبور میکنند و ما حقیقت حرکت
[illegible] با نباتات [illegible] اجرام [illegible] در آسمان [illegible] که بعضی آنها متحرک و آن اجرام [illegible] سیارات و اقمار آنها و ذوات الاذناب [illegible]
شرح احوال هر نوع ایشان سیارات [illegible] شباهت با ثوابت [illegible] آنها را امتیاز داد و اول حرکت خاصه [illegible]
در آسمان منتظر [illegible] که آیا از ثوابت است یا از سیارات وضع [illegible] کوکب [illegible] معلوم [illegible] چند روزی [illegible]
[illegible] که اگر وضع سابق تغییر [illegible] کوکب ثابت است والا سیاره است [illegible] ثوابت [illegible] جون ثوابت [illegible] منجمان [illegible]
نموده اند و سیارات چون متحرک [illegible] نموده [illegible] در آسمان کوکب [illegible] ثوابت [illegible] نموده باشد [illegible]
سیاره [illegible] قاعده [illegible] تحقیق [illegible] سیارات عظام [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] آن [illegible] نقاط [illegible] کوچک [illegible]
[illegible] سیارات [illegible] آفتاب [illegible] سیارات [illegible]
[illegible] سیارات عظام [illegible] زمین [illegible] آفتاب دوران کنند [illegible] آفتاب هزار جزو فرض کنیم [illegible]
[illegible] از آفتاب به ترتیب چنین است عطارد ۳۸۷ جزو زهره ۷۲۳ جزو زمین ۱۰۰۰ جزو مریخ ۱۵۲۴ جزو مشتری ۵۲۰۳ جزو
زحل ۹۵۳۹ جزو اورانوس ۱۹۱۸۲ جزو نپتون ۳۰۰۵۵ جزو [illegible] سیارات صغار [illegible]
[illegible] چنانچه عنقریب ذکر میکنیم [illegible] آفتاب و ماه [illegible]

[illegible] زمین [illegible]

و سیارات [illegible] عطارد [illegible] مریخ و مشتری [illegible] معروف [illegible]
[illegible] ۱۱۹۵ هجری [illegible] ۱۲۶۳ [illegible]
[illegible] و سیارات صغار [illegible] ۱۲۱۵ [illegible]
آفتاب و ماه [illegible] حرکت [illegible] سیارات [illegible]
مستقیم [illegible] منطقة البروج [illegible] عطارد و زهره [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] منطقه [illegible] سیاره [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] طول [illegible] آفتاب [illegible] ۳۶ [illegible]
[illegible] خصوصیات حرکات [illegible]
[illegible] افلاک [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] حرکات کواکب [illegible]
و سیاره [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] مستقیم [illegible]

[illegible]

زمین [illegible]
[illegible] سیارات [illegible]
سیارات [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] قاعده اول [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] قاعده دوم [illegible]

قاعده سیم — نسبت ما بین مجذورات ازمنه که سیارات حول آفتاب ادوار خود را طی می‌کنند مثل نسبت ما بین مکعبات ابعاد اوسط ایشان از آفتاب

زمین نیز در حول آفتاب بر وفق دو قاعده اول سیر می‌کند و قاعده سیم رابطه است فیما بین حرکات سیارات مختلفه و چون زمان رجوعه آنها معلوم است

قاعده سیم نیز با این حرکت ... و حرکات سایر سیارات متحقق است و این قواعد دلیلی واضح است بر حقیقت ... چون نیوتن در قواعد کپلر دقت نمود بنا را برین گذاشت که

معلوم نماید ... سیارات ... و هرگاه را بر وفق قواعد کلیه کپلر برسید ... و در حقیقت ... را دریافت و سه قاعده وضع نمود و مبنای ... علم ...

دانسته قاعده منسوب است در نهایت ...

[illegible]

## در شرح احوال زهره

[illegible]



[illegible]

## در خصوص قمر زهره

[illegible]

## در شرح احوال عطارد

[illegible]

و ۲۰۰ سال ساطی قبل از این که از برابر قرص آفتاب گذشت به نظر چند نقطهٔ سیر کوچک رسیده آن شاهده کردند و از یک بسیط نهفته که هنوز در این سیاره کوه‌های
آتش‌فشان باقیست و این کوکب در مدت ۲۳ ساعت و ۵۰ دقیقه و ۲۸ ثانیه یک دور از گرد محور خود دوران کند و چندین بلند جبال العیار مرتفع در او
بسیار غلیظ بطارد نسبت میدهند در شرح احوال مریخ — در جملهٔ سیارات علویه این کوکب بحسب ترتیب ابعاد از شمس اول در جه است و تلالو آن کمتر از زهره
و مهتاب روشن تیره سرخ شناخته شود و قطر مرئی آن در حد تربیع ۱۸ ثانیه است و در مقابله به ۲۳ ثانیه و در بعد اوسط از آفتاب ۹ ثانیه و چون بعد اوسط این کوکب
از زمین را واحد فرض کنیم بعد او از مریخ در زمان از نصف واحد تا یک واحد و نیم تغییر کند و قوس رجعت مریخ قریب ۱۶ درجه بشود و از او در مدت ۷۳ روز از حرکت
و مدت یک دوره نجومی آن ۶۸۷ روز مریخ و دورهٔ اجتماعیه آن ۷۷۹ روز و میل مدار آن از معدل النهار ۱ درجه و ۵۱ دقیقه و بعد اوسط آن از آفتاب
یک واحد و نیم نصف قطر اوسط مدار زمین است و مریخ در مقابله بسیار درخشان است و هر قدر با آفتاب نزدیک شود از نورش کاهد و در تربیع احتراق دیده شود
بجز دوربین و اقمار ضعیف تر از زهره و عطارد است و چون که به شکل سطح دیده شود وسط آن متغیر شده و هر قدر کوکب از خاک دور شود
ابعاد آن کمتر محسوس می‌شود و در سایر علویات به این قدر محسوس نیست و در صفحهٔ کلفهای آن معلوم شده که این سیاره در مدت ۲۴ ساعت و ۳۷ دقیقه یک دور
در حول محور خود دوران می‌کند و محور او ۶۱ درجه از سطح مدار مایل است و بنابراین از اختلاف فصول در مریخ مثل آن بر زمین است و قطبین مریخ برف‌پوش است و نصف
قطر اوسط آن نصف نصف قطر زمین است یا یا نصف و ده فرسنگ و حجم آن ۱/۷ حجم زمین است و حرارت و نور در سطح آن ۴/۹ زمین است و در قطبها آن برفها
کلفهای روشنی دیده شده که بسیار شباهت به برف دارد و بعضی جاهای آن بسیار غلیظ بوده که هم محیط میشده و در صفحه معلوم میشده در مدت ۹ و ۶۰ شبانه روز که یک سال
مریخ است ۷۳ و ۳ شبانه روز در نصف شمالی آن تابستان است و ۲۹۶ روز زمستان و در نصف جنوبی بعکس از شبانه روز مدت یکهزار و دویست روز محبوس

در شرح احوال مشتری در عالم شمسی این سیاره بجهت رنگ و تفوق بر سایر سیارات دارای اول از جهت کمال نورانیت و در روشنی نیز بعد از زهره تالی است
دوم از جهت حجم که ۱۴۰۰ برابر زمین است سیم از جهت فواید که این اقمار آن مترتب است و آن بیان طول ارض جغرافیا است و سرعت نور که در هر ثانیه
چهل و هشت هزار فرسنگ سیر کند بعد اوسط مشتری از آفتاب پنج برابر بعد اوسط مابین آفتاب و زمین است و فاصله مابین آن در زمان از هفت برابر تا شش برابر
برابر بعد اوسط مابین آفتاب و زمین تغییر کند و قطر حقیقی آن ۱۱ برابر قطر زمین است و حرارت و نور آفتاب در آنجا ۲۷ مرتبه ضعیف تر از زمین است
و مدت ۹ ساعت و ۵۵ دقیقه یک دور حرکت وضعی نماید و هوای غلیظ دارد تموجات در قطبین منطبق است و اقمار او در سال ۱۰۱۸ گالیله کشف نمود
و دو اقمار چهار در حول مشتری سیر کنند و بجهت رصد و خصوص آنها معلوم شده در جدول ثبت افتاد و این اقمار گاه در وراء مشتری در ظل فرو رفته منخسف
گشته و گاه از برابر قرص عبور کنند و نقطهٔ ارزان را منکسف نمایند

در شرح احوال زحل

| اقمار مشتری | مدت یک دوره اجتماعیه: روز | ساعت | بعد اوسط از مرکز مشتری به نصف قطر مشتری واحد بشمار | |
|---|---|---|---|---|
| قمر اول | ۱ | ۱۸ | ۶ | این سیاره بحسب ترتیب بعد از آفتاب بعد از مشتری واقع است و بصورت کوکب ثابت از درجه اول نمایان است |
| قمر دوم | ۳ | ۱۳ | ۱۰ | از مشتری و نورش کمتر است و شباهت به سرب و هیچ نقطه |
| قمر سیم | ۷ | ۳ | ۱۵ | ندارد و دوره نجومی آن ۲۹ سال و پنجاه و |
| قمر چهارم | ۱۶ | ۱۶ | ۲۷ | شانزده روز و بعد اوسط آن از آفتاب نه و نیم برابر بعد اوسط زمین است و حرارت و نور آفتاب در آنجا |

یک نود و چهارم حرارت زمین است و قطر حقیقی آن نه برابر قطر زمین و حجم آن ۹۰۰ برابر حجم زمین و در مدت ده ساعت و بیست و نه دقیقه یکدور حرکت وضعی
نماید و در قطبین آن ابر و برف قرار دارد و موجود است در حول آن حلقه منطقه منطقه ملتف گردیده است و کره از آفتاب نیک دیده در این منطقه متفرق و از این منطقه شود
نیست و اینکه حلقه حلقه فاصلها در هر یکدیگر قرار داده‌اند و در همراه اقمار قرار است و دور حول آن دوران کنند و آنچه در خصوص آنها معلوم شده در جدول ثبت افتاد و قمر هشتم

| قمر زحل | بعد اوسط قمر از مرکز زحل به نصف قطر سیاره | مدت دوره کوکب: روز | ساعت |
|---|---|---|---|
| قمر اول | ۳ | | ۲۳ |
| قمر دوم | ۴ | ۱ | ۹ |
| قمر سیم | ۵ | ۱ | ۲۱ |
| قمر چهارم | ۷ | ۲ | ۱۸ |
| قمر پنجم | ۱۵ | ۴ | ۱۲ |
| قمر ششم | ۲۳ | ۱۵ | ۲۳ |
| قمر هفتم | ۲۸ | ۲۱ | ۲ |
| قمر هشتم | ۶۴ | ۷۹ | ۸ |



در شرح احوال اورانوس این سیاره را اول بسیم یا هرشل خوانند و نورش چنان ضعیف است که جزو کواکب قدر ششم و در موقع آرام شمار شده و گاهی بدون چشم آن را توان دید
و مدت دوره نجومی آن ۸۴ سال است و بعد اوسط آن از آفتاب ۱۹ برابر بعد مابین آفتاب و زمین و حرارت و نور آفتاب در آنجا $\frac{1}{370}$ است و در زمان دیده نمیشود و قطر
حقیقی آن چهار برابر قطر زمین است و حجم آن ۸۲ برابر و در گرد این کوکب هشت قمر دوران کنند و آنچه در خصوص آنها به رصد معلوم گشته از این قرار است

| اقمار اورانوس | بعد اوسط قمر از مرکز سیاره بحسب نصف قطر سیاره | مدت یک دوره کوکب: روز | ساعت |
|---|---|---|---|
| قمر اول | ۷ | ۲ | ۱۳ |
| قمر دوم | ۱۵ | ۴ | ۳ |
| قمر سیم | ۱۳ | ۵ | ۲۱ |
| قمر چهارم | ۱۷ | ۸ | ۱۷ |
| قمر پنجم | ۲۵ | ۱۵ | ۲۳ |
| قمر ششم | ۲۳ | ۱۳ | ۱۱ |
| قمر هفتم | ۴۶ | ۳۸ | ۵ |
| قمر هشتم | ۹۱ | ۱۰۷ | ۱۷ |

۱۲۶۵ سیارات

در شرح احوال نبتون این سیاره در سرحد عالم شمسی واقعست و به نظر در نیاید و در دوربین از ضعیف به کوکب قدر هشتم است و یک دوره آن
و بعد اوسط آن از آفتاب سی برابر بعد مابین زمین و آفتاب است و حرارت و نور آفتاب در آنجا هزار مرتبه ضعیف تر از آن است و در زمان دیده میشود و قطر حقیقی آن
پنج برابر قطر زمین است و حجم آن صد و ده برابر و این سیاره را یک قمر است که در مدت ۵ روز و ۲۱ ساعت دوره خود را تمام کند قریب نبود

در شرح احوال سیارات صغار قبل از اینکه این سیارات کشف شوند در بین حالت اورفته هنوز چهار ماه در بستان بنجم سیارات ثانیه کنم کم سیاره
و بعضی مدعی بودند بعد ما بین مشتری و مریخ اتفاقی که سیاره موجودی در آن بوده تا اینکه در تحقیق قریب به زمان آن و در سال ۱۲۱۵ هجری شروع به قدر تا کنون
ده و یکی از آنها کشف کرده‌اند و در مدت آن مدت و بعضی مدعی بودند و بعد از آن بسیار خصوصیات آنها را رصد نموده و معلوم شده که سیارات و جمیع تا آن تاریخ
رفته و دو ثلث آنکه جهار یعد ده در مدت آنکه در مشتری با کمال ... مدار و حجم و سایر خصوصیات آنها را رصد نموده و جمیع آنها مانند کوکب قدر هشتم و نهم
و مشتری بسبب صغر حجم و ... غیر قادر آنها شده و با هم سیارات مرئی کرده و بعد آنها ما بین سیارات نامیده و جمیع آنها ما بین سیارات
و چشم مرئی نمیشود و بعضی آنها سیارات در غایت کوچکی و قطر حقیقی اکثر آنها از صد فرسنگ تجاوز کند و در مدت دوره آنها ما بین سیارات از سه
دو در میانه و بعد اوسط آنها از آفتاب از سه برابر بعد ما بین آفتاب و زمین تجاوز کند و تاکنون عدد آنها قریب به صد رسیده و در سال ۱۲۷۵
چنانکه در سال ۱۲۱۵ یکعدد و بیش یافت نشده و در مدت چهار سال بعد نیز بر سه یکعدد و در سال ۱۲۶۳ سه عدد و در سال ۱۲۶۴ نه عدد و در سال
شش عدد و در سال ۱۲۷۲ و ۱۲۷۸ بیست و یکعدد و تاکنون شاید به جهت سیارات صغار تا چهل و سه و هشتاد دانشمندان منجم رسیده و در وقت صحیح
شود و در هر مدت آسمان متوجه نموده چند عدد در هر رصد کشف شد چنانکه در یک شب تجدید عدد یافتند و دانشمندان ... در خصوص آنها تحقیق نمایند

تمام شد این مختصر رساله که در فن ادبیات نامیده شده از تالیفات شیخ الاعلم الاعلام والفاضل
میرزا عبدالغفار ... جناب ... که در علوم رسمیه و حفظ ... در علم و قواعد او ... کامل ...

۱۲۹۴

در تاریخ ... شهر محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم

میتوان به واسطه [illegible] تجربه شخص

در تعیین مقدار تقریبی آب سیلی که روز سیم محرم ۱۳۰۴ در شب چهارم [illegible] در دست شمال طهران عبور کرده گرید

و در چون تجربه حفظ [illegible] در دست شمال

منو مقدار [illegible] که در مدت روز سیم و چهارم محرم در دست شمال طهران جاری گشت و با طراف پراکنده گردید

خندق حفر نموده‌اند تمام سیل قبل از آنکه با طراف پراکنده گردد در موضع پست نشسته و به قدر [illegible] طلت [illegible] درطول [illegible] خندق میرفته

تا بالاخره در طول خندق موضع اختیار کنیم و مقطع آن حیثیان به نظم [illegible] موضع آن مقطع مستقیم شده و [illegible] بعد [illegible] چند [illegible] حساب [illegible] کنیم

مقدار آبی را که از آن محل جاری میشود در آن از ترتیب آنها تقریب درست آورده که اگر دقیق در حقیقت مقرون [illegible] و [illegible] آب [illegible]

لهذا ترتیب این مقدمات را در جنب خندق [illegible] طول [illegible] اختیار نمودیم چنانکه در مقطع طرفین آن تقریب [illegible] و آب در آن [illegible] نظاره

آن در از منه متساوی فاصلهای متساوی بیاید و مساحت [illegible] مقطع را بعد حساب معلوم نمودیم پس در مقطع ا ه ر که خطوط ابحات مساحت مثلث‌ها و ذوزنقه‌ها

یک بیک روی قاعده [illegible] معلوم نمودیم چنانکه در ذیل نوشته شده و بعد جمع نمودیم تا مساحت تمام مقطع مشخص شد

| | |
|---|---|
| مساحت مثلث ه = | ۱۳۸ر۰ ذرع مربع |
| ذوزنقه د = | ۰ر۳۹۶ |
| ذوزنقه ح = | ۱ر۸۳۰ |
| ذوزنقه ط = | ۱ر۸۳۰ |
| ذوزنقه س = | ۱ر۸۵۵ |
| ذوزنقه ص = | ۱ر۷۹۵ |
| ذوزنقه ل = | ۱ر۷۸۵ |
| ذوزنقه م = | ۱ر۷۵۰ |
| مثلث ن = | ۱ر۳۹۵ |

مساحت تمام مقطع ا ه ر = ۱۲ر۷۳۲ ذرع مربع حوالی در ابتدای سیل مدت یک ساعت و نیم میزان آب در خندق یک ارتفاع برقرار ماند و سرعت

را و سطح آن در هر ثانیه ۴ را ذرع بود و چون که سرعت سیر آب در وسط بیشتر از کنار است و سرعت هر قطره در کف آب و در درون آن دو در کف [illegible] مختلف میشد

پس مقدار آبی که در یک ثانیه از آن مقطع عبور کند نخست ذرع مکعب حساب میشود ۲۲۶ر۰ پس مقدار آبی که در یک ثانیه از مجرای کند [illegible] ذرع مکعب [illegible]

ساحت وسعت آن معبر و مقدار سرعت سیر که آب در هر ثانیه دارد پس ۴۳۳۲،۲۷۳ ذرع مربع را در ۲۰ ذرع طول ضرب نمودیم و حاصل عدد ذرعی که در فوق

ذرع مکعب ذکر نمودیم و این قاعده اگرچه دقیق نیست و لکن قریب آن در چنان عمارت لازم است چونکه خطای کم سبب دیگر اجزا با هم واقع شود چنانکه محسوب

و مطلقا [illegible] سرعت سیر اوسط را حساب نمودیم [illegible] مقدار آبی که در هر یک ثانیه از درون آن مقطع عبور میکند معلوم گشت بعد [illegible] مقدار آبی که در

کمیت [illegible] گذشته معلوم میشود و آن ۸۵،۱۸۹،۰۳۵ ذرع مکعب است بعد از [illegible] که آب [illegible] و ارتفاع آن فرود [illegible] در سرعت

سیر آن تنزل نمود [illegible] و چنانکه [illegible] در ضمن تحقیق نمودیم وسعت مقطع آب در مدت کمیت [illegible] ۱۲،۳۳۴ ذرع مربع بود بعد

از انقضای دوازده ساعت دیگر رسید به ۴۷۸،۰ ذرع مربع و سرعت سیر آن که ابتدا ۳۰ ذرع بود بعد از دوازده ساعت رسید به ۲۵،۰ ذرع طول [illegible]

بطور انتظام و بنابراین چنانچه در فوق معلوم شد در صورتیکه سرعت سیر اوسط ۲۰ ذرع باشد و وسعت معبر ۱۲،۳۳۴ ذرع مربع مقدار آبی که در یک ثانیه گذشته

مجیب ذرع مکعب خواهد بود ۲۴۶،۶۸۰ و در صورتیکه سرعت سیر اوسط ۵،۰ ذرع باشد و وسعت معبر ۵،۲۱۵ ذرع مربع مقدار آبی که در یک ثانیه

گذشته ۵،۲۲۵،۰۴ ذرع مکعب است و چون مقدار آبی که در ابتدا و انتهای دوازده ساعت در یک ثانیه گذشته معلوم شد مقدار اوسط آن مجیب ذرع مکعب

در هر ثانیه خواهد بود ۵۵،۰۳۴۸ و در تمام مدت دوازده ساعت خواهد بود ۲،۱۸،۴ ذرع مکعب و [illegible] مقدار اوسط ۲۰۰۵،۰ [illegible]

[illegible] سرعت سیر آب [illegible] ارتفاع آن در مدت دوازده ساعت بنظم تنزل یافته [illegible] تغییر [illegible]

دوازده ساعت را [illegible] قسمت کنیم و [illegible] اعمال را بجا آوریم که یک مرتبه در تمام آن مجری داشتیم

بعد از انقضای آن دوازده ساعت مدت شش ساعت دیگر نیز آب جاری بود و بنابراین میتوان گفت که در طرفی این مدت سرعت آب از ۲۵،۰ ذرع تنزل [illegible] بصفر

رسید و وسعت مقطع از ۵،۲۱۵،۰۷۸ تنزل نمود تا نیز بصفر منتهی شد پس مقدار آبی که در شش ساعت اول [illegible]

۵،۲۳۳،۰۴ ذرع مکعب بود [illegible] مقدار اوسط این مقدار در هر ثانیه [illegible] ذرع مکعب [illegible] و از آن مقدار در مدت [illegible]

ساعت ۰،۰۹،۰۵۸،۰۵۸ ذرع مکعب آب عبور شده و بعد از این تفصیلات معلوم شد که در [illegible] مقدار آب مجیب ذرع مکعب [illegible]

۸۵،۱۸۹،۰۳۵
۱۰۰،۳۸۰

و در دوازده ساعت بعد چنانچه

۵۰۰،۶۸۵،۶۴۲
۹۳۵۷۱۲

و در شش ساعت آخر چنانچه

۰۶۰،۰۹۰،۵۸۵
۱۱۶۱۵۰

پس مدت سیلان ۲۱ ساعت و نیم بود و مقدار جمیع آبی که در مدت مزبوره در قزوین بر جوده [illegible] ۶۵۱۲۳ ذرع مکعب است [illegible]

حالا فرض کنیم که پانزده قمراب [illegible] دروازه دولتی منشعب گشته و معلوم است [illegible] از حقیقت دور [illegible] جمیع آنجا [illegible]

مقدار [illegible] دو کرور و [illegible] و دوازده هزار و [illegible] و [illegible] ذرع مکعب

[illegible] از سمت شمال طهران عبور [illegible] خندق که در بیرون عمارت [illegible] شعبه منقسم گشت [illegible] خندق [illegible]

قزوین [illegible] از طرف دیگر [illegible] و [illegible] وسعت خندق و سرعت [illegible] اندازه گرفتیم

حساب [illegible] مقدار آبی را که در تمام مدت سیلان [illegible] عبور شده [illegible] دوازده هزار [illegible] ذرع مکعب است

تمام مدت سیلان ۲۱ ساعت و نیم بود و مدت کمیت ونیم اول [illegible] ۰،۳۸،۰۶۱ ذرع مکعب است عبور [illegible] ۲۱ ساعت دیگر

[illegible] مقدار آبی که در مدت عبور [illegible] و دوازده ذرع مکعب بود و بعد از مدت [illegible] دیگر جاری [illegible] تا آن وقت [illegible] مقطع [illegible]

که در آن مدت عبور شده یکصد و شانزده هزار [illegible] ذرع مکعب بود



[illegible] در خصوص [illegible] و [illegible] سزار [illegible] رفته با لفظ سزار در زبان [illegible] ب

[illegible] به عوض [illegible] در [illegible] از زبان [illegible] و [illegible] و [illegible] بر آن [illegible] معنی سزار

[illegible] و [illegible] سزار [illegible] در زبان [illegible] معنی [illegible] از [illegible] سزار [illegible]

[illegible] در زبان [illegible] را [illegible] سزار [illegible] از آن [illegible] در زبان [illegible] سزار [illegible]

می گویند و در [illegible] عبارت [illegible] سزار [illegible] و این لفظ سزار

[illegible] سلطنت [illegible] لفظ سزار [illegible]

[illegible] و [illegible] سزار [illegible]

[illegible] ار طول [illegible] از [illegible] حکمرانی [illegible]

[illegible] می کنند [illegible] کاملا [illegible] کوه [illegible]

سردار جمهور روما برای [illegible] سلطنت [illegible] سردار [illegible] ژولیوس [illegible]

[illegible] ژولیوس [illegible] سردار [illegible] و [illegible]

می گفت که ژولیوس سزار [illegible] سردار [illegible]

[illegible] از [illegible] روما [illegible] تصرف [illegible] که [illegible]

در [illegible] ژولیوس سزار [illegible] مملکت [illegible] تصرف [illegible] نمود

[illegible] جمهور روما [illegible] ژولیوس سزار [illegible] روما [illegible]

[illegible] جمهور [illegible] روما را [illegible] بود [illegible]

سلطنت [illegible] ژولیوس سزار [illegible]

[illegible] قسم شدند که [illegible] در [illegible]

[illegible] جمع شده [illegible] در حضور سلطان [illegible]

[illegible] ژولیوس سزار [illegible] حضور [illegible] چشم [illegible]

[illegible] ژولیوس سزار را [illegible]

باد و هجوم كفه نوشته شده از ابحث را ژرولیوس سزار گشت و فرار نمود و نظر از آنجا موسوم به ژرودوس و كلاسوس
او را كشتند و می گفته ژرودوس پسر ژرولیوس سزار بود كشته شد ان ژرولیوس سزار ایت سال پیش از حضرت عیسی ع
بوده او را اوكوست گه پسر خواهر او تاج امپراطوری بسر گذاشت و لقب سزاری وا از او به لقب مذكور مانده و همه سلاطین
روم و فرانسه و عثمانی بعد این لقب ملقب شدند و حالا در هر زمانی كه این لقب را خود امپراطور روس كسی دیگر آن
نام از ژرولیوس سزار دو كتاب از تصنیفات خودش تا در قلم جنگ از خشم خارج و یا در امان جنگ و حوادث
و اشعار و غیره بمیزان من نام نبرده است الا حالا كه تنها در میان اروپا معتبر است این است سعید
لعنت كنند و احوالات ژرولیوس كه توضیح نمود الله سرنیز الكم و كری در انكه عرض شد رفته باشد هم است كه تحقیق است
اغماض فرمایند مستعمل است از برنده كه علم كاهی ابكار عیان جا است و با تحقیق است امر كم الا قطاع در ب
شهر شوال المكرم در سلار سپهسالاری كه تحقیق سنه جلوس مبارك همایون بخط مستر حسن قمر تحریر شد سنه ١٢٠٤



تمره صدوكی وروز نامه پیس البس

لهم على صورهم اصنام الرجال على صور الرجال واصنام النساء على صور النساء واصنام
الغلمان على صور الغلمان واصنام البنات على صور البنات وعكفوا على عبادة الاصنام
من دون الملك العلام وتولى كل صنم شيطان يتكلم بصورة الانسان وصاروا اذا ولد
لواحد منهم مضى الى صنمه وقال له ما اسميه فيجيبه الشيطان من جوف الصنم ويقول
له سمه فلانا واذا مات له ولد او اب او اخ او بعض اقاربه قال له ان ادفنه فيقول في المكان
الفلاني وكانت الشياطين في جوف الاصنام تجيبهم عما يسئلونهم وكان صنم النمرود اللعين
طوله سبع اذرع وعرضه ذراعين وكان من خالص الذهب عيناه من الياقوت واذناه
من الزبرجد واسنانه من اللؤلؤ وشفتاه من العقيق واقدامه من الفضة فوق راسه تاج
مرصع باصناف المعادن من خالص الجواهر من الياقوت الاحمر والزمرد الاخضر وتخته
من العرعر قوائمه من الابنوس والعاج مصفح بصفائح الذهب الوهاج وامر النمرود اللعين ان
يقربوا الاصنام القربان من البقر والمعز والضان ففعلوا ذلك وصلوا في عبادتهم اياها
حتى انهم لم يعرفوا ربا سواها وكفروا بربهم وخالقهم ولما طال عليهم ذلك الامر طغوا
وبغوا وتكبروا وعتوا عتوا كبيرا واكثروا في الارض الشر والفساد وزادوا في التجبر والعناد
فضجت عند ذلك منهم الارض والشجر والسماء والسماء والشمس والقمر والوحوش و
الطيور والدواب وتضرعوا الى رب الارباب وقالوا الهنا وسيدنا ومولانا وخالقنا
وربنا ورب كل شيء انظر الى خلقك كيف ياكلون رزقك وخيرك ويعبدون غيرك
فانزل عليهم السخط انك على كل شيء قدير كما دمرت الذين من قبلهم الكافرين والفجار المتكبرين
فاوحى الله تبارك وتعالى اليهم ان اسكنوا فالخلق خلقي والرزق رزقي وكل ما جرى في على
وانا الحليم الذي لا اعجل بالعقوبة لمن عصاني لان رحمتي سبقت غضبي فاذا جاء اجلهم انزل
عليهم غضبي وانا على كل شيء قدير وان ماويهم جهنم وبئس المصير فعند ذلك استقروا
كلهم لعظمة الله سبحانه وتعالى واستغفروا قال الراوي وبعد ذلك بينما كان النمرود

كان النمرود ذات ليلة نائما اذ راى في منامه رؤيا هائلة واهوالا مكربة فانتبه من نومه مرعوبا
وكانت هذه الرؤيا لظهور ابرهيم الخليل عم وهي بينما كان قاعدا على سريره اخذته سنة واذا
بذلك السرير قد انتفض من تحته انتفاضا شديدا وسمع هاتفا يقول تعس وخاب من كفر
بالله اله ابرهيم وكان تارخ ازر واقفا عند راسه لما انتبه من منامه فقال له النمرود يا تارخ
اسمعت ما سمعت فقال تارخ ازر نعم ايها الملك فقال ومن اله ابرهيم فقال تارخ ازر لا علم لي به
ايها الملك فارسل النمرود في الحال واحضر الكهان والمنجمين والسحرة والمعبرين واخبرهم
بما راى في منامه وما سمع من الهاتف وذكر ابرهيم فقالوا ايها الملك لا نعرف ابرهيم ولا احد
في هذا الزمان يقدر ان يجري عليك لانك قد دانت لك العباد وملكت كل البلاد و
اطاعك جميع اهل المشرق والمغرب وخضعت لك الجبابرة والملوك وانصرفوا عنه قال الراوي
ثم بعد ذلك بينما كان النمرود قاعدا يوما على كرسيه وهو ينظر الى حسن بناء قصره وما فيه
من تلك الصور العجيبة اذ سمع هاتفا يقول له ويلك يا نمرود يا كافر يا جحود لا يغرنك عظم
ملكك وحسن بناء دارك وتصوير حيطانك فعن قريب يأتيك من يزيل ملكك ويخرب قصرك
على راسك ويخمد انفاسك فايقن مفرك بالعين من الله سبحانه وتعالى الى ابرهيم فلما سمع النمرود
ذلك الكلام اغتم غما شديدا ودخل الرعب في قلبه فاحضر في الحين الكهان والمنجمين وقال
لهم اخبروني هل وجدتم في الكتب القديمة ما يدل على هذه الاهوال العظيمة فقال الجميع لم
نعلم ولم نجد ما يدل على ظهور هذا الرجل الكريم الذي اسمه ابرهيم فلما سمع النمرود كلامهم غاب
عن صوابه وتحير وارتبك في امره وفي هذا الوقت بانه يخرب قصره وفي الحال جمع العبيد والسلاح
والسباع والفيلة والنمورة والضباع والاسود والفهود وربطها حول قصره خوفا وحفظا
له من ابرهيم عم وما زال محافظا على هذا النظام الى يوم من الايام انه ركب الفرس وخرج للصيد والقنص
وحمل معه الصقور وجوارح الطيور فانطق الله تعالى الجوارح والاطيار وسائر السباع والوحوش
والاشجار والانهار والاحجار فقالوا له بلسان فصيح يا نمرود لا يغرنك ما قد جمعت من السباع
والاسود والفيلة والفهود فان ذلك لا يغني عنك شيئا ولا يحرسك من الله تعالى فعن قريب

بنيك



على وجهه وسقط منه الصنم فانكسر فرجع الشيخ الى هذان وقال له ايجمل
للشان تبيعني صنما مكسورا فقال له هذان لقد كذبت ما كان مكسورا وكثر بينهما القيل
والقال الى ان ترافعا الى عالم من علمائهم وسالاه هل يجوز عبادة الصنم المكسور فقال
له يا شيخ ايجب لك عبادته وان كان مكسورا قال الراوي وبينما كان ابرهيم يوما جالسا
على قارعة الطريق بالصنمين اذ وقفت عليه امراة عجوز وقالت له بعني احسن هذين الصنمين
واجودهما فقال لها ابرهيم ان هذا الصنم الكبير اكثر حطبا من الصغير فقالت له يا ولدي انا
ما اريد وقودا وانما اريد ان اتخذه معبودا لانه كان لي صنم سرقه اللصوص مع جملة ثياب لي
كثيرة وجواهر ودراهم غزيرة فاريد ان اشتري لي الها لاعبده ولا ازال اتوسل اليه وانا
قائمة على رجلي بين يديه لعله يرد لي جميع ما سرق لي من المتاع فقال لها ابرهيم لا اله الا الله
اعلمي ان الاله الذي سرق ليس باله فانه لو كان الها ما سرق ولكن يا عجوز كم زمانا لك
تعبدين صنمك الذي سرق فقالت عبدته طول عمري قال بئسما كنت تعبدين فهل لك ان
تعبدي رب السموات والارض حتى يرد عليك ما ضاع لك فقالت له وكيف ارجع عن هذا
الدين واعتقد غير هذا اليقين فقال ابرهيم ان دعوت ربي الله ورد عليك ما اخذ منك
اتؤمنين به فقالت نعم واكون من الصديقين قال الراوي فعند ذلك دعا ابرهيم عليه السلام
وتوسل الى الملك العلام في ان يرد للعجوز ما ضاع لها ثم قال لها قومي واذهبي الى منزلك
تجدين ثيابك جميع ما ضاع لك فعادت العجوز الى منزلها واذا بالرجل الذي سرق مالها ومتاعها
والصنم اتى وقال لها خذي ثيابك وامتعتك ومالك وصنمك فنظرت اليها فوجدتها
كلها بالتمام لم يفقد منها شيء ثم عمدت الى حجر وجعلت تضرب بها الصنم حتى كسرته وهي
تقول تبا لك من الهة ما تحمي نفسك وخاب وتعس من يعبد من دون الله ثم عادت الى سيدنا
ابرهيم فدعاها الى الطاعة وهداها للصراط المستقيم فامنت بالله رب العالمين وصارت
تدور في الشوارع وتقول ايها الناس اعبدوا الملك العلام الذي خلق ورزق الانام ودعوا
ودعوا عنكم عبادة الاصنام والناس يضربونها ويشتمونها ويسبونها ويقولون لها اقعدي على

ابرهيم وسلب عقلك بجرم ولم تزل كذلك حتى بلغ خبرها النمرود فامر باحضارها بين يديه فلما
حضرت قال لها ويلك ما هذا الكلام الذي تقوليه ارجعي عن هذا والا قتلتك فقالت له
ويلك يا نمرود يا كافر يا جحود انا رايت من قدرة ربي الله تعالى ما لم اره منك ولا من الاصنام
وذكرت له ما شهدت من قدرة الله رب السموات والارض من رد رزقها واصنعها عليها
فغضب النمرود من كلامها وخجل من ندمائه ومن يحضره وامر صاحب عذابه ونقمته ان يقتلها
ويقطع يديها ورجليها ويقلع عينيها فاجتمع اهل المدينة ليتفرجوا عليها وينظروا ما يفعل
بها النمرود وكان من جملة القوم ابرهيم عم الا انه وجد الحكم قد نفذ فرفع راسه الى السما
ونادى يا عظيم العظماء انت الذي دعوتها الى الهداية فاكشف عنها ضرها بالنبي قائم
دعاوه حتى احياها الله تعالى ورد عليها يديها ورجليها وعينيها واعاد اليها شبابها
وحسنها وجمالها وقدها واعتدالها اكثر مما كانت عليه وانزل ملكين كراما ومعهم قبة
خضرا وثياب الرضاء فقالوا لها ايتها المراة ادخلي هذه القبة فقد سبقت لك العناية
وان الله جعلك اية وسقوها شرابا من الجنة فقعدت في القبة فارتفعت بها في الهوا
باذن الله حتى وقفت على راس النمرود وهي تنادي من داخلها ويلك يا نمرود يا كافر
يا جحود يا مطرود عن باب الله الكريم المعبود ابشر بالعذاب الاليم ونيران الجحيم انا العجوز
التي تقطعت ستلقى ما فعلت من الزبانية والنار الحامية فانني الراقية الى الجنان جوار
الملك الديان امكث مع الحور والولدان قال الراوي وكان للنمرود خازن يسمى هرام
فلما سمع ذلك الكلام وراى ما حصل للعجوز من النعيم بعد ان عاين ما فعل بها النمرود من
القتل والقطع قال لها ايتها العجوز اشهدي علي باني امنت بالله رب العالمين الذي خصك
بهذا الانعام ورفعك الى هذا المقام وامن معه في ذلك اليوم انيد من الف انسان من
الاكابر والاعيان وثبت في قلوبهم الايمان ووقع ارجاف عظيم في المدينة ولما شاهد
النمرود ذلك البرهان عظم الحال لديه وصعب الامر عليه واغتم غما شديدا فامر اللعين اعوانه
ان ينشروهم بالمناشير ويلقوهم الى السباع والاسود والنمور والكلاب ففعلوا ذلك



فلم تاكل لهم لحما بل حنت اليهم واقبلت تلحس جراحاتهم وقالوا لهم من الجنة مناهم قال
الراوي وارتجت ارض كوثربا في ذلك اليوم بزلزلة عظيمة وايقن الناس بالاهوال الكبيرة
وانزعج النمرود لما راى تلك العجائب والبراهين حتى غشي عليه واقبلت وشام ام ابرهيم
وجعلت تشق الجمع وتقول ايها الناس اعتبروا بما ترون من ابرهيم من الدلايل والبراهين
العظيمة وابرهيم واقف على باب النمرود كانه الاسد الغضبان يقول امنوا بالله الرحمن
واهتدوا الى عبادة الملك الديان قال وهب بن منبه وما زال سيدنا ابرهيم عم
يعلوا امره وشانه ويرتفع قدره ومكانه ويظهر سره وبرهانه وهو يحذر الناس ويخوفهم
عذاب الله وسخطه الى ان صار له من العمر اربعون سنة وكملت وصار له الحسنة نزل عليه
جبريل عم بالتحية والاكرام وقال له يا ابرهيم ان ربك يقريك السلام ويقول لك انت رسولي
الى النمرود وقومه فسر اليهم ولا تفزع وجادلهم بالخوف ولا تجزع فاني حافظك وعليه وعلى
من اتبعه من الكفرة ناصرك وناد باعلى صوتك يا قوم اجيبوا داعي الى الله وامنوا به وقولوا لا اله
الا الله ابرهيم رسول الله وخليله ففعل ابرهيم عم ذلك ونادى بذلك النداء فانتشر صوته في
مسامع الكبير والصغير والعبد والامير والملك والحاجب والوزير ففزع النمرود من ذلك
فزعا عظيما ودخل في قلبه الرعب وارتعدت جوارحه وكذلك جميع جلاسه وقومه وناسه
واما الوحوش والسباع والافيال والاسود والنمور والضباع والفهود التي كانت مربوطة
حول القصر فانها لما سمعت ذلك النداء قطعت السلاسل وخرجت على وجوهها طالبة ابرهيم
والتلال وانطقها الله وصارت تقول لبيك لبيك يا رسول الله لبيك يا حجة الله لبيك
يا خليل الله لبيك وفي ذلك الوقت اقبل ابليس اللعين على ابرهيم في صورة وزير من وزرا
النمرود وقال له يا ابرهيم دع عنك هذا السحر فان الملك عنده من هو اشطر منك واشد
سحرا وباسا فقال له ابرهيم ويلك يا ذميم انا لست بساحر وانما انا رسول رب العالمين وانت
لعين مطرود عن باب الملك المعبود وما انت وزير النمرود واظن اني لا اعرفك اما انت
الذليل اللئيم الذي اخرجك الله من جنة النعيم واوجب عليك يا لعين لعنته الى يوم الدين

قال الراوي فلما سمع ابليس لعنه الله ما قاله سيدنا ابرهيم عم ادبر وخرج هاربا
من بين يديه وقد انزل الله الخزي واللعنة عليه ثم دخل على عدو الله النمرود وقال له ايها
الملك يا ما تقاسي من ابرهيم الساحر ان ثقا قلت عند ابشرك ان كل من تبع دينه وجحد
كفر وها هو يا ملك واقف على الباب يريد الدخول عليك والوصول الى بين يديك فاذا
دخل فلا تخف منه ولا تهابه وكن مسرعا في رد الجواب وعجل له الخطاب فدعا عند
ذلك النمرود بالوزراء والحجاب والامراء والنواب والاكابر والاعيان وارباب الديوان
واجلسهم في مراتبهم واقام حوله جنوده باسلحتهم وحرابهم واحضر الوحوش والافيال
والاسود والنمور والسباع والفهود وامر الاعوان بادخال ابرهيم عليه السلام فلما دخل في
وسط دار النمرود نادى بصوت رفيع يسمعه القريب والبعيد وقال يا قوم قولوا لا اله الا
الله وحده لا شريك له خالق كل شيء ورازقه ومحييه ومميته وكان [illegible] فاجابته
بالتلبية وصارت تسلم عليه تخفي لغاتها وتجهر باصواتها واما الاسود والفيلة
والكلاب والنمور والذئاب وساير الوحوش لما سمعت صوته اخذت تخضع بين يديه
وتمرغ وجوهها على قدميه وذلك لما من الهيبة الظاهرة عليه فتقدم ابرهيم عم ووقف
امام النمرود فقال له بعض الوزراء الفعود من تكون ايها الرجل المسعود قال انا
ابرهيم بن آزر رسول الملك المعبود ادعوكم الى عبادته وامركم بطاعته فقال له ومن
ربك الذي تدعو اليه قال رب العالمين وخالق الخلق اجمعين قال النمرود انا ملكي
اعظم من ملكه لانه كما ترى متين ولي فيه عز وتمكين فقال له سيدنا ابرهيم يا ملك
بالعين يا مهان انما الملك والسلطان لله الملك الديان قال النمرود لقد تكلمت يا ابرهيم
بكلام عظيم وانا خلقتك وربيتك ورزقتك فلما سمع ابرهيم زعق عليه زعقة ادهله
بها حتى اضطرب سريره اضطرابا شديدا وقال له كذبت يا عدو الله انما خلقني وخلقك
ورزقني ورزقك الواحد الاحد وانت تكفر بنعمته ولا تقر بوحدانيته قال وهب بن منبه وكان
في دار النمرود ديك ابيض ازرق فاقبل حتى وقف بين يدي النمرود وقال له بلسان فصيح ويلك





يا كافر افق من غفلتك وانتبه من رقدتك واشهد بان الله تعالى رب العالمين وان هذا ابرهيم رسوله
اليكم اجمعين وان كلامه صدق وقوله الحق المبين وهو والله ابو الانبياء والمرسلين وكان في
دار النمرود ايضا بقرة عجيبة الخلقة في غاية الحسن جلبت له من بلاد الشام يحبها محبة شديدة حتى
انه البسها الحلل والحلي من الجواهر والذهب فاقبلت على ابرهيم من غير سائق يسوقها ولا عائق يعوقها
وقالت له بلسان طلق يسمعه كل من حضر يا نبي الله اشهد انك رسول الله وخليله وعادت الى
النمرود وقالت له يا عدو الله يا جحود انت لا تصدق برسالة ابرهيم رسول الملك الكريم لو اذن ربي
لي لنطحتك بقرني نطحة لا ادعك بعدها تاكل طعاما ولا تشرب مداما فلما سمع النمرود كلام
البقرة امر بذبحها فذبحت فاوحى الله تبارك وتعالى الى ابرهيم ان ناد بها فناداها فاحياها الله
وقامت بعد الذبح واجابته واعادت كلامها للنمرود فامر بذبحها ثانيا فذبحت فناداها ابرهيم
فاحياها الله فقامت واجابته واعادت قولها للنمرود فامر بذبحها ثالثا فناداها ابرهيم فاحياها
الله وانبت لها جناحين فطارت بهما في الهواء وهي تقول ابشر يا نمرود بالعذاب الاليم ونار
الجحيم قال الراوي فاندهل النمرود واقبل على ابرهيم عم وقال له لقد رايت من سحرك شيئا
عظيما ومن كلام الديك والبقرة واحيائها وطيرانها في الهواء امر لم يقدر على مثله السحرة فهل
بقي عندك شيء غير هذا تظهره قال نعم واقوى من ذلك واعظم وانت يا لعين شاهدت كل هذا ولم
تصدق بالبراهين والتفت يمينا وشمالا وجعل ينظر الى اولئك القوم الحاضرين واذا بجارية
واقفة بوجه حسن وفي يدها ابنة صغيرة للنمرود ترضعها فلما وقع نظر سيدنا ابرهيم وثبت البنت
وجعلت تمشي حتى وقفت بين يدي النمرود وقالت له ويلك يا ابي اعلم ان هذا ابرهيم نبي الله
فذاك بالحق من عند الله فاتبع دينه فقد افلح من صدق بنبوته وصار من امته ثم انها
ادارت وجهها الى سيدنا ابرهيم عم وقالت له يا خليل اشهد ان لا اله الا الله وانك نبي الله
فلما سمع النمرود قول البنت امر بذبحها وان يقطعوها قطعا فذبحوها وقطعوها اربا اربا
فاحياها الله لاتمام معجزات سيدنا ابرهيم عم فانزعج النمرود على سريره ثم التفت الى آزر وقال
له لا يبطل سحر ابنك فلا بد من قتله ثم التفت الى ابرهيم وقال له اتريد ان تقهرني بسحرك واصير

نحت هيبتك وامرك فقال له ابرهيم كذبت يا كافر فاني لست بساحر وانما هذه ايات بينات
ومعجزات ظاهرات قد ايدها حبا لنا ولم تؤمن برب السموات فقال النمرود هل بقي عندك
شيء من الكرامات قال ابرهيم نعم ومن ايات ربي انني ادعو هذه الاسود والفهود والنمور
والكلاب والذئاب والفيلة والضباع وغيرها من الوحوش التي بينها انت وهي معتادة بك
واسلطها عليك وامرها ان تمزقك بمخالبها وانيابها وامر سريرك ان يهبط بك وتاجك ان
يطير من على راسك وقصرك ان يتهدم عليك وان تخرب ديارك وتتفرق عنك فقال له
النمرود يا ابرهيم انك لتدعي بشيء عظيم وتزعم انك موحد الرب الكريم وهاد الى صراط مستقيم
ولكن ما اظن انك صادق وان عقلي على ما قلت لا يوافق فقال ابرهيم اعلم يا لئيم ان ربي على
كل شيء قدير لا يعجزه شيء خطير فقال النمرود وماذا يدل على وحدانيته وما يفعله من قدرته
قال ابرهيم ان ربي يخلق ويرزق ويحيي ويميت وهو حي لا يموت فقال النمرود وانا احيي
واميت ايضا قال ابرهيم وكيف تفعل يا معاند يا من للحق جاحد قال اخرج من السجن من لا يستحق
القتل واقتله ومن يستحق القتل واطلقه فاكون قد امت هذا واحييت هذا فقال ابرهيم ان
ربي لا يحيي ولا يميت هكذا بل الميت يحييه والحي يميته من غير قتل ولا سجن ولا كيف ولكن
يا نمرود ان ربي ياتي بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت النمرود وانقحم وذلك
قوله تعالى الم تر الى الذي حاج ابرهيم في ربه ان اتاه الله الملك اذ قال ابرهيم ربي الذي يحيي
ويميت قال انا احيي واميت قال ابرهيم فان الله ياتي بالشمس من المشرق فات بها من المغرب
فبهت الذي كفر والله لا يهدي القوم الظالمين ثم قال ابرهيم عم وانظر يا نمرود كيف ربي
يحيي الموتى وطلب من الله تعالى احياء الموتى وذلك قوله تعالى واذ قال ابرهيم رب ارني
كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصرهن
اليك ثم اجعل على جبل منهن جزءا ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن ياتينك سعيا
واعلم ان الله عزيز حكيم فاخذ ابرهيم ديكا ابيض وغرابا اسود وحمامة خضراء وطاووسا
ملونا فذبحهن وقطعهن قطعا وخلط لحم بعضهن بلحم البعض والدم بالدم والعظم بالعظم والريش

بالريش



بالريش وجزى ذلك كله اربعة اجزاء وسار الى اربعة جبال بالقرب منه ووضع على كل جبل جزءا
وجعل روس الطيور بين اصابعه ثم دعاهن كما امره الله تعالى والنمرود والناس ينظرون فجعلت
كل قطعة من اللحم والدم والعظم والريش تطير الى صاحبها وجعلت الرءوس تخرج من بين اصابع
ابرهيم حتى صار كل راس على بدنه وتكاملت اجسام الطيور وردت اليهن ارواحهن وطرن باذن
الله تعالى فوق راس النمرود ثم نزلن بين يدي ابرهيم عم فخر ساجدا للملك العلام وقال ان ربي
على كل شيء قدير ثم قال للنمرود كيف رايت قدرة ربي الذي لا اله الا هو فقال اليس هذا
بعيد من سحرك وهل تعرف يا ابرهيم من انا وحسبي ونسبي ومن هو ابي فقال ابرهيم انت النمرود
الكافر الجحود ابن كنعان الذي وثب على سلخا الراعية فواقعها سفاحا بعد ان قتل بعلها
ثم ولدتك منه وامرها ابوك بقتلك وبعدك فسلمتك الى الراعي وهو يرعى بقره فوضعك
بينها فنفرت منك لبشاعة وجهك وكفر قلبك ثم جاءت دوخنه واخذتك منه والقتك في
النهر فلم يقبلك النهر وقذفك على شاطئه فاتتك نمرة وارضعتك الى ان كبرت وحان فطامك
فاتى اهل القرية قرب النهر وقتلوا النمرة واخذوك وربوك وسموك النمرود باسم النمرة ولما
كبرت قطعت الطريق وطغيت وبغيت وتجبرت وعصيت وقتلت اباك ونكحت امك ثم
استولى عليك الشيطان بغروره حتى ظهر كفرك وعنادك فادعيت الربوبية واشركت
بالله ولا بد ان الله يذهب ملكك ويقطع دابرك ويمحو اثرك فلما سمع النمرود كلام ابرهيم
غضب غضبا شديدا وزاد حنقه فامر ان يقيد سيدنا ابرهيم باصفاد الحديد وان تغل يده
الى عنقه ويرمى في سجن الغضب وهو بئر عميق تحت الارض بعيد القعر عليه طابق من حديد
فيه حيات وعقارب بعلا

هو

ای همای کی [illegible] و دولتت ای جهان از افتخار
ای [illegible] شوکت ای تهانی آبادکار
ای [illegible] شهریار
[illegible] از هزار
اقتضا [illegible] شهریاری [illegible] بنیام [illegible]
[illegible] ادی [illegible] گفتی [illegible] دوره کار
[illegible] کاید [illegible]
چون [illegible] الفضل فلک [illegible] اشکال
۲ آن [illegible] که در [illegible] دیهان [illegible]
ای جهان [illegible] بنا [illegible] آمدی [illegible]
ای [illegible] جهان [illegible] ملک [illegible]
ای بست [illegible] تا [illegible]

زین [illegible] ان رجال منفصل
[illegible] القل
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] کرد کار
۳ [illegible] شاه [illegible]
[illegible] ساحلی
[illegible] آسمان [illegible]
۴ [illegible] آسمان [illegible]
آسمان [illegible] آمد [illegible]
آسمان [illegible]

[illegible] خلاف [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
۵ [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] الکفیل
[illegible] میدان [illegible]
عقل [illegible]
علم [illegible]
چون [illegible]
۶ [illegible]



۷ [illegible] دیده ام [illegible]
[illegible] ساحری
[illegible] سروری
[illegible] کفتاری
[illegible] میدان سوار
۸ [illegible] کرده
[illegible] کرده
[illegible] کرده
[illegible] کرده
[illegible] باب

[illegible] الفنون کار [illegible]
[illegible] عالم
[illegible]
[illegible] الفنون
۹ [illegible] آزمون
[illegible] مطلق کنون
[illegible] کنون
[illegible] یعلمون
۱۰ [illegible]

[illegible]
[illegible] زاده [illegible]
[illegible] السلطان [illegible]
۱۱ [illegible] توان
[illegible] توان
[illegible] توان
[illegible]
[illegible]

١٢

از تو در گیتی روان پاک سروران شاد باد
خانهٔ احسان و جودت ملکت آزاد باد

مهر رخسار ملالی خاطرت کرده ملال باد
دشمنت را تفته دل چون خم [illegible] باد

فاقه چون خانهٔ خصم تو ویران باد باد
شوق گوید [illegible]

١٣

شوق گوید [illegible] ما را [illegible]
[illegible] درد [illegible] آگهی

بسکه کرد [illegible] طوق ابلهی
موی [illegible] نخواند [illegible]

نکته [illegible] به دل [illegible] بیاد
که [illegible]

١٤

عمرها در [illegible] لب [illegible] دل کردیان روی
دیدیم [illegible] دنیا سبق

[illegible] اوید اینه [illegible] ماه تو
[illegible] عالم [illegible] موجود حق

١٥

[illegible] الحق [illegible]
[illegible] اکنار کس

نار [illegible]
[illegible]

[illegible] عالم [illegible]
طالب [illegible]

١٥

اما [illegible] نکلی [illegible] دم [illegible]
آمد [illegible] جوان [illegible]

[illegible] دست [illegible] دندان [illegible]
[illegible] درد [illegible]

از [illegible] دلاله [illegible]

١٧

بشنو [illegible] غلط
[illegible]

[illegible] نقط
[illegible] نقط

[illegible] کرد [illegible]
[illegible] یار

١٨



ای [illegible] جهره [illegible] تو
از [illegible] [illegible] تو

[illegible] گیرای [illegible] تو
هست [illegible] دلگیر [illegible] تو

نالکی [illegible] گرم [illegible] تو
[illegible]

١٩

[illegible] نکند
[illegible]

که [illegible] بنکند
[illegible]

ما [illegible] نکند
[illegible] بتکند

٢٠

[illegible] ما
جان [illegible] ما
[illegible]

حلقه [illegible] ما
آشنا [illegible] مال [illegible]

٢١

[illegible] دوخته [illegible]
که [illegible]

[illegible]
[illegible] مسعود [illegible]

٢٢

[illegible] ما [illegible] بیت
[illegible] بیت

[illegible] بیت
[illegible] بیت

٢٣

[illegible] بیت
[illegible]

[illegible]
[illegible]

٢٤

ای دل در حلقهٔ زنجیر او دیوانه شد
اثنای عشق او دید از خود بیگانه شد
اثنای عشق و در حلقه ها افسانه شد
ما برای عشق بالا جان در دانه شد
انکه او در دوست از بهر عاشقی پروانه شد
نیم روی دید کس بهر دانه دار

٢٥

هر بلای که ... از ... بغداد
عشق ... بر آن ... بغداد
باش ... بر آن ... بغداد
دی ... دلدار ... بغداد
عقل ... بغداد
... انکه

٢٦

... کس ...
کرده ... خانه ... میکند
جان ... دادکان ... میکند
... دانکار ... میکند
عشق ... ما ... میکند
قصه ... دلبر ... میکند
یا ... افسر ...
که همه ... بار میکند

٢٧

عقل ... لطف ... میکند
عشق ... میکند
جان ... ناله ... میکند
دل ... عاشق ... میکند
یار ... جهان ...

٢٨

... السلطنه
... الله ... آب
... در ...
... الرحیم
... بنده زار
هست ... در ... حال

٢٩

... اتش ... حال
آنکه اندر ... الجلال
که بود اندر ... فال
... کمال
... کمال
... زار

٣٠



... دل ... عیانست
... اندر ... سیانست
... شاه ... انند
عاشق ... حال ... شاهان
هر ... از ...
... دل ... کنند

٣١

... نگه ... کند
... آن ... کند
در ... کند
... آه ... کند
لطف ... شهریار
... شهریار

٣٢

... صورت ... او
... ناو
... دیوانه ... او
... او
... او
... دیدهٔ ...

٣٣

... شود ...
... دست ... دل ...
... یار ...
... باب
... دلدار
... یاد

٣٤

... باد
... یاد
... باد
... باد
... اهل ...
ای ... در ...

٣٥

... کن
... کن
... کار
که ... کار

٣٦

**نوبهار** بالضم ثم السكون وباء موحدة مفتوحة وآخره راء وألف وراء في موضعين أحدهما قرب الري قال أبو الفضل بن العميد خرج
ابن عباد من الري يريد أصبهان ومنزله ورامين وهي قرية كالمدينة فجاوزها إلى قرية غامرة وماء ملح لا لشيء إلا ليكتب إلينا كتابي هذا من النوبهار
يوم السبت نصف النهار ونوبهار أيضا ببلخ بناه البرامكة قال عمر بن الأزرق الكرماني كانت البرامكة أهل شرف على وجه الدهر ببلخ
قبل ملوك الطوائف وكان دينهم عبادة الأوثان فوصفت لهم مكة وحال الكعبة بها وما كانت قريش ومن والاها من العرب يدين
به فاتخذوا بيت النوبهار مضاهاة لبيت الله الحرام ونصبوا حوله الأصنام وزينوه بالديباج والحرير وعلقوا عليه الجواهر النفيسة وتفسير النوبهار
البهار الجديد لأن نو الجديد وكانت سنتهم إذا بنوا بناء حسنا أو عقدوا طاقا جديدا أو بناء شريفا كللوه بالريحان ويتوخون لذلك أول ريحان
يطلع في ذلك الوقت فلما بنوا ذلك البيت جعلوا عليه أول ما يظهر من الريحان وكان البهار فسمي نوبهار لذلك وكانت الفرس تعظمه وتحج إليه
وتهدي له وتلبسه أنواع الثياب وتنصب على قبته الأعلام وكانوا يسمون قبته الاست وكانت مائة ذراع في مثلها وارتفاعها
فوق مائة ذراع بأروقة مستديرة حولها وكان حول البيت ثلاثمائة وستون مقصورة يسكنها خدامه وقوامه وسدنته وكان على كل
واحد من سكان تلك المقاصير خدمة يوم لا يعود إلى الخدمة حولا وتعالت أن الريح ربما حملت الحرير من العلم الذي فوق القبة فتلقيه بترمذ وبينهما
اثنا عشر فرسخا وكانوا يسمون السادن الأكبر برمك لتشبيههم البيت بمكة يسمون سادنه برمكة فكان كل من ولي منهم السدانة يسمى برمك
وكانت ملوك الهند والصين وكابل شاه وغيرهم من الملوك تدين بذلك الدين وتحج إلى هذا البيت وكانت سنتهم إذا هم وافوه
أن يسجدوا للصنم الأكبر ويقبلوا يد برمك وجعلوا للبرمك ما حول النوبهار من الأرضين سبعة فراسخ في مثلها وجميع أهل ذلك الرستاق
عبيد له يحكم فيهم بما يريد وصيروا للبيت وقوفا كثيرة وضياعا عظيمة سوى ما يحمل إليه من الهدايا التي تتجاوز الحد وكل ذلك يصير
إلى البرمك الذي يكون عليه فلم يزل يليه برمك بعد برمك إلى أن فتحت خراسان في أيام عثمان بن عفان وانتهت السدانة إلى برمك
أبي خالد بن برمك فسار إلى عثمان مع رهائن كانوا ضمنوا مالا عن البلد ثم رغب في الإسلام فأسلم وسمي عبد الله ورجع إلى أهله
وولده وبلده فأنكروا إسلامه وجعلوا بعض ولده مكانه برمكا فكتب إليه نيزك طرخان أحد الملوك يعظم ما أتاه من الإسلام ويدعوه
إلى الرجوع في دين آبائه فأجابه برمك إني إنما دخلت في هذا الدين اختيارا له وعلما بفضله من غير رهبة ولم أكن لأرجع إلى دين بادي العوار
مهتوك الأستار فغضب نيزك وزحف إلى برمك في جمع كثير وكتب إلى برمك قد عرفت حبي للسلامة وإني قد استمددت الملوك عليك فأمدوني فإن
أعطيتني عهدا وإلا فلا تلقاني إلا محاربا فانصرف عنه ثم استغره وبيته فقتله وعشرة بنين له فلم يبق له خلف سوى برمك ابن خالد فإنه كان
هرب به وكان صغيرا إلى بلاد الهند فتعلم هناك النجوم والطب وأنواعا من الحكمة وهو على دين آبائه ثم إن أهل
بلده أصابهم طاعون ووباء فتشاءموا بمفارقة دينهم ودخولهم في الإسلام فكتبوا إلى برمك حتى قدم عليهم فأجلسوه في مكان أبيه

١٢٨٤

٤

[illegible] حقیقی بلا فرق [illegible] سعی [illegible] زاویه آفاق [illegible] قوس [illegible] ست [illegible] زاویه [illegible] دور [illegible]

## ذانویه

| | | | |
|---|---|---|---|
| ا | ٣ | ٣٧ | ظهر حقیقی بعبارة ظهر وسطی ساعت [illegible] |
| ب | ٤ | ٥ | |
| ج | ٤ | ٣٣ | |
| د | ٥ | ١ | |
| ه | ٥ | ٢٨ | |
| و | ٥ | ٥٥ | |
| ز | ٦ | ٢١ | |
| ح | ٦ | ٤٧ | |
| ط | ٧ | ١٢ | |
| ی | ٧ | ٣٧ | |
| یا | ٨ | ١ | |
| یب | ٨ | ٢٥ | |
| یج | ٨ | ٤٨ | |
| ید | ٩ | ١١ | |
| یه | ٩ | ٣٣ | |
| یو | ٩ | ٥٤ | |
| یز | ١٠ | ١٤ | |
| یح | ١٠ | ٣٤ | |
| یط | ١٠ | ٥٣ | |
| ک | ١١ | ١١ | |
| کا | ١١ | ٣٩ | |
| کب | ١١ | ٣٦ | |
| کج | ١٢ | ٢ | |
| کد | ١٢ | ١٧ | |
| که | ١٢ | ٣٣ | |
| کو | ١٢ | ٤٥ | |
| کز | ١٢ | ٥٨ | |
| کح | ١٣ | ١٠ | |
| کط | ١٣ | ٢٢ | |
| ل | ١٣ | ٣٢ | |
| لا | ١٣ | ٤١ | |

## قوس

| | ساعت | دقیقه | | |
|---|---|---|---|---|
| ا | ١٣ | ٥٠ | | ظهر حقیقی بعبارة ظهر وسطی ساعت [illegible] |
| ب | ١٣ | ٥٨ | | |
| ج | ١٤ | ٥ | | |
| د | ١٤ | ١١ | | |
| ه | ١٤ | ١٧ | | |
| و | ١٤ | ٢١ | | |
| ز | ١٤ | ٢٥ | | |
| ح | ١٤ | ٢٨ | | |
| ط | ١٤ | ٣٠ | | |
| ی | ١٤ | ٣١ | | |
| یا | ١٤ | ٣٢ | | |
| یب | ١٤ | ٣٢ | ١ | |
| یج | ١٤ | ٣١ | ٢ | |
| ید | ١٤ | ٢٩ | ٢ | |
| یه | ١٤ | ٢٧ | ٣ | |
| یو | ١٤ | ٢٣ | ٤ | |
| یز | ١٤ | ٢٠ | ٤ | |
| یح | ١٤ | ١٦ | ٤ | |
| یط | ١٤ | ١٠ | ٤ | |
| ک | ١٤ | ٠٦ | ٨ | |
| کا | ١٣ | ٥٨ | ٧ | |
| کب | ١٣ | ٥١ | ٨ | |
| کج | ١٣ | ٤٣ | ٨ | |
| کد | ١٣ | ٣٥ | ١٠ | |
| که | ١٣ | ٢٥ | ٩ | |
| کو | ١٣ | ١٦ | ١٠ | |
| کز | ١٣ | ٦ | ١١ | |
| کح | ١٢ | ٥٥ | ١٢ | |
| کط | ١٢ | ٤٣ | | |

[illegible]

٤٧٤

وتولى النوبهار ثم تزوج برمك بنت ملك الصغانيان فولدت له الحسن وبه كان يكنى وخالدا وعمرا واختا تدعى ام خالد وسليمان برمك
وامرأة فزاهب بنها وكان ابن برمك وام القسم من امرأة اخرى بخارية فيقال فتسمع عبد الحميد حارب كرز خرجان فقد قصر
الهيثم حتى قدم من بلخ وقدم بين يديه عطا ابن الهايب فلما خلع دخرب النوبهار وقال بعض الشعراء يذكر النوبهار
اذ جشر النوبهار من بعد جعفر ⁂ ولقد كان بالبرامك يعمر ⁂ قد كحجر من الكهانة والسحر ⁂ والنجوم عن فيتل جعفر
السيت المقدار ام زخت ⁂ الشمس عن الوقت حين غنت تقدد ⁂ وقال ابو بكر الصولي حدثنا ابو الفضل المداري
بناء ابن محمد النوبخ ⁂ وقال كان برمك يعير النوبهار ويقوم به وهو اسم البيت النار الذي كان ببلخ تعظم قدره بذلك
فسار ابنه خالد بن برمك عند ملكك يسيره فقال ابو الهول الحميري يمدح الفضل بن الربيع ويهجو الفضل بن يحيى بن خالد البرمكي
فضلان منهما اسم وشتت الاخبار ⁂ اثار فضل بن ربيع مساجد ومنار ⁂ وفضل يحيى ببلخ اثاره النوبهار ⁂ وما تراه اذا ما شير الاثار
بيت يعبد فيه ويعبد الحجارة ⁂ وبيت زكوة وكفر به يعظم نار

## ذكر صلح قتيبة مع الصغد

لما اوقع قتيبة باهل نخارا هاب الصغد فرجع طرخون
ملكهم ومعه فارسان فدنا من عسكر قتيبة وطلب رجلا يكلمه فارسل اليه قتيبة حيان النبطي فطلب الصلح
على فدية يؤديها اليهم فاجابه قتيبة الى ما طلب وصالحه ورجع طرخون الى بلاده ورجع قتيبة ومعه
نيزك حيان بالحاء المهملة والياء المشددة تحتها نقطتان واخره نون ذكر غدر نيزك وفتح الطالقان
قيل فلما رجع قتيبة من بخارا ومعه نيزك وقد خاف لما رأى من الفتوح فقال لاصحابه انا مع
هذا ولست امنه فلو استأذنته ورجعت كان الرأي قالوا افعل فاستأذن قتيبة فاذن له وهو
بآمل فرجع يريد طخارستان واسرع السير حتى اتى النوبهار فنزل يصلي فيه ويتبرك به وقال لا صحابه
لا اشك ان قتيبة قد ندم على اذنه لي وسيبعث الى المغيرة بن عبد الله بامر بحبسه وقدم قتيبة اليه
اذنه له فارسل الى المغيرة بامر بحبس نيزك وسار نيزك وتبعه المغيرة فوجده قد دخل شعب خلم فرجع المغيرة

## مارس

| روز | دقیقه | ثانیه | |
|---|---|---|---|
| ا | ۱۲ | ۳۱ | ظهر حقیقی بعد از ظهر |
| ب | ۱۲ | ۱۹ | وسطی است باین مقدار |
| ج | ۱۲ | ۶ | |
| د | ۱۱ | ۵۲ | |
| ه | ۱۱ | ۳۹ | |
| و | ۱۱ | ۲۴ | |
| ز | ۱۱ | ۱۰ | |
| ح | ۱۰ | ۵۵ | |
| ط | ۱۰ | ۳۹ | |
| ی | ۱۰ | ۲۳ | |
| یا | ۱۰ | ۷ | |
| یب | ۹ | ۵۱ | |
| یج | ۹ | ۳۳ | |
| ید | ۹ | ۱۷ | |
| یه | ۹ | ۰ | |
| یو | ۸ | ۴۳ | |
| یز | ۸ | ۲۵ | |
| یح | ۸ | ۸ | |
| یط | ۷ | ۵۰ | |
| ک | ۷ | ۳۲ | |
| کا | ۷ | ۱۳ | روز عید نوروز |
| کب | ۶ | ۵۵ | |
| کج | ۶ | ۳۷ | |
| کد | ۶ | ۱۹ | |
| که | ۶ | ۰ | |
| کو | ۵ | ۴۲ | |
| کز | ۵ | ۲۳ | |
| کح | ۵ | ۵ | |
| کط | ۴ | ۴۶ | |
| ل | ۴ | ۲۸ | |
| لا | ۴ | ۹ | |

## اوریل

| روز | دقیقه | ثانیه | |
|---|---|---|---|
| ا | ۳ | ۵۱ | ظهر حقیقی بعد از ظهر |
| ب | ۳ | ۳۳ | وسطی است باین مقدار |
| ج | ۳ | ۱۵ | |
| د | ۲ | ۵۷ | |
| ه | ۲ | ۳۹ | |
| و | ۲ | ۲۲ | |
| ز | ۲ | ۴ | |
| ح | ۱ | ۴۷ | |
| ط | ۱ | ۳۰ | |
| ی | ۱ | ۱۳ | |
| یا | ۰ | ۵۸ | |
| یب | ۰ | ۴۲ | |
| یج | ۰ | ۲۶ | |
| ید | ۰ | ۱۱ | |
| یه | ۰ | ۴ | + ظهر حقیقی قبل از ظهر |
| یو | ۰ | ۱۹ | وسطی است باین مقدار |
| یز | ۰ | ۳۳ | |
| یح | ۰ | ۴۶ | |
| یط | ۱ | ۰ | |
| ک | ۱ | ۱۳ | |
| کا | ۱ | ۲۵ | |
| کب | ۱ | ۳۷ | |
| کج | ۱ | ۴۹ | |
| کد | ۲ | ۰ | |
| که | ۲ | ۱۱ | |
| کو | ۲ | ۲۱ | |
| کز | ۲ | ۳۱ | |
| کح | ۲ | ۴۰ | |
| کط | ۲ | ۴۹ | |
| ل | ۲ | ۵۷ | |



## مه

| روز | دقیقه | ثانیه | |
|---|---|---|---|
| ا | ۳ | ۵ | ظهر حقیقی قبل از ظهر |
| ب | ۳ | ۱۲ | وسطی است باین مقدار |
| ج | ۳ | ۱۹ | |
| د | ۳ | ۲۵ | |
| ه | ۳ | ۳۱ | |
| و | ۳ | ۳۵ | |
| ز | ۳ | ۴۰ | |
| ح | ۳ | ۴۴ | |
| ط | ۳ | ۴۷ | |
| ی | ۳ | ۵۰ | |
| یا | ۳ | ۵۲ | |
| یب | ۳ | ۵۳ | |
| یج | ۳ | ۵۴ | |
| ید | ۳ | ۵۴ | |
| یه | ۳ | ۵۴ | |
| یو | ۳ | ۵۳ | |
| یز | ۳ | ۵۲ | |
| یح | ۳ | ۵۰ | |
| یط | ۳ | ۴۷ | |
| ک | ۳ | ۴۴ | |
| کا | ۳ | ۴۰ | |
| کب | ۳ | ۳۶ | |
| کج | ۳ | ۳۱ | |
| کد | ۳ | ۲۶ | |
| که | ۳ | ۲۰ | |
| کو | ۳ | ۱۴ | |
| کز | ۳ | ۸ | |
| کح | ۳ | ۱ | |
| کط | ۲ | ۵۳ | |
| ل | ۲ | ۴۵ | |
| لا | ۲ | ۳۷ | |

## ژوئن

| روز | دقیقه | ثانیه | |
|---|---|---|---|
| ا | ۲ | ۲۸ | ظهر حقیقی قبل از ظهر |
| ب | ۲ | ۱۹ | وسطی است باین مقدار |
| ج | ۲ | ۱۰ | |
| د | ۱ | ۵۹ | |
| ه | ۱ | ۴۹ | |
| و | ۱ | ۳۸ | |
| ز | ۱ | ۲۸ | |
| ح | ۱ | ۱۶ | |
| ط | ۱ | ۵ | |
| ی | ۰ | ۳ | |
| یا | ۰ | ۴۱ | |
| یب | ۰ | ۲۹ | |
| یج | ۰ | ۱۶ | |
| ید | ۰ | ۳ | |
| یه | ۰ | ۹ | + ظهر حقیقی بعد از ظهر |
| یو | ۰ | ۲۲ | وسطی است باین مقدار |
| یز | ۰ | ۳۵ | |
| یح | ۰ | ۴۸ | |
| یط | ۱ | ۱ | |
| ک | ۱ | ۱۳ | |
| کا | ۱ | ۲۷ | |
| کب | ۱ | ۴۰ | |
| کج | ۱ | ۵۳ | |
| کد | ۲ | ۶ | |
| که | ۲ | ۱۹ | |
| کو | ۲ | ۳۱ | |
| کز | ۲ | ۴۳ | |
| کح | ۲ | ۵۶ | |
| کط | ۳ | ۸ | |
| ل | ۳ | ۱۹ | |

## ژولیه

| | دقیقه | ثانیه | ظهر حقیقی بعد الزوال وسطی [illegible] |
|---|---|---|---|
| ا | ۳ | ۳۱ | |
| ب | ۳ | ۴۲ | |
| ج | ۳ | ۵۳ | |
| د | ۴ | ۳ | |
| ه | ۴ | ۱۳ | |
| و | ۴ | ۲۳ | |
| ز | ۴ | ۳۳ | |
| ح | ۴ | ۴۳ | |
| ط | ۴ | ۵۳ | |
| ی | ۵ | ۱ | |
| یا | ۵ | ۹ | |
| یب | ۵ | ۱۷ | |
| یج | ۵ | ۲۴ | |
| ید | ۵ | ۳۱ | |
| یه | ۵ | ۳۸ | |
| یو | ۵ | ۴۳ | |
| یز | ۵ | ۴۹ | |
| یح | ۵ | ۵۴ | |
| یط | ۵ | ۵۸ | |
| ک | ۶ | ۰۳ | |
| کا | ۶ | ۵ | |
| کب | ۶ | ۷ | |
| کج | ۶ | ۹ | |
| کد | ۶ | ۱۱ | |
| که | ۶ | ۱۱ | |
| کو | ۶ | ۱۲ | |
| کز | ۶ | ۱۳ | |
| کح | ۶ | ۱۰ | |
| کط | ۶ | ۸ | |
| ل | ۶ | ۶ | |
| لا | ۶ | ۳ | |

## اوت

| | دقیقه | ثانیه | ظهر حقیقی بعد الزوال وسطی [illegible] |
|---|---|---|---|
| ا | ۶ | ۰۰ | |
| ب | ۵ | ۵۶ | |
| ج | ۵ | ۵۱ | ۴ |
| د | ۵ | ۴۵ | ۵ |
| ه | ۵ | ۴۰ | ۶ |
| و | ۵ | ۳۴ | ۷ |
| ز | ۵ | ۲۷ | ۴۸ |
| ح | ۵ | ۱۹ | ۸ |
| ط | ۵ | ۱۱ | ۹ |
| ی | ۵ | ۰۲ | ۹ |
| یا | ۴ | ۵۳ | ۱۰ |
| یب | ۴ | ۴۳ | ۱۰ |
| یج | ۴ | ۳۳ | ۱۱ |
| ید | ۴ | ۲۳ | |
| یه | ۴ | ۱۰ | ۱۱ |
| یو | ۳ | ۵۹ | |
| یز | ۳ | ۴۶ | |
| یح | ۳ | ۳۳ | |
| یط | ۳ | ۲۰ | ۱۴ |
| ک | ۳ | ۶ | |
| کا | ۲ | ۵۱ | ۱۵ |
| کب | ۲ | ۳۶ | |
| کج | ۲ | ۲۱ | ۱۶ |
| کد | ۲ | ۰۵ | |
| که | ۱ | ۴۹ | |
| کو | ۱ | ۳۲ | |
| کز | ۱ | ۱۵ | ۱۳ |
| کح | ۰ | ۵۸ | ۱۸ |
| کط | ۰ | ۴۰ | ۱۸ |
| ل | ۰ | ۲۲ | ۱۹ |
| لا | ۰ | ۳ | |



## سپتامبر

| | دقیقه | ثانیه | ظهر حقیقی قبل الزوال وسطی [illegible] |
|---|---|---|---|
| ا | ۰ | ۱۶ | |
| ب | ۰ | ۳۵ | ۱۹ |
| ج | ۰ | ۵۴ | ۱۹ |
| د | ۱ | ۱۳ | ۲۰ |
| ه | ۱ | ۳۳ | ۲۰ |
| و | ۱ | ۵۳ | ۲۰ |
| ز | ۲ | ۱۳ | ۲۱ |
| ح | ۲ | ۳۴ | ۲۰ |
| ط | ۲ | ۵۳ | ۲۱ |
| ی | ۳ | ۱۵ | ۲۱ |
| یا | ۳ | ۳۶ | ۲۰ |
| یب | ۳ | ۵۶ | ۲۱ |
| یج | ۴ | ۱۷ | ۲۱ |
| ید | ۴ | ۳۸ | ۲۱ |
| یه | ۴ | ۵۹ | ۲۱ |
| یو | ۵ | ۲۰ | ۲۱ |
| یز | ۵ | ۴۱ | ۲۱ |
| یح | ۶ | ۰۲ | ۲۱ |
| یط | ۶ | ۲۳ | ۱۱ |
| ک | ۶ | ۴۴ | ۲۱ |
| کا | ۷ | ۰۵ | ۲۱ |
| کب | ۷ | ۲۶ | ۲۱ |
| کج | ۷ | ۴۷ | ۲۱ |
| کد | ۸ | ۰۸ | ۲۰ |
| که | ۸ | ۲۸ | ۲۱ |
| کو | ۸ | ۴۹ | ۲۰ |
| کز | ۹ | ۹ | ۲۰ |
| کح | ۹ | ۲۹ | ۱۹ |
| کط | ۹ | ۴۸ | ۲۰ |
| ل | ۱۰ | ۸ | |
| | ۱۰ | ۲۷ | ۱۹ |

## اکتبر

| | دقیقه | ثانیه | ظهر حقیقی قبل الزوال وسطی [illegible] |
|---|---|---|---|
| ا | ۱۰ | ۴۷ | |
| ب | ۱۰ | ۴۶ | |
| ج | ۱۱ | ۰۳ | ۱۹ |
| د | ۱۱ | ۲۳ | ۱۲ |
| ه | ۱۱ | ۴۰ | ۱۸ |
| و | ۱۱ | ۵۸ | ۱۷ |
| ز | ۱۲ | ۱۵ | |
| ح | ۱۲ | ۳۱ | |
| ط | ۱۲ | ۴۸ | |
| ی | ۱۳ | ۳ | |
| یا | ۱۳ | ۱۸ | |
| یب | ۱۳ | ۳۳ | |
| یج | ۱۳ | ۴۷ | |
| ید | ۱۴ | ۱ | ۱۳ |
| یه | ۱۴ | ۱۳ | |
| یو | ۱۴ | ۲۶ | |
| یز | ۱۴ | ۳۸ | |
| یح | ۱۴ | ۵۰ | |
| یط | ۱۵ | ۰۰ | |
| ک | ۱۵ | ۱۰ | |
| کا | ۱۵ | ۲۰ | |
| کب | ۱۵ | ۲۹ | ۸ |
| کج | ۱۵ | ۳۷ | |
| کد | ۱۵ | ۴۳ | |
| که | ۱۵ | ۵۱ | |
| کو | ۱۵ | ۵۷ | |
| کز | ۱۶ | ۲ | ۵ |
| کح | ۱۶ | ۷ | ۴ |
| کط | ۱۶ | ۱۱ | ۳ |
| ل | ۱۶ | ۱۴ | ۲ |
| لا | ۱۶ | ۱۶ | |

در تقویم ینگی دنیای شمالی که المنک یعنی تقویم سال ۱۸۶۰ مسیحی فایده‌ای که هست زمان حقیقی در تقویم دو قسم است یا کلاک یعنی زمان
ساعتی که اول لابد تیم تر گویند یعنی زمان وسطی و دیگر را درست گویند یعنی معتدل و ظاهر که اول اش تیم تر گویند یعنی زمان حقیقی و زمان شمسی
لاکن زمان ساعتی هیچ اختلاف ندارد بنابر معنی که ساعت گرونامتر که در نصف النهار حقیقی در یکی از ان ۴ روز که مذکور خواهد شد که او را
الله حرکت اوست فی است که همیشه ۱۲ ساعت تا نصف اللیل وسطی و ۱۲ ساعت تا نصف النهار وسطی طی میکند لاکن زمان حقیقی یعنی
رسیدن شمس بدایره نصف النهار فوق الارض تا رسیدن او تا باز بدایره نصف النهار فوق الارض هر روز اختلاف هم میرساند چنانکه
هر روز معلوم معلوم خواهد شد که در حالتی که ساعتی کلاک یعنی ساعت زنگ آفتاب اسطرلاب درحق جنوب یعنی مدار نصف النهار
رسیده است در وسط روز است بحسب ساعت و دقیقه وقتی در این خیال معلوم معلوم نمود که بعضی اوقات کمتر از ان است بیشتر
در حالتی ساعتی کلاک در دایره نصف النهار معلوم کرده و در عرض سال چهار روز است نصف النهار که در این مطابق ۱۲ ساعت
زمان ساعتی معلوم وال ۴ روز یا ۱۵ اپریل است که مطابق ۲۴ درجه حمل است یا ۱۵ جون است که مطابق ۲۵ جوزا است
و یکی اول سپتمبر است که مطابق دهم سنبله است و یکی ۲۴ دسمبر است که مطابق سیم جدی است و دیگر از این چهار روز تمامی
حرکت آفتاب کمتر از شبانه روز وسطی است و گاهی زیاد تر است و در چند روز هم اختلاف آنها ظاهر معلوم خواهد زمان را از اختلاف
ظاهر معلوم چنانکه در ساعت ... تا ساعت دقیقه و ... ثانیه زمان وسطی ... است که مطابق ده درجه عقرب است
که چون ۱۱ ساعت ... دقیقه و ... ثانیه از ساعت گرونامتر که زوال آفتاب دایره نصف النهار فوق الارض میرسد که ساعت و دقیقه
دیگری از ساعت گرونامتر است و این اختلاف در ایام ... است ... یعنی ... از اول سپتمبر که یکی از ان سال است تا اول
نومبر که ۱۶ روز وسطی است ۱۶ دقیقه دیگری شبانه روز حقیقی از او کمتر است و در حالت او سال چهارده دقیقه
و او در ۹ فروری است که مطابق کا درجه دلو است که چون در ساعت گرونامتر در نهم فروری ۱۲ ساعت و ۱۴ دقیقه
بگذرد آفتاب بدایره نصف النهار می‌رسد و در تقویم ینگی دنیا مقدار اختلاف در هر ماهی ۳۰ روز قیاس کرده است که ...
به ... قیاس ... تفاوت ... زمان وسطی آن است که زمان حقیقی ... از او ... 

۱۲۸۴

| | نوامبر | | |
|---|---|---|---|
| روز | دقیقه | ثانیه | |
| ا | ۱۶ | ۱۸ | ظهر حقیقی قبل از ظهر وسطی است این مقدار |
| ب | ۱۶ | ۱۸ | |
| ج | ۱۶ | ۱۸ | |
| د | ۱۶ | ۱۷ | |
| ه | ۱۶ | ۱۵ | |
| و | ۱۶ | ۱۳ | |
| ز | ۱۶ | ۹ | |
| ح | ۱۶ | ۴ | |
| ط | ۱۵ | ۵۹ | |
| ی | ۱۵ | ۵۳ | |
| یا | ۱۵ | ۴۶ | |
| یب | ۱۵ | ۳۸ | |
| یج | ۱۵ | ۲۹ | |
| ید | ۱۵ | ۲۰ | |
| یه | ۱۵ | ۹ | |
| یو | ۱۴ | ۵۸ | |
| یز | ۱۴ | ۴۶ | |
| یح | ۱۴ | ۳۳ | |
| یط | ۱۴ | ۲۰ | |
| ک | ۱۴ | ۵ | |
| کا | ۱۳ | ۵۰ | |
| کب | ۱۳ | ۳۳ | |
| کج | ۱۳ | ۱۸ | |
| کد | ۱۲ | ۵۹ | |
| که | ۱۲ | ۴۱ | |
| کو | ۱۲ | ۲۲ | |
| کز | ۱۲ | ۲ | |
| کح | ۱۱ | ۴۳ | |
| کط | ۱۱ | ۲۱ | |
| ل | ۱۰ | ۵۹ | |

| | دسامبر | | |
|---|---|---|---|
| روز | دقیقه | ثانیه | |
| ا | ۱۰ | ۳۶ | ظهر حقیقی قبل از ظهر وسطی است این مقدار |
| ب | ۱۰ | ۱۳ | |
| ج | ۹ | ۴۹ | |
| د | ۹ | ۲۵ | |
| ه | ۹ | ۰۰ | |
| و | ۸ | ۳۴ | |
| ز | ۸ | ۸ | |
| ح | ۷ | ۴۱ | |
| ط | ۷ | ۱۴ | |
| ی | ۶ | ۴۷ | |
| یا | ۶ | ۱۹ | |
| یب | ۵ | ۵۰ | |
| یج | ۵ | ۲۲ | |
| ید | ۴ | ۵۳ | |
| یه | ۴ | ۲۴ | |
| یو | ۳ | ۵۴ | |
| یز | ۳ | ۲۵ | |
| یح | ۲ | ۵۵ | |
| یط | ۲ | ۲۵ | |
| ک | ۱ | ۵۵ | |
| کا | ۱ | ۲۵ | |
| کب | ۰ | ۵۵ | |
| کج | ۰ | ۲۵ | |
| کد | ۰ | ۳ | + ظهر حقیقی بعد از ظهر وسطی است این مقدار |
| که | ۰ | ۳۳ | |
| کو | ۱ | ۳ | |
| کز | ۱ | ۳۳ | |
| کح | ۲ | ۳ | |
| کط | ۲ | ۳۲ | |
| ل | ۳ | ۱ | |
| لا | ۳ | ۳۰ | |
| اول ژانویه | ۳ | ۵۸ | |

ملانکه چهار موضع کرد دران ایام حقیقی مساوی وسطی باشد در این تاریخ که اوج در اوایل سرطان است اخر درجه بیست نجم ثور است
واخر چهارم اسد واخر نهم عقرب واخر بیست ویکم دلو واین از استقراء جدول تعدیل الایام معلوم میشود چه در جدول در محاذاة
بیست ویکم دلو تعدیل الایام نیست ودران سه درجه دیگر تعدیل الایام که بازاء آن موضوع است با تعدیل الایام که بازاء درجه بعد از آن
موضوع است تفاوت معتد به ندارد پس چون مد دو نصف النهار متوالی تعدیل الایام متساوی بود شبانروز حقیقی که در ما بین این
دو نصف النهار بود مساوی شبانروز وسطی بود واین ظاهر است شرح زیج

[illegible]

بربالای [illegible] از قرار کشف الی زکر است
یعنی بخط اول قدس سیّدنی الضر

وقال فی معجم البلدان جبار قریة من قری مرو منها محمد بن عبد الله الجبار الکذاب
قال ابو الفضل کان ممن یضع الحدیث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو سعد
جبار و قال فی موضع آخر من کتابه جوبیار بعد الالف باء ... [illegible]
موضع من قری مرو منها ابو علی احمد بن عبد الله التمیمی [illegible] الکذاب الخبیث
و قال فی موضع آخر احمد بن عبد الله الجوباری [illegible] کان کذابا [illegible]
جریر بن عبد الحمید والفضل بن موسی السینانی احادیث وضعها علیهما [illegible]
منها ابو علی احمد بن عبد الله بن خالد بن یزید بن فارس بن مرداس بن نهیک التمیمی [illegible]
الهروی روی عن سفیان بن عیینة و وکیع بن الجراح وابی حمزه وغیرهم [illegible]
او فاحش الحدیث ... [illegible] ... کان الکذب [illegible]
[illegible] الامام [illegible] والقدح والجرح [illegible]
بتاریخ ١٣ شهر ربیع [illegible] ١٢٩٢ [illegible]



ابواز

کتاب نجوم الفرقان فی اطراف القرآن
از تالیفات حکیم دانشمند و دانای ارجمند
گستاو فلوگل [illegible] است و چنانکه [illegible]
زحمت کشیده و بسبک نظم در [illegible] و ادای حکیم
از مرحوم [illegible] حکمای فرنگستان و در مدرسه معروف
لیپ زیک مدرّس است و لیپ زیک
از شهرهای [illegible] است و [illegible] از [illegible]
جرمنی است و در عرض [illegible] و در طول [illegible]
الحمد [illegible] از [illegible]
و مشهور است [illegible] حکیم در [illegible] ١٨٤٢ مسیحی [illegible] نجوم الفرقان در [illegible]
این نجوم الفرقان [illegible] باتمام رسانیده است
شب ٥ چهارشنبه [illegible] ١٢٩٣ هجری
در [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

بن شعثا ... معناه ... ويعرف الآن ... وهو من التراكيب القديمة اجمع الجمهور
على انه من تراكيب ... الطبيب المشهور المنتقل الى الاسلام عن اليهودية
لكني رأيت في مصنف مستقل في هذا التركيب انه ... وقد ذكر فيه ما صورته
انا لم ار انفع ولا اجود من المعجون المتخذ من الافيون ... من الرومي والزنجبيل ...
النافع للامراض والاسقام والاذخرة ... شجرة او ارض ...
ان المستعمل منها اكثر ... والاشرف ... الافيون واخرته في ...
والتنجير ... الطيب ...
... جميع ...
... ثم ... المعرض عنه او لا اعراض ...
... المشهور ... واعلم ...

[illegible]

السلطان غیاث الدین کیخسرو بن قباد السلجوقی من سلاجقة الروم کان رجلا فی اللهو والانهماک فی اللذات
وصاحبه الافعال رذائل قصته تزوج بنت ملک الکرج فاحبها محبة عظیمة واراد ان تضرب السکة
باسم غیاث الدین وباسم المرأة فنهاه [illegible] عن ذلک ثم [illegible] ان ینقش علیها صورة اسد [illegible]
بشارة الی السلطان وصورة الشمس تکون علی رأس الاسد [illegible] الملک المرأة [illegible]
فی مملکة البلاد [illegible] ملک العدام [illegible]

سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قباد از پادشاهان سلاجقه روم است مردی بود ولع کننده در لهو [illegible]
جمیع ایام را بشرب خمر [illegible] دختر پادشاه گرجستان را بنکاح خود در آورده
زیاده [illegible] اندازه [illegible] دختر [illegible] که حکم کند که سکه بنام غیاث الدین و اسم دختر
زنند و نام هر دو را بسکه زنند در آن وقت پادشاه را [illegible] نموده [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بر دینار و درهم نقش صورت شیری [illegible] تا اشارت [illegible] پادشاه باشد [illegible]
صورت [illegible] نقش کنند تا اشاره [illegible] دختر [illegible] پادشاه [illegible] سکه [illegible]
بعض [illegible] حکایت کرده است که [illegible] سکه را [illegible] دیده [illegible]
[illegible] سکه ضرب [illegible] السلطان الاعظم
غیاث الدنیا والدین کیخسرو بن کیقباد [illegible]
۱۲۸۷ [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در شب [illegible] چهارم [illegible] رجب
در کتابخانه مبارکه [illegible] ۲۴ [illegible]

[illegible]



[illegible]

در غم بیابی همه خلق [illegible]
نه خواهش [illegible] کان [illegible]

فخری [illegible] مکن تو فخر با شعار [illegible]
با [illegible] شعر شعرا امیر محرم است

قال ابو ريحان البيروني في كتاب الآثار الباقية عن القرون الخالية في توقيعات سابع عشر من كانون الاول
قال كعب الاحبار انه ردت فيه الشمس على يوشع بن نون ثلث ساعات في آخر السبت ويشبه ذلك ما
يحكيه الشيعة في امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع ولئن كان هذا صحيحا فقد توهم من استطال ليلة شديدة
التي حلت به واستبطأ مكثه فيها عنه كعلي بن الجهم وقد جرح في غزوة الروم فقال اسال بالصبح
سيل ام زيد في الليل ليل ثم لما بانه الفرج لم يكن عن ادبار الاطول او توهمات الضالين
ويقع كثيرا مثله في ايام الصحو اذا تغيمت اواخرها واظلمت حتى يفطر الناس ثم ينكشف الغيوم
او يحاط بعضها والشمس فوق الافق غير غاربة انتهى
واما شرح قصة علي بن جهم فمذكور في معجم البلدان قال ياقوت الحموي دجيل اسم نهر في
موضعين احدهما مخرجه من اعلى بغداد بين تكريت ومنها مقابل القادسية دون سامرا فيسقي كورة
واسعة وبلادا كثيرة منها اوانا وعكبرا وصريفين وغير ذلك ثم تصب فضلته في دجلة
ومن دجيل هذا مسكن التي كانت عنده حرب مصعب ومقتله واياها عنى علي ابن الجهم ٥
الشامي بقوله وكان قدم من الشام فلما قارب حلب خرجت عليه اللصوص وجرحوه واخذوا ما معه
وتركوه على الطريق فقال اسال بالصبح سيل ام زيد في الليل ليل يا اخوتا بدجيل
واين مني دجيل وان قلت تعرض الاستاد لرد الشمس لانه مخالف للعقل ولم يك فيه
النقل كالآيات المنصوصة في كتب السماوية قلت اذا جاء الخبر والرواية عن المخبر الصادق اعم
من ان يكون نبيا او وصيا لزموا شيعتهم والمتدينين بادبانهم تصديق ذلك الاخبار من غير ان
يحكموا الوهم العقلي والا لزم لغو وعدم التدين بسبب تحكم عقلي في قصة ولو كان ذاعنهم

الكاملة من العقول ليس الفرق بين النبيّ والوصيّ الا انهما نوريين وليس التفاوت في ردّ
الشمس او شقّ القمر وعجب من هذا الحكيم ابن ابي الحديد كيف ينقل مثل هذا الاقوال مع انه يدّعي التشيّع
المعتدل كالاكثر علماء لم يتبع ابن ابي حنيفة واظن انه تشيّع تزيّى بالمذهب وكيف يكذب ما نقلته العامّة
والخاصّة ولا ما رواه من كعب الاحبار في ردّ الشمس على يوشع بن نون ولو كان كعب الاحبار كذّاب اشر
على طريق الشيعة الاثنا عشرية وكذب من ابي حنيفة الدينوري ولكن الكذوب قد يصدق مع ان هذا الرواية والقصة
في اخبار اليهود وافواه احبارهم وذكروا في الطرق العامّة والخاصّة كما ذكر في كتاب الفقه ابو محمد
مصطفى ابن السيد حسن ابن السيد سنان من السيد احمد الحسيني الهاشمي القرشي في دولة السلطان الاعظم
سلطان مراد خان من سليم شاه بن سليمان بن جلال الدولة سليم خان بن بايزيد خان بن محمد خان بن
مراد خان بن محمد خان بن بايزيد خان بن مراد خان بن اورخان بن عثمان جق في احوال العالم وطبقات
بني آدم من الانبياء عليهم السلام والرؤساء والاديان وملوك دول الجزيرة ان قال في احوال
يوشع بن نون عليه وعلى امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف عليه السلم
ولما توفي سيدنا موسى الكليم على نبينا وعليه افضل الصلوة والتسليم قام بعده وفاته بتدبير
بني اسرائيل يوشع وصفي الاسفار الكلبي وعمر صاحب صاحبه واقام بني اسرائيل في التيه
ثلثة ايام ثم ارتحل يوشع ببني اسرائيل والقى بهم الى الشريعة وهي النهر الذي يأتي الغور واسمه
الاردن في ... من السنة التي توفي بها موسى فلم يجد في العبور سبيلا فامر يوشع حامل
صندوق الشهادة التي فيه الالواح بان ينزلوا الى حافة الشريعة حتى ينكشف ارضها و
عبروا بنو اسرائيل ثم بعد ذلك عادت الشريعة الى ما كانت عليه ونزل يوشع ببني اسرائيل
على اريحا وحاصر اهلها وصار في كل يوم يدور حولها مرة واحدة وفي اليوم السابع امر
بني اسرائيل ان يطوفوا حول اريحا سبع مرات وان يصوتوا بالقراءة ففعلوا
ذلك

اريحا ... قرية بالشام ... بلدة ...



ذلك سقطت الاسوار وسخت وثبت الخارق بها ودخل بنو اسرائيل اريحا بالسيف
وقتلوا اهلها وفي معالم التنزيل كان القتال يوم الجمعة فبقيت منهم بقية وكادت
الشمس تغرب وتدخل ليلة السبت فقال اللهم اردد الشمس علي وقال للشمس انك في طاعته
تعالى وانا في طاعته فسأل الشمس ان تقف والقمر ان يقيم حتى ينتقم من اعداء الله قبل دخول
السبت فردّت عليه الشمس وزيد في النهار ساعة حتى قتلهم اجمعين انتهى
واما قول بعض الشيعة كبرت كلمة تخرج من افواههم من ردّ الشمس على امير المؤمنين علي
بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام ما ورد في اخبار ائمتنا عليهم السلام ونقلوا على ما رضي الله
عليهم في اصحابهم كما ورد في زيارة المأثورة المسمّاة بزيارة ... يا من ردّت عليه الشمس من
واحد ... بعضها في غزوة نهروان سأل الله بان ردّت اليه الشمس لئلا يفوت وقت
صلوة الظهر صلوات الله عليه قد فرغت من تسويد هذه الرسالة في ليلة السبت السادس
والعشرين من شهر شوال المكرم في سنة ستة وثمانين ومأتين بعد الالف من الهجرة
النبوية على هاجرها الف الثناء والتحية في قرية مسمّاة بسنقر آباد من بلوك ساوجبلاغ
من توابع كروس حين ... سلطان الاعظم الاكرم الخاقان الاعدل الافخم السلطان ابن السلطان
ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ناصر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه وسلطانه الى
يوم ... وانا الاحقر اعتضاد السلطنة ... علي قلي قاجار ابن فتح علي شاه قاجار
انار الله برهانه

از نتایج طبع واقف مراتب [illegible] نواب [illegible] اعتضاد السلطنه وزیر علوم است

در همایون عهد دارای کریم / خسرو عادل شهنشاه کریم

بوالمظفر ناصرالدین شاه راد / کز نظیرش مادر گیتی عقیم

در رکابش فتح و نصرت ملتزم / بر جنابش حشمت و شوکت مقیم

امر او جان بخش چون امر مسیح / رای او تابنده چون دست کلیم

دید راهی سخت پیچان و تباه / سالکان از خوف چون مرد رمیم

معبری باریک چون طبع حسود / مسلکی تاریک چون طبع لئیم

رهروان دیدند با چشم عیان / صد چه خود افتاده با عظم رمیم

بر جوانبش تا بر دوزخ خیال / در دهانش تا به قعر جحیم

دور مردم زین طریق پرخطر / همچو از آیات شیطان رجیم

قاطعان راه در طی طریق / خویش را دیدند چون مرد سلیم

کاروانا خسته زین سنگ گران / کوه‌ها ناخسته زین معبر سقیم

ارتفاع قله را داناست خدا / انخفاض دره الله علیم



شد بزرگ این راه از فرمان شاه / شارعش فرخنده چون شرع قویم

مسلکی محکم نهاد از سنگ و خاک / آنکه سنگ و خاک پیشش زر و سیم

کس ندیده است اینچنین بنیاد سخت / هیچکس نشنیده ز آثار قدیم

بس قوافل بگذرد با خوف و رتق / بس سواره بسپرد با باک و بیم

خلق را حکم شه خلاصش نمود / زان خطر و این جحیم آمد نعیم

اینچنین کاری کند عزم ملک / خرد اعظم کند کاری عظیم

جست پیر عقل تاریخش ز من / گفت فخری شد صراط المستقیم

در هزار و دو صد و هشتاد و پنج / زد رقم کلک من از طبع سلیم

در [illegible] [illegible] در شب جمعه دوم جمادی الاولی سنه هزار و

دویست و هشتاد و پنج هجری قلمی شد

۱۲۸۵

ماده تاریخیست شخص سپاهی گفته از برای بنای دروازه نهر ارم ساخته آقای خان

در محکمه مزبور نوشته و ثبت شد

رافع رایات عدل ناصرالدین شاه — قامع آیات ظلم خسرو جم‌جاه

دست کفش در سخا موج زند همچو یم — تیغ کجش در غزا شعله زند بر کلاه

محیی محراب دین ماحی ایوان کفر — عامر بنیان خیر بانی تعمیر راه

تیشهٔ حسن و شکافت کوه و درود دشت را — رستم و فرهاد را از خجلت سیاه

آنکه هزاران حبش بهر زهر چم اگر — مرغ خیال ار پرید رفته نگون قعر چاه

عهد چنین با ذلّ عصر چنین عادلی — راه چنان باخطر گشت چو اورنگ و گاه

بود وزیر درش یوسف بوزرجمهر — گشته نیم برش در دستگاه خان بگاه

معتمد الملک او حضرت یحیی سیمی — بعد از این هر کسی سعی در اتمام راه

اول تاریخ او ز زاویه قنات بجوی

آخر اتمام آن عرفه زکوحلب بخواه

در کتیبه وان که نواب اشرف دستور معظم معتمد الملک دام اجلاله ماده تاریخ شد صراط المستقیم را بجهت در دلانهر ارم فرقه این اشعار در محکمه از نظر اولیاء شد درین محکمه نوشته و ضبط شد



با مهری ابراهیم خان سوای انعام شاه اراضی ... صد و ... معین ... وارث ... خارج ... حاضر

که به اراضی در صد و ... ضبط است چنانچه درین سو حضرت ... از موطن و ... در عقب ... موقوفه

بحکم ... که ... و ... ابراهیم ... بابت ... صحیح ... بالم ... از ... اراضی

در ... دلیل ... از ... عباسعلی ... در ... با ... وسکه دار

انعام شاه ... که ... در صد و ... ام در صد و ... در ... بر ... به

بر ... عالی جناب ... ۲۱ ... بالله درکار

... در ... و ... عصمت ... بالم

دستیاران ... با سکه ... با ...

در ... ۲۲ شهر ... قعده الحرام در ...

... عراق ... کنگ

... تحریر شد ۱۲۸۷

... حاجی ...

... ۱۲۸...

[illegible]

بخط ... نوشته در ... [illegible]

۱۴ شهر محرم الحرام ۱۲۸۷

[illegible] سنه ۱۲۸۵ در [illegible]



[illegible]

فلا العسر ... [illegible]

ولا اليسر ... [illegible]

۱۲۶۲

[illegible]

۱۲۶۴

[illegible]

[illegible]

محرم الحرام ۱۲۸۲ هجری

[illegible]

۱۲۹۰

[illegible]

این دستخط ... [illegible]

[illegible]

باب من قبل من رجل ان يحفر له بئرا عشر قامات فحفر قامة و عجز

محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن محمد بن احمد عن العباس بن معروف عن ابی شعیب المحاملی الرفاعی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قبل رجلا ان یحفر له عشر قامات بعشرة دراهم فحفر قامة ثم عجز فقال له جزء من خمسة و خمسين جزءا من العشرة دراهم و رواه الصدوق في رسالة في المقنع و عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن معوية بن حكيم عن ابی شعیب المحاملی الرفاعی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قبل رجلا ان يحفر له عشر قامات بعشرة دراهم فحفر له قامة ثم عجز فقال تقسم عشرة على خمسة و خمسين جزءا فما اصاب واحدا فهو للقامة الاولى و الاثنان للثانية و الثلثة للثالثة و على هذا الحساب الى العشرة و رواه الشيخ باسناده عن سهل بن زياد و رواه في النهاية عن ابي شعیب المحاملی [illegible] و رواه الشيخ [illegible]

توضیح آن روایت این قرار است که حضرت جمع [illegible] تعالی اعداد از یک و دو به الی عشره که مجموع پنجاه پنج میشود تقسیم فرموده از جهت آن هر قدر حفر زیادتر شود زحمت نیز زیادتر و حق اجرتش نیز بالنسبة زیادتر خواهد بود بالجمله قامت اول یک جزء از پنجاه پنج جزء داده میشود و بازاء قامت دوم دو جزء از پنجاه پنج جزء داده میشود که در حقیقت یک جزء بعوض حفر است و یک جزء دیگر بعوض کشیدن خاک و کذا در قامت سیم سه جزء داده میشود که یک جزء را حفر و دو جزء را بر کشیدن خاک و همچنین الی قامت عاشره که ده جزء داده میشود از پنجاه پنج که یک جزء را از حفر و نه جزء را از کشیدن خاک

تحریرا فی لیلة ثامن محرم ۱۲۹۳

در وصف امداد کوه

[illegible]

togrol takin

لا زال یخلف الله ... بالمصطفی و بحیدر و باله

ویمنه عند الله المعتمد

فتراه یوم البر غیر بخیلة ... عند الله الکامل

بالبر لا الابعد ... الرعد الله ... یوم ...

بالبر لا الاقطع ... بالجود الله ... 

و الصعد ... صعد و غنی فوق ... 

این مرکبه را ... سید جهرمی نعمت الله نوشتری از اولاد سید نعمت الله جزایری در جزو جوائف صندوق ... از ذی فول کتابهای مبارک آن حضرت

... شب ... خلد الله ملکه و سلطانه در جزو جوائف پانزدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۲ مطابق سال فرخنده فال ... عرض کرده چون مرکبه را ...

گفته بتاریخ شب یکشنبه چهاردهم شهر مزبور درین خجسته ساعت تحریر یافت

هر گاه عدد متحابه اند ...

| ۲۸۴ | | ۲۲۰ | |
|---|---|---|---|
| ۱۴۲ | نصف | ۱۱۰ | نصف |
| ۷۱ | ربع | ۵۵ | ربع |
| ۴ | یکدوازه ۷۱ | ۲۲ | عشر |
| ۲ | یکدوازه ۱۴۲ | ۴۴ | خمس |
| ۱ | یکدوازه ۲۸۴ | ۲۰ | یکدوازده |
| ۲۲۰ | | ۱۰ | یکدوازه ۲۲ |
| | | ۴ | یکدوازه ۵۵ |
| | | ۲ | یکدوازه ۱۱۰ |
| | | ۱۱ | یکدوازه ۲۰ |
| | | ۵ | یکدوازه ۴۴ |
| | | ۱ | یکدوازه ۲۲۰ |
| | | ۲۸۴ | |

که اگر کسور هر یکی را جمع کنیم عدد دیگر شود

[illegible] میرزا [illegible] هر وقت [illegible] از آن [illegible] خواسته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٢٩٠ [illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible] ١٢٩٠ [illegible]

[illegible]

[illegible]

و سرافراز است و لقب شمس الادبائی و ظهور مراحم ... [illegible]

[illegible]



مقرب الخاقان [illegible] که بلقب [illegible] سرافراز است و بخدمت [illegible] اعظم افخم اعتضاد السلطنه وزیر علوم

دام اجلاله [illegible] قبله عالم روح العالمین له الفدا را بسعی خاطر مبارک ایشان است و جناب ادیب اریب میرزا [illegible]

و امارجناب فضایل مآب آداب علوم [illegible] را بلقب جلیل شمس الادبای سرافراز فرمایند تصدیق [illegible] این لقب را از [illegible] خواسته اند

علی هذا [illegible] دام جلاله این لقب [illegible] ادبا [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

مقرب الخاقان [illegible]

علم بدیع و بیان و علم شاعری و ادبیت در دوره اسلامیه اشرف علوم محسوب بوده چنانکه معجزه

حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله قرآن مجید بوده و منتهی فصاحت و بلاغت و نکات معانی و بیان

و بدیع است [illegible] خلفا و ملوک سلف باندازه [illegible] این

مراتب [illegible] بپایه درجات رسیده [illegible] هر قسم مراحم ملوکانه [illegible] وزارت [illegible] سلطنت فایز گشته

کتب عدیده در هر عصری از اعصار از ادبای روزگار تصنیف و تالیف شده اشعار شعرای هر زمانی در دیوانها [illegible] و امرا

مدون گشته باقی [illegible] در جهان [illegible] حسن کلام [illegible] که

تا این زمان حکایت [illegible] بعد از فترت افغان و سلطنت [illegible] رسم ادب منسوخ [illegible]

متروک گشت [illegible] ادیب و حکیم [illegible] از دست [illegible]

چند سال [illegible] حکایت [illegible] جناب [illegible] رساله [illegible]

[illegible]

رشته سلطنت [illegible] سلسله علیه قاجاریه [illegible]

و فرصت [illegible]

چنانکه اگر خواهیم ادبا و شعرای [illegible]

باید [illegible]

وجود مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه [illegible]

در سلطنت قاجاریه [illegible] وجود مبارک [illegible] علوم [illegible]

و السنه مختلفه در ایران [illegible] مدرسه مبارکه دار الفنون [illegible]

[illegible]

مدرسه [illegible]

از [illegible] علوم ادبیه [illegible] مذکور شد

مثل سایر علوم در ترقی [illegible] در زاویه [illegible] علم [illegible] مشغول فی الحقیقه

[illegible]

[illegible] بر ... نرد ... از آن جمله ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بازی نرد را چون شریعت مقدس نبوی علیه الصلوة و التحیة والثناء منع فرموده اند چنانکه در آیه شریفه است
انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و مفسرین نرد را جزو میسر شمرده اند
و به تخصیص اتباع ترک و منع آن لازم است و اد بازان از هنر شمرده اند چنانکه شاعری گفته است
ان کنت تعلم فی الآداب منزلتی فاننی قد غدان العز والنعم الطرف والسیف والاوراق تشهد لی
العود والنرد والشطرنج والقلم و نرد آنچه مشهور است از مخترعات ابوزرجمهر حکیم وزیر انوشیروان عادل
از وزرای بزرگ معروف است حکیم نظامی گنجه گوید

چار گهر داشت چهار طراز
پنجم آن نوبه بعمر دراز
داشت سکندر ارسطاطالیس
نو به ما ... علمهای نفیس
بزم انوشیروان ... چون جهان نور بزرجمهر بود
داشت پرویز هم چو باربد
کز نواحی صد هزار نور دید
آن ملک را که به ملک شد نام
داشت دین پرور چو خواجه نظام
تو که ایشان با فتر داری
چون نظامی سخنوری داری
از نظامی بلند نام از تو
یافته کار در نظام از تو

و گویند شطرنج را که از مخترعات صصه بن داهر حکیم هند است و بطلاج از فرزندان اوست ظاهر ساخت رای با هشت هند به تحفه برای انوشیروان عادل
به رسم هدیه فرستاد و انوشیروان نرد را که از مخترعات بوزرجمهر حکیم است در مقابل آن برای رای ... فرستاد
و معنی ... هیچ چیز از کار دنیا شبیه از نرد نیست و ابوزرجمهر ... دنیا را در اختراع آن تعبیه ... [illegible]
... سی مهره ... [illegible] روز و شب ... روی دارد ... شش جهت
و چون هر عددی را با مقابلش جمع کنند هفت شود مناسب سبعه سیاره مثل شش و مقابلش یک
و پنج و دو و سه و چهار و حکمت در آنکه چون مهره ها از کشتی ... [illegible] و اتفاق و معاضدت
بر مردم لازم است تا هر که ... [illegible] کرد ... به معاونت و معاضدت زندگانی ...
و تخته را چهار قسمت کرده است عدد فصول اربعه و ... [illegible] مناسب آنکه حرکات اکثر سیارات
سبعه بنا بر هیات بطلمیوس ... فلک تام ... ممثل ... خارج مرکز ... تدویر ...
و ... بازی ... پیش ... [illegible] ... کار مطلع نیست و ... [illegible]
... استاد فائق ... [illegible] ... مثل این زمانه بالکه دارند
... [illegible] مولوی معنوی است ... آن قمار بازی ... [illegible]
... [illegible] ... و آن نیز مانند حاصل این زمانه است

[illegible]

[illegible]

[illegible]





و شاعری درین باب گفته
نقد بردن ملال و باختن جان تا چه پیش آید
... مار است ایک ... [illegible]
و میرزا ... هر دنیا چه بکار شعر ... [illegible] در خطاب ... گفته تو آن پرکار ... [illegible]
زیر دو جهت میگیرد عجایب بد قماری و گاه بواسطه غلط بازی روزگار ... [illegible]
... کار این دنیا ... [illegible] ... سیاه ... [illegible] ... سفید ... [illegible]
... [illegible] ... سیاه و مهره سیاه را در مقابل
بزرگ ... [illegible] ... سیاه می پوشند و در آن وقت ...
سیاه ... تمام ... [illegible] ... چتر ... سیاه
می ... شاعری گفته چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
نظامی گوید در ... [illegible] ... چتر سلطان ... سیاه هیچ رنگی به از سیاهی نیست
... سیاهی ... [illegible] هفت رنگ ... [illegible] ... رنگ
و لکن آنچه معلوم و مشهور است نرد از اختراع اردشیر بابکان است و کعبتین ... [illegible]
... [illegible] ... چنانچه در حدیث وارد است
من لعب بالنردشیر ... [illegible] ... ازکتب معلوم می شود این لعب را هفت بازی
و هفده داو قرار داده اند چنانکه ... [illegible] ... خانه گیر ... [illegible] ... بازی نرد
و هفت بازی ... [illegible] ... هفده داو ... [illegible]
از خانه حریف ... [illegible] ... معلوم

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| منصوبه | طویل | خانه گیر | ده زار | ستاره | زیاد | فارد | و نام هفت بازی این است |

و هفده داو هم نیز دارند و بعضی از آن ... [illegible] ... چون بازی
به یازده ... [illegible] ... و چون هفده ... [illegible]
و اگر از دست خود ... [illegible] ... درین باب شعرا گفته اند

ای ... [illegible]
حکیم انوری ... [illegible] ... هفت ...

۴٦۳



حکیم خاقانی شیروانی است   دستی خونی است نهند خصم حق   آه درویش شد خطرها تیم
و هم در بیت مغفرت است   گر دو کان سخن از حد فزونست   هر داو گفتگو در دست خواست
و حکیم فردوسی طوسی علیه الرحمه در شاهنامه در فرستادن انوشیروان نزد راجای هند شطرنج پیش رای هند
اشعار رنگینه و عجیبه نسبت است

خرد با دل روشن انباز کرد   باندیشه مغز و را ساز کرد
دو مهره بفرمود کردن ز عاج   بدو نقطه بنشاند همرنگ ساج
یکی رزمگه ساخت شطرنج وار   دو رویه برآراسته کارزار
دو لشکر بخشید بر هشت بهر   همه رزم جویان گیرنده شهر
زمین تار و یکرنگ و چار سوی   دو شاه گرانمایه نیکخوی
که دارند رفتار هر دو بهم   یکی از دگر بر نگیرد ستم
بفرمان شاهان سپاه از دوجا   بتندی بیاراسته جنگجوی
یکی را چه تنها بگیرد دو تن   بران یکتن آیند هر دو شکن
بهر جای گردش بر شاه سپاه   گرازان دو شاه اندران رزمگاه
همین این چنان آن همین بر گذشت   گهی رزم کوه و گهی رزم دشت
بر انگونه تا بر کراید شکن   شده بی سپاه و دو شاه انجمن
بمیان که گفتم بیاراست نرد   بر شاه شد یک بیک یاد کرد
ازان رهنمون شاه بد رزمنش   همان به ستایش همان سرزنش
زنیروی فرمان و جنگ سپاه   بگسترد و بنمود یکیک بشاه
دل شاه ایران ازان خیره ماند   خرد را باندیشه اندر نشاند
همی گفت کای مرد روشن روان   جوان بادی و روزگارت جوان
بفرمود تا ساربان دو هزار   بیاورد اشتر ز شهر بار
ز بار یکه خیزد ز روم و ز چین   ز هیتال و ز مکران و ایران زمین
ز گنج شهنشاه کردند بار   بشد کاروان از در شهریار
چو شد بارهای شتر ساخته   دل شاه ازان کار پرداخته
فرستاده رای را پیش خواند   ز دانش فراوان سخنها براند
یکی نامه بنوشت نزدیک رای   پر از دانش و رامش و هوش و رای
سر نامه کرد آفرین بزرگ   بیزدان پناهش ز دیو سترگ
دگر گفت کای نامور رای هند   ز دریای قنوج تا پیش سند
رسید آن فرستاده رای ازان   ابا چتر و پیلان آن انجمن
همان بازی شطرنج و پیغام رای   شنیدیم پیامش آمد بجای
ز دانای هندی نهانی چه جستم   بدانش روان را بیاراستم
بسی رای زدن موبد پاک رای   بزرجمهر و آورد بازی بجای
کنون آمد این موبد هوشمند   بقنوج نزدیک رای بلند
شتروار بار گران دو هزار   پسندیده با ساز و با یادگار
نهادیم بر جای شطرنج نرد   کنون تا ببازی که آورد برد
برهمن فراوان بود پاک رای   که این بازی آورد آنش بجای
ز چیزی که دیدار فرستاده رنج   فرستید همی رای هندی بگنج
در آید برون کار رای برهنمای   بکوشند و بازی نماید بجای

۴٦۴

شتروار باید که هم زین شمار   بپیمان کند رای قنوج بار
کند باز همراه با بار ما   بر این هست پیمان و بازار ما
چو خورشید رخشنده شد بر سپهر   برفت از در شاه بوذرجمهر
ابا بار و با تخت شطرنج و نرد   دلی پر ز بار از سگالش خرد
چو آمد از ایران بنزدیک رای   برهمن بشد پیش او رهنمای
بیامد بنزد یکی تخت اوی   بدید آن سر و فر و بخت اوی
فراوانش بستود بر پهلوی   بدو داد پس نامه خسروی
پیام شهنشاه با وی بگفت   رخ رای هندی چو گل بر شکفت
ز شطرنج و ز نرد و رنج اوی   بگفت آنچه آمد ز شطرنج اوی
ز بازی و آن مهره رای شاه   وزان موبدان نماینده راه
بگفت آن کجا کرد دهنده مرد   چنانهم بیار بیاورد نرد
بنامه کنون آنچه کرده است یاد   بخواند بر آنده بپیچید زداد
بگفتار او شد رخ رای زرد   چو بشنید گفتار شطرنج و نرد
بیامد یکی نامور کدخدای   فرستاده را داد شایسته جای
یکی خرم ایوان بیاراستند   می و رود و رامشگران خواستند
زبان خوشتران نامور هفت روز   برفت آنکه بودش روانش فروز
ز کشور ز پیران شایسته مرد   یکی انجمن کرد و بنهاد نرد
بیکهفته هرکس که بد تیز ویر   ازان نامداران برنا و پیر
همی بازجستند بازی نرد   بهر رنگ و با نام و ننگ و نبرد
بهشتم چنین گفت موبد برای   که این را نداند کسی سر ز پای
مگر با روان یار گردد خرد   گزین مهره بازی برون آورد
دل رای ازان موبدان شد دژم   روان پر ز غم شد بر و بوم خم
بیامد هم روز بوذرجمهر   پر آزار رو و دل پر آژنگ چهر
که اید نفرمود مارا درنگ   نباید گو گردد دل شاه تنگ
بزرگان دانا نکوشش شدند   بنادانی خویش خستو شدند
چو بشنید بشتافت بوذرجمهر   همه موبدان برگشادند چهر
بگسترد پیش اندرون تخت نرد   همه گردش مهرها یاد کرد
سپهدار بنمود و جنگی سپاه   هم آرایش رزم و فرمان شاه
ازو خیره شد رای با رای زن   بیکجنبش فرو ماند زو انجمن
همه مهتران آفرین خواندند   ورا موبد پاک دین خواندند
زهر دانشی زو بپرسید رای   همه پاسخ آمد یکایک بجای
خروشی برآمد ز داننده کان   ز دانش پژوهان و خوانندگان

۱۲۹۳
تاریخ شب یکشنبه [illegible]

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱۰ | ۳ | ۱۳ | ۸ |
| ۵ | ۱۶ | ۲ | ۱۱ |
| ۴ | ۹ | ۷ | ۱۴ |
| ۱۵ | ۶ | ۱۲ | ۱ |

هو الشافی

الیک شکونا حاجة طال عهدها | و فی حومة التعطیل منها مقاعد

و انشافها من ایة شکایة | مدی الدهر او قضت الیه المقاصد

و نشکو الیک من بعض بحصنها | و فیض من [illegible] لدیه اوساید

فصلت بجدوات سید نقبه | و علمک فضره بحق ما جد

دو ارک فی دور المکارم بازخ | کان دو زهر النجوم قلائد

شموس [illegible] الفضیلة و البشری | به فوق شما الحشر الغرا و الرواعد

لک الرتبة العلیا فی [illegible] موطن | به عز حصنها ملک السعد طارد

فطل طلیق و دون المجد کائن | و عز جلیل عنده الدهر ساعد

لعمری لقد قضت مقاصد الی | فزهو فی اوج المفاخر صاعد

هو الغیث الاوان غیر عائث | هو الغیث الاوان لا یجب له

اذا قیس او فی جوده بالاوائل مصقوا | فمن عنده فضل و مجد و خالد

هام الیه المجد و السود و انتهی | و بحر للعالی و التعلیع و المحامد

سما للعلی عبد الله و ابن الحلی | تعیث الوریث الندی و الفوائد

فمن حاتم و عنتر و صحن الندی | و لیلاه فیها للغمود و ولائد

افاض علی الایام من موهبة | فطلت لها منها الیها موارد

و کم اعد تها فی الغفار فقضت | سیوح لها منها علیها شواهد

ارحبه بتبیعها لوجه سائغ | و حسبه [illegible] تما جد

الیک ابا من اکرمین فراعه | من الشعر لکلابی من خرائد

[illegible]



ابو الفضل الفارسی المنجم در بغداد دعوی نمود و در جمیع احکام نجوم تخرج کرد و مردم تقلید آن منجم چون در سنه اثنتین و خمسمائة
که کواکب سبعه در برج میزان مجتمع [illegible] طوفان باد عالم خراب خواهد گشت و منجمین قطار زیر بادی در این
حکم موافقت کرده [illegible] شرف الدولة [illegible] عسقلان [illegible] در مصر [illegible]
مردم دقیق النظر [illegible] در مقابل آن قرانات [illegible]
اجماع منجمین [illegible] واقع گردد [illegible] منجمین [illegible]
نباشد لکن مردم [illegible] عامه منجمین [illegible]
[illegible] پس چون آن شبانروز موعود رسید ایام [illegible]
و بیع از آنچه ایشان گفته [illegible] از آنجمله منجمین [illegible] و ماندند [illegible] زبان طعن
دراز کردند و شعرا در آن باب شعر ها گفتند از جمله ابو القاسم محمد بن المعلم الکواکبی [illegible]

قل لابی الفضل قول معترف | مضی جمادی و جاء ناز جب | و ما جرت زعزع کما حکموا

و لا بدا کوکب و لا ذنب | کلا و لا اظلمت ذکاء و لا | ابدت اذاها من ورائها الشهب

یقضی علینا من الاعلم ما | یقضی علیه هذا هو العجب | فارم تقویمک الفرات | و الا سطرلاب

خیر من صفره الخشب | قربان کذب المنجمین و فی | ای مقال قالوا فما کذبوا

واحد لیس السبعة فی کل حالات سبب | لا المشتری سالم و لا زحل باق و لا الزهره و لا القطب

فلیبطل المدعون ما صنفوا فی کتبهم و لیحرق الکتب | از تاریخ الحکما درست جمادی الاول

شهر جمادی الاولی ١٢٩٢ هجری [illegible] الف [illegible] و الی [illegible]
نوشته شد [illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



از علمای نشابور و دارای کتب ... عبدالله بن محمد بن مسلم ... [illegible]

در مصر ابو ... بن عبد الاعلی و ... در شام ابو العباس بن ... [illegible]

سلیمان ... و در عراق ابو ... بن محمد ... [illegible]

از محمد بن یحیی ذهلی و دوری ... [illegible]

حنبلی ... [illegible]

... [illegible]

و روایت کرده اند ... [illegible]

ابو عبدالله ... ولادت ... در ماه رجب ... ٢٣٩ ... [illegible]

ابو محمد ... وفات ... عبدالله ... ٣١٨ ...

و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

شمرده اند ... در کتاب ... [illegible]

... [illegible]

عبدالله ... [illegible]

وان كان في جملة الممكن فهو من جملة الممكن البعيد ولذلك لا يحكم العادة بامكانه وامكان مثله واستبعد
واستبعد ان يعيش والثقل ينصب الى فضا البطن ويجتمع هناك ثم يندفع من هناك الى الخارج او الى
داخل الامعا ويمضي عليه ايام كثيرة وكنا كنا شاهدنا امرا غريبا لم ينقل الينا مثله ولعله من غريب
الغرايب وهو انا كنا حاضرين بايام الملك الاكبر بسط الله تعالى على بسيط الارض عدله واحسانه الى
بلاد دكن ثم انا لبثنا قليلا في ايلچپور واسم النوعي سيف شاه بن علي شاه وكنا هناك ذات يوم
نتحدث اذ قال لي سيف شاه المذكور ان رجلا من فقراء الصوفية واهل السلوك وصل اليه الخبر
من جانب شيخه انه قتل من قبل بعض اهل المذاهب فلما سمع خبر قتل شيخه ضرب بطنه بسكين حتى
يقتل نفسه على رسم جهلة شجعان الهند ودعا ان لا يعيش في الدنيا بعد موت شيخه فخرج
امعائه من بطنه فاحضر الاصحاب الجراحين حتى يخيطوا الجراحات فلما اخذوا امعائه حتى يدخلوها
في جوفه ويخيطوه غلب عليه الغضب لشيخه على قتله واخذ امعاءه التي خرجت من بطنه كلها او
يجذبه امعائه من بطنه كلما امكن جره واخراجه فقطعها كلها وطرح الى ناحية بعيدة لا
ويفوق فوقيه روحا لان يموت سريعا فغشي عليه ثم لما راه الاصحاب على هذه الهيئة رأوا
في دلقه بعد يوم او يومين فاخذوا ليصلحوه ويجهزوه على صنعه وعرفوه ان شيخه وان مات قتل
الا انه حاضر لديه وانه لا يرضى بصنيعه هذا وهو متبرئ منه فاصر على فعله وصنيعه فاخذ بسمع
كلا منهم وندم من قصد اتلاف نفسه لئلا يتبرأ عنه شيخه في الدار الاخرة ثم لم يمت هذا الذي حصل له
وبقي بلا امعا وشد على موضع جراحته بشيء من خشب او خزف وعاش سنين كثيرة اكثر من
عشرين سنة وكان ياكل الطعام وينهضم واذا مضى على اخذه للطعام قريب من ثمانية
ساعات كان يمشي الى شاطئ الوادي الذي كان قريبا منا ليتبعه التي كان ليلكثها مع

الصوفية



مع الصوفية وكان يغسل الا نيرنه فاذا هي مملوة من فضل الغذاء الذي كان اكله قريبا من ان نصيب
الى الثعلبة وكان يغسلها وينظفها ثم نفتشنا من فعله هذا اكمل التعجب فالان نقصد الى ان وصل
موجود حي حاضر على الباب فامر باحضاره فوصل الى باطنه والابنية فاذا هو قطع قطعا وقع على وسط
المعا الاثني عشري منه ولم يبق من النصف الاخير من هذا المعا الى اخرها فحصنا منه
في بطنه شيء ولم يظهر ان موقع منتهى القطع الى المستقيم او الى قولون وتعجبنا اجزينا انه لم يبق
القطع فوق ذلك بل كان اما الى قولون او الى المستقيم فتعجبنا من امره غاية التعجب
ثم انه اتفق بعد ذلك ان فتح تلك البلاد على ايدي عساكر الملك الاكبر بسط الله نعمه
على بسيط الارض عدله واحسانه ثم سار الملك بعد مضي سنين من فتح تلك البلاد الى كشمير
وكنا قد حكينا قبل ذلك هذه الحكاية في مجلسه فاذا نحن بليلة امر باحضارنا فقد ذكر تلك
الحكاية فقال الان الرجل الذي شانه كذا وكذا وكنت قد ذكرت من حاله عند ناحي
الى الان هو حاضر هاهنا وحفظ اليه فاذا هو الذي رايناه فقدم على الملك ومضى على هذا
سنون ثم سار الملك الاكبر الى كشمير مرة اخرى وذلك الرجل حي صحيح وظهر بعد الحساب
البالغ ان المدة مستبين قطعه لامعائه الى تلك النوبة الاخيرة التي رايناه حيا صحيحا كانت
قريبة من خمسة وثلثين سنة ولبس الى زمان كتابتنا هذه الحكاية خبر عنه هل هو حي ام لا
الا انا رايناه ثلث مرات في مدة عشر سنين على الحال التي وصفناها وهي من لطف التعجب
عند العجب الا ان امثال ذلك ممكن في الحقيقة لكنها لما لم يجر عليها العادة يتعجب منها غاية

ثم ليبدها الى التي القطع في ذاتها وفتشنا لها كان عليها ابصر على مكان فلحملها في فضائها وينظفها صح

تحرير شد در شهر رمضان المبارك سنه ...
كتبه ... از حكيم علي نقل شد

[illegible]

چون این مثل «النجب ثم العجب بین جمادی و رجب» در میانه عرب مشهور و معروف است و در کتابت [illegible] سعادت عظیم
اتفاق می افتد بطوریکه خبر فوت سلطان عبدالعزیز از تلگراف [illegible] میانه جمادی و رجب
نواب مستطاب اشرف امجد ارفع والا شاهزاده اعظم افخم اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معادن دام اجلاله العالی
در جلالت تعجب این مثل بنظر شان آمده بجناب [illegible] در آورده با اضافه عبارت آه لعبدالعزیز ماده تاریخ گرفته
و بجناب [illegible] درست آمده مطابق است با ماه جمادی هزار و دویست و نود و سه ۱۲۹۳ هجری
مطابق [illegible] بعینها ماده تاریخ نوشته شد النجب ثم العجب بین جمادی و رجب آه لعبدالعزیز

۱۲۹۳





[illegible]

۱۲۹۳

[illegible]

[illegible]

۱۲۹۲

[illegible]



[illegible]

٤٨٦

١٣١

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال ابو حنیفة اذا طلقها [illegible] تطلیقتین [illegible] تطلیقة [illegible]

[illegible]

حرره عبد الوهاب [illegible] ١٢٩٥

[illegible]

٤٨٥

[illegible]

١٢٩٥ [illegible]

نواب مستطاب اشرف والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم و عدلیه و معادن دام اجلاله العالی روزی در حمام گلشن
تشریف برده بودند و مرحوم میرزاده محسن تبلیسی هم آنجا بوده در آن حمام بعد از چند شعر عربی فرموده اند

وخلقت بحمام لسنة مصطفی — علی اختیار لا بوالف بالجبر
فصرت بانواع البلاغة منشداً — وادوصا حافظاً اذا کنت ما ادری
فابرد منه ثلج بهواه وماوه — علی ذرق من فیها اخر من الصبر
وما رایت فی الدنیا مکاناً بغیره — واظلم من سجن واضیق من قبر

١٢٩٥



١٢٩٥

٢٩

٤٨٩٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سؤالاتی است که جناب پروفسور ... معلم زبان فارسی مدرسهٔ السنهٔ شرقیه از لندن ...
اعتضاد السلطنه وزیر علوم ... علیا ... و نواب معظم الیه جواب هر یک از آنها را
او رجای تصحیح ... فرستاده اند

(۱) فاریاب صحیح است و باریاب غلط است و در ... شهر ... است
اینکه شبورغان نوشته اند صحیح نیست و شبرغان اسم بلدی است از بلوکات
بلخ یا قلعه دارد قصبه مانند که قریب ... هزار جمعیت دارد
و چهار ده فرسخ تا شهر بخارا مسافت دارد فاریاب را مستقلاً طالقان
و مرو رود ... مشهور است که بانی سامانی در آن ...

(۲) مراد از خواجه موفق خواجه سلطان خواجه عمید الملک کندری است
که وزارت طغرل بیک سلجوقی را در سنه چهار صد و سی و سه هجری داشته
تا سال چهار صد و پنجاه و پنج هجری منصب ... وزارت ... بعد
پسر آن الب ارسلان سلطنت یافته خواجه نظام الملک بوزارت نشسته
خواجه عمید الملک را بقتل آورد

(۳) چاشت خوران صحیح است آن آسمان که بطرف دامغان میروند بمنزل
آهوان است و در میانه سمنان و آهوان چاشت خوران واقع است
و لکن حالا که ... هزار و سیصد و نود و ... هجری است جائی نیست
و آبادی ندارد و قنات ... که آب دارد راه سمنان میروند و در آنجا
خرابهٔ رباط ... و معدل ... راه از سمنان تا چاشت خوران
سه فرسخ مسافت دارد
منزل ... است از آهوان که ... میروند و در وسط راه ... است
که ... است ... آخر ... که نوشته اند غلط است
... عبارت ...



و در آنجا خرابهٔ آبی دارد ... دامغان میروند و در آنجا خرابهٔ ...
رباط ... که سنگی کوه باشد

(۴) مقصود از ... است که معنی ... است یعنی ...
که ... مقابل یافته و ... نیست از عبارت ...
دانم چیست چیزی مفهوم نشد باید کتاب غلط باشد
لوسان از بلوک طهران است و ... لوسان است
بزرگ و یکی کوچک هر یک پنجاه و شصت پارچه دارد
لوسان که در کتاب دیده شده همان لوسان است
... که در قزوین میدوزند ... است و در دهات قزوین
بهمین اسم میخوانند و نوک آن ... است ...
... همان ... است که در حوالی قزوین است

(۵) در عالم آرای اسکندر بیگ منشی که ... دیده شده است صحیح است
اگر ... نوشته اند غلط است زیرا که در راه گیلان ...
که موسوم است ... و در دامنه آن ... است ...
... زیرا که ... نوشتن ...

(۶) از قرینه ... چیزی درست مفهوم نشد و لکن ... قرینه و قاعده
باید چنین باشد که ... موسوم ... که ...
واقع است و در میان مردم معروف ... است و ...
... و دیوان ... استعمال میکنند و ... نوشتن ...

سفرنامه‌ایست از ناصر خسرو که (مسیو شفر) رئیس مدرسة السنه شرقیه بجهت جناب
جلالتمآب جناب حسنعلی خان وزیر فواید فرستاده است

چنین گوید معین الدین ناصر خسرو القبادیانی المروزی تاب الله علیه که من مردی دبیرپیشه بودم
از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و بکار دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل
مباشرت نموده در میان اقران شهرتی یافته در ربیع الآخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائه
که امیر خراسان ابوسلیمان جغری بیک داود بن میکائیل بن سلجوق بود از مرو برفتم
بشغل دیوانی و به پنج دیه مروالرود فرود آمدم که در آن روز قران راس و مشتری بود
گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدس روا کند
و در آخر کتاب

و بدین تاریخ بشهر بلخ رسیدیم و صف حال این سفر چنین گفتم

رنج و عنا بر جهان اگر چه دراز است — با بد و با نیک بیگمان بسر آید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز — هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر بر گذشتنی گذرانیم — تا سفری کان گذشتنی بدر آید

و مسافت راه که از بلخ بمصر شدیم و از آنجا بمکه و براه بصره بپارس رسیدیم
و ببلخ آمدیم غیر آن که باطراف بزیارتها و غیرها رفته بودیم که هزار و چهارصد فرسنگ بود
و این سرگذشت آنچه دیده بودم براستی شرح دادم و بعضی که بروایتها شنیدم اگر در آنجا
خلافی بینند خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر
ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر اطراف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد
با این ضم کرده شود انشاء الله تعالی وحده العزیز والحمد لله رب العالمین والصلوة



سیم تیره می‌نامند شهرگاه که کلاه گوشه دخاره خارج و میانه صانع
خوانند و معروف است که در قدیم الایام ناصر خسرو را باسم بدتر بخیز
خوانده باشند زیرا که چون اشعار که مسیر و انار و انجیر یاد دارد و از دوات
طارم محسوب است

در کتاب تاریخ قزوینی رسی باسم خدای است ولکن در کنار
شاهرود و بسطام که یکی از ولایات عمده خراسان است و از دو میان
شاهرود و مرو و قریه موسوم بخندان موجود است

(۷) مراد از عبارت بام این مسجد بخرپشته پوشیده است
(خرپشته) یک پشته بزرگی است در میان آن بلند و دو طرفش
پست است و در ایران شیروانی خوانند که مانند باغوان و بلکه ای است

حرره عبده ابو طالب ولد رئیس الکتاب
۱۳۹۲

انگشته بزم ز جمع دیر از مینگ
از جور فلک بترک و رنه و ناموس و ننگ
آه هنر و کمال چو رفت نه تو کم
باکی نه اگر بلند آوازم ننگ
[signature] سلخ شعبان در کرمانشاه
قلمی شد احتشام الملک ۱۳
۱۲۹۲

از شیراز میرزای دوم ریز جواب رباعی گفته و فرستاده است

امروز که در نطق نکته پرور دارت نیست
ز آنست در کس فضل انبازت نیست
آوازه تو ملک جهان را بگرفت
غم نیست اگر بلند آوازت نیست

میرزا علی فرهنگ نیز از شیراز جواب رباعی گفته است

از آنکه بفضل و علم انبازت نیست
حکمی شود ار راه سخن بازت نیست
و زبان زدن چو ماکیان نیست هنر
بازی ز هنر داری و آوازت نیست

فی شهر شوال ۱۲۹۲

[illegible]



مع محمد و آله و اصحابه اجمعین در آخر مقدمه تاریخ حافظ ابرو خوانده شد

و دیگر از کتب متعدده در این قسم چون فن هیات که کلی احوال ارض و بحار
و خواص هر موضعی شرح داده اند و کتاب مسالک ممالک از تصانیف حمد الله
محمد خرداد به و صور الاقالیم که محمد بن کبیر در آنجا تالیف کرده است
و جهان نامه تصنیف بن محمد بن نجیب بکران و سفرنامه ناصر خسرو و تقویم
البلدان و دیگر رسالهای در قاع و فصول این انواع آنچه معلوم شد و در نسخ تعالیق
حافظ ابرو در وصف شهر معرة النعمان میگوید
ناصر خسرو در سفرنامه خود نوشته است که در رجب سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه
معرة النعمان رسیدیم شهری بزرگ و آبادان الی آخر ما [illegible] من الکتاب
۱۲۹۲

تفصیل بعضی ابنیه صوفیه و ابنیه صوفیه معروفت از تبریز

از جمله ابنیه معروفه که در تعلق به مذهب اسلام دارد بنای مسجد معروفه ایاصوفیه است در زمان

در زمان ژوستینیان قیصر در سنه ۲۳۵ مسیحی است (و معاصر انوشیروان است)

در مدت هفت سال و پنجاه ... معمار معروف آن عهد و مرسوم به ... است با نام رسم

شکل مخصوص آن در وقت بنا با شانه ... بوده و در بالای آن گنبدی مدور ساخته بعد

در سنه ۵۵۸ مسیحی در عهد امپراطور ... از زلزله آن گنبد آسیب شکست معماری که مأمور تعمیر آن

طاقهای ... آن را ... و در بالای نگه قبه آن ... ستونهای سنگ در بالای

اضلاع آن بکار برد و در بالای آن بنا علاوه بر ... ۲۴ پنجره ... و در طاق آن ... پنجره

دیگر چنانکه اغلب مشاهده کنند قرار داده و آن بنا تا زمان سلطان محمد ثانی ... 

که در سنه ۸۵۷ هجری است معبد عیسویان بوده و سلطان محمد ثانی ... بالا ... بنا ... 

که از قدیم بوده مسجد مسلمانان قرار داده و چهار مناره ... (و ... بر آن بنا افزود)

و هم بنام او مشهور و معروف است

در شهر ... ماه ... سنه هزار و دویست و نود ... هجری تحریر شد

۲۳ شعبان در ایام توقف
... تهران بود
کرمانشاه ... فخر الدوله از طهران ...
از ... مرحوم ...
... کتابت ...
... سید ... ابن ...
خوارزم ... ۱۲۹۶
... کتبه

روز پنجشنبه ۲۷ شعبان در توقف کرمانشاه ... بعد از ظهر
۲ ساعت نزدیک ... در ... سر ... را با چوب ...
گرفته و با ... رحمت ... در ... پنهان شده بود
اتفاقا ... رجوع ... صد ...
که ... در ... گلوله ... 
گردن ... سعد ... نظر ... بنا بر ...
۱۲ ... رجوع ...
... سعد ...
تا ... یا ... حافظ
۱۲۹۶

بتحهم شهر رمضان سنه ۱۳۳۵ هجری

در ملازمت موکب اعلیحضرت همایونی
سلطان احمد شاه قاجار ییلاق
صاحبقرانیه آمده از شدت بیکاری
در چادر نشسته مشغول مشق خط بودم که
سالار اعتضاد تشریف آورده جنگ
مرحوم شاهزاده اعتضاد السلطنه را بخط
بنده دادند با کمال اشتیاق ملاحظه
نمودم و این یک شعر را پسندیدم
مژده وصل نمیدهد گردش آسمان مرا
هیچ نبودم از فلک این حرکت گمان مرا

و نیز این شعر را مناسب حال برسم
یادگار نوشتم
دور زمانه دشمنم گردش چشم یارهم
یار کمر بقتل من بسته و روزگار هم

کتبه علی بن محمد حسین [illegible]

هذا کتاب دیباج [illegible] لکان الابلج مغبونا

شاهزاده

مرحوم سلطان احمد میرزا عضدالدوله برادر مرحوم [illegible] اعتضاد السلطنه

اگر [illegible] برحسب اتفاق شرح حالی نوشته در بالای آن بفارسی [illegible] گرفته که

از [illegible] الله رسیده است که [illegible] انداختم مرا از بس تکرار آن کلمه [illegible] دیدم از

مطالعه این جنگ نفیس منصرف کردم که آن را به عیب نخواهد [illegible] اگر [illegible] صفحه

از این کاغذ سفید را با خط بدرنگ [illegible] سیاه کنم ———— اول اینکه باید

اقرار کنم که هرکس این جنگ نفیس را به دقت مطالعه کند البته اقرار خواهد کرد که

بندرت همه مجموعه‌ها [illegible] دیده میشود که آنچه همه مجموعه‌ها در فرهنگستان‌های

بزرگ [illegible] و پس از تصحیح با خارج کردن بعض عبارات یا اشعار

بیهوده عبارات رکیک بطبع رسانده، و هزاران [illegible] مثل [illegible]

که [illegible] هنوز در ایران همه اقدامات [illegible] اغلب [illegible] مختلف

نوشته‌اند [illegible] ایشان [illegible] قسم [illegible] اولیه [illegible]

و اگر کسی چنین بنویسد از روی رغبت [illegible] تمام [illegible]

[illegible] هرکس [illegible] نوشته بطبع نرسیده [illegible] اطلاع [illegible]

دوم این جنگ اگر در بعض مطالب علوم فرهنگ تحقیقات [illegible]

[illegible] از مطالب سهل [illegible] میشود [illegible] بنویسیم که [illegible]

[illegible] تحقیقات کامل [illegible] اصول [illegible] علم نجوم [illegible]

بسیار مشکل [illegible] این علوم [illegible] میشود که چیزی [illegible]

[illegible] اگر [illegible] سال قبل [illegible]

[illegible] احوالات [illegible] تحقیقات [illegible]

[illegible] مطالب [illegible] مطالب [illegible]

پس از تنقیه ایقونس را راجع بهم نموده و از امروز حروف‌نتی در ـــ کمال دقت و بهترین
ترتیبی که در این جنگ ملاحظه شده نوشتن تاریخ و اسماء نویسنده است که به هیچ وجه
اسباب سرگردانی برای خواننده فراهم نمی‌شود در حالیکه میدانیم در ابتدا بلکه تا اول
مشروطیت عادت بر این جاری بود که در کاغذجات تاریخ نمی‌نوشتند و هرگز اسم هیچ
کاغذ نویس را امضاء نمی‌شد بلکه بهمان مهر روی آن کفایت می‌شد بلکه اغلب اوقات
در کتابچه‌ها نیز بدین اکتفا می‌کردند که همان سالها را تا سی سال زیر را تاریخ نموده
سال هجری قمری صحیح را نمی‌نوشتند تا بعد در صدد رفع اشکال شوند ـــ
البته بر خواننده این جنگ پوشیده نیست که شاعر مرحوم سعی داشته مطالب مشکل
و آنچه را که خوانده شده در اینجا بنویسند و ما این نسخه را تصور که برای این
اشعار جنگ ظاهراً غیر عالم را نوشته‌اند و آنرا اشعار آبدار شوان بزرگ
را در ج نموده‌اند پس نسبه گویا سفری آورده از فضای ذوق یافت
و با اشعار فصیح شاعرانه نوشتن ندارد و مملو از بیها مال دیگر است ـــ
صورت رفته از نسخه دیوانی که مطالب این جنگ غالباً از کشکول و زنبیل
و غیره است و آنها چاپ نشده و همه نسخ بنفیس بچاپ نرسیده امید است
آن را که شاعر مرحوم علیقلی میرزا صاحب را اعتقاد که نام بزرگواری اش
دارد و حالیه این جنگ متعلق بایشان است عهده که بر موقع ضعیفات
های اجازه دارد این جنگ را پس از خارج کردن همان اشعار نفوذ ابو
بطبع برسانند و نسخه مرحوم احتشام الملک نوه مرحوم حاجی مستشار الدوله
زنبیل مرحوم مدرس را بطبع رساند و بهمین یک یادگار را در دنیا گذاشتنی
بلکه باقی خیرات را ابرد ـــ پس از این مقدمات برای اینکه
اینجا نوشتن بر این جنگ دفاعی ساده سرور که با افزوده که در تنوع
مطلب عالی با نیز ـــ در صفحه دیگر بنویسم ـــ

[illegible]



قرص ماه ۲۳ ′ ۳۱ قطر دارد قرص ظاهر خورشید اندکی بیشتر یعنی ۳۲ ′ ۴″
(سی و دو دقیقه و شش ثانیه) و باید بخاطر بیاوریم که خورشید چهارصد مرتبه
از ماه دورتر است ـــ ماه ۴۹ مرتبه از زمین کوچکتر و هفتاد میلیون
از خورشید ضعیف‌تر است ـــ (زمین یک میلیون و سیصد هزار مرتبه
کوچکتر از خورشید است) ـــ از تمام کره ماه که هفتاد و شش کرور کیلومتر مربع
چهل و دو کرور وسعت دارد ـــ ... هزار کیلومتر است در زمین دیده میشود باقی ابدالدهر
غیر مرئی است ـــ هر شیئی که از دو طرف یک زاویه نشان داده شود که این
زاویه یک درجه باشد باید در فاصله‌ای که اندازه ۵۷ مرتبه قطر خودش
دور رفته هر قرص آسمانی نیز همین قسم است پس میشود درباره اینها
تناسب را بست یعنی بگوئیم هر قرصی که شصت دقیقه زاویه نشان
میدهد پنجاه و هفت مرتبه قطر خودش دور است پس قرصی که سی و یک دقیقه
زاویه نشان میدهد چند قطر خودش دور خواهد بود

۶۰ ′ ۵۷
۳۱ $x$

تناسب معکوس است یعنی عدد دقیقه کم شد در حالیکه بیشتر از ۵۷ مرتبه
دورتر باید باشد لهذا مستقیم عمل میکنیم

۶۰ ′ ۵۷
۳۱ $x$

$x = \frac{۵۷ \times ۶۰}{۳۱}$

۵۷
۶۰
۳۴۲۰

۳۴۲۰ | ۳۱
۳۱ | ۱۱۰
۳۲
۳۱
۱۰

خارج قسمت نمود که صد و ده مرتبه اندازه قطر خودش دور شده است

و قطر ماه را سه هزار و چهار صد و هفتاد و پنج کیلومتر نوشته اند

| |
|---|
| ۳۴۷۵ |
| ۱۱۰ |
| ۳۴۷۵ |
| ۳۴۷۵ |
| ۳۸۲۲۵۰ نتیجه |

فاصله ماه از زمین در حد وسط سیصد و هشتاد و پنج هزار و کسری کیلومتر است
نیست تقریب زیرا آنچه را که حساب نباید [illegible] و متفقه منقح فاصله بعید
دارد مطابق کتب نجوم) ملاحظه [illegible] دارالترین عالم این عصر حد وسط فاصله
حقیقی نود و شش هزار کیلو [illegible] سیصد و هشتاد و چهار هزار کیلومتر است

[illegible]



سجع مهر بعضی از سلاطین به ترتیب

بنده شاه ولایت عباس (شاه عباس اول)

بنده شاه دین سلیمان است (شاه سلیمان صفوی)

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا بنام نادر ایران قرار داد خدا
(نادر شاه افشار)

ابراهیم عبده محمد (آقا محمد خان قاجار) افوض امری الی الله عبده محمد

قرار دولت گرفت شاه زمانه فتحعلی (بنام فتحعلی) گرفت خاتم شاهی به قدرت ازلی
(فتحعلی شاه قاجار)

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد شکوه ملک و ملت رونق آیین دین آمد
(محمد شاه قاجار)

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
ناصرالدین شاه قاجار

در سپهر [illegible] فتح و ظفر همعنان آمد گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شاه

ستون تیغ بزد به عون الهی محمد علی خاتم پادشاهی

[illegible]

خزانه یزدان آشته آرا ملک از عدل و داد خاتم شاهی سلطان احمد قاجار داد

une belle femme plait aux yeux
une bonne femme plait au coeur
l'une est un bijou
l'autre est un tresor

Napoléon

ناپلیون بزرگ میگوید

زن مقبول اسباب خوشی چشم است
زن خوب مایهٔ مسرت قلب
یکی زینت و جواهر است
دیگری گنج

[illegible]

---





شاردن سیاح بسیار فهیم فرانسوی که
در این جنگ [illegible] از [illegible] در باب
[illegible] نوشته ترجمه [illegible] نوشته (۸۱
[illegible] در عمارت [illegible] موقوفات اصفهان
به دیوار طالار این عبارت را نوشته اند
(دو قرن [illegible]
[illegible]

۲ شوال ۱۳۲۷
۳ فروردین [illegible]

از فرخی علیه الرحمه

ببخشش هر آنکس که جوید سپاس — نخواند بخشنده یزدان شناس
ستاننده کو ناسپاس است نیز — سزد گر ندارد کس او را بچیز

[illegible]

گر تو هشیاری و عاقل [illegible]

یا در $\frac{2}{5}$ سرباز ... که با او همراه بودند رخصتی داد که با $\frac{1}{3}$ ...

... نسبت فرستاد $\frac{1}{3}$ ... باقی ... پس بقدر $\frac{1}{3}$

... به برادرانش رسید آنوقت ... سرباز ... ۳۰۰ ... از

ابتدا چند سرباز داشته ——— مسئله را از این طور ... میشود

$$\frac{2x}{5} + \frac{3x}{20} + \frac{9x}{40} + 300 - \frac{9x}{120} = x$$

حل مسئله

$$\frac{48x}{120} + \frac{18x}{120} + \frac{27x}{120} + \frac{36000}{120} - \frac{9x}{120} = 120x$$

$$48x + 18x + 27x - 9x - 120x = 36000$$

$$36x = 36000 \quad \begin{array}{|l} 36 \\ \hline 1000 \end{array}$$

عده سرباز همراه ... صحیح ...

حل این مسئله طور دیگر ——— ... آخر ... عده سربازها را $x$ فرض میکنیم آنوقت $\frac{2x}{5}$ عده سربازانی خواهد بود که ... برای ... $\frac{1}{3}$ ... اول ... پس $\frac{2x}{5}$ را از عده تمام سرباز که $\frac{5x}{5}$ است کم میکنیم میماند $\frac{3x}{5}$ و $\frac{1}{3}$ $\frac{3x}{5}$ میشود $\frac{3x}{20}$ برای ... $\frac{1}{4}$ ... اول ... از ... $\frac{3x}{20}$ از $\frac{3x}{5}$ ... میشود $\frac{9x}{40}$ و $\frac{1}{3}$ ... میشود $\frac{9x}{40}$ ... $\frac{9x}{40}$ است حال $\frac{1}{3}$ ... $\frac{1}{3}$ ... $\frac{9x}{40}$ میشود $\frac{9x}{120}$ ... بعد از ... مسئله ... 

$$\frac{9x}{40} + \frac{9x}{120} = 300$$

... ۱۲۰ ... $\frac{27x}{120} + \frac{9x}{120} = \frac{36000}{120}$

نتیجه $36x = 36000$

$$36000 \begin{array}{|l} 36 \\ \hline 1000 \end{array}$$



une vertu portée a l'exès se change en vice

یک صفت خوب را از اندازه خارج نه مبدل به عیب میشود

از کلام کنت دوسگور

Comte de Ségure

[illegible]

از دو قول خویش نهان خواهی گشتن

تا زلب تو بوسه زنم جوش نخواهی

(... از ...)

les mortels sont égaux ce n'est pas la naissance / c'est la seul vertu qui fait leur differance

انسانها با هم مساوی هستند اختلاف از حیث تقوا و فضیلت است نه از حیث حسب و نسب (ولتر)

پدری ۳۲ سال دارد و پسرش ۱۱ سال چند سال دیگر سن پدر مضاعف
سن پسر میشود ـــ در ابتدای نظر چنین بنظر می‌آید که چون هر قدر بر سن
پدر افزوده شود بر سن پسر) افزوده میشود پس همیشه همین تفاوت سن
حالیه را خواهند داشت یعنی حالا که بطور تقریب سن پدر چهار مقابل سال
پسر است همیشه چهار مقابل خواهد بود (؟) این مطلب را بعد رفع
میشود اگر توجه کنیم آن شود چند سن را درک میکنید ـــ برای حل مسئله
فرض میکنیم ان سالی که سن پدر ضعف سن پسر میشود عدد x است لهذا میگوئیم
سن پسر با اضافه این سال مجهول یکی مقابل است باید مساوی شود
با سن حالیه پدر با اضافه این عده سال مجهول و معادله بسته میشود بطور

$$2(11+x) = 32+x$$

عدد خارج پرانتز را در جمله‌های داخل پرانتز ضرب کنیم لهذا
استطور میشود

$$22+2x = 32+x$$

معلوم و مجهول را یکطرف میبریم استطور

$$2x - x = 32 - 22$$

$$x = 10$$

پس معلوم است ۱۰ سال دیگر این واقعه روی میدهد یعنی پس از
۱۰ سال سن پدر میشود ۴۲ و سن پسر ۲۱ که دیدیم
سن پدر ضعف سن پسر است

---



اگر بخواهیم فاصله میان دو شهر را از حیث زمان معلوم کنیم باید گرانی
قاعده میشود که خوانند استفاده کنیم ـــ چون ۳۶۰ درجه زمین
در ۲۴ ساعت بطور تقریب ... یعنی یک درجه در چهار
دقیقه زمان یک درجه است از ... درجه کره زمین بگیریم باید داشتن
تفاوت وقت فاصله معلوم میشود ـــ مسئله اگر ... در ۹ دقیقه
و ۲۱ ثانیه ... پس ... از حیث زمان عبارت است ...
... ۹ دقیقه و ۲۱ ثانیه ... ساعت ... ۱۲ ظهر
اگر ... ۹ دقیقه و ۲۱ ثانیه بعد از ظهر ...
این ... بعد بسته میشود ... دقیقه را ... ثانیه ...
... ۱

۹ دقیقه × ۶۰ = ۵۴۰ ثانیه + ۲۱ = ۵۶۱ ثانیه

۲۴۰ ۱۱۱

۵۶۱ x

$$x = \frac{111 \times 561}{240}$$

| | |
|---|---|
| ۵۶۱ × ۱۱۱ = ۶۲۲۷۱ | ۶۲۲۷۱ ÷ ۲۴۰ = ۲۵۹ |

۲۵۹

فاصله استطور در آمد ... و ... دیگر
آنچه این دو شهر باید در جهت شرق یکدیگر باشند تا تفاوت زمان داشته باشند
واقع در شمال و جنوب تفاوت وقت ندارند

[illegible]

مرسوس

کاغذ اسپید

چنین نوشت ... نظر

این نوشته خوانده ...

[illegible]

اگر چه ... باشد ... [illegible]

۱۴ شوال ۱۳۴۷

۶ فروردین ۱۳۰۸ شمسی

حسینعلی میرزا ... نوه دختری

مرحوم اعتضاد السلطنه ...

حسینعلی

[illegible]

٨

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥٢٤

در جواب سؤال از طهارت شراب یا نجاست آن

عریضه که مولانا محمد امین استرابادی بنواب اشرف نجف مکان شاه عباس نوشته

داعی دولت بی‌بدل بعرض میرساند که مذهب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل که شیخ جمهور اهل سنت اند آنست که خمر حرام و نجس است و در زمان ائمه معصومین

صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نیز فقهاء [illegible] که خمر حرام است تا آنکه بعد از سفره که شخص خمر خورده و در جانب

دیگران سفره طعام خورده [illegible] لکن اکثر احادیث ائمه معصومین صحیح است در آنکه خمر پاک است و نماز

میتوان کرد در جامه که خمر در او ریخته باشد و بعضی از احادیث ائمه معصومین موافق مذهب ابوحنیفه است که [illegible]

شد و ائمه معصومین از [illegible] تقیه صریح فرموده اند و آنچه علماء [illegible] در زمان غیبت صغری ضبط شده بعد از زمان

[illegible] العصر الا ان صلوات الله و سلامه علیه [illegible] مذکور است که هر مسئله که در آن فتاوی مختلفه

از ائمه صادر شود باید که فتوای که موافق فتاوی اهل سنت است حمل آن بر تقیه کنند و عمل بآن نکنند و عمل کنند بآن فتاوی

که مخالف فتاوی فقهای اهل سنت است پس معلوم شد که [illegible] ائمه معصومین که خمر پاک است و نماز در جامه که خمر

بر او ریخته باشد جایز است و ابن بابویه [illegible] از زمان [illegible] شده در کتاب علل حدیث صحیح صریح در طهارت

خمر صریح در آنکه در جامه که خمر بآن ریخته باشد نماز جایز است از حضرت صادق نقل فرموده اند و مذهب

اما مذهب [illegible] است که خمر پاک است [illegible] مذهب شیخ مفید نجاست خمر است و شیخ طوسی شاگرد و تابع ایشان است

دیگر که بعد از شیخ طوسی [illegible] تابع شیخ طوسی شده اند تا زمان شهید ثانی [illegible]

در این نقل فرموده اند [illegible] تقلید شیخ [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible] که دلالت بر طهارت خمر میکند حمل بر تقیه کرده اند [illegible] که احادیثی که دلالت بر نجاست

خمر میکند موافق اقوال اهل سنت است [illegible] خاطر اشرف [illegible] اهل سنت و بعضی [illegible] الائمة

سلام الله علیهم نقل میشود [illegible] کتاب منهاج [illegible] کتب اهل سنت است [illegible] مذکور است که اجمع الائمة [illegible]

علی نجاسة الخمر [illegible] کتاب علل و کتاب کافی و کتاب محاسن و کتاب [illegible] و کتاب قرب الاسناد

و کتاب من لا یحضره الفقیه [illegible] احادیث [illegible] نقل احادیث از کتاب کتاب الاحکام

که مؤلف آن رئیس الطایفه است [illegible] کتب احادیث مصنف شده و رئیس الطائفه

[illegible] فرموده اند که جمیع احادیث که [illegible] کرده و عمل کرده ایم از اصولی اخذ آن کرده ایم که از معصوم

[illegible] بعد از [illegible] احادیث [illegible] شده [illegible] کتاب تهذیب

حکم [illegible] است قلت للصادق ع ان اصاب ثوبی شیء من الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا باس ان الثوب

ندارد

لا یسکر و نیز مذکور است سئل رجل اباعبدالله ع عن الرجل یشرب الخمر ثم یمجه من فیه فیصیب ثوبی فقال ع لا باس

و نیز مذکور است قلت لابی عبدالله ع رجل شرب الخمر فبصق فاصاب ثوبی من بصاقه قال ع لیس بشیء و نیز مذکور

است ان علی بن مهزیار [illegible] قرات فی کتاب عبدالله بن محمد الی ابی الحسن ع جعلت فداک روی زرارة

عن ابی جعفر و ابی عبدالله ع فی الخمر یصیب ثوب الرجل انهما قالا لا باس بان یصلی فیه انما حرم شربها و روی

عن زرارة عن ابی عبدالله ع انه قال اذا اصاب ثوبک خمر فاغسله ان عرفت موضعه و ان لم تعرف موضعه فاغسله کله

و ان صلیت فیه فاعد صلوتک فاعلمنی ما اخذ به فوقع بخطه ع و قرأته خذ بقول ابی عبدالله ع و نیز در احادیث ائمه

هدی ع وارد شده که در هر مسئله که دو حدیث مختلف از ائمه باشد [illegible] عمل کنید بحدیثی که [illegible]

که خذ بقول ابی عبدالله اشاره بان باشد و ممکن است که آن بر تقیه باشد والله اعلم بحقایق الامور

خدایگانا از پرتو عنایت تو | چو آفتاب بهر شهر و قریه مشهورم
بر حضور و ولایت بدل نهادم روی | گواه نیست بغیر از خدا و دو خشنودم
لبان خضر نسب ۳۰ تا ابد بغیرم اگر | کفن نباک و دست زنده و زنده درکیم
صبح فرخ بیم قیام مقام شهید و محمود | بهجو دلی ناب مشتاب زنبورم
اگر قریب شوم بر درش چون کرباس | چو گردش فلک از تو میکند دورم
ولی لکا شاه توباطبع جواب | چنانکه من بشناسند مست و مغرورم
چو باز هم بگجز شه چون سلطانم | چو جانم بدید بسخت چون سقنقورم
ولی علم توام لور وزرا و تو | نه لعبت شده و بکنم نه مرده و اپورم
چنانکه شیم ز لباب مرنجوی | شراب عقلی از ساتکین بلورم
چو پاک ده ... | ورای گنجید ... ساله مقدورم
هزار حیله بعطار کردم تا گفت | که امرار ملک داده بنده مامورم
و یا ز خاصه حضرتت ... | عطا شود بمن امکان بقدر مقدورم

ستوده باز دوی و الای سلطنت فرات | در ازل ای عرش توئی ... تا ابدم
مراد فاش بملک آ الفرات سیاست تو | چو چرخ جهانک درست از غم زنستادم
جوان بدم ... و چند ناتوان شده‌ام | برون کشیده کشف شاعران تا ازل
همین سبکم از دو دمان ملک کرا | خلاف حزن ... باجلای عقیق
ولی علم توام عرض ... | که دل توانه تبریزم نه لولد
کنون عطا کنی فرمان ... | پس از میان تبریز تبلکای حرفی

و از ابیع تو تا بد بهر بلد دورم | زمانه که نیست شر ابر انگورم
چگونه دل نه دو ... تحکیم ستورم | چگونه گویم ... کنیت و محجورم
از این سبب ز نظر خلق مستورم | بدان شاه بدر کوه للشعر شاهدورم
تمکین ... ز رحمت مغفورم | اگر حیات شیوه کاسهای فغفورم
نه ز منصور ... بازورم | که بر ... بود سپاهان کافورم
... ... بکلم ... | ... ... ... و ... دورم

ابن یمین

۱۲۹۷

[illegible]



[illegible]

۲۰ شعبان المعظم [illegible]

۱۲۹۱

[illegible]

لیت سیکن یکی از شهرهای [illegible] است سابقاً [illegible] که پایتخت لیت سیکن [illegible]

اکنون [illegible] جزء دولت آلمان شده و این شهر در تمام دول معروف است در طبع کتب مختلفه در اهم

و هریان در این شهر بهتر از سایر بلاد اتفاق میشود چنانکه معجم البلدان [illegible] از آنجا [illegible]

و در آن شهر رسم بعضی است که چهل روز بازاری دارند مثل بازار مکاره از تمام ممالک [illegible]

در آن شهر جمع آورند و بیع و شری [illegible] اکنون نیز آن بازار منعقد میشود در بیرون [illegible] مکاره

حالیه [illegible] آنکه قسمی از چای [illegible] در ایران چای [illegible] میگویند چون از آن بازار خریده میشد

و [illegible] معروف شده چنانکه چای معروف [illegible] در بازار مکاره [illegible]

فروش شده چای آنکه [illegible] وارد و [illegible] چای از چین و مشرق [illegible]

۱۸۷۸

و در این ماه که [illegible] شخصی از اهل لیت سیکن [illegible] بر [illegible] آلمان [illegible]

گرفته [illegible] که تحقیق [illegible] در این ماه افتتاح اکسپوزیسیون پاریس شده و ماه قبل

۲۰

موکب شاهنشاهی [illegible] فرنگستان رفت [illegible] جمادی الاولی ۱۲۹۵

[illegible]

۱۲۹۷

۵۴۱

[illegible]

۱۲۹۱

۵۲۳

در ماه رجب سال هزار و دویست ... [illegible] حضرت مستطاب اشرف امجد اکرم اعظم والا ... [illegible]

السلطنه ... [illegible] ... مشرف ... [illegible] ... نوشته ... [illegible]

مبارک ... [illegible] ... سنگ قبر ... [illegible]

تا شاه ... [illegible]

این ... [illegible] ... از روز ... [illegible]

این ... [illegible]

... [illegible] رباعی ... [illegible] گفته است

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] رباعی خیام

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

۵۲۴

## بودها

این اسم مخصوصاً علم است از برای شخص ... وضع مذهب بودهیه نموده و کلمه بوده که معنی آن ... [illegible]

لغت سانسکریت ... [illegible] ... در اصل لغت ... [illegible] ... مذهب بودهائیان ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

ریاضت و فکر و ذکر گذاشت و باسم سالکیان [illegible] مسمی گشت که معنای خود [illegible] سالکیان است مفارقت از احوال دنیوی که زمانیا
تربیت عصر [illegible] که آن [illegible] نباشد [illegible] هر چند سعی کرد که او را نجات [illegible] باز اوراد و سعی که
[illegible] گفت که عجب [illegible] و [illegible] نقطات [illegible] که عقد [illegible] بدنم [illegible]
بخواطر [illegible] میانند و [illegible] یافتن راه نجات از این نکبات و صدمات ندارم و محض تحقیق و تحصیل
این معرفت است که ترک عیال و خانمان کرده ام ابتدا [illegible] بنای تلمذ و تحصیل گذاشت و از این تحصیل
نظر [illegible] نیابد و معنی اینکه من تعب ریاضت کشیده اند با هیچ [illegible] حکیم [illegible] گشت و تحقیق [illegible]
ریاضات متحمل [illegible] تقدس [illegible] بسیار مردم معاودت نمود و نجات
فقر و گدائی [illegible] بوده همان وقت بر [illegible] اصحاب گشت [illegible] ترک رفت و او این اصحاب و [illegible]
پنج نفر [illegible] بودند [illegible] و معنی عمل [illegible] ریاضت [illegible] بود بوده اول و [illegible]
در این [illegible] خدا اهل [illegible] و اضح [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] است [illegible] اقتدا ایشان [illegible]
ایشان [illegible] ما بین مردم از غنی و فقیر [illegible]
[illegible] تمام مردم [illegible] حاصل است و [illegible]
[illegible] علما [illegible] طبقات مردم [illegible] غنی و فقیر [illegible]
[illegible] و کل [illegible] و طبقات [illegible] کمال [illegible]
[illegible] است که [illegible] دین [illegible] مقتضی آن [illegible]
مسلم [illegible] است [illegible] دین [illegible] هیچ فایده [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] و هیچ [illegible] شاه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مخالفت شدید [illegible]
[illegible] حضرت مسیح [illegible] مطالب [illegible]
[illegible] اسهام [illegible] علم [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible]
[illegible] ممکن نباشد [illegible]
عادت که در مقام اثبات دین [illegible] باشد [illegible] جواب [illegible] اصحاب [illegible]



[illegible] اعمال [illegible] احکام [illegible] مردم از [illegible]
[illegible] استقام [illegible] است اول [illegible] ثانیا [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible]
از اعتقاد کامل [illegible] کامل [illegible]
کمال [illegible] معاد [illegible] بمقام [illegible] و اصل [illegible]
[illegible] حکم [illegible] است [illegible] اول [illegible] ثانیا [illegible]
حکم [illegible] دیگر است [illegible] بواسطه [illegible] دنیا [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ثانیا [illegible] ثالثا [illegible]
[illegible] بوده [illegible] و کریم بوده [illegible] فقرا و ضعفا [illegible]
[illegible] و [illegible] مردن [illegible]
[illegible] والتماس [illegible] ثانیا [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] طفل [illegible] که [illegible]
[illegible] خانه [illegible] است [illegible]
احیا [illegible] عاقبت [illegible] هیچ خانه [illegible]
[illegible] ما بین جمیع مخلوقات [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] شریعت و طریقت [illegible]
[illegible] ما بین [illegible]
[illegible] بودند [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] کنند [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] ایشان گفت [illegible]
[illegible] نجات [illegible] نجات [illegible]
[illegible] نجات [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] جواب [illegible]

ما قبل از آنکه احوال و اعتقادات ملک تبت شود عمده تصرف قطعات بدنش تا اعماق خواستهم که می خواست از آن داشته باشد تعبیر از تاب
او سلطان کان باپا با صنعتی عریض اتباعش جمع کرده تا احکام مذهبش را معین سازند و تمام مضامین او را شکل درعقد کرده در نفوذ حرف
حفظ نگاه داشتند ولی چون بعد از آن تاویلات مختلف در میان مردم عمده احکام پیدا شد سلطان از کامقارن سال
۲۰۰ قبل از حضرت مسیح فرمان داد هزار نفر عالم از کابران مذهب را که حاضر بودند تا همه کتاب‌ها مجدد تعلق بر بودها است الیوم
نگارند و از تفصیل حالات امور حیات و مضامین و روایات و اخبار یک حصه عمده که تنها مذکور است کنارند و تصرف کرده و
چنان میباشد ترجمه آن همین کتاب است مترجم کتاب بودها از ترجمات ثانی به دوات انگلیسی داده شد که بر تاریخ جمله
شده با شروح و تفسیر اقالیم ثانی و این یک نسخه در صد و سه صد و قحط و نقل بانگلیسی شد و مرکب اند و هزار جلد است
و مجموعه ایجاد از آنها در کتابخانه‌ها باید طاقچه به طول سه ذرع لازم است مذهب بودها در حدی بخارج هندوستان نمود
و انتشار وی اول در جزیره سرانذیب و کشمیر بود و قریب به سنه اول بعد از حضرت مسیح علمای سراندیب را از انبیاء را
از ماه هشتم الی نهم تاریخ عیسوی و بنا بر قول بعضی که ظاهر اقرب به صواب است از اوایل ماه هشتم در هندوستان وجود گرفتم
بنیاد این مذهب نسبت به بودها و ادیان ایشان بر حفظ بدن و همین قتل محبوس شده بودند یا از دین خود
نکرده و یا راه غربت پیش گرفتند دین بودها مانند سایر ادیان چند نفر اقسام یافته است اختلاف آنکه
اقوال مصنفین و سیاحان ملاحظه میشود بدین سبب است که بعضی از بودهاشان مملکت گفتگو میکنند و برخی از بودهاشان
مملکتی یک یا از فرقه ایکه به انقریب حصه کرده نفوس ۰۰۰۰۰ ۳ میباشند مذهب کرده در ممالک مختلفه
و جنوب و شرقه اسیا پراکنده از مخصوص در ممالک تبت و چین و ژاپن و هندوستان و جزیره سراندیب و نیز در ممالک
سیان و سیام و انام و سایر ولایات و همچنین در جنوب دنیا و در قبایل مغول که در ممالک روسیه و شمال چین
این مذهب شایع است در ژاپن بودها باسم شاکیا موتی و در تبت بر کوتاما و در چین برفو در هندوستان
بر شاکیا موتی موسوم است در تبت که مقر خلیفه دین بودها میباشد بنا بر احکام تناسخ روح جانشین سلطان
و روح خلیفه سابق در خلیفه لاحق میدانند لهذا همینکه خلیفه از دنیا رحلت نمود بزرگان دین جمع میشوند و با اعتقاد خود
به واسطه الهامات و علامات روحی مراقب و کشف میباشند طفلی را که تحصیل ایشان روح لاما که گذشته در قالب آن جای گرفته و از آن
وقت بعد خلق او را استادی میکنند و کل امور ملتی مذهبی باسم او جاری میشود و جمع کثیری از فرقه بعزم زیارت
حضرت وی از تمام ممالک بودهاشان بآن سرزمین میآیند باوجود این در مذهب بودها تناسخ را عمده بقا است که
گویند ارواح گناهکاران بصورت حیوانات پست مسخ میشود تا به درجه کمال برسد و چون بآن درجه رسید در
عالم انقطاع و عالم خارج که در آن سمت عالم بودن واقع است متوقف میشوند و همچنین ارواح انسان چون از
انطباعات واقعه میباشند و لکن چون روح انسان فقط آزاد و فاعل مختار است لهذا قابلیت ترقی و تنزل الصعاد
بامداد و امداد روح حصه بنا بر اعمال که از آنها ناشی میشود جاه میابند و ارواح چون بسبب شدت معاصی که از آنها
سرزده بود چون جبانت خواهند آمد و صواب و گناه امری داده و سیاست کرده میشود بطریق مسخ مکرر چه هر





روی زمین و هوا اسمانها و دوزخ انسان معین شده که میدود و به لطف بالکرد و وجود سابق خود گذشته و آنچه
مدارج دنیا میکا ود در عالم دیگر خواهد بود و بعد بیم از این قرار عقوبات موقته و اجلاد دائمی داشته کلیا
اتباع مذهب او را اعتقاد بر این است که مادر بودا الهی و معصوم میدانند و او را به نظر و اشرف و اعظم موجودات
میخوانند و آنکس که باید بعد از او بیاید مشکلات است که بودهای حقیقی او است و در اخر الزمان ظاهر خواهد گشت

علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه در ذکر اخبار امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از ابو حاتم نقل می‌کند
در خصوص وی در موالات اهل بیت و مودت اولی القربی دلالتی صریح دارد که
ابو الصلت هروی گفت وقتی که علی بن موسی صلوات الله وسلامه علیه وارد شهر نیشابور شد من ملازم رکاب
وسعادت اندوز خدمت آنحضرت بودم همگی طبقات علما و محدثین بلد چون مژده آن خبر مسرت اثر شنیدند
برای استقبال و پذیرائی آنحضرت از هر طرف شتافتند وقتی موکب همایون آنحضرت به چهار سوی شهر رسید
جمعی از مشایخ اخبار بر دور دواب جلالتش برآمدند لجام بغله شهبا که حضرت بر آن نشسته بود بدست گرفتند
و آغاز التماس و ضراعت نموده عرض کردند ای فرزند رسول ترا بحق آباء طاهرینت سلام الله علیهم سوگند میدهیم
که بر ما جماعت محدثین منت گذار و از احادیث و اخبار که از پدران بزرگوارت شنیده حدیثی روایت فرمای
تا ما آن حدیث را بی توسط دیگری از تو شنیده بر خلاف روات از آن معجز بیان تو روایت کنیم و بدین زینت عظمی
بر جمیع مشایخ و جمهور محدثین افتخار آوریم حضرت مسئول آن جمع قرین قبول ساخت و فرمود

حدثنی ابی العدل الصالح موسی بن جعفر قال حدثنی ابی الصادق
جعفر بن محمد قال حدثنی ابی باقر علم الانبیاء محمد بن علی قال
حدثنی ابی سید العابدین علی بن الحسین قال حدثنی ابی سید
شباب اهل الجنة الحسین بن علی قال سمعت ابی
سید العرب علی بن ابی طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
یقول الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان

چون



چون این حدیث مبارک با همین اسناد عالیه بسمع ابو حاتم سجستانی رسید گفت
لَوْ قُرِئَ هٰذَا الْاِسْنَادُ عَلٰی مَجْنُوْنٍ لَبَرِئَ مِنْ جُنُوْنِهٖ
یعنی این حدیث مقدس را شرافت سند بمقامی است که اگر بر مجنونی خوانده شود البته از عارضه جنون خلاص یابد
هم علی بن عیسی گوید عبد الرحمن بن ابی حاتم سجستانی از پدرش ابو حاتم نقل کرده که من خود این را بتجربه کردم
و این خبر با سند شریف بر مصروعی خواندم در حال بهوش آمد و از حالت صرع افاقت یافت
و نظیر این حدیث است در خواندن با سند حدیث شریف ولایة علی بن ابی طالب حصنی و آن حدیث شریف مشهور است
سید نعمت الله جزایری گوید اگر کسی این حدیث شریف را با روات روی الصدوق علیه الرحمه ... بر
مریض بخواند شفا یابد و بر مصروع بدمد افاقه پدید کند ظاهرا در حدیث ... ملفظ مریض ...

و آن حدیث این است
روی الصدوق علیه الرحمة فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام
قال حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسینی قال حدثنا محمد بن
ابراهیم بن محمد الفزاری قال حدثنا عبد الله بن بحر الاهوازی قال حدثنا ابو الحسن علی بن عمرو
قال حدثنا الحسن بن محمد بن جمهور قال حدثنا علی بن بلال عن علی بن موسی الرضا علیه السلام
عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب علیهم السلام
عن النبی صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال
یقول الله عز و جل ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی
و در روایت دیگر امن من عذابی نیز وارد است
در روز پنجشنبه ... شهر ربیع الثانی مطابق سال هزار و سیصد و ... هجری ... باتمام رسید

تفصیل شاردن سیاح فرانسوی در کتاب سیاحت نامه خود از عید قربان و شتر قربانی در ایران

مفصل است نوشته چون خالی از مزه نبود سعادت الملک میرزا رضا خان ترجمه کرده در این مجموعه ضبط شد

در شهرهای بزرگ ایران قربانی بزرگی علاوه بر آنچه گفتیم هست آن شتر است و آن چنین است که هر کس خودش [illegible]

هر تمام اعیان و چاکران دربار در خدمت شاه سلیمان صفوی حضور داشتند در روز عید اضحی [illegible]

شتری از اصطبلات شاهی گرفته بدست اهل محله اصفهان که محله آن گران گویند می سپارند و در سه روز [illegible]

شتر قربانی بدست اهل آن محله سپرده میشود و یک خانواده در آن محله است که آن شتر را باید توجه و نگاه داری بکنند

تا عید قربان برسد و نه شب روزها را در محله ها میگردانند و شبها را بمنزل امیر میبرند سر و گردن شتر را زینت داده [illegible]

در محلهای شهر جمع شده با ساز و نقاره در محله ها میگردانند و در خانه بزرگان میبرند تا طایفه انعام دهند [illegible]

و مردم کوچکی و گلاب بر سر آن شتر می پاشند و علف میدهند و بعضی موی شتر را جهت تیمن و تبرک میکنند

و دکانها [illegible] و بهمراه این شتر هستند و کلاهها میبرند [illegible] گردانیدن شتر [illegible]

و در روز عید قربان در میدان وسیعی از بیرون شهر آن را قربانگاه میگویند میبرند و در آن میدان [illegible]

[illegible] و در اطراف خانه و باغات دارد و در آن سال که من در اصفهان بودم [illegible] جمیع رجال دولت

شاه سلیمان قریب سه ساعت از روز رفته با تاج مکلل [illegible] رفته شتر را خوابانیده

در مقدم رکاب بعضی از امرا با لباسهای فاخر ممتاز [illegible] و [illegible]

سرش را بسوی قبله گذاشته چند نفر سر و پای شتر را گرفته و با طناب محکم بسته [illegible]

دیگر طرف آنکه پادشاه با [illegible] نیزه سواره در یک سمت ایستاده پس از آنکه [illegible]

کلانتر شهر سواره نزدیک شتر آمده یک نیزه [illegible] زینت داده [illegible] در دست کلانتر میدهند

کلانتر آن نیزه را در شانه چپ شتر زده و باز بلند [illegible] پادشاه و خلق [illegible]

تا [illegible]



[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] موافق کلام الله مجید [illegible] قربانی [illegible]

عبد المطلب [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] مؤلف شاردن [illegible]

[illegible] ١٢٩٧ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۹۶

بنده شاه ولایت [illegible]

۱۱۳۷

الله تعالی

حکم جهانمطاع شد [illegible]

[illegible]

صفر المظفر سنه ۱۱۳۹

[illegible]



[illegible]

۱۲۹۲

[illegible]

هو الله

[illegible]

۱۲۹۲

۱۲۹۲

۱۸۶۰ میلادی

[illegible]

وقال ابو جعفر عليه السلام وجد على عهد امير المؤمنين عليه السلام
رجل مذبوح في خربة وهناك رجل بيده سكين ملطخ بالدم
فاخذ ليؤتى به امير المؤمنين فاقر انه قتله واستقبله رجل
فقال لهم خلوا عن هذا فانا قاتل صاحبكم فاخذ ايضا
واتى به مع صاحبه الى امير المؤمنين عليه السلام فلما دخلوا
عليه قصوا عليه القصة فقال للاول ما حملك على الاقرار
قال يا امير المؤمنين اني رجل قصاب وقد كنت ذبحت شاة
بجنب الخربة فاعجلني البول فدخلت الخربة وبيدي سكين
ملطخ بالدم فاخذني هؤلاء وقالوا انت قتلت صاحبنا
فقلت ما يغنيني عن الانكار شيئا وههنا رجل مذبوح
وانا بيدي سكين ملطخ بالدم فاقررت لهم اني قتلته
فقال عليه السلام للآخر ما تقول قال انا قتلته يا امير المؤمنين
فقال امير المؤمنين ع اذهبوا الى الحسن ابني ليحكم بينكم فذهبوا
اليه فقصوا عليه القصة فقال عليه السلام اما هذا فان كان
قد قتل رجلا فقد احيى هذا والله عز وجل يقول ومن احياها
فكانما احيا الناس جميعا لا شيء على احد منهما شيء وما يخرج الدية
من بيت المال لورثة المقتول

Castor

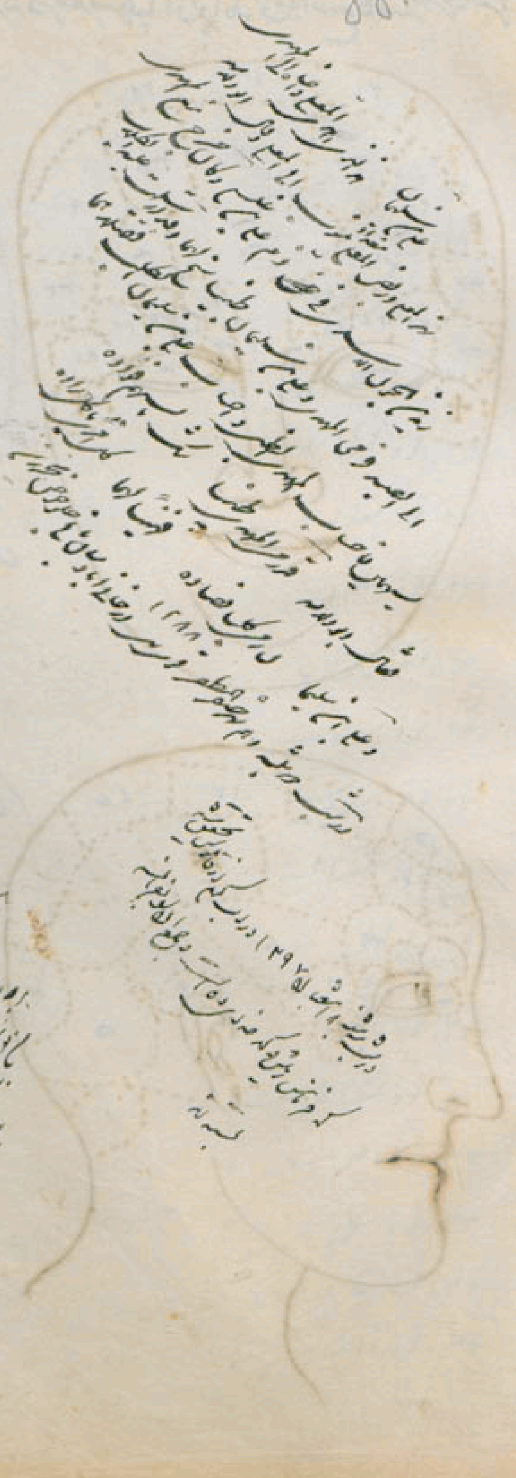



## باب المياه المنهي عنها

علي بن ابراهيم عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن ابي عبد الله عليه السلام قال نهى رسول الله
صلى الله عليه وآله عن الاستشفاء بالحمات وهي العيون الحارة التي تكون في الجبال التي
يوجد منها رائحة الكبريت فانها من فوح جهنم   عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد
عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان نوحا
لما كان في ايام الطوفان دعا المياه كلها فاجابت الا ماء الكبريت وماء المر فلعنهما
محمد بن يحيى عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن محمد بن يحيى بن زكريا وعدة
من اصحابنا عن احمد بن ابي عبد الله عن ابيه جميعا عن محمد بن سنان عن ابي الجارود
عن ابي سعيد عقيصا التيمي قال مررت بالحسن والحسين صلى الله عليهما وهما في الفرات
مستنقعان في ازارين فقلت لهما يا ابني رسول الله افسدتما الازارين فقالا يا ابا سعيد
فسادنا الازارين احب الينا من فساد الدين ان للماء اهلا وسكانا كسكان الارض
ثم قالا الى اين تريد دواء اشرب من هذا المر لعلة بي ارجو ان يخف له الجسد ويسهل البطن
فقالا ما نحسب ان الله جعل في شيء قد لعنه شفاء قلت ولم ذاك فقالا ان الله تبارك وتعالى
لما آسفه قوم نوح فتح السماء بماء منهمر واوحى الى الارض فاستعصت عليه عيون منها
فلعنها فجعلها ملحا اجاجا   وفي رواية حمدان بن سليمان انهما قالا يا ابا سعيد تأتي ماء ينكر
ولايتنا في كل يوم ثلث مرات ان الله عز وجل عرض ولايتنا على المياه فما قبل
ولايتنا عذب وطاب وما جحد ولايتنا جعله الله مرا وملحا اجاجا   عدة
من اصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سنان عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام
قال كان ابي يكره ان يتداوى بالماء المر وبماء الكبريت وكان يقول ان نوحا
عليه السلام لما كان الطوفان دعا المياه فاجابته كلها الا الماء المر وماء الكبريت
فدعا عليهما ولعنهما

از [illegible] کافی در روز پنجشنبه
[illegible] رجب ۱۲۹۷
مطابق [illegible]

فی لغة عشوراء
عاشورا الیوم العاشر من المحرم [illegible]

شهر [illegible] ۱۲۹۳

موافق علم فرینالوجی قوای مختلفه که در مغز سر هیا شد از بر آمد کی مواضع کاسه سر ظاهر میشود

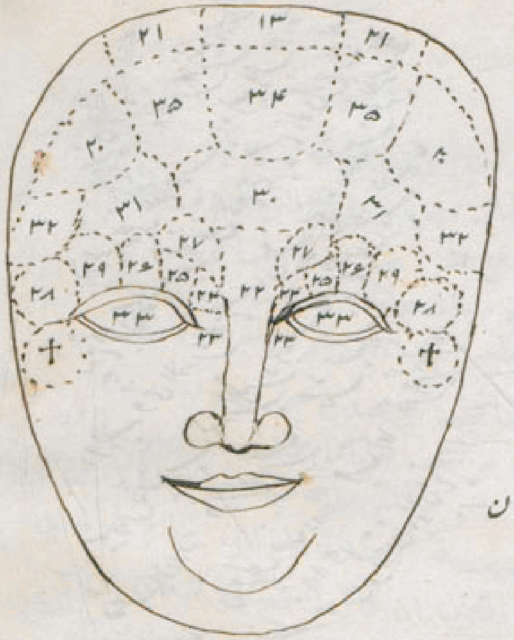

✝ قوهٔ حرص در غذا

۱ قوهٔ حرص مجامعت

۲ قوهٔ پرستش اولاد

۳ قوهٔ انس بوطن

۴ قوهٔ محبت ودوستی

۵ قوهٔ جنگیدن ومحافظت خود کردن

۶ قوهٔ فتنه وخرابی

۷ قوهٔ مزوّره

۸ قوهٔ حرص در مال دنیا

۹ قوهٔ چیزی ساختن وصنعتگری نمودن

۱۰ قوهٔ متکبره

۱۱ قوهٔ خودپرستی

۱۲ قوهٔ احتیاط

۱۳ قوهٔ نیکی

۱۴ قوهٔ حرمتداری ودینداری

۱۵ قوهٔ اصرار وابرام وسعی

۱۶ قوهٔ انصاف

۱۷ قوهٔ امید

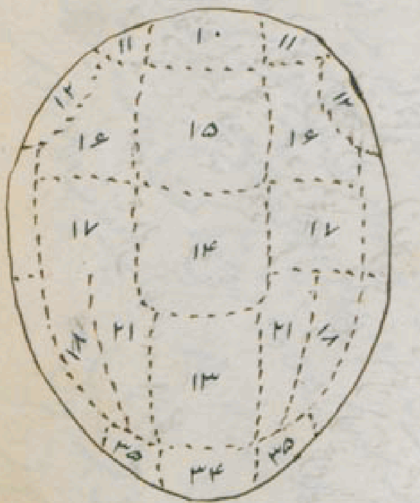

۱۸ قوهٔ مایله بعجایبات

۱۹ قوهٔ متفکره

۲۰ قوهٔ شادمانی

۲۱ قوهٔ مقلده

۲۲ قوهٔ ممیزهٔ اشکال

۲۳ قوهٔ معدله

۲۴ قوهٔ سنجیدن

۲۵ قوهٔ تشخیص الوان

۲۶ قوهٔ سیاحت

۲۷ قوهٔ مهندسه

۲۸ قوهٔ مشتقه

۲۹ قوهٔ ناظمه

۳۰ قوهٔ حافظه

۳۱ قوهٔ شناختن وقت

۳۲ قوهٔ اصوات

۳۳ قوهٔ متکلمه

۳۴ قوهٔ مقایسه نمودن

۳۵ قوهٔ ناطقه

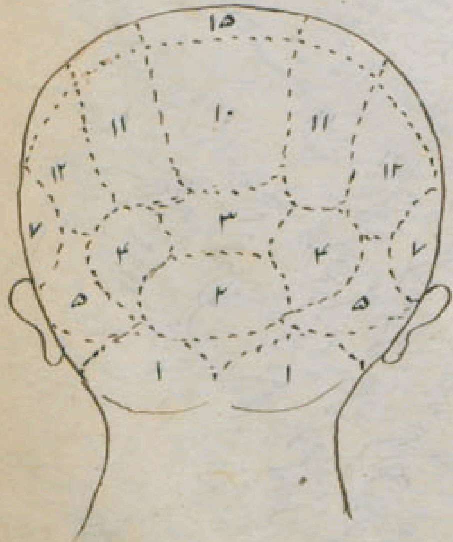

۵۵۴

ابوالقاسم [illegible] زبیر [illegible] کعبه

عبد الله [illegible] مروان [illegible] از خوردن [illegible]

چون [illegible] ترتیب [illegible] و عمارت [illegible]

بن ابوالعلا [illegible] سعد [illegible] زمان [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] آن که [illegible] قطع [illegible]

[illegible] آن کرده [illegible] عبد الملک [illegible] بن زبیر [illegible]

[illegible] عبد الملک [illegible] بقول [illegible] ابن زبیر خلیفه [illegible]

[illegible] معروف [illegible] ابوالقاسم بن خلیفه [illegible]

[illegible] طبقات [illegible] تصنیف [illegible]

[illegible] ۲۷ [illegible] عجیب [illegible]

[illegible] از ائمه [illegible] کعبه [illegible]

[illegible] بن جعفر [illegible]

[illegible] درعلوم و صنایع [illegible]

۸۸۸

صاحب کتاب تحفة الصالحین [illegible] معالجه اطفال است [illegible] و چند بار

[illegible]

و اگر [illegible]

[illegible]

تاریخ شب یازدهم محرم الحرام ۱۲۸۵ [illegible]

[illegible]



۸۸۹

[illegible]

چون در روز چهارشنبه ۶ [illegible]

شهر جمادی الاولی نواب اردشیر میرزا

مرحمت ایزدی پیوست این ماده تاریخ

در وفات او نوشته شد

نواب اردشیر میرزا مرده

۱۲۸۱

تاریخ دیگر

شهزاده اردشیر مرد

[illegible]

۱۹ شوال المکرم [illegible]

۱۲۹۳

وانا العبد [illegible]

[illegible] ۱۲۴۵ [illegible]

[illegible]

همی جواب مکان خاتم [illegible]

به بزرگی تو که [illegible] زنند

[illegible] کاموس و ملکت [illegible]

کو تیر تو رخش [illegible] کو دارم

[illegible]

[illegible] زد برای

١٢٧٩

[illegible] شنبه ١٩ ذی الحجه الحرام سنه ١٢٧٩ هجری مطابق [illegible] ١٢٦٣

[illegible] دوشنبه

[illegible]

در [illegible] از عجایب [illegible]

[illegible]

ابن جوزی [illegible] وقال الواقدی [illegible] سنان [illegible] وقيل شريف

[illegible] عمر بن سعد وقال [illegible] الى [illegible]

[illegible] عمر بن سعد [illegible] ابن زياد [illegible]

وذكر ابن سعد في الطبقات ان سنان بن انس [illegible] جاء الى باب

ابن زياد وانشد هذه الابيات [illegible]

[illegible]

حوال [illegible] روز [illegible] جول

که در شعر [illegible]

در [illegible]

[illegible]

الموروثات متوارث الامراض عدة حروفها ابجد المعديات وحروف جبر قدح

فی الاوزان والمقادیر فی اصطلاح الاطباء المن اربعة وعشرون اوقیة مائة وثمانون مثقالا مائتان وسبعون

درهما اربعون استارا الرطل اثنی عشر اوقیة تسعون مثقالا مائة وخمس وثلثون درهما

عشرون استارا الاوقیة عند بعضهم سبعة مثاقیل ونصف وعند بعضهم ثمان مثاقیل

احد عشر درهما ودانقان وقیل اثنی عشر درهما الاستار اربعة مثاقیل ونصف ستة دراهم

وثلثة ارباع درهم المثقال ستة دوانیق اثنان وسبعون حبة ثمانیة عشر قیراطا

ستة وثلثون طسوجا مائة وخمسون ارزة ثمانمائة خردلة الدرهم اربعة دوانیق اثنی عشر قیراطا

ثمانیة واربعون حبة اربعة وعشرون طسوجا ستة وثلثون ارزة مائة واثنان وتسعون خردلة

يجب ان يعتقد الطبيب ان في العالم خلاء مبثوثا في الابدان [illegible] الاجسام وان كان [illegible] الاقاويل

ومن [illegible] ارسطاطاليس [illegible] لا خلاء في العالم لا ثبوت في الاجسام ولا خارج من الاجسام وانه ليس وراء العالم خلاء ولا ملاء [illegible]

في مواضع كثيرة من كتبه [illegible] الطبيعي [illegible] القول في ذلك [illegible] الطبيعة حين بين ان حركة الجسم لا يحتاج الى الخلاء وان [illegible]

[illegible]



[illegible]

خفياء بالفتح والسكون وباء والف ممدودة موضع قرب المدينة اجرى منه رسول الله صلى الله عليه واله الخيل بالسباق

[illegible]

درشب سه شنبه [illegible] شهر ربيع الاول سنه ١٣٤٠ [illegible]

[illegible]

لا يسد الهواء جهاتها وهي مملوءة لم يتحرك الماء الذي فيها فاذا ترك الهواء احدث في ذلك المكان خلاء فتحرك الماء وخرج منها فمن هذا الوجه قد تبين
لنا ان العالم لو كان ملاء لا خلاء فيه لما تحرك الجسم البتة واستدل قوم بان قالوا لو امكن تكلف الكرة على الماء فينفذ فيصير داخل الكرة
ملاء من الهواء ولا يتحرك الماء ولا ينفذ اليها فان نحن جعلنا في الكرة ثقبا [illegible] الهواء الذي في الكرة فيتحرك الماء اليها ودخل فيدل ذلك
على ان الجسم لا يتحرك الا في الخلاء والعالم يتحرك فيه الاجسام الكثيرة فدل على انها تتحرك في خلاء وقال قوم ان العالم كله خلاء الا الموضع الذي يستقر
فيه الجسم وما بين كرة الارض الى كرة القمر خلاء والهواء ليس بجسم لان الجسم اما ان يكون ثقيلا او خفيفا او ملموسا والهواء ليس بشيء من ذلك فهو
لا يملأ المكان وليس بثقيل ولا خفيف ولا ملموس فجعلوا الملاء المكان الذي فيه الشيء الثقيل او الخفيف او الملموس [illegible]
فهو خلاء [illegible] بعض الاوائل [illegible] اصحاب [illegible] في الخلاء [illegible] ذهب بعضهم ان الخلاء مبثوث في الاجسام وليس في العالم [illegible]
والفرقة الاخرى زعمت ان العالم متناه وان الخلاء مبثوث حوالي العالم منه يتنفس جميع العالم ومعنى انه منه يتنفس ان الجسم
المتحرك يزاحم الجسم الذي يلقاه فيندفع من بين يديه ويدفع ما يلقاه من الجسم حتى يتصل بما هو خارج العالم من الخلاء وقال بعضهم ان [illegible]
الهواء والنار والهواء والماء او استحال هواء ازداد من المكان [illegible] ما استحال الى النار اضعاف لكثرة [illegible] يتوهم ان قطعا من الحجر
او [illegible] الماء [illegible] من الماء ثم استحال هواء فيعلم يقينا انه يزيد من المكان اضعافا كثيرة للموضع الذي كان فيه الماء فلولا ان
في العالم خلاء من اين كان يتسع الهواء الذي هو اضعاف الماء الذي قد استحال اليه وقال بعض المتاخرين انه لو كان جسمين يلتقيان فاما ان
يكونا متساويين في القوة على اختلاف قوتيهما او احدهما يغلب مع الاخر فلو كانا متساويين في القوة ينضغط احدهما الاخر فيخرج ما بين
اجزائهما من اجزاء الهواء او الماء او النار وان كان احدهما افضل من الاخر في القوة احال الاضعف الى طبيعته وجهة الاستحالة خلاف
[illegible] ذلك ما يقع ظرف واحد [illegible] وقد كان امتلا من احدهما [illegible]
على [illegible] سيار [illegible] جواب [illegible] وهو جواب طبيعي محض ورده ارسطاطاليس على من زعم ان العالم لو لم يكن فيه خلاء
ما كان يتحرك فيه الجسم بان قال لو كان في العالم خلاء لما تحرك فيه الجسم البتة من طريق انه اذا تساوت قوة المحيط من جميع الجهات
للجسم من الاجسام وجب بالاضطرار ان يسكن ذلك الجسم كما ترى من كرة الارض لما تساوت قوة المحيط وجب بالاضطرار ان يسكن ذلك
الجسم كما [illegible] في المركز والخلاء عنده لم [illegible] يتحرك فيه الجسم وهو سواء من جميع جوانب الجسم فيجب ان لا يتحرك الجسم لانه لا خلاء عنده لم علة
لحركة الجسم ولو لم يتكلم ارسطاطاليس الا بهذه الكلمة لكانت فيها كفاية ورد ايضا بان قال لو كان الخلاء علة لحركة الاجسام لكان
لا يجوز ان يتحرك الاجسام الى جهات مختلفة لطبائع مختلفة بل كان يلزمها ان تنطبع بطبيعة العلة ولا يمكن جسم بان يتحرك الى
فوق اولى منه بان يتحرك الى اسفل ولا ان [illegible] اولى منه بان يتحرك لكن نرى النار يتحرك علوا والماء يتحرك سفلا فهذا يدل على ان
علة حركة الاجسام طبيعتها لا الخلاء وان احتجوا بان هذه الاجسام يتحرك قسرا فيجب ان يكون للجسم حركة طبيعية معلومة ثم يتحرك قسرا
وهذه الحركة هي طبيعية لها لا قسرية ولو كانت قسرية لكانت الى جهة واحدة وابدا مصروفة عن جهة الطبيعة ورد
على الذين استدلوا بالاستحالة تزيد الماء اذا استحال الى الهواء بان قال ما كان هيولى لشيء فهو ينكسر ويتغلب لانه موضوع للمتضادات
وقبولها بالسوية كما نرى الهيولى اذا قبلت صورة فزادت او نقصت لم تزد في نفس الهيولى من خارج شيء بل هو في
نفسها زيدت واذا قبلت فنقضها اجتمعت وكذلك الاستحالة من الهواء الى الماء ليس زيد في احدهما ولا ينقص من الاخر
شيئا بل اذا اتسعت قطعة وتنفست اجتمعت وانضغطت القطعة الاخرى بان يخرج ما بين اجزائها من اجزاء النار
فيجتمع من اجزاء الهواء مقدار ما تنفس من اجزائه الاخر فليس يحتاج بهذا المعنى الى خلاء والخط المحيط بالدائرة انها

هو



هو هيولى لهذه الصورة الدائرة فقد يصغر الدائرة بان يتحدب الخط بكثير من تحدبه وقد يتسع الدائرة وهي واحدة بان يزول التحدب قليلا عن خطها
فقد زادت الدائرة ونقصت من غير ان زاد فيها من خارج شيء او نقص منها فكذلك الماء اذا استحال هواء انبسط من غير ان يزيد فيه شيء
ويجمع جزء جزء بمقدار ما تنفس في هذا الجزء فلا يحتاج الى خلاء بل هو كما كان في الزيادة والنقصان [illegible] فانه منع في الرد على هؤلاء
وهو نقض كلام ارسطاطاليس اذ قد بينا طرفا مما يعتقده اصحاب الخلاء [illegible] ارسطاطاليس على مقدار [illegible] المتعلم فيقول ان القول في الخلاء
مشتبه جدا لا ينفع فيه قصد بين في انه موجود او غير موجود وارسطاطاليس نفسه [illegible] وان كان لا يعتقد ان في العالم خلاء فان جميع ما اورده
في اثباته فيه شبهة ثم لم يتكلم في شيء من كتبه في نفي الخلاء ابتداء غير انه جاء الى اقاويل القائلين به فبين فساد ما اعتقدوه فيه فما تقع من رده
وفسخ [illegible] وعلم ان الخلاء غير موجود [illegible] على من قال بان النمو والزيادة لا يكون في الجسم مع عدم الخلاء لان النمو هو وصول الغذاء [illegible]
الى جسم [illegible] فيزيد [illegible] وينمو فلولا ان هناك خلاء لما كان الغذاء يتصل الى الاعضاء وجملة البدن بان قال ان النمو بالغذاء [illegible] كما ذكروا غير انه
استحالة الغذاء الى الجسم المغتذي به والغذاء قبل الاستحالة كان [illegible] موضع طبيعي فحين استحال الى الجسم فزاد في نموه صار ما زاد في الجسم [illegible]
الذي كان قبل استحالته الى الجسم وكانه قد يقبل الاجزاء ويصير في مكان هذا الجزء استحالة جزء جزء من الجسم فثبت به معنى الملاء فان النمو ليس
يحتاج الى خلاء ثم دقق في هذا المعنى فقال لو كان في البدن خلاء لكان لا ينمو الجسم البتة لانه ما كان يخلو من ان يكون في بعضه خلاء وفي بعضه
ملاء او يكون كل الجسم خلاء او يكون الغذاء خلاء فان كان بعض الجسم خلاء [illegible] ان يكون للبعض [illegible] والملاء في الجسم يمنع من قبول
الغذاء وكان بهذا المعنى يبطل ان يمكن نموا البتة او جسم وان كان الجسم كله خلاء كان يلزم على هذا الحكم ان [illegible] كله فلا يغتذي [illegible]
لا ينمو فيه وهذا [illegible] ذلك فقد دل على ان النمو بطريق الاستحالة لا بطريق الخلاء والملاء وان
كان الغذاء خلاء فيعدم ان يغتذي به البدن لان الخلاء لا طبيعة له فعلى هذا الوجه كما تبين ان الخلاء غير موجود في العالم وان النمو لا يقع من طريق
الخلاء والملاء ورد ايضا على من زعم ان الخلاء مكان لا شيء فيه محسوس ولا موصوف بالثقل او الخفة وكل شيء ليس بثقيل ولا خفيف ولا محسوس
فذلك خلاء بان قال يلزمهم [illegible] ان يكون النقطة خلاء وهم لا يعتقدون ذلك بل يسمونها نهاية الخط [illegible] ورد ايضا على من اعتقد ان
الخلاء ليس بمكان حتى يحصل فيه جسم ويصير مكانا ولا هو جسم لانه ليس بخفيف ولا ثقيل ولا له طبيعة ولا هو محسوس بان قال فليلزمهم على هذا ان يكون الاجرام
السماوية كلها خلاء وقد اتفقت الفلاسفة على انها ليست بثقيلة ولا خفيفة ولا رطبة ولا يابسة ولا ملموسة ورد على ان الخلاء [illegible] ليس فيه شيء [illegible]
من جسم [illegible] ولا طبيعة [illegible] ولا محسوسة بان قال يلزمهم على هذا ان يكون الهواء خلاء لانه ليس [illegible] ولا طبيعة [illegible] ثم رد
على من قال ان الجسم الكبير ينضغط فيصير صغيرا من غير ان ينقص منه شيء وينفش البعض الجسم الصغير فيصير كبيرا من غير ان يزيد فيه شيء بان قال
الجسم لا يخلو من ان يكون على طبيعة الهواء او على طبيعة الماء او طبيعة الهواء فان كان على طبيعة الهواء فيعصر فيخرج ما بين خللها من اجزاء النار اللطيفة
فيصغر من غير ان ينقص منه من اجزاء الهواء فيصغر من غير ان ينقص منه شيء وان كان على طبيعة الارض فينضغط فيخرج ما بين خللها من اجزاء الماء وان
كان على طبيعة النار فانه يجب ان يكون جسما لطيفا منفشا جدا بعض اجزائه الطف من بعض فتلك اللطافة مع النار اللطيفة وخلت اجزاء
هذه النار لفضل لطافته كما خلت اجزاء النار اجزاء الهواء لفضل لطافتها على الهواء فيكون نسبة تلك اللطافة الى النار كنسبة النار الى الهواء
واذا انضغط وعصر خرج تلك اللطافة فصغر الجسم من غير ان ينقص منه شيء ورد على من قال [illegible] وهذا الرد بعينه يكون في
العنصر [illegible] والماء جميعا حين زاحما فخرج ما كان بين اجزائهما من اجزاء الهواء حين تلاقيا وانضغطا [illegible] وبهذا المعنى يكون الرد على
من قال بالزق والشراب [illegible]

[illegible] ٢٥ ربيع الاول ١٢٧٩ [illegible] ميرزا [illegible] دار الخلافه طهران [illegible] تعالى [illegible]

در سال هفتاد و ششم هجری عبدالملک بن مروان سکه بر دنانیر و دراهم زد و اول کسی بود در اسلام که احداث این عمل نمود
و مردم بسبب این صنعت منتفع گشتند سبب ضرب این بود که عبدالملک در بالای مراسلات خود بسلطان روم می‌نوشت قل هو الله احد را
و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نعت تاریخ می‌نمود چون سلطان روم نصاری و قائل بثالث ثلاثه بود از توحید الهی جل جلاله کمال نفرت داشت
بعبدالملک نوشت که شما فلان و فلان را در پیش خود احداث نموده‌اید ترک کنید او را در عنوان مراسلات و الا مع بر دنانیر
خود محتاج الیه [illegible] خیری از پیغمبر شما ذکر کنم که شما را مکروه شد این کلام عبدالملک را بسیار ناپسند افتاد و خالد بن یزید بن
معاویه را که هشیار بود با او در این امر استشاره نمود خالد گفت منع کن مردم را از اخذ دنانیر آنها و خود بزر و سیم سکه زن
و در دو طرف او ذکر حضرت رب العزة تعالی کن عبدالملک سکه بر دنانیر و دراهم زد و حجاج بن یوسف سکه بر دراهم زده
قل هو الله احد را در او نقش نمود این نقش مردم را مکروه افتاد بجهة حرمت قرآن مجید گفتند اینکه جنب و حائض
او را مس میکنند و منع کرده‌اند جز او سکه بکنند سمیر یهودی سکه بر دراهم زد او را گرفته حبس نمود تا نقش آرد
سمیر گفت دراهم من بهتر و خالص‌تر از دراهم تست چرا نقش من را اقدام کنی حجاج او را رها نکرد سمیر سکه او وزن
برای مردم وضع نمود و [illegible] او [illegible] بار نمود و مردم قبل از او وزن را نمی‌شناختند بلکه بعض از
دراهم و دنانیر را با بعض دیگر موازنه نمود چون سمیر مخترع [illegible] اوزان شد مردم از مشغول شدن و مشغول کنند
فراغت یافتند واقعی [illegible] صد اراد [illegible] دراهم وزن داشت و نقره را [illegible] خالص نمود چنانکه هرگز بابن [illegible] خالص
عمر بن هبیره بعهد ایام یزید بن عبدالملک دراهم باهتمام او خوب شد و عیار خالص گشت و اول احداث
عیار او همین کار بود و پس از او خالد بن عبدالله قسری ایام هشام بن عبدالملک بیشتر از ابن هبیره سعی در تخلیص
عیار نمود و بعد از او یوسف بن عمر در این امر اقدام کرده و حرمت [illegible] درهم خالص با عیار را
بکمال افراط در امتحان تخلیص عیار نمود وقتی درهمی را دید یک حبه در وزن نقصان دارد هر یک از ضرابها
هزار تازیانه زد و آنها صد نفر بودند بجهت نقصان حبه صد هزار تازیانه زد پول هبیریه و خالدیه و یوسفیه
بهترین پولهای بنی امیه بود منصور دوانقی در خراج بغیر این پولها قبول نمیکرد و مکروه دراهم را مکعبه
در محتاج [illegible] عبدالله احد نقش کرده بود بجهة کراهت علما از او در حائض و جنب [illegible] چون
دراهم عجم مختلفة الوزن بود کوچک و بزرگ هستند بعضی بوزن یک مثقال بود بیست قیراط و بعضی دوازده قیراط
و بعضی ده قیراط [illegible] نصف مثقال است چون دراهم اسلام سکه شد بیست قیراط و دوازده قیراط و ده قیراط را گرفته
جمع نمودند چهل و دو قیراط شد ثلث او را که چهارده قیراط است اخذ کرده سکه زدند پس وزن درهم عرب چهارده قیراط
وزن ده درهم هفت [illegible] مثقال است [illegible] مثقال بیست قیراط [illegible] مصعب بن
زبیر دراهم [illegible] ایام [illegible] عبدالله بن زبیر سکه زد و بعد از آن در عهد عبدالملک [illegible] رواج یافت قول اول صحیح‌تر است

العیاذ بالله

الهما



اینکه عبدالملک اول کسی بود که سکه بر دراهم و دنانیر زد از تاریخ بنی امیه و عرب بود ترجمه شد با [illegible] تفاوت
ترجمه [illegible] شهر جمادی الاخره ۱۲۷۹ [illegible]

در خلافت هشام بن عبدالملک

در سال یکصد و نوزده هجری مغیرة بن سعید و بیان با شش نفر [illegible] آنها را وصفاء نامیده بودند در خارج کوفه خروج کرده و گویند مغیره
ساحر و مشعبد بود و میگفت اگر بخواهم زنده کنم عاد و ثمود را و گروهی از آنها قرون کثیره که گذشته است میتوانم و چون این خبر بخالد بن
عبدالله قسری که در آن وقت امیر کوفه بود رسید در وقتی بر منبر خطبه میخواند مضطرب شده [illegible] بول نمود و عطش پیدا کرد
آب خواست و [illegible] اطعمونی ماء گفته و گویند خالد مردی جبان بود یحیی بن نوفل در این باب گفته

اخالد لا جزاک الله خیرا وایر فی حر امک من امیر و کنت لدی المغیرة عبد سوء تبول من المخافة للزئیر و قلت لما
اصابک اطعمونی شرابا ثم بلت علی السریر لا علاج ثمانیة و شیخ کبیر السن لیس بذی نصیر [illegible]
و [illegible] خالد حکم نمود [illegible] در مسجد جامع [illegible] گفت [illegible] [illegible]
[illegible] و قبل این [illegible] [illegible] از او گذشت و مغیره از [illegible] میگفت [illegible]
[illegible] و [illegible] هجاست و میگوید [illegible] نام [illegible] و [illegible] خلق [illegible]
باسم اعظم [illegible] آن اسم [illegible] [illegible] اعمال [illegible] او را از معاصی [illegible]
و چون می‌بیند معاصی بندگان را عرق [illegible] جمع [illegible] از عرق او دو دریا [illegible] و دیگری شیرین [illegible]
[illegible] [illegible] او را [illegible] [illegible]
خلق [illegible] او [illegible] خلق [illegible] [illegible] عثمان را [illegible]
امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] ابابکر و عمر و سایر صحابه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت [illegible]
و عقیده [illegible] این بود که انبیاء علیهم السلام [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] ادعا [illegible] [illegible]
و مردم اموات را [illegible] مغیره خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت [illegible] بعراق [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اعوذ بالله [illegible] مغیره گفت [illegible] امام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] امام [illegible] گفت [illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]
امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible] محمد بن حنفیه [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] آیه مبارکه [illegible] و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام [illegible]
[illegible] الظالمون [illegible] علوا کبیرا [illegible] آیه مبارکه [illegible]
این [illegible] از تاریخ بنی امیه ترجمه [illegible] شهر [illegible] ۱۲۷۹ [illegible]

٥٦٦

فائدة: قال في المصباح ١٢ جمادى مؤنثة والتأنيث للاسم فان ذكرت شهراً فانما يقصد بها الشهر وهي غير مصروفة للتأنيث والعلمية والجمع على لفظها جماديات والاولى والآخرة صفة لها فالآخرة بمعنى المتأخرة قالوا ولا يقال جمادى الاخرى لان الاخرى بمعنى الواحدة فيتناول المتقدمة والمتأخرة فيحصل اللبس فقيل الآخرة لتختص بالمتأخرة انتهى

من عبد الملك بن مروان يا ابا الصبر الاكبر قصير و بنى الحجاج
يا ابا آخر يا ابن الزبير صاحقه فاحرقت
المسجد عبد الملك وبلغت الى الحجاج فشق ذلك عليه
عبد الملك فكتب الى الحجاج ما مثلي ومثلك الا كمثل
بن آدم اذ قربا قرباناً فتقبل من احدهما ولم
فتبرى ذلك عنه واذهب حزنه

١٢٨٠



٥٦٧

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

رسالة العروس وتسمى رسالة العرشي ايضا من كلام الشيخ الرئيس رحمه الله اما بعد حمد الله فان كل شيء
في عالم الكون والفساد فلم يكن ثم كان قبل الكون ممكن الوجود اذ لو كان ممتنع الوجود لما وجد
ولو كان واجب الوجود لكان لم يزل ولا يزال موجودا وممكن الوجود لا بد له من علة تخرجه من العدم
الى الوجود ولا يجوز ان يكون علة نفسه لان العلة تتقدم على المعلول بالذات فيجب ان يكون علته
غيره والكلام في علته كالكلام فيه ولا يجوز ان يكون كل واحد منهما علة لصاحبه لانه يؤدي الى ان
يتقدم الشيء على نفسه ولا يجوز ان يتسلسل الى ما لا نهاية له لانا اذا فرضنا خطا متناهيا واحد
الطرفين غير متناه في الطرف الاخر وفرضنا عليه زيادة فاما ان يتساويا والخطان او يتفاوتا فان تساويا
فهو محال لانه مع احدهما زيادة ليست مع الاخر فان تفاوتا فهو محال لان ما لا نهاية له لا يكون اكثر مما
لا نهاية له فان فرضنا خطا غير متناه في الطرفين يمكن ان ينقسم بقسمين كل واحد منهما غير متناه
في احد الطرفين متناه في الطرف الاخر فهو محال فيجب ان ينتهي الى علة اولى ليست لها علة فاعلية ولا
مادية ولا صورية ولا غائية ولا يجوز ان يكون اثنين لانه يحتاج الى فاعل متقدم على الاثنين بالذات فيخرجهما
عن كونهما قديمين ولا يجوز ان يكون جسما لانه يجزيه الوهم فيؤدي الى الكثرة فيجب ان يكون عقلا
غايته ذاته والعقل والعاقل والمعقول في حقه شيء واحد والعاقل عالم فيجب ان يكون العلم والعالم
والمعلوم في حقه شيء واحد وهو الحكيم المطلق لان حكمته من ذاته وهو حي لان الواحد منا اذا وصف
ما به الخسة النفس التي هي سبب العقل اليه وهو حقيقة العقل فاولى ان يكون حيا لكن الواحد منا
حي بالحيوة المقرونة بالقوة والفعل وهو الحي بالذات جل جلاله وجود محض اذ ليس معاملة

وليكن





ولا يجوز ان يقول انه فعل العالم لان كل فاعل انكمل بفعله كالبناء انكمل ببنائه والكاتب انكمل بكتابته
فلو قلنا انه فعل لكان كالمستوفقا قبل الفعل على صدور الفعل منه ولا بد ان فعل ان يفعل
بالة او بغير الة فان فعل بالة فهو محال فانه يلزم السابق ان تلك الالة فعلت وتلك الالة
الاخرى فعل بالة فيؤدي الى ما لا نهاية له وان قلنا هذه فعل بغير الة يلزم ان يقال انه فعل
بطباع مختلفة فيؤدي الى الكثرة فان قيل فمن اين هيات تلك الكثرة فنقول لان الاول تع
واجب علم ذاته ويعقله الاول وجب عنه عقل فذلك العقل علم الاول وعلم ذاته فبعلمه
الاول وجب عنه عقل وبعلمه ما دون الاول وجب عنه الفلك الاعظم الاطلس يعني الفلك
الاقصى والفلك الاول الذي هو العرش ثم ذلك العقل علم الاول وعلم ما دون الاول فوجب
عقل وبعلمه ما دون الاول وجب عنه نفس الفلك الذي هو الكرسي ثم ذلك العقل علم الاول
وعلم ما دون الاول فبعلمه الاول وجب عنه عقل وبعلمه ما دون الاول وجب نفس فلك زحل
ثم ذلك العقل علم الاول وعلم ما دون الاول فبعلمه الاول وجب عنه عقل وبعلمه ما دون الاول
وجب عنه نفس فلك المشتري ثم ذلك العقل علم الاول وعلم ما دون الاول فبعلمه الاول وجب
عنه عقل وبعلمه ما دون الاول وجب عنه نفس فلك المريخ ثم ذلك العقل علم الاول وعلم ما
دون الاول فبعلمه الاول وجب عنه العقل وبعلمه الاول وجب عنه نفس فلك الشمس ثم
ذلك العقل علم الاول وعلم ما دون الاول فبعلمه الاول وجب عنه عقل وبعلمه ما دون
الاول وجب عنه نفس فلك الزهرة ثم ذلك العقل علم الاول وعلم ما دون الاول فبعلمه
الاول وجب عنه عقل وبعلمه ما دون الاول وجب عنه نفس فلك عطارد ثم ذلك العقل علم
الاول وعلم ما دون الاول فبعلمه الاول وجب عنه عقل وبعلمه ما دون الاول فبعلمه الاول
وجب عنه عقل وبعلمه ما دون الاول وجب عنه نفس فلك القمر وهذا العقل الاخير فعال
العقل الفعال وواهب الصور والروح الامين وجبرئيل والناموس الاكبر وما يحدث في
عالمنا انه يجب عنه بمعاضدة الافلاك فالافلاك تتحرك بحركات شوقية فيلزم من قربها الكواكب
وخصوصا الشمس الحرارة والبرودة فيحدث الادخنة والابخرة فيحدث منها الاثار العلوية

وما يبقى ان لم يجد منفذا او وجد امتزاجا يحدث المعادن ثم ان وجد امتزاجا اكثر يحدث النبات ثم ان
وجد امتزاجا اكثر يحدث الحيوان غير الناطق ثم ان وجد امتزاجا واحرا احسن واعدل يحدث الانسان
وهو اشرف الموجودات في هذا العالم السفلي لبعده عن طرفي التضاد لشبه الفلك فيقبل العقل الفعال
وهو النفس الناطقة وكان العقل الفعال نار يشتعل ويبدو فيها الى النفس القدسية النبوية
يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار فيفيض على القوة النطقية وهي على الحافظة وهي على المتذكرة وهي على
الحس الظاهر وهو على الهواء فينطبع وينعكس فيرى شخصا في غاية الحسن يخاطبه او وضع النفس
واشرف الناس في هذا العالم من كانت نفسه النطقية عقلا بالفعل واشرف من كانت نفسه النطقية
عقلا بالفعل من كانت له النفس القدسية النبوية والله اعلم بالصواب

كتاب الشيخ المحقق ابي سعيد ابي الخير الى الشيخ الرئيس روح الله روحه • سلام الله تعالى وبركاته
وتحياته على سيدنا ومولانا الشيخ الرئيس افضل المتاخرين مد الله عمره ومن ادق الخيرات الذي
اماض من حكمته عليك ورزقنا مجاورتك وعصمنا واياك من الخلل والخطاء لانه واجب الخير ومفيض
العقل ولله الحمد وسلامه على رسوله محمد المصطفى واله الطيبين وبعد فاسئل مولاي وسيدي
مد الله انواع السعادة وحقق له نهاية المنى والارادة عن سبب استجابة الدعاء وكيفية الزيارة
وسببها وحقيقتها وتاثيرها في النفوس والابدان ليكون تذكرة ودادي الشيخ الرئيس اعلاه وصدق

فاجاب الشيخ الرئيس قدس بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سالت بلغك الله السعادة القصوى ورشحك للعروج الى الذروة العليا ان اوضح لك كيفية
الزيارة وحقيقة الدعاء وتاثيرها في النفوس والابدان فاوضحتها بقدر الطاقة والخوض
في العلوم ليتكشف هذا السر مع ما فيه من الايجاز والتخفيف فيه بالله تعالى اعلم ان لهذه المسئلة
مقدمات ينبغي ان اوضحها ليستنتج منها هذه المطالب وهي معرفة الموجودات الاخذة من المبدا الاول
وهو العلة الاولى المسمى عند الحكما بواجب الوجود واعني بواجب الوجود ان يكون وجوده من ذاته
لا من غيره ووجود غيره منه فيكون لكل ما سواه ممكن الوجود وهو الذي صدر منه جميع الموجودات
وهو المنبع لفيضان النور على سواه الموجود فيه على حسب الارادة والمشية ثم معرفة الجواهر الذاتية المفارقة





عن المواد وهي الملائكة المقربون المسماة عند الحكماء العقول الفعالة ثم معرفة النفوس السماوية
المتصلة بالمواد ثم الاركان الاربعة وامتزاجاتها وما يحدث فيها من الاثار العلوية ثم المعادن
ثم النبات ثم الحيوان ثم الانسان وهو اشرف الموجودات في هذا العالم بحسب ما يوجد النفس الناطقة
فيه فانها ربما بلغت غاية في الكمال الى ان يصير مصاحبة للجواهر الثابتة وفيه كلام طويل جدا
وهذه الرسالة لا يحتمل شرحها فنعود الى الكلام الاول ونقول ان مبدا الاول مؤثر في جميع
الموجودات على الاطلاق وبه احاطت علمه بها بسبب لوجودها حتى لا يعزب عنها مثقال ذرة
في الارض ولا في السماء اما على التقسيم الذي يتبين فيه هذه المسئلة هو انه تعالى يؤثر في
العقول والعقول تؤثر في النفوس والنفوس تؤثر في الاجسام السماوية حتى يحركها وانما
الحركة الدورية الاختيارية تشبها بتلك العقول واشتياق اليها على سبيل العشق الى الكمال
ثم الاجرام السماوية تؤثر في هذا العالم الذي تحت فلك القمر والعقل المختص بفلك القمر مفيض
النور على النفوس الانسانية ليستهدي به في ظلمات طلب المعقولات مثل افاضة نور الشمس على
الموجودات الجسمانية ليدرك العين ولو لم يكن التناسب الذي وجد بين النفوس السماوية
والارضية في الجواهر الذكرية وتماثل العالم الكبير بالعالم الصغير المعروف للبارئ جل جلاله
والشارع الحق الناطق صلعم حيث يقول من عرف نفسه فقد عرف ربه فقد انفتح لك نظام سلسلة
الموجودات الاخذة من المبدا الاول وتاثيرها بعضها في بعض وعود الاخر الى ما هو الاول
وهو الواحد الحق تعالى ثم اعلم ان النفوس البشرية سعادتها بالشرف والعلم والكمال الخاصة نفسي
ظهرت في النفوس في هذا العالم هوية كانت او غيرها وبلغت الكمال في العالم والعمل بالفطرة
والاكتساب حتى صارت مصاحبة للعقل الفعال وان كان دونه في الشرف والعالم والرتبة العقلية
لانه علة وهي المعلول والعلم اشرف من العلوم ثم اذا فارقت من هذه النفوس نفس بدنها تبقى
في عالمها سعيدة ابد الابدين مع اشباهها من العقول والنفوس مؤثرة في هذا العالم تاثير
العقول السماوية فيه ثم الغرض من الزيارة والدعاء النفوس الزائرة المتصلة بالبدن الغير
المفارقة عند استمداد من تلك النفوس المزورة جلب سعادة او دفع شر واذى ويحصل كلتيها

فبذلك الاستعداد والاستعداد لتلك الصورة المطلوبة فلا بد ان النفس المرزوقة لغشا بيهما بالعقول
ويجوهر ويجواهرها تاثيرا عظيما وتمدادا تاما بحسب استعداد المستعد والاستعداد اسباب
يختلف بحسب اختلاف الاحوال واما جسمانية واما نفسانية اما الجسمانية فمثل مزاج البدن
فانه اذا كان على حالة معتدلة في الطبيعة والفطرة فانه يحدث فيه الروح النفساني الذي هو في
تجاويف الدماغ الانساني وهو آلة النفس الناطقة فيكون الفكر والاستعداد على احسن ما
يمكن ان يكون ولا سيما اذا انضاف اليه قوة النفس وشرفها وايضا مثل المواضع التي يجتمع فيها
ابدان الزوار والمزورين فان فيها يكون الاذهان اكثر صفوا والخواطر اشد جمعا والنفوس
اكثر استعدادا كما في بيت واجتماع العقائد فانه موضع الهمم يتخلف به الى الحضرة والزلفة
ويتقرب به الى الجنة المقدسة اللاهوتية ومنها حكمة عجيبة في خلاص بعض النفوس عن العذاب
الادنى دون العذاب الاكبر واما النفسانية فمثل الاعراض عن متاع الدنيا وطيباتها و
الاجتناب عن الشواغل والعوائق والتصرف في فكر الى القدس والجبروت والاستمداد الشريف
نور الله في سر الاتخاذ لقم المتصل للنفس الناطقة فهدانا الله تعالى واياك الى تخليص النفس من
شوائب هذا العرض الزوال انه لما يشاء فعال والسلم على النفوس الزكية والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين وآله الطاهرين
هذه رسالة كتبها الشيخ الزاهد ابي سعيد بن ابي الخير قدس الله روحه الى الشيخ ابي علي بن سينا كرم
الله سعيه عند كل عبد ايها العالم وفقك الله لما ينبغي ورزقك من سعادة الابد ما ينبغي
انه عن الطريق المستقيم على يقين الا ان اوعبرة الظنون على الطريق الواحد المتشعبة واني
التمس من كل طالب طريقه لعل الله يفتح لي من حقيقة حاله وسبيله تحقيقية من سفر سبقه
وانك وقفت بالعلم المرسوم وبمذاكرة طريقة موسوم فاسمعني ما رزقت واهالي ما هديت وحققت
واعلم ان التذبذب بداية حال الذاهب ومن ذهب ... وهذا سهل جدا ودعوان عدعلو والله ولي
التوفيق وهو بالتوفيق حقيق وكتب الشيخ الرئيس تغمده الله برضوانه وصل كتاب الشيخ الزاهد





عن جميع صنع الله لديه وسبوغ نعمه عليه واتصال هدايته به وحسن تيسره اياه والاستمساك
بعروة الوثقى والاعتصام بحبله المتين والفوز في سبيله شطر القرب اليه وتوجهه بلقاء وجهه
والاخذ في سمت التقبل به نافضا عن نفسه غبرة هذه الجزئية وافضا بهمته الاهتمام الجد
الشوهات القذرة فكان اعز وارد واسنى واصل وانفذ طالع واكرم طارق فقرأته وفهمته وتدبرته
وكررته حتى تيقنته وتصورته وحققته في نفسي وقررته فبدأت بشكر الله واهب العقل ومفيض
العدل وحمدته على ما اولاه وسالته ان توفقه لاخراه فاولاه وتثبت قدمه على ما تولاه ولا
يلغه الى ما يتخطاه ويزيده الى هدايته هداية والى دراية دراية انه الهادي الميسر المدبر
لا يعزب عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا يجاوز باسطة حركة ولا قابضة عن سكون
عن قدره منه وقضى الخير بامره ورضائه وامر والشر بقضائه وقدره كل من عبيده وما امره
الا واحدة كلمح بالبصر يتعجب منه كل اثر ولكنه يسند الحوادث والغير كذلك بقضى الملكوت
ويقضي الجبروت وهو من سر الله الاعظم لعلمه من يعلم ويذهل عنه اعتصم السعيد سعيد في الازل
والشقي شقي فما لم يترك لا يسئل عما يفعل فطوبى لمن جاوره القدر الى نعمة السعداء وجاذبه
عن زمرة الاشقياء واوزعه استرباح البقاء عن راس مال الفناء وما يروم العامل في دار
اهلها بين احقاق وانجاح غير باق متشابه فيها عقبى مدرك ومفوت ومعشار بان عندها لولي
موقت دار لا يرغب عن شهواتها الا السهوة ولا منصرف عن لذاتها الا اللذة تصرف عن مطلوب
المال وعن محبوبها الوصال وكل مسلط عليه الملال دار المها موجع واللذيذ بها مشبع و
صحتها مس اضداد على وزن اعداد وسلامتها استمرارها ثم الى استعداد مداومة ودوام حاجته
الحيح بحاجته نعم والله ما المشغول بها الا المثبط والمنصرف فيها الا المحبط اخذ حركات
شيء وعسيفا وطار نظري فيقسم الاحوال موزع البال بين اهل وبابن وفقود واحتسابا
فان العاقل المهاجرة الى التوحيد واعتماد السلام بالقرد والخلوص عن التشعب الى التراب وعن
التذبذب الى التهذب وعن الكدر وسوى الى التجرد وعن زوال بلا خطر الى ازل بطالعه وعن ثم
بما وسم الى بنا فهو هنا لك اللذة حقا والحق صدقا وسلسالا كلما سقيته عن الريق كان اهنى

واشفى ورزق كلما اطعمته على الشبع كان اغذى ولم يرق رقا استغنا لا ارى بار وشبع امعائ
لا شبع استشباع ربنا الله تعالى ان يجلوا عن ابصارنا الغشاوة وعن قلوبنا القساوة وعن
عقولنا الحيرة وعن نفوسنا الحسرة وان يهجر بيننا وبين هذه الغشا العائثة البدون وهيئة
الباشرة المفاصلة في هيئة المواصلة المعاشرة في حلية المباشرة وان يهدينا كما هداه وبيننا
من تبصره ما اتاه وان يجعله اماما فيما اثر واثار وقايدنا فيما اصار اليه وسار فاما التتمة
من تذكره يرد عليه مني وتبصره من قبلي وبيان تشفيه من كلامي فكتبه اسير شد عن مكشوف
ضرير وسميع استخبر عن موقوف غير خبير فهل لمثلي ان يخاطبه بموعظة حسنة ومثل صالح وقول
مرشد وطريق بسببه مفيد على عرض الذي عام مفسد مع هذا فليكن الله اول كل شيء واخره وباطن
كل شيء وظاهره ولكن عن عقله محكوكة بنظرة اليه وقدمه موقوفة على المثول بين يديه ماثوا
بفكره في الملكوت الاعلى وما فيه من ايات ربه الكبرى فاذا انحط الى قراره فليرى الله في اثاره
فانه ظاهر باطن يتجلى لكل شيء بكل شيء ففي كل شيء له اية تدل على انه واحد فاذا صارت هذه الحالة
ملكة وهذه الخصلة وتيرة انطبع فيه نقش الملكوت وتجلى له قدس اللاهوت والف الانس الاعلى
وذاق اللذة القصوى واخذ من نفسه الى من هو بها اولى وفاضت عليه السكينة وحفت له
الطمانينة ويطلع على هذا العالم الادنى اطلاع راحم لاهله مستوحش بحيله مستخف لثقله
مستحسن لنعمه مستقل لطرقه فيذكر نفسه ونعيمها وهي بها بهجة متعجب منها ومنهم يتعجبهم منه
وقد ودعهما معا كانه ليس معها وليعلم ان افضل الحركات الصلوة وخير السكنات الصيام
وانكى البر الاحتمال وابطل السعي المراياة ولن يخلص النفس عن البدن ما التفتت الى قيل وقال
ومنافسة وجدال وانقطع عن الدنيا بحال من الاحوال مقال او فعال وغير العمل ما صعد
عن مقام نية وخير النية من فرح عن جناب علم والحكمة ام الفضائل ومعرفة الله اول الاوائل
يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم واستهديه واسئله
من بعيني اليه انه قريب مجيب والحمد لله رب العالمين وواهب العقل وصلواته على سيد الانبياء ونبي
الرحمة محمد واله الطاهرين وسلامه دايما ميامنا كثيرا طيبا تمت



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سپاس مر ایزد یکتا را و ستایش مر او را و درود بر پیغامبر گزیده واهل بیت و یاران وی باد
فرمان عضد الدوله یمین امة کرامة الدین باب دانش بر آن کتابی کن جامع که همه اصلها اندروی
بود بتفسیری تمام که بیش کرفتم و باندازه دانش و طاقت خویش این کتاب را تصنیف کردم
بزبان پارسی چنانچه فرمود و توفیق ایزد جل جلاله معونت کردم و از وی یاری خواستم
و امید دارم که بدولت وی چنین توفیق ویاری یابم **فصل** اندر اصلها بباید دانستن که
ایزد تعالی عز و علا بدان حکمت که وی داند و مر دانش جویان را ازان اندکی آگاهی داده است
چهار گوهر اصلی آفرید اندرین عالم زیر آسمان نخست یکی آتش و یکی هوا و یکی آب ویکی خاک از زیر تا از ایشان بکار آید
چیزهای دیگر آفرید چون ابر و باران چون گوهر گداختنی برید گوهر رونده و گوهر پیدا
بجوی و گوهر مردم هر یکی را از دیگر از این چهار گوهر اصلی و آمیزش دیگر گونه آتش را
گرم آفرید و از خشکی بهره داد و هوا را تر آفرید و از گرمی بهره داد و آب را سرد آفرید و از تری
بهره داد و خاک زمین را خشک آفرید و از سردی بهره داد و معتدل تر آمیزش از این چهار
این مردم آفرید و مردم را از گرد آمدن سه چیز آفرید یکی تن که او را جسد خوانند و بدن گویند
و دیگر جان که او را روح گویند و سه دیگر روان که او را نفس گویند جسد کثیف است و روح
لطیف و نفس چیزیست بیرون این گوهرها و لطیف و چون لطیف روح است که معنی لطیفی
روح تنک است و باریک گوهری روشن سرشتی چنانکه هوای روشن ولطیفی نفس دیگر
است که اندر تیشکی بکار نیاید و مانده است بلطیفی حسی و لطیفی معنی و ایزد کار تن را از
اندامها ساخت و اندامها را از کثافت خلط آفرید و اما روح از لطافت بخار اخلاط آفرید
و خلطها چهار است یکی خون پاکیزه خون اصل است و یکی بلغم که نیم خون است و خون نارسیده
است و سیم صفرا که کف خون است و چهارم سودا که درد ی و ثفل خون است و این چهار
را از آن چهار گوهر بیرون آفریده است با آمیزشها و وزنهای مختلف بابدال این چهار با آمیزشها

و وزنهای مختلف باز از این چهار با آمیزش ~~ها و وزنهای مختلف~~ اندامهای مختلف او پدید آید یکی
را خون بیشتر چون گوشت و یکی را سودا بیشتر چون استخوان و یکی را بلغم بیشتر چون
مغز و یکی را صفرا بیشتر چون شش و جان را نیز از لطیفی این خلطها افزید هر جای را و روحی
و آمیزشی دیگر داد این همه روح اصل جان اندر دل است و جایگاه هش دل و شریانهاست
و از دل بمیانجی شریانها با اندامهای دیگر میشود نخست با اندامهای رئیس شود چون مغز
و چون جگر و چون اندامهای منی و از آنجا بدیگر اندامها شود و بهر جای طبع روح دیگرگون
شود تا اندر دل بغایت گرمی گرم بود و طبع آتش دارد و طبیعت صفرا بروی غلبه دارد
پس آن بهره که روی بمغز شود تا مغز بوی زنده باشد و فعلها خود بکند سرد و تر شود
و اندامهای نرم وی لطافت آب و بخار بلغم بیشتر آمیزد و آن بهره که بجگر آید تا جگر بوی زنده
شود و فعلهای خویش بکند نرم و گرم و تر شود و بجنس تر شود و اندامهای [illegible]
لطافت هوا و بخار خون بیشتر شود و جمله روحهای اصلی چهار است یکی روح حیوانی
که اندر دل بود که وی اصل همه روحهاست و دیگر روح نفسانی بلفظ پزشکان که اندر مغز بود
و سیم روح طبیعی بلفظ پزشکان که اندر جگر بود و چهارم روح تولید یعنی زاینده که اندر
خایه بود و این روحها میانجیهاست میان نفس بغایت پاکی و میان تن بغایت کثیفی و
قوتهای نفس چون قوتهای حس و قوت جنبش بود و دیگر قوتها بمیانجی روح بهمه اندامها
رسد و علم آنکه علم نبض خوانند علم حال روح است و علم آنکه علم تفسره خوانند علم حال خلطها
است و بیشتر دلیل بودن نبض بر حال دل است زیرا که دل جایگاه روح است و بیشتر دلیل
بودن تفسره بر جگر است زیرا که جگر جایگاه زایش خلط است فصل اگر این حیوان چنانک
بودی که از وی چیزی جدا نشدی و متحلل نگشتی و بنا او میان بودی و مدار حیوان از غذا
بنا بستی که غذا بدل آنست که از وی همی بالاید هر که اتفاق افتد که بالا بدان [illegible]
که حرکت خاصه بالعضی پوست همچون حال مار بزمستان غذا کمتر باید و هر گاه که اندرون حیوانی
بلغم بسیار گرد آید از بس خوردن زیادتی بکند از قوت طبع که بزمستان اندر سوراخ بود از آنکه





حرکت نتواند غذا از بیرون نیاید که باید درون تن وی غذا دارد که این بلغم پخته شود و خون گردد
وی را غذا شود و اگر کسی گوید که پیدا بود که اندر تن حیوانی بلغم چند تواند بودن و هم
درون وی غذا حیوانی بسیار بود و جواب آنست که این غذا که از بیرون رسد نه همه یکباره شود
و غذا حقیقی گردد که همه بیشتر ثقل شود و فضله بیشتر از آن جدا اندکی شود و این غذا که از
بلغم ابدان بود که بجمله غذا گردد پس این شمار با آن شمار راست نیاید پس تن حیوان را
الا این چنین حال غذای نباید تا بدل بالا میشود با آنکه وان روح لطیفست و جنبنده
است و لبشره است که بالا بی متحلل وی بیشتر [illegible] بود و پیوسته [illegible] نو درون
باید و ناصبوری وی بیشتر بود و هر گاه که غذا آمد از بیرون فضله و ثقل را حاجت بدفع
و جدا کردن افتاد و فضله و ثقل را حاجت بدفع و جدا کردن افتاد و فضله روح بخاری
دودی بود باید که او را از روح دور کرده آید ساعت بساعت که روح نازک است و صبوری
نتواند کردن و آمیزش بد و مدد فضله خویش [illegible] که زود جسد جدا شود و مر روح را
[illegible] یکی است که وی چون ستاره و قوت است اندر دل و شریانها اگر هوای سرد بوی
نرسد از اعتدال اندر گذرد و متحلل شود پس هوای سرد او را بسته و معتدل دارد و هم
چنانکه آب مر غذای تن را اندر تن برد و فضلها را از تن بشوید و بیرون برد هوا غذای
جان را از بیرون و اندرون بجان رساند و فضلها را از جان بیرون کند و هم چنانکه دهن
هوا را بگشادن دم و کشیدن اندرون در کشد و بستن گردن و فراز هم آوردن بیرون
کند تن دل و شریانها بحرکت کشیدن که انبساط خوانند هوا را اندرون کشد و هوا خشک
را از بیرون بخار غذای روح از اندرون بروح رساند و بحرکت بهم اندر آمدن که
انقباض خوانند فضله بخار دودی را از روح جدا کند تا روح بسلامت بود و این دو جنبش
را که با آن سکون که اندر میان ایشانست نبض [illegible] و شش خزینه هواست بهمسایگی دل که هوا را
در شش آورد تا دل از وی بستاند و فضله بوی میدهد چون هوا اندر شش گرم شود و فضله
بخار دودی بسیار گرد اندر وی شود و بجنبش [illegible] بدان هوا را بیرون کند و هوای

دیگر بشناسد اندازه عمر و هر دم زدنی یک نبض بود چندانکه آن هوا از کار بشود و دیگر دم
باید زدن پس حال این حرکت و این سکون که مختلف میشود بسبب اختلاف حال روح مختلف
میگردد بسبب اختلاف بدن و حال نفس و از این قبل این حرکت و این سکون علامت میشود
حالهای دیگر را **فصل** دل بمثل چون شریان همه تن است و شریان بمثل یکی اندامست و هم
چنانکه آن روح که اندر دلست حاجتمند بدم زدن و هوا کشیدن میباشد از راه مسامها
هر یاری که آن شریان بطبع خویش همی جنبد از دو حرکت انبساط و انقباض چنانکه دل همی جنبد
و تن نیز همی جنبد هم آن عرض و پزشکان پیشتر که نیکو ندانسته اند پنداشته اند که حرکت نبض
بر سبیل مد و جزرست یعنی که گاهی دل خون و روح را هم چون مد بشریانها فرستد تا شریانها
برخیزد و بجنبد و گاه بخویشتن کشد تا تهی شود و بیارامد و حرکت بسبب حرکت آن مدست تا شریانها
که بوی میاید نه از خودی خویش و نه چنین است که ایشان میگویند که رگ خود حرکت انبساط
کند و انقباض بخودی خویش و چون روح هوا را از دل و هوا را از مسام بخود کشد و آن
خویشتن فضله بیرون کند دلیل بر آنکه چنین بود که او را اندامی چون دستی مثلا
ریش کرده و گوشت زیاده کرده بسبب دملی مثلا یا آفتی دیگر آن شریان که بهمسایگی
دمل بود اندر آن دست که ریش افزوده باشد نیز تند و بشمار حرکت کند از دل و شریانها
دیگر که از آنجا افتاده باشد و اگر تبع دل بودی همیشه چون حرکت دل بودی نه چنانکه
بود و از دیگر این شریانها دو طبقه آفریدا الا یکی یکی را سببی و شریانها دو طبقه آفرید
از بهر آنکه تا احتیاط استواری بود که آنچه شریان خزینه اوست عزیزتر است از خون و
مانند خون و نیز تنک ترست و لطیفتر از دیگر چیزها و آسانتر گذر کند و دیگر که با
جنبش است و جنبنده نگاه دارنده تر بود **فصل** اکنون هر نبضی از چهار چیز بود
یکی حرکت انبساط و یکی سکون سپس حرکت انبساط و یکی حرکت انقباض و یکی سکون
حرکت سپس انقباض که فیلسوفان برهان کرده اند که نشاید که هیچ چیز بجنبد سوی حدی
و از آنجا بجنبد سوی حدی دیگر الا اندر میان باید که بایستد و سکونی آورد هر چند که





کمانی که باریک تر اندیشه اندر دریابند خلاف این و حرکت انبساط را همیشه شاید یافتن اندر
یافتن الا که بعلت ضعیفی بود و غایت بد حالی و حرکت انقباض بدشواری شاید یافتن و نیز
بسیاری از طبیبان آنکه نشاید بحس اندر یافتن و لیکن حق آنستکه اندر تنهای گوشت نرم
پوست شاید اندر یافتن و جنبش انقباض نه سخت بزرگ نشاید که غالب بود حرکت انبساط شاید
یافتن و بنیکویی با انبساط دیگر از این سبب را بیشتر دلیلهای یک از ده جنس است بظاهر قول
پزشکان هر چند که بحقیقت بیشتر که یکی اندازه حرکت و یکی زمان و یکی حرکت و یکی قوت
حرکت و یکی در آمدن و زود آمدن حرکت و یکی گرمی و سردی رگ و یکی نرمی و سختی رگ
و یکی پری و تهی رگ و یکی نظام داری و نه نظام داری رگ و گویند زمان جنبش و آرامش
نخستین جنبش مقدار خوانند و دیگر را جنبش سرعت و ابطا و سیم را جنبش قوت و ضعف
چهارم را جنبش تواتر و تفاوت و پنجم را جنبش حرارت و برودت و ششم را جنبش لین و صلابت
و هفتم را جنبش امتلا و خلا و هشتم را جنبش استوا و اختلاف و نهم را جنبش نظام و غیر نظام
و دهم را جنبش وزن و حرکت و سکون و ما تعبیر هر یکی بشرح بگوییم ان شاء الله تعالی
**فصل** اندازه حرکت آن بود که مقدار موج انبساط بود و اگر درازی بسیار دارد آنرا
نبض دراز خوانند و بتازی طویل و اگر درازی اندک دارد و بر اکوتاه خوانند و بتازی قصیر
و اگر میان میان معتدل دراز خوانند و اگر پهنا بسیار دارد نبض پهن خوانند و بتازی عریض
و اگر پهنا اندک تنک خوانند و بتازی ضیق و میان را معتدل پهنا خوانند و اگر هم درازی
و هم بلندی او را نبض بلند خوانند و بتازی مشرف و شاهق و اگر کم بالا دارد نبض افتاده خوانند و
بتازی منخفض و میان میان را معتدل بالا خوانند و اگر پهنا و بالا نیک دارد و بر ابنض ستبر خوانند
و بتازی غلیظ و اگر بهر سه ناقص بود او را نبض باریک خوانند و میان میان معتدل ستبری
خوانند و اگر درازی و هم پهنا و هم بلندی او را نبض عظیم خوانند و اگر در هر سه ناقص بود او را
نبض خرد خوانند و بتازی صغیر و میان معتدل بزرگی خوانند اما باب تیزی و درنگی
نبض تیز را بتازی سریع خوانند و درنگی بطی و تیز آن بود که راه دراز را بزمان کوتاه ببرد

و دو رنگی ان بود کہ راه کوتاه را بزمان دراز ببرد هر کہ کردن انبساط بزمان کوتاه کند بنو و
سریع خوانند و اکر ببرد و درنک کند دا و را بطی خوانند چنانکہ هر دو زمان دو ان بکند
او را نیز و سریع خوانند و اکر بدیر بعد درنک کند دا و را بطی خوانند ~~چنانکه هر دو زمان~~
~~بکند او را نیز و سریع خوانند و اکر بدیر و درنک کند دا و را بطی خوانند~~ و میان میان معتدل
سرعت خوانند اما باب قوت و ضعیفی هر کاه کہ زخم انبساط سخت بود و انکشت را بیم بود
کہ برداردو دور انداز داو را قوی خوانند و هر کاه کہ سست زخم بود و بکم مایه بیم این بود
کہ فرو ابستد او را ضعیف خوانند و میان میان معتدل قوت خوانند و بهترین ابها معتدل موافق تر
بود مر طبع را و بسند بده تر الا باب نحوه هر چه قوت بزیادت تر بود و از معتدل بیشتر بود
ان هیچ باشد و اما باب دیر امدن این اندر یکی نبض بود و کمترین دو نبض باید کہ هر کاه کہ نبض
دوم سپس پیشین زود اید از نبض دمادم خوانند و بتازی متواتر و هر کاه کہ دیر اید از
نبض کشته خوانند و بتازی متفاوت و نامهای دیکر هستند و لیکن این مشهور تر است و
میان میان معتدل خوانند و اما باب سردی و کرمی هر کاه کہ رک بدست کرم تر از ان اندکی
بطبع بود نبض کرم خوانند و هر کہ کہ سرد تر اید نبض سرد خوانند و میان میان را معتدل و اما
باب نرمی و سختی هر کہ کہ پوست رک بدست اندر شکننده نرم اید بوقت کرفتن او را نبض نرم
خوانند و چون سخت اید چنانکہ نزود کشیده او را سخت خوانند و بتازی صلب و میان میان
معتدل و اما باب پری و تهی هر کاه کہ دست اندر رک چنان بیند کہ چیزی اکنده این را
نبض پر خوانند و هر کاه چنان بیند کہ مشکی تهی واندر وی اکندکی بیند او را نبض تهی
و میان میان را معتدل **فصل** و اما باب یک یک دیکر مانند بودن یا نبودن
هر کاه کہ نبض سپس چون پیشین ماند بهمه کونها او را نبض هموار خوانند باطلاق و بتازی
مستوی و هر کاه کہ نماند مختلف خوانند و هر کاه کہ بپاره بماند و بپاره نماند مثلا بزرکی چون
یکدیکر بوند و لکن بتیزی نه چون یکدیکر بوند کویند کہ مستوی است بزرکی مختلف بتیزی
اما باب نظام و بی نظام این باب سپس اختلاف است و اکر این نظام نظام اختلاف کہ اختلاف



و لکن



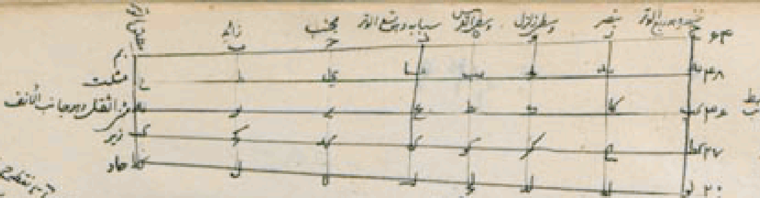




دو کونه بود یکی اختلافی بود و بیکسان و یکی ساز هم چنان باز مسابید یکی را سامان و سان
هر بابی دیکر باشد مثلا اکر دریک نبض دو سنکی باشد و دیکر نیم دانک و دوم چهار
دانک مختلف باشند پس دیکر بار بر شوند و یکدیکر سنکی باز اید دو کونه باشند تا همچنان نیم دانک
و با چهار دانک سنکی باز نیم دانک اکر چون بیشتر بود کہ همان اختلاف بود کہ پیشین بار
بود بنظام بود و اکر چنان اید کہ سپسین مثال است بی نظام بود و حکم نبض اندر اختلاف و نظام
مانند حکم ایقاع است و حکم شعر کہ اندر وی متفق و نامتفق است و هم چنین اندر نبض
نوعی نسبت موسیقاری خاص اندر اختلاف نظام و جالینوس میکوید بباید نبض کہ نسبتها
نبض انچه اندر حس اید و حس ورا اندر یابد هم یکی نسبت الذی بالکل و الخمس است کہ نسبت
سر یکی بود اواز بم و اواز سبابه زیر بستان مطلق نسبت و دیکر نسبت الذی بالخمس است و
مطلق بم و سبابه دو تاه بود و وی نسبت دو یکی بود و دیکر نسبت مطلق هر دو
به بنصر وی و این سخن از جالینوس قصور است و غلط اما قصور انستکہ اندر نسبتکی
موسیقی کفتن باز اکرین بود خاصه کہ هیچ حکیمی را اندر نسبتکی کار نباید و اکر نداند هیچ
زیان ندارد شک نداند کہ وی چه میکوید الا کہ موسیقی بیاموزد و کار وی دراز بود
و اما غلط دو غلطست یکی انکہ بشمرد ان موسیقار الذی بالکل و الخمس و الذی بالخمس حکم
حس یکی بود و دیکر انکہ کوش سراپ اندر نا لیف بالذ اپقاع اندر یابد این هر سه
را انکہ بزیادت خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع بود و نیز باریکتر خاصه انچه مشغل
نراست خواهی برک و خواهی برقص و باواز او را هم یکی باشد و لیکن مردمان کویند کہ
وی موسیقی داند و وی را نیز شک نیک دانستی و دیکر حکایتکند کہ نیز چنین خواست کہ
حدف هفده میان اختلاف بزرک و اختلاف کوچک و نداشته است دهن و اما چنین وزن
و وزن انستکہ هر نبض را زمان حرکتست و زمان سکون اکر انضاف محسوس بود
زمانها او بوند و هر زمانی را بدیکر زمان نسبتی بود لا محاله این نسبت وزن باشد
و نسبت موسیقاری اندر اینجا بیشتر پیدا اید بیشتر و درست تر یافته شود بلکه چون

دیگرجا بود و وزن دو گونه است یکی آنست که وزن نه نیکو بود و این سه گونه است یکی
گذشته و ناگذشته وزن خوانند و بتازی متغیر الوزن و مجاوز الوزن پس آن باشد که وزن و
بدانی بزرگ تر بود دیگر چون نبض کودکان آنگاه که وزن نبض برنا دارد یا نبض برنا که
چون نبض پیر بود و دوم را جدا وزن خوانند و بتازی مباین الوزن چنانکه نبض کودک
که با نبض پیر ماند و سیم را خارج وزن خوانند چنانکه نبض هیچ وزن دندان نماند **فصل** اندر نبض مستوی
و مختلف حرفی چند بباید گفتن از پیشتر گفته آمد که حرکت نبض یکجا چون حرکت دل است
و هر پاره از رگهای شریانی بهمه سبب حرکت جزوی دیگر است که بجای حرکت پس شاید که
حرکت جزوی خلاف حرکت جزوی دیگر باشد اندر یک زخم چون حال وی خلاف آن جزو
دیگر بود و تجربه درست کرده که این شاید بودن پس اختلاف دو گونه اندر یکی اختلاف میان
دو نبض و دیگر اختلاف میان انگشتی اندر یک نبض بود و از این یار دیگر اختلاف است اندر
یک انگشت که زخم نیم انگشت پیشین خلاف زخم سپسین بود پس مختلف سه گونه است
یکی اندر نبض بود بجمله و دیگر اختلاف در یک نبض که انگشتی خلاف انگشت دیگر بود
و سیم اختلاف اندر یک انگشت بود و آن اختلاف که اندر نبضها بسیار باشد یکی بتدریج
و یکی بی تدریج بود بتدریج آن بود که مثلاً یکی بزرگ بود و یکی کوچک و سیم کوچکتر از
دوم و هم چنین برسد از کوچکی و از آنجا بسیار شود و این را متصل خوانند و هم چنین
اندر تیزی و دیگر بابها اگر بر باز شود هم چنانکه آید منتظم بود و اگر در میان خلاف آورد تا
منتظم و هم چنان نیز که چون بسر خواهد شدن بان نبض بزرگ باز شود و لیکن باشکوه نیاید
ابدا این را عاید خوانند یعنی بازگردنده از آن که کوچکتر بان بزرگتر و هم چنین هم تشبیه
چنانکه آمده بود همچنان همچنان تا باز بجای او لیکن و سد این را نیز منتظم بود و الا که هم بر این
قیاس باشد آنگاه نظم وی بچهار دو مختلف آید و هم چنان نیز اگر دو دو نبض بود یکی
بیشتر یکی کمتر آن دو کمتر بود منقطع خوانند و همچنان نیز اگر یکی دو همواره بود و یکی اندر
میان بشتاب فرجه آورد و مگر گویش نداشته باشی یا فرجه کم کند و نوبه نبض گوش دار دیگرگون





بابی و اما آنکه بی تدریج باشد چنان باشد که یک بیک کم شد و نه نیز بولا زیادت و نقصان بل
که اگر بتدریج نبود بلکه بگزاف بود پس اگر بدان مثل یک بود منتظم بود و الا نبود و اما آن
اختلاف که میان انگشتان یک نبض بود یکی از چهار بود که یکی چنان مثلاً سوی راست میل
دارد و یکی سوی چپ و هم چنین به دیگر جهتها از هر سو و از فرو سو و دیگر اندر بزرگی
که انگشتی یا رگ بزرگتر بود و انگشتی یا رگ خوردتر بود یا اندر تیزی و دیرنگی یا اندر
پیش و پس حرکت که جزوی که رابست مثلاً که روی پیش جنبد بجنبد یا باید که سپس جنبد چنان
بود و هم چنان بقوی و ضعیفی اگر دو و دارد مانند دیگر دو و منتظم بود و الا نبود و اما
اختلاف اجزای یک انگشت سه گونه است یکی را کلیله خوانند و بتازی منقطع و یکی را که آید
و بتازی عاید و یکی را پیوسته و بتازی متصل چون میان انگشت مثلاً بگسلد و حرکت کند
با زار آن نیم حرکت شود یا مختلف باشد بسرعت مثلاً نیم انگشت تیزتر بود و نیمی گران و باز کرد
و نیمی خوردتر این گسسته باشد اندر میان و اما عاید چنان بود که زخم بازگردد از اختلاف
با آنجا که بود باز گشتن تمام و ناپیدا و از این جنبش نبض مثلاً است که یک نبض مبادرت کند
است یا دو نبض اندر یکدیگر پیوسته نیاید یکبست و متصل مانند نبضهای بتدریج است
چنان بتدریج که حس تفصیل ندیه بباید جمله خواهی در بابهای دیگر که احتمال آن کند **فصل**
اندر گونهها از نبض مرکب که نام خاص دارد نبض مرکب آن نبض را گویند که حکمش از دو سه حال
کرد چنانکه موجی که اندر وی خوردی و متواتری بود و قسمت ایشان که نبض مرکب بسیار
است و همه را نام نیست و بعضی را نام هست که از او نام هست چون نبض سنبر باشد که بتازی غلیظ
خوانند و چون نبض باریک که بتازی دقیق خوانند سنبر آن بود که پهنا و بلندی بیش دارد و باریک
آن بود که پهنا کم دارد و درازا بیش و از این جمله نبض آهو بچه که بتازی غزالی خوانند که اندر یک
جنبش گران تمام آید آنگاه بیکبارگی بجنبد و موجیست که جزوی بزرگتر بود و جزوی خوردتر و موجها
بازپیچ سخت خرد نبود و دو و لیکن همچون موجه و لیکن خوردتر و متواتر چون کرم و بتازی
نفس بر رنج موجه بغایت خوردی بود و بر صورت موجه دارد و ایست که بتازی منشاری

خوانند هم چنان بود که موجی ولیکن صلب کشیز و بیشتر آنگاه بود که اندر اندامی عصبی آماس
بود چون حجاب و سینه و موج آنگاه بیشتر بود که آماس اندر عصب شود بلکه اندر نفس یا
اندر مغز یا اندر جگر بوقت کی ماسره کردن و عرق کردن بود و دم موش آنست که بتازی ذنب
الفار گویند که از زیادت بنقصان گردد از نبضهای بسیار یا اندر یک نبض و جوال دوزی
که بتازی آنرا خوانند آن بود که از نقصان بزیادت آید بتدریج و انگه از زیادت بنقصان
شود و دو زخمی است که بتازی ذوالفرعتین خوانند که هنوز حرکت پیشین تمام شده
نبود که دوم اندر رسد و اندر میان افتاده که بتازی الواقع فی الوسط خوانند جای که سکون
چشم داری سکون نیاید حرکت و نبض لرزنده و نبض متشنج اختلاف نیز در سبب این
بود و فساد **فصل** اندر سببهای نبض و لا بد انکه بهمه حالها نبض نیکو آنست که
معتدل باشد الا بقوت که هر چند بیش باشد بهتر باشد و سببهای نبض اصلی که ماسکه
خوانند سه اند آلت حرکت و قوت جنباننده است و حاجت که بیش است اگر آلت نرم بود
و قوت قوی و حاجت بسیار بود داعی نبض را عظیم آید و اگر اندر یکی خلل باشد رگ
عظیم نبود ولیکن بسرعت و در وی تمام رگ کند عظیمی را و اگر قوت نبود سریعی نتواند
کردن متواتری کند و اگر از این ضعیفتر بود متواتری نتواند کردن متفاوتی کند و چون
گوشت اندک بود رگ طویل و عریض نماید و اگر گوشت بسیار بود صغیر و دقیق نماید
بجواب و غم و بیخوابی تن از اخلاط و ریاضت با افراط و تری طبیعی یا بیماری رگ را ضعیف
کند و هر گاه که قوت وی قوی بود و الم بود نبض ذو الفرعتین و منشاری کند و هر گاه
که قوت خواهد که بیاساید یا دل مشغولی افتد مغافصة ذات الفترة کند و نملی و دودی از
ضعیفی بود و نبض زنان عظیم‌تر بود ولیکن سخت سریع نبود که بعظیمی از سریعی بی‌نیاز شود
و از مادکان صغیرتر و سریعتر بود و از کودکان بهیاسی تن ایشان عظیم نبود ولیکن سخت
نرم بود و از برنایان عظیم و سریع بود و نبض دو موی کان خردتر بود ولیکن سریع نبود
که حاجتشان کمتر است و نیز متواتر نبود و از پیران خرد و بطی و متفاوت بوده باشد که



نرم بود بسبب رطوبت غریزی ایشانرا بود و مزاج کودکان بحکم جوان بود و مزاج مرد بحکم پیر بود
هر چند حرارت غریزی بیشتر بود نبض قوی‌تر و هر چند حرارت غریزی کمتر بود نبض
ضعیفتر بود و نبض بهار چون نبض جوانان بود و نبض تابستان خرد و سریع و متواتر
بود و نبض زمستان ضعیف و متفاوت و بطی بود و از خزان صلب و صغیر بود و
نبض سیر از طعام معتدل عظیم و سریع و متواتر بود و از طعام بیشتر مختلف بود و بی
نظام باندازه افزونی و اگر هضم افتد نبض نیکو شود و اگر نیفتد بتر شود و هم چنین از شراب
و آب بفعل ضعیفتر است از شراب و نبض باول خواب خرد بود و ضعیف از جهت آنکه جای
حرارت غریزی با اندرون یافتد تا هضم کند و بطی بود و متفاوت و چون طعام هضم یافت
حرارت از اندرون بیاید و نبض نیک شود پس اگر خواب دیر بماند دیگر باره ضعیف شود
و اگر خفته را اندر شکم طعام نبود خواب نبض را سردی برد و چون از خفتن بیدار شود
نبض عظیم شود و اندر آن وقت لرزان بود و ریاضت کردن باندازه نبض را نیک کند و ریاضت
با افراط نبض را صغیر و سریع و متواتر کند و چون بیشتر شود سریعی کم شود و متواتری
زیادت گردد و اما بکرمابه و آب گرم باول نبض را نیکو کند آنگاه اندر تن سرد شود نبض
را ضعیف کند و اما آب سرد اگر سردی بتر عرض کند اندر تن نبض بحکم سردی بود و اگر
نکند حرارت غریزی را جمع کند و نبض را نیکو کند و آبستنی زنان مر حاجت را بیفزاید که مادر
را باید هم فرزند را پس نبض بزرگتر بود از طبیعی و بقوت سر بسر بود و سریع و عظیم و متواتر
بود و چون درد او را زکند قوت را ضعیف کند پس نبض ضعیف و صغیر و سریع شود
و متواتر گردد اما آماس که اندر تن بود نبض را براه منشاریت برد الا بزیادت
نبض را موجی کرده اند و چون بدیله نزدیک نبض منشاری را موجی و مختلف کرد اند و خشم
نبض را عظیم و بلند و متواتر و سریع کرد اندوه و غم نبض را صغیر و ضعیف و متواتر و بطی
کرد اند و هر چه مفاجا رسد نبض را سریع و لرزان کند این اصلها کلی است و اما نبض بیماران
و بیماریها شاید گفتن بتفصیل و الله اعلم

تمت

بانيك من هو اشد منك فلا تقدر ان تدفعه عنك اذ لا ترده حروب ولا قتال ولا فرسان ولا
ابطال ويحول بينك وبين ملكك وقصرك ولا تنفعك كثرة عسكرك وجندك فانتظر تقلب
الايام ونزول الحِمام اذا اتاك ابرهيم ع قال الراوى فلما سمع ذلك النمرود صعب عليه وكبر
لديه فرجع الى قصره وهو مهموم وكان ذلك اليوم عليه مشوم ودعا آزر وقص عليه
القصه واخذه وهو قلق وهيام ودخل به بيوت الاصنام لان آزر كان هو الناظر
على خدمة الاصنام فتقدم النمرود الى صنمه الكبير وسجد له وخضع بين يديه وهو حائف
حزين وساله عن ابرهيم فنطقت جميع الاصنام باذن الملك العلام وقالت بصوت واحد
ويلك يا نمرود يا ذنيم سيحدث اله ابرهيم وان ابرهيم لم يخلق بعد لكن اقترب زمانه وستظهر
لك معجزاته وآياته وترى بركاته وانه اذا خلق سلب نعمتك واعدمك مملكتك ولا يكون
لك منه منجى ولا ملجاء ولا تنفعك عساكرك وابطالك الا ان تؤمن برب ابرهيم وتتبع ذلك
ذلك الدين القويم ولما سمع النمرود كلام الاصنام زاد جزعه وكثر فزعه وحار فى امره فقال
له آزر ايها الملك الهمام لا يهولك كلام الاصنام لانها ساخطة عليك فانك لم تقرب
لها قربانا منذ مدة فامر النمرود ان يقربوا لها القربان من البقر والمعز والضان قال الراوى
وبينما كان النمرود قاعدا فى صحن قصره واذا بطائرين ابيضين قد انقضا عليه من الهواء
واقبل احدهما عليه وقال له ويلك يا نمرود هلك وخربت ديارك وزال ملكك والهدم
قصرك فانا طائر الشرق واخى هذا طائر الغرب وقد جاءتنا البشارة من رب خالق الارض
والسموات اله ابرهيم بان ابرهيم يظهر لك عن قريب ويهلك على يديه اذا لم تؤمن بربه الذى
خلقك ورزقك وانت تاكل خيره وتعبد غيره فيبعثه الله اليك فاذا جاء لم تقدر ان تكفيه
فيكون سبب هلاكك وخراب ديارك وزوال ملكك لانه نبيا والخيرات مهديا وطار
الطائران من بين يديه فلما سمع النمرود ذلك غشى عليه ولما افاق من غشوته دعا آزر
الى حضرته واخبره بما سمع من الطائرين فقال له آزر ايها الملك انما هذا اتاك من مردة
الجان لانهم حسدوك على ما انت عليه من عظم الملك والسلطان والقوة والهيبه



... شنبه ٢٥ ذيقعده الحرام

... ١٢٦٦

وعلو الشان لان اهل الارض وملوكها كلهم قد اذعنوا لك بالطاعة لا يقدر احد منهم
على مخالفتك ولا على محاربتك قال الراوي وبينما كان النمرود ذات يوم متفكرا في
امره واذا بملك من الملائكة وقف امامه وقال له ويلك يا نمرود الى متى تكابر في هذه الايات و
في نومك ويقظتك تاتيك الهدايات وانت لا تؤمن برب الارض والسموات وغاب عنه الملك
وايقن النمرود بالهلاك قال الراوي ثم راى النمرود بعد ذلك رؤيا هائلة اشد من جميع
ما مضى فانتبه فزعا مرعوبا وارسل في الحال الى سائر الكهان والسحرة والمنجمين والمعبرين
فلما حضروا بين يديه وسجدوا له قال لهم اعلموا اني رايت في منامي رؤيا هائلة عجيبة وانني
اقصها عليكم واريد منكم ان تعبروها لي واذا لم تفسروا لي تاويلها وكتمتموه عذبتكم عذابا اليما
والقيتكم في افواه الاسود والنمور ثم تركتكم لمخاليبها وانيابها فداخل القوم عند ذلك الفزع
والرعب والجزع واصفرت وجوههم وقالوا له ما رايت ايها الملك قال رايت نورا ساطعا نازلا
من السماء الى الارض يخطف البصر اضوء من الشمس والقمر ورايت قوما في وسط ذلك النور
ينزلون من السماء الى الارض ويصعدون واذا برجل احسن الناس وجها واجلهم قدرا
وانه في ذلك النور والقوم يقولون له ينصرك الله واهلك عدوك فانك تحيي الارض بعد
موتها وهذا جميع ما رايته فاخبروني انتم بتاويله فقالوا له ايها الملك امهلنا يومنا هذا
وليلتنا هذه قال قد امهلتكم فخرجوا من عنده وتركوه في همه وغمه فراوا آزر قاعدا بباب
اللعين النمرود على كرسي من الذهب مرصع بالجواهر والدر المنتخب والوزراء والحجاب والنواب
حوله وقوف وقعود على قدر مراتبهم فوقفوا بين يديه وحيوه وقالوا له ايها الوزير والصدر
الكبير قد بلغك ان الملك راى رؤيا وانه غضب علينا وحلف لا يرضى منا الا بالصدق والا
يهلكنا عن اخرنا ونحن نخبرك بتاويل هذه الرؤيا وهي انها تدل على مولود عظيم يولد من
اقرب الناس اليه ينازعه في ملكه وينتصر عليه وينتزعه منه ويرث الارض كلها ويقع
قدره في الارض والسماء وينتشر ذكره في الشرق والغرب ولا يقدر احد ان يقاومه في البعد
والقرب ونحن نخاف ان نقول للملك هذا الكلام ونخبره بهذه الاحكام لئلا يبطش بنا ويصل

شره



شره الينا فقام آزر ودخل على النمرود وهم معه فجلس في مرتبته وشفع عنده في القوم و
ساله ان يؤمنهم من بطشه وسخطه وبلائه كي يخبروه بتاويل رؤياه فامنهم النمرود على انفسهم
واموالهم واهليهم فاعلموه حينئذ بتفسير منامه وقالوا له ياتيك ايها الملك رجل
وحده لا يكون معه احد ولا عسكر ولا جند ولا خيل ولا سلاح ولا الة حرب ولا كفاح يقاتلك
وانت في هذا الجيش العظيم وينتصر عليك ويملك الارض والبلاد من بين يديك ويولد من
اقرب الناس اليك قال الراوي فتبسم عند ذلك النمرود واخذه الفرح وزال عنه الهم
والترح وقال اذا كان الامر كما ذكرتم وانه شخص واحد فلا احمل همه ولا افتكر فيه ثم التفت
الى آزر وقال له ما الذي رايت من الراي فقال له ايها الملك سل المنجمين عن هذا المولود
الذي ياتينا من غير عساكر ولا جنود فسالهم النمرود عن ذلك فقالوا له ايها الملك ان
هذا المولود ياتي من ظهر اقرب الناس اليك واعزهم عليك وليس لنا علم بمعنى اكثر من
هذا وخرجوا ثم قال النمرود لآزر ليس عندي احد اقرب الي ولا اعز من ولدي كنعان والحق
ان هو الذي قصده المنجمون ثم امر باحضاره بين يديه فلما حضر امر بضرب عنقه فقطع في الحين
راسه وقال النمرود هذا امر قد كفيت شره وزال عني ضرره ومن ذلك اليوم وكل الملعون
على كل امراة حامل من يرصدها ان وضعت غلاما ذكرا ياتونه

يجمع الحطب فامتنعت الدواب من ان تحمله كرامة لسيدنا ابرهيم عم فاحتار الناس في ذلك فصوّر
لهم ابليس اللعين في صورة رجل منهم واشار عليهم بان يحملوه على البغال فحملته لانها اولاد زنى منه
النمرود ولم يزالوا يحملون الحطب ويلقونه في الحفيرة حتى ملاوها وعلا الحائط وصار كالجبل العظيم
فعندها اضرموا النار في اركانه الاربعة فلم تزل النار تعمل في ذلك الحطب سبعة ايام لياليا ونهارا
وكلما نفحها الهواء ازدادت لهيبا وضراما حتى احرقت الطير في كبد السماء ولما ابصر النمرود ذلك
الحال اخذه الانذهال وصار متعجبا ومتحيرا كيف يلقي ابرهيم في هذه النار واذا بشيخ كبير عليه
ثياب حسنة وفي يده سبحة اقبل ووقف بين يدي النمرود وقال له ايها الملك اراك متحيرا في
القا ابرهيم في النار فقال له النمرود نعم ايها الشيخ لانه لا يقدر احد ان يقرب من شدة حرها
وزفيرها على مسافة خمسة اميال فقال الشيخ هذا هين ايها الملك انا ادلك حيلة في رمي ابرهيم
في وسط النار ثم انه علمه صفة المنجنيق لانه لم يكن لهم به معرفة فعلمهم اياه الملعون فاسرع ما
يكون واحضر العصر من الجبال وصار يرمي بها على بعد قال الراوي وكان ذلك الشيخ
ابليس لعنه الله ولما راى النمرود ذلك تعجب منه عجبا شديدا وامر ان يضعوا ابرهيم في كفة
المنجنيق ويرموا به في النار ففعلوا ذلك والقوه في وسط لهيبها والحق سبحانه وتعالى حاضر في
كل مكان لا يشغله شان عن شان وهو الله الواحد المنان فاراد ان يريهم اياته ومعجزاته قال
الراوي وعند ذلك ضجت الملائكة بالتسبيح والتقديس وقالوا الهنا ومولينا وخالقنا ابرهيم
عبدك ونبيك ورسولك وخليلك كيف يلقيه عدوك في النار ويعينه على ذلك الشيطان
وانت الملك القهار فاوحى الله اليهم وقال ياملئكتي اسكتوا فانا بكل شي عليم وامر جبريل ان يهبط
الى سيدنا ابرهيم عليهما السلام وقال له قل لابرهيم هل لك من حاجة فنقضيها فان استغاث بك
فاغثه واذا استغاث بي فانا غياث المستغيثين ومجيب دعوة المضطرين ومجير المظلومين وامان
الخائفين وابرهيم صار يتضرع الى الله سبحانه وتعالى ويسبح مولاه فهبط جبريل عليه وقال
له يا ابرهيم ربك يقريك السلام وقد ارسلني اليك هل لك من حاجة فنقضيها فقال ابرهيم اما اليك
فلا وحسبي من سوالي علمه بحالي حسبي الله ونعم الوكيل ولما قرب من النار قال الله تعالى يا نار كوني

بردا وسلاما على ابرهيم وارادوا به كيدا فجعلناهم الاخسرين قال ابن عباس بردا من حرها
وسلاما من الاهلاك فامر الله تعالى الذي امره بين الكاف والنون والذي يقول للشي كن
فيكون الارض ان تنبت الاشجار في تلك النار وان ترخي الاشجار اغصانها بالفواكه والثمار
وان تبتهج الارض بالانهار وتجري الانهار وتفوح شيحها وخزامها وسوسانها وعنبرانها
واقحوانها وورودها وياسمينها وبانها ونصب جل جلاله للخليل سريرا من العرعر مرصعا
بالدر والجوهر والبسه حلة خضراء من حلل الجنة ياخذ نورها البصر وحفت حوله الملائكة
وصاروا كلهم صفوفا قيامات وقوفا واجلسوه على السرير ووقف الى جانبه جبريل وبقيت النار
حول تلك الروضة دائرة مثل النور وما نال احد مثل هذه الكرامة التي اكرم الله تعالى بها سيدنا
ابرهيم عم قال الراوي فلما اصبح الصباح اراد النمرود ان ينظر الى ما اصاب ابرهيم من تلك
الجحيم واذا به على احسن حال جالس في وسط تلك النار وحوله روضة ذات اشجار واطيار وثمار
وازهار وانهار وهو على سرير ساطع الانوار وعليه ثياب العز والافتخار والى جانبه شخص لم ير
ابهى من الاقمار ومن حوله خدمه كانهم حور الجنان وهم صفوف في الخدمة وقوف فلما راى
النمرود ذلك الحال اخذه الاندهال فدعا بالرجل الموكل بالمنجنيق فلما حضر قال له انك كم
واحدا القيت في النار قال له يا مولاي ما القيت غير ابرهيم وحده قال النمرود ومن اين هولاء
الصفوف التي حواليه والى جانبه فنظر الخلق الى ذلك وتعجبوا غاية العجب فقال النمرود انودي
بابرهيم قالوا لا سبيل الى الوصول اليه لان النار حواليه قال نادوه فيخرج من النار ويقدم
الينا حتى نسأله عن هذا الشان لانه ما شاهد مثله انسان فمضوا اليه ونادوه قائلين يا
ابرهيم بحق من خصك بهذا التكريم اخرج حتى نسالك عن هذا الامر العظيم قال الراوي فخرج
سيدنا ابرهيم عليه الصلوة والتسليم فقال النمرود ما هذا الا سحر عظيم حيث بردت النار
وخرج منها وهو سليم فقال ابرهيم كذبت يا لعين ما هذا بسحر مبين انما هو برهان رب العالمين
فهو الذي برد النار وانبت فيها الاشجار والازهار واجرى الانهار وجعلها بردا وسلاما
والبسني ثوب النصر والظفر والعز والبهاء فقال له النمرود ومن كان واقفا عندك على يمينك فقال



ابرهيم ذلك ملك من ملائكة ربي يسمى جبرئيل جاء يبشرني بان الله تعالى قد اتخذني خليله
وصفيه ورسوله فصار النمرود متحيرا في امره لا يدري ما يقول وفي ذلك الوقت حدثته نفسه
بالجنون فقال يا ابرهيم لا بد ان اصعد الى ربك واحاربه واقتله واحرك عليه حتى يصعقوا في
الوقت ويزول المقت وابصر من ينصرك بعد بين يدي قال الراوي ثم ان النمرود صنع له
تابوتا فيه بابان باب الى نحو السماء وباب الى نحو الارض ولما فرغ من اتقانه احضر اربعة نسور
وامر ان يجوعهن عدة ايام ثم صار يطعمهن اللحم على رؤوس الرماح مدة حتى يعودهن بذلك ثم نصب
اربعة رماح في اركان التابوت وعلق على راس كل رمح قطعة من اللحم وشد النسور الاربعة
في اركان التابوت الاربعة باسفال الرماح وقعد النمرود في التابوت هو ووزيره الاكبر
واخذ معه ما يكفيهما مدة من الماكول والمشروب واخذ معه قوسا وكنانة مملوة بالنبل ولما قفلا
واغلقا البابين عليهما ورفعت النسور رؤوسهن الى الاعلى ونظرن اللحم الذي على رؤوس
الرماح طرن نحوه لما كلفته فارتفع التابوت بالنمرود والوزير وعلا في الهواء حتى غاب عن
الدنيا ولم يزل اللحم الذي على الرماح يرتفع والنسور يطرن الى الاعلى ويطلبنه وبعد ساعة
فرمانية قال النمرود لوزيره افتح الباب الذي نحو السماء ففتحه الوزير فقال له النمرود كيف
ترى السماء قال مثل ما كنا نراها ونحن في الارض قال اطبق الباب ثم ارتفعت النسور ما شاء الله
تعالى فامر النمرود الوزير ان يفتح الباب الذي نحو الارض ففتحه ونظر فقال له كيف ترى قال
لم كان الدنيا بحر ماء او دخان قال اطبق الباب فصعدت بهما النسور ما شاء الله حتى ضعفت
قوتهن وكدن يقعن على الارض واذا بالنمرود يسمع تسبيح الاملاك في مجاري قبة الافلاك
وسمع ملكا يقول له ويلك يا نمرود يا لعين الى اين تريد فقال النمرود ومن ذا الذي يخاطبني
فقال انا ملك من ملائكة ربي قال النمرود انا اريد ربك لاحاربه فقال له الملك يا ملعون
الذي ما بينك وبين السماء قال لا فالذي بينك وبين السماء خمسمائة عام وهي سبع سموات
بين كل سما خمسمائة عام وسمك كل سما خمسمائة عام وبعد ذلك حجب لا يعلمها الا الله تعالى
قال الراوي فلما سمع النمرود ذلك الكلام من الملك قال اني اظنك انك اله ابرهيم

وانا الطلبك ثم اخذ نمرود قوسا بيده ووضع فيها سهما ورمى بذلك السهم في الهواء فقال ان السهم
رجع اليّ ملطخا بالدم استمدادا من الله فعند ذلك امر الله تعالى جبرئيل ان يضرب التابوت بجناحه
ويقلبه في البحر ففعل جبرئيل ذلك وامر الله الامواج ان تقذفه الى الساحل فخرج النمرود من
التابوت وقد شابت لحيته وراسه مما قاسى من الاهوال وسار الى ان وصل الى مدينة من مدنه
ودخل اليها بالليل فلما اصبح راه اهل المدينة فعرفوه وسجدوا له وقالوا الهنا من اين اتيت
هنا بلا عساكر ولا ابطال ولا ارسلت اعلمتنا بانك قادم علينا حتى نخرج ونلاقيك على بعد
من البلاد كما تحب وتختار ونعمل لك مقامات وضيافات فقال لهم انا افعل كما اشاء لاني الاله
بلا دعوة وكل اهلها علماني واجناده ثم انه ركب وسار طالبا مدينة كوثيا ولم يزل سائرا
من مدينة الى مدينة حتى وصل اليها فدخلها بالليل حتى لا يعلم الناس بحاله فلما كان وقت الصباح
دخل عليه وزراؤه وحجابه وارباب دولته ونوابه فانكروه لشيب لحيته وبياض راسه ولم
ولما تحققوه وعرفوه سلموا عليه وحين بلغ ابرهيم خبر وصول النمرود اتاه وقال له يا ملعون
كيف رايت قدرة ربي قال الراوي فلما سمع النمرود كلام ابرهيم اختفى همه وغمه وقال له قد ملك
ربك يا ابرهيم وهذا ادهى فقال ابرهيم عليك اللعنة يا حقير يا لئيم جل ربي وعلا عن ان تملكه
او تقاتله ولكن يا ملعون ان كنت تقدر ان تقاتل فقاتل رسول ربي فانا رسوله فهل لك
ان تقاتلني بعظم جيوشك وجنودك وانا وحدي حتى اريك قدرة ربي فتبسم النمرود وقال
يا ابن ازر هل يقدر احد في الارض ان يقاومني حتى تقاتلني انت بلا جنود ولا عساكر قال ابرهيم
بقدرة ربي تعالى اهلكك واهلك جيوشك وعساكرك وجنودك قال الراوي فعند ذلك
جمع النمرود العساكر كانها البحار الزواخر بعدد الرمل والحصى وجعلهم خمسة الاف صف كل
صف الف الف وخرج ابرهيم ع م في سبعين رجلا من اصحابه المومنين وقد ضجوا بالتسبيح والتكبير
والتقديس لله رب العالمين فامر الله سبحانه وتعالى الملك الموكل بالبعوض ان يرسل على
جيوش النمرود ما شاء الله منه فارسل عليهم ما ملا الارض وسد فجاجها في الطول والعرض
فاجتمعت عليهم وصارت تلسعهم وهم يضطربون في بعضهم حتى مات منهم خلق كثير وهرب الباقون

والتجوا



والتجوا الى البيوت والدور وغلقوا الابواب وارخوا الستور واوقدوا النيران واثاروا
الدخان فلم يغن عنهم شيئا ذلك كله ونزل عليهم العذاب وتقطعت بهم الاسباب وجاءهم شيء
لم يكن لهم في حساب وبقي النمرود لعنه الله يعاين ذلك ويشاهد الايات ولم يومن برب الارضين
والسموات بل خلف من الافات لانه بهذه الواقعة الوزير ازر قد هلك ومات فانفرد عن جيشه
ودخل الى قصره وغلق عليه الابواب واسدل الستور على الاعتاب والقى نفسه على قفاه ولم يومن
بمولاه وصار متفكرا في الذي دهاه قال الراوي فارسل الله اليه بعوضة بعرجها العذاب وقيله
وقطع اجله فنزلت على جبينه ولدغته لدغة كلدغة العقرب فتخشها وهم ان يقتلها ولم يعلم
ان الله الى قتله ارسلها فطارت وحطت على شفته ولسعته في وجهه لسعات اشد من لدغ الحيات
ثم دخلت في احد منخريه وصعدت الى راسه وصارت تنهش وتقطع في دماغه وراسه حتى قاسى
منها العذاب الاليم عذبه الله بها عذابا شديدا مدة اربعين يوما وهو لا ياكل ولا يشرب ولا
يشرب ولا يذوق نوما فصار يدق راسه على الارض حتى ترضرض وتهشم والبعوضة لا تسكن و
لا تنفد وكان امر عبيده يدقون راسه بالنعال ليلا ونهارا وهو يصيح عليهم دقوا وبعد الاربعين
يوما انقبت البعوضة راسه وخرجت قدر فرخ الحمام وهي تقول هكذا يسلط الله عذابه على كل
من يتجبر من عباده قال الراوي فخرجت روح النمرود الخبيثة ومات وحلت به الافات وعجل
الله بروحه الى النار وبئس القرار وارسل الله على اهل مدينة كوثيا الزلازل والامطار حتى
هلكوا ولم يبق منهم ديار ولا نافخ نار الا من امن بالله الواحد القهار وصدق بابرهيم جد الانبيا
الاطهار قال الراوي واما ابرهيم عليه السلام فانه قد جاءه لوط ابن اخيه هرون وصدق برسالته
وامن به وبربه وانته سارة اخت لوط فامنت به وقالت له يا ابرهيم اني احببت ان اتزوجك فقال ابرهيم
اني لا املك شيئا امهرك به فقالت سارة اجعل المهر عليك ان لا تخالفني في مقالي وان تطيعني في سوالي
فاوحى الله تعالى الى ابرهيم ان افعل ما تامرك به ساره فاني قد قضيتها لك زوجة فتزوجها ابرهيم ثم
جمع اصحابه الذين امنوا معه وطلبوا ارض الشام حتى وصلوا الى بلد يقال لها حران فنزل بها مدة من
الزمان ثم انه خلف بها جماعة من المومنين واخذ سارة معه وسار حتى دخل بلدا تسمى الاردن وكان

بها الملك فقال له صادوق وهو جبار مكار من الفجار يعبد الاصنام يعني الملك العلام ومنها انه
نكاح البكور والملاح مصر على الزنى والافتضاح في المساء والصباح فلما وصل ابرهيم الى باب
المدينة وهم بالدخول وهو متوكل على الفرد الصمد راه البوابون فقبضوا عليه هو وسارة واحضروهما
بين يدي الملك فنظر الى سارة والى وجهها الذي كانه البدر عند كماله فقال لابرهيم من تكون يا فتى
منك هذه الجارية قال له ابرهيم اختي وعنى بذلك انها اخته في الاسلام فقال له الملك صادوق هل
لك ان تزوجني اياها ويكون لك بذلك الحظ الاوفر فظهر الغضب في وجه ابرهيم عم وقال هي منها
فقال الملك انا رضيت بها وامر الخدم ان يدخلوا بسارة الى القصر وان يصلحوا احوالها فاخذوها
الى القصر واخرجوا ابرهيم من عند الملك ثم ان الملك دخل على سارة واراد ان ينال منها غرضه
فنهرته نهرة تزلزلت بها من القصر قواعده ولعبت جوانبه فخاف ان لا ينال منها مطالبه فاخذها
وخرج بها الى قصر اخر فهم بها فنهرته فتزلزل به القصر وارتجت اركانه ومالت حيطانه فاخذها
وسار بها الى البستان وقال في نفسه ان ذينك قصران مبنيان واما هذا المكان فلا سقف له
ولا حيطان واراد ان يدنو منها فلما توجه الى نحوها ضعفت قواه ووقع يجيد بالرجفان والخفقان
وحل به الذل والهوان واخذه حصر البول وقاسى من العذاب الالوان وبلعته الارض الى حد سرته قال
الراوي ما حل به قال لسارة ما انت الا ساحرة عظيمة فقالت له ما كان يا غدار ما انا ساحرة بل
انا مومنة برب الدنيا والاخرة وما نزل بك هذا البلاء الا من اخذك اياي من ذلك الفتى فقال
لها ويلك قد قال انك اخته وانا لذلك اخذتك منه قالت لقد صدق في الكلام لانني اخته
في الاسلام وزوجته بين الانام ولست باخته من امه وابيه وهذا البلاء الذي حل بك لا يقدر
احد ان يزيله عنك غير ذلك الفتى وهو نبي السيد ابرهيم خليل الله رب العرش العظيم قال
لها ان خلصني مما انا فيه فلا اضره ولا اذيه بل اسلمك اليه واسلم على يديه ثم امر باحضار ابرهيم
فلما حضر قال له ما اسمك ايها الرجل الكريم قال اسمي ابرهيم قال لقد سألتك عن هذه الجارية
فقلت انها اختك قال ابرهيم نعم اختي في الاسلام وقد اختارها الملك العلام ان تكون زوجتي
بين الانام فقال الملك يا ابرهيم ادع ربك يخلصني مما انا فيه حتى اردها عليك زوجتك واصدق

بالله



بوسالتك قال الراوي فعند ذلك بسط سيدنا ابرهيم عم يديه بالدعاء ودعا ربه ومن عليه
الكافر فاوحى الله اليه اني شافيه ومخفف عنه جميع ما هو فيه لكن بشرط ان يخرج من هذا البلد
ويسلم ملكه اليك فذكر ابرهيم للملك ما اوحى الله اليه فرضي بذلك لما تخلص من البلاء الذي هو فيه
وخرج من البلد وسلم له ملكه وترك له ماله ونسوانه واولاده وغلمانه وسار فلما نظر ابرهيم الى
ذلك رق قلبه وقال يا نبي الله اقسمت عليك بشدة ربي الا ما اقمت عندي في البلد فتكون
انت في الجانب الشرقي وانا في الجانب الغربي فمكث ثم قدم له الملك جارية ظريفة حسنة وقال له
يا نبي الله هذه الجارية مومنة برب العالمين وذات عقل وعفة ودين وقد اشتهيت ان تكون
جارية لسارة فهي هدية مني اليك قال ابرهيم ما اسمها قال الملك اسمها هاجر وسلمها الى
الخليل فقبلها وكانت هي ام ولده اسمعيل عم وهو الذبيح المشهور بين الانام قال بعض الرواة
لا تلعنوا القبط لان هاجر ام اسمعيل الذبيح منهم قال وهب بن منبه ان الله سبحانه وتعالى
وعد ابرهيم عم ان يرزقه ولدا يكون من ذريته الانبياء عليهم السلام وكانت سارة راجية
ذلك حتى كبرت وايست من الحمل وقد علمت ان الله لا يخلف الميعاد فقالت لابرهيم يا نبي الله
اني قد كبرت وايست من الاولاد والحمل واخاف ان اموت وتبقى ولا يكون لك ولد فقال ابرهيم
اعلمي يا سارة ان الله عز وجل وعدني ان يخرج من ظهري ولدا يكون نبي اخر الزمان وختم
الانبياء بكسر الاصنام والاوثان لولاه ما خلق الله الجنة ولا النيران ولا الحور ولا الولدان
ولا الانس ولا الجان فقالت سارة صدق الله العظيم الحنان المنان ولكن انا صرت امراة
كبيرة انقطع مني الامل وقرب الاجل وقد ايست من الحمل وهاجر جارية صبية قد وهبتها
لك فخذها وادخل بها عسى ان ترزق منها ولدا يكون لنا سندا فقال يا سارة اخشى عليك
الغيرة قالت له لا بل اصبر على ذلك لعلك ترزق ولدا ويكون لك نسل قال الراوي ثم ان سارة
قامت الى هاجر وزينتها والى الخليل سلمتها فقبلها وواقعها من وقته فحملت منه باسمعيل فانتقل
النور الذي كان في جبين الخليل الى جبين هاجر فلما رات سارة النور الذي في جبين هاجر
غارت ولم تصبر فقالت لابرهيم خذ هاجر وادخل بها عني ان تركتها عندي قتلتها قال

لها اصبري يا ساره ودافعي الله ان تقتلي هاجر تقتلي معها ولدي فيكون خصمك رب العالمين
فقالت له يا خليل الرحمن قد اشتدت على غيرة النسوان واشتعلت في باطني النيران فان
كنت تريد ان تقيم انت وايا ها هنا فاحلف لي ان ولدت هاجر ولدا ذكرا تمكني من قتلها
وان ولدت انثى فاني اتركها فرضي ابرهيم بقولها وصبر حتى جاء لهاجر وقت الولادة فقبلتها
ساره نفسها حرصا على قتلها فلما ولدت هاجر الولد تحكمه ساره وقطعت سره ثم لزمت ابرهيم
وقالت له انت حلفت لي ان اتت هاجر بولد ذكر تحكمني في هلاكها وتمكني من قتلها فقال
لها لا تفعلي يا ساره ذلك لاني اخاف عليك غضب الله ان يجازيك على افعالك ولكن اصبري
فقالت لا اطيق الصبر فخذ هاجر وولدها وغيبهما عن عيني في الفلاة واتركهما رزقا للوحوش
وارجع الي وان لم تفعل هذا لا انصف عيشي وتقتلني غيرتي وامت من الاحزان فلما سمع ابرهيم من
ساره هذا الكلام اجابها الى ذلك المرام فاخذ هاجر وحمل ابنها اسمعيل على كتفه وسارت
هاجر معه تمشي خلفه حتى تعبت من التعب فضاق صدر الخليل قال الراوي فبينما
كذلك واذا بالامين جبرئيل مقبل عليهما وبيده البراق فلما وصل قال اركب يا خليل الرحمن واردف
خلفك هاجر فركب ابرهيم وهاجر وسار بهما البراق وجبرئيل معهما ولم يزالوا الى ان اشرفوا على
ارض الحرم وكانت تلك الارض ليس فيها دار ولا جبل ولا انهار ولا اشجار وهي ارض معطشة
وبرية مدهشة فقال جبرئيل انزل هنا يا ابرهيم كما امر الملك العظيم فنزل ابرهيم وهاجر و
اسمعيل فودعهم جبرئيل وسار وتركهم في حفظ الملك الغفار وكانت تلك الارض قريبة من بلاد
اليمن فقام ابرهيم الخليل يعمل عرشا من الشجر على عادة العرب وقال لهاجر اقيمي ها هنا انت وابنك
لانه هذا قد امرنا ربنا ثم انه هم بالرحيل فقالت له هاجر يا خليل الله الى اين عولت على الرحيل
ونحن زادنا وماؤنا قليل وما لي مؤنس في هذا المكان المحيل غير ولدي اسمعيل وزادت في
شكواها واجرت دموعها على خدودها فقال لها ابرهيم اصبري يا هاجر واتكلي على الله
فان الله يجعل لك في هذا الوادي فرجا ثم ان ابرهيم دعا الله تعالى وقال ربنا اني اسكنت
من ذريتي بواد غير ذي زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس



تهوي اليهم وارزقهم من الثمرات لعلهم يشكرون وتركهما هناك في اجارة الله وانصرف
قال الراوي ولم تزل هاجر مقيمة هناك تبكي على فراق ابرهيم حتى اشتد الحر وفرغ الطعام ونفد
ما كان عندها من الماء فعطشت عطشا شديدا فبكت ووضعت اسمعيل ولدها على الارض
وقامت تطلب الماء وهرولت بين الصفا والمروة من شدة الظما وجعلت تقول يا سيدي
ومولاي ارؤف وارد ولدي وارحمني لاجل صغر ولدي هذا قال الراوي هذا
واسمعيل ملقى وحده يلعب بيديه ورجليه فضرب بكعبه الارض فتفجرت في الحال العين وفاضت
وجرى منها الماء يمينا وشمالا كل هذا يجري وامه دائرة في الجبال في طلب الماء ولم تجد
شيئا فرجعت وهي مكسورة القلب الى عند ابنها واسمعيل نائم والماء يجري من تحت اقدامه
فلما رات ذلك الماء فرحت واستبشرت وهللت وكبرت وشربت واغتسلت وجعلت
تزم الماء وتلم الرمل حوله لخوف ان ينقطع وتقول زم زم يا مبارك فلاجل ذلك سمي فيما
بعد بئر زمزم فناداها جبرئيل وقال امني على نفسك وعلى ولدك فان هذا المكان يعمر بالسكان
وسيكون لك فيه انس وجيران فصبرت هاجر ومكثت هناك والماء لم يزل يجري حتى ملأ
الوادي واخضرت منه تلك الارض بالنبات والعشب واذا بقافلة قد اقبلت من ارض اليمن
يريد اهلها بلاد الشام وكان طريقهم على وادي الحرم وكانوا من بني جرهم فنظروا الى تلك
الارض فوجدوها معشبة والاطيار فيها حائمة والوحوش رائعة فقالوا ان الطيور و
الوحوش لا يوجدان الا عند الماء وهذه الارض غير معهودة بالماء ثم انهم قربوا من ذلك
المكان فراوا هاجر وولدها في حجرها فحار القوم في امرهم وقالوا نحن ما عهدنا قبل الان ماء
في هذا المكان ولا عشبا ولا كلاء ولا احدا من السكان فربما تكون هذه من الجان قد خيلت لنا
هذه الامور الشان وجميع ما نراه زور في الاعيان فقال بعضهم ادنوا منها واسالوها فان
الجان لا يظهر بالنهار فتقدم رجل منهم كان خبيرا بالامور فسلم عليها وقال لها يا جارية من
تكونين وما اسمك ومن هو بعلك انت انسية ام جنية فقالت اسمي هاجر وانا انسية جارية ابرهيم
خليل الرب الكريم وهذا ولده اسمعيل وقد تركنا في هذا المقام ومضى الى الشام فلما سمع القوم

كلاهما اطمانوا ثم اقبلوا اليها وسلموا عليها ونزلوا عندها وشربوا من الماء واطلقوا دوابهم
ترعى في تلك الارض والمرعى وهبت عليهم النسيم فاربا حوا في ذلك الوادي وقدموا اليها
الماكول والزاد وقالوا لها هل ينازعك احد في هذا الماء والمرعى قالت لا ان هذه العين
قد انبعها الله تعالى لاجل ولدي اسمعيل لانه خليفة نبي الله ابرهيم الخليل قالوا لها هل تاذنين
لنا ان نأتي بالاموال والعيال والاولاد والنسوان وننزل هذا المكان ونكون لك من الخدم
ونعطيك البر والنوق والجمال والاغنام والاموال ويكون ابنك هو الحاكم علينا ففرحت هاجر
فرحا شديدا وقالت انزلوا على بركة الرحمن فما يمنعكم من الماء والمرعى انسان قال الراوي
فاستبشر القوم بذلك وتباركوا بولدها وبها ثم انهم ساروا وتركوها وغابوا هنيئة وقد رجعوا
بالمال والانعام والرجال والنسوان والعيال لانهم لما وصلوا الى اهليهم وحكوا لهم ما راوا
من هاجر وولدها اسمعيل واخبروهم بذلك الماء الغزير والمرعى والعشب الكثير فرح القوم
وارتحلوا جميعا بالمال والعيال ونزلوا في ذلك المكان حول هاجر واعطوها الاموال و
الانعام والنوق والجمال والكسوة والمتاع من رخيص وغال وتباركوا بها وبولدها واحبوها
حبا شديدا واقاموا عندها وهم يعطونها عشر المال والانعام ولم يزالوا على تلك الحال و
الاحكام حتى كبر اسمعيل عم قال الراوي ولما بلغ مبلغ الرجال ظهر انه فارس شديد وبطل
صنديد فخضعوا له بالهدايا والاموال وكثرت الناس في وادي الحرم حتى امتلا بالخلائق و
الامم قال الراوي وكان سبب ذلك دعوة ابرهيم عم وهي فاجعل افئدة من الناس تهوي
اليهم وصار اسمعيل يركب الى الصيد مع الرجال والشجعان وصار له ولامه كثير من الاموال
والمواشي والانعام وكان في غاية الحسن والجمال والقد والاعتدال له وجه كانه القمر المنير وفيه
نور النبوة وبعد مدة ايام ماتت امه هاجر وشربت كاس الحمام فحزن عليها مدة ثم تزوج بكرا
من اكرم بني جرهم ذات حسن وجمال وبهاء وكمال كانت من بنات السادات قال الراوي واما
ابرهيم الخليل عم فانه لما بلغه موت هاجر تاسف واشتاق الى ابنه اسمعيل وتمنى ان يراه ولو
في المنام وبقي ثلثة ايام من شدة الشوق لا يلتذ لشراب ولطعام فانكرت سارة حاله وقالت



له يا خليل الرحمن ما لي اراك ساهر الاجفان فقال لها ان ولدي قد اشغل حسي وقت
كبدي واذهب جلدي فلو اذنت لي ان ازوره حتى اذهب اليه وابل شوقي منه والتذ
بطلعته فقد ذهب عني ما انا فيه من الشوق اليه فقالت له سارة اذهب اليه فقد اذنت
لك بشرط انك لا تنزل عن دابتك بل تقبل شوقك منه فترجع الي سريعا فاجابها ابرهيم الى
ذلك وعاهدها انه لا ينزل ويعود سريعا وسار طالبا ولده وقطعة كبده اسمعيل
فلما وصل الى وادي الحرم وجده مملوا بالناس والانعام والنوق والجمال والخيل والبقر و
الاغنام فسار حتى وصل الى الموضع الذي نصب فيه البيت وعرفه فوقف عند خباء الجليل
ونادى يا اهل الخباء الجليل اين اسمعيل فقالت له زوجة اسمعيل وهي ساخطة وقالت
لصاحب البيت ليس بحاضر فانه توجه الى الصيد في البرية فلا تنزل لا اذن لك بالنزول
وان كان لك حاجة عند اسمعيل فاذكرها لي وانا اخبره بها فقال لها الخليل يا جارية العرب
لما يأتي اسمعيل قولي له اني لما رايتك ابرهيم خليل الرحمن وعاقبة عتبتك الامور وبشية
الديان وقال لك غير عتبة بابك وافعل من الخير ما بدا لك ثم عاد ابرهيم الى زوجته سارة
ففرحت بقدومه قال الراوي واما اسمعيل فانه لما اقبل بعد الغياب ودخل الوادي
هبت عليه نسيم الاحباب واستنشق ريح ابيه ابرهيم الخليل ولما دخل الخباء لم ير احدا غيرها من الاكارم
فخاطرها فقال لزوجته هل ورد اليوم عليكم احد قالت نعم ورد علينا شيخ كبير بامل شيبه
على صدره فسال عنك فقلت له ما هو حاضر ولم اذن له في النزول وقلت له ما حاجتك فقال
انا اتي اسمعيل فقولي له اني لما رايتك خليل الرحمن ابيك شوقا منك فما ابصرك وعاقبة عتبتك
الامور والامتناع معتقد ونه وقال لك غير عتبة بابك وافعل من الجميل ما بدا لك فقال لها انت عل
توعي فالحقي باهلك وطلقها وتزوج بامراة تقية نقية ذات حسن وجمال وقد واعتدال و
ونسب من اعلى كرام العرب وكان فيها احب وارغب قال الراوي واما ابرهيم عم فانه راى اسمعيل
في المنام فزادت اشواقه واضطرمت عليه ناره فاراد زيارة ولده اسمعيل فاستاذن سارة
ثانيا فاذنت له على الشرط الذي سبق وهو انه لا ينزل من على دابته ويرجع سريعا ولا يبطئ عندها

على ذلك وسار مجدا فى قطع البيدا والمسالك والله تعالى يطوى له الارض ويقرب له البعيد
حتى وصل الى الحرم فاقبل على منزل اسمعيل وكان اسمعيل غائبا ايضا فى الصيد قال وهب وكان
ذلك لامر يريده الله تعالى فوقف ابرهيم بازاء البيت ونادى يا اهل هذا المنزل فخرجت اليه زوجة
ابنه الثانية وهى من جرهم لانها تسمعت منه الخبر فلما راته قالت اقسم بالله الجليل ان هذا الشيخ
اشبه الناس بسيدى اسمعيل ثم انها فرحت به فرحا شديدا ورحبت به ترحيبا عظيما وقالت له
والله انك لضيف كريم ثم نهضت اليه وقبلت يديه وقدميه وقالت له يا سيدى اما تنزل عندنا
لنفرح بك بنا فقال لها سيدنا ابرهيم عم يا مباركة انى لعهدى اذن فى النزول فقالت له
وحق رافع السماء لا امكنك من الرجوع حتى تاكل من زادنا فقال لها يا حرة العرب احملى لى شيا
من كل ما عندكم حتى ادعو لكم فيه بالبركة فدخلت الى البيت مسرعة وعادت ومعها قعب من
اللبن وقعب من العسل وقطعة من اللحم وقليل من التمر فدعا لهم فيها بالبركة واكل منها قضاة
كثيرة فى تلك الارض ولم يكن عندها فى ذلك الوقت شى من البر فلذلك كان قليلا دون
سائر الاصناف وقد روى عن النبى صلعم انه قال ومن نفس محمد بيده لو وجدت تلك المراة
حبة من بر ودعا لها فيها بالبركة لكانت فى ارض الحجاز اكثر من سائر المواضع ببركة ابرهيم عم
قال وهب ثم انها قالت له يا مولاى ما تمكنى من ان اسرح لك شعرك فانى ارى شعرك
قد شعث من اثر السفر فقال لها اما ذكرت لك انى لا يمكننى النزول فلما سمعت المراة ذلك
الكلام من سيدنا ابرهيم عم وعلمت انه لا يقعد على النزول نهضت واتت بصخرة عظيمة ووضعتها
بجانب الدابة التى يركبها سيدنا ابرهيم وصعدت فوقها حتى صارت محاذية له وكانت قد اتت
بشى من الطيب معها فدهنت له راسه وسرحت له شعره واصلحت له ذوائبه وازالت عنه غبار السفر
الذى كان عليه ثم بعد ذلك ودعها واراد الانصراف فقالت له يا مولاى علم لا تصبر قليلا
حتى ياتى سيدى اسمعيل وترا ويراك فقال لها سيدنا ابرهيم اذا اراد الله امرا كان فقالت
له يا مولاى هل لك ان توصينى بشى اذا حضر سيدى اسمعيل ابلغه اياه فقال لها ابرهيم
اذا جاء حبيبك فبلغيه عنى السلام وقولى له ان احب الاحباب اتاك يسلم عليك ويقول





لك لا تغير عتبة باب دارك واحتفظ بها وانه قادم اليك عن قريب ثم ودعها وانصرف بعد ما
قبلت يديه ورجليه وقالت له بالله يا سيدى لا تنسانا من الدعاء قال وهب فما مضى
الا القليل من الوقت وقد اتى اسمعيل عم فلما اقتحم الابيات داخلا قال انى لاجد ريح الحبيب
واصلا ثم انه لما استنشق الريح قال لزوجته هل طرق دياركم اليوم طارق او اتاكم احد من
الاصحاب فانى اشم رائحة الاحباب فقالت له زوجته نعم يا سيدى لقد زارنا فى هذا
اليوم شيخ بهى الصورة حسن الشيبة والمنظر ظريف الشمائل على وجهه للخير علائم ودلائل
مع الوقار والاعتبار واننا اردنا ضيافته وقلنا له امكث حتى ياتى سيدنا ويسمع ما تقول
قال انى لا يمكننى النزول ولكن بلغوه عنى السلام واعلموه انى قادم اليه بعد قليل من الايام
فقال لها اسمعيل فهل اوصاكم بشى من الكلام فقالت نعم انا سمعناه يقول عند انصرافه
قولوا لصاحب هذه الدار يحتفظ بعتبة باب داره ولا يغيرها قال الراوى وبعد قليل
من الايام اراد سيدنا ابرهيم عم السفر الى اسمعيل والاقامة فى تلك الاماكن العظام فاستاذن
سارة فى النزول هناك والمقام وكان ذلك لامر يريده الملك العلام فاذنت له فى ذلك وفى
اجابته الى ما يختار فركب على ظهر دابته وسار طالبا ولده اسمعيل وتلك حتى وصل الى الوادى
الحرم واقتحم الابيات داخلا الى ان كان الى بيت ابنه اسمعيل واصلا فوجده جالسا على
باب الخباء فنهض اليه ورحب به ولما وقعت العين على العين قبل اسمعيل اباه احسن قبول و
صار يقبل يديه والخليل يدعو له ويقبله بين عينيه ولما استقر المقام بهما تحادثا وطاب
بينهما الكلام قال اسمعيل عليه السلم لابيه انى اسالك يا خليل الرحمن لم تركتنى انا ووالدتى
فى هذا المكان الذى كان مقفرا وما كان فيه لا اناس ولا جيران فقال له الخليل يا بنى انما
كان ذلك بامر العزيز الديان الحى الباقى الذى لا يشغله شان عن شان ثم ان سيدنا
اسمعيل عليه السلم احسن ضيافة والده وكان فى ابيات الخير والبركة واقاموا على ذلك مدة
يسيرة فى ابيات الخير والبركة واقاموا على ذلك مدة يسيرة قال الراوى وبينما كان الخليل
راقدا فى منامه اذ راى فى احلامه كانه يذبح ولده اسمعيل وكان ذلك بامر من الملك الجليل

فانتبه الخليل وجلاً مذعوراً فلما اصبح الصباح قرب لله قرباناً من الغنم فاتاه الهاتف في الليلة
الثانية وقال له ان الله يريد اكبر من هذا فلما اصبح اليوم الثاني قرب فصيلاً فاتاه الهاتف في
الليلة الثالثة وقال له ان الله لا يقبل منك الغنم ولا الفصيل وانما يريد ذبح ولدك اسمعيل
فلما اصبح دعا ولده اسمعيل فاتى وهو

قال ابو تمام حبيب بن اوس رحمه الله
يوشع حيث قال
...
وردت عينا الشمس والقمر ...
... فوالله ما ادري أأحلام ...
... كان في الركب يوشع
١٢٩٢

وارتعا ... سنة وعدد ... بغداد
... ولا ... وارث ...
... الارض ...

قصیده‌ایست که میرزا [illegible] متخلص به [illegible] برادر [illegible] شهاب [illegible] الشعرا در سن [illegible] سالگی

در [illegible] نواب مستطاب اشرف [illegible] شاهزاده [illegible] عرض کرده است

چو باد نوروز [illegible] شد
چمن چو [illegible] چمن [illegible]

سمن چو [illegible] باغ چون [illegible] شد
بنفشه [illegible]

[illegible] بلبلان چو چنگ [illegible] شد
صدای [illegible] چو [illegible]

[illegible] باغ [illegible]
[illegible] چمن [illegible]

[illegible] بلبلان [illegible]
[illegible]

بفرق نرگس [illegible] تاج [illegible]
کدام شه چنین [illegible]

[illegible] سرخ [illegible]
[illegible]

[illegible]

النمرود منه ذلك الكلام لحقه الغيظ والهيام وقال له ويلك صف لي صفة هذا الغلام فذكر
له صفته وصوره وشكله وحليته فقال النمرود هذا هو الذي كنت احذره واخشاه و
ابصره في منامي اراه هل هو عندك يا ازر فقال ازر نعم هو عندي في بيتي منذ ثلثة اشهر
فقال له النمرود لم ما اخبرتني به عن عجل وتركته الى الان فقال يا ملك كنت اجاهد عن دينك
وارجوان ارده الى عبادتك وعبادة الاصنام فابى ذلك المرام فلاجل ذلك تاخرت عن
اخبارك به فقال عند ذلك النمرود لاعوانه ايتوني به فاسرع اعوانه الجاهلين واتوا بابرهيم من عند
ابيه الى النمرود فلما شاهده وحقق فيه النظر قال امضوا به الى السجن فساروا به وسجنوه وفي



اليوم الثاني امر النمرود ان يزينوا قصره ومجالسه فزينوها بزينة عجيبة وصفف عساكره
واحضر اسلحته واثقاله واسوده ونموره وفهوده ووحوشه كلها في الاغلال تقودها
العبيد والابطال وقال ايتوني بالغلام الى هذا المقام فاتوا به واوقفوه بين يديه وقد دار
اعوان النمرود حواليه فلم ينزعج من ذلك الموكب ولا من الاسود والوحوش وبقي على ما هو عليه
من الهيبة والوقار ثم التفت يمينا وشمالا فلم يجد له معينا ولا ناصرا فقال اللهم اصرف عني
كيد النمرود وانصرني عليه فهو عدوي وعدوك وقد خولته خيرك وهو يعبد غيرك ولما
فرغ من كلامه اقبل عليه النمرود وقال له يا ولدي اتبع ديني وما انا عليه فانا الذي خلقتك
ورزقتك واطعمتك وسقيتك وكسيتك ولي ثلثمائة صنم يعبدها قومي فقال له ابرهيم
اف لكم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون انما خلقني وخلقك ورزقني ورزقك
رب العالمين الذي خلق الخلق اجمعين لا اله الا هو يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو
على كل شيء قدير فبهت النمرود وجميع الحاضرين وما احد منهم الا مال قلبه اليه واخذته الشفقة
والرافة عليه ووقعت محبته في قلوبهم لما راوا من حسنه وجماله وثبات جنانه وجراءة لسانه
وطيب منطقه وعذوبة كلامه فالتفت النمرود الى ازر وقال له هذا طفل صغير لا يعلم ولا
يدري ما يقول فلا ينبغي لمثلي مع علو قدري وعظم ملكي وامري ان اجعل مقدري
عليه واعجل بالعقوبة اليه فخذه انت اليك وحذره باسي وقوة مراسي عسى ان يرجع
عما هو عليه وبعد ذلك يصل خبرنا اليه فاخذ ازر بيده وانصرف به الى منزله فالتفت
امه وفرحت بسلامته من كيد النمرود لعنه الله ثم ان ازر جعل يلوم ابرهيم ويوبخه ويخوفه
ومن جملة ما قال له يا بني ان لي عليك حق الابوة فاسالك بحقي عليك ان تطيعني وتكفينا
شر النمرود فانه ليس لنا قدرة عليه واريد ان تلازمني في عملي وتساعدني على بيع ما اصنعه
من الاصنام كما يفعل اخوتك باحتشام فقال كيف تريد مني ان ابيع اعدائي التي ابغضها
وثمنها حرام فقال له يا ولدي ما عليك في بيعها اثم وكان غرض ازر بذلك ان يحببه
فيهم ولعله اذا خالطهم يميل قلبه اليهم ثم اخرج له صنمين احدهما كبير والاخر صغير

وقال له بع الكبير بكذا وكذا والصغير بكذا وكذا واقض حاجتي واجب دعوتي وامتثل
كلمتي فقال ابرهيم لابيه وانت تعبد الاصنام دون الملك العلام وتعتقد انها خالقتك
ورازقتك قال آزر نعم يا ولدي فقال له سيدنا ابرهيم ع يا ابتا لما تعبد من دون الله تعالى
فان هذه الاصنام لا تضر ولا تنفع ولا تضع ولا ترفع ولا يضر وينفع الا الله ولا
يشقي ويسعد الا الله ولا يقرب ويبعد الا الله ولا يحيي ويميت الا الله فنهاه ابوه
عن ذلك القول واغتاظ غيظا شديدا وذلك قوله تعالى واذكر في الكتاب ابرهيم انه كان
صديقا نبيا اذ قال لابيه يا ابت الى قوله لا تعبد الشيطان ان الشيطان كان للرحمن عصيا
يا ابت اني اخاف ان يمسك عذاب من الرحمن فتكون للشيطان وليا قال الراوي فاغتاظ
آزر ووبخ ابرهيم وذلك قوله تعالى قال اراغب انت عن آلهتي يا ابرهيم لئن لم تنته لارجمنك
واهجرني مليا قال ابن عباس اي تارك عبادة هذه الاصنام واهجرني مليا اي دهرا
طويلا قال ابرهيم سلام عليك سأستغفر لك ربي انه كان بي حفيا اي عالما مجيبا
لدعوتي قال الراوي ثم ان ابرهيم كان يخرج الى السوق ومعه صنمان فينادي عليهما
من يشتري ما يضره ولا ينفعه ولا يدفع الذباب عنه فلا يشتري احد منه ثم انه اذا عاد
عند المساء يربطهما بالحبال ويجرهما وراء ظهره في الوحل والطين والتراب
الوحل ويغمسهما في الماء ويقول لهما اشربا فيعظم ذلك على الناس لما يرونه ولا يقدر
احد ان يكلمه فيه لمكانة ابيه عند النمرود لانه وزيره الكبير قال وهب بن منبه وبينما
كان ابرهيم جالسا ذات يوم وبين يديه بعض الاصنام واذا برجل شيخ كبير تقدم اليه
ووقف بين يديه قال يا ابرهيم بعني صنما من هذه الاصنام وعرفني كيف اعبده فقال
له ابرهيم ع يا شيخ انا والله ما فعلت هذا الا استهزاء بالاصنام لا ابيعها للانام
ولا اعبدها فاني لا اعبد الا الملك العلام فاغتاظ الرجل من كلامه ثم ذهب الى
هاران اخي ابرهيم فقال له بعني صنما جيدا لاعبده وعرفني كيفية عبادته فباعه صنما
وعرفه كيف يفعل به فحمله الرجل على عاتقه ومشى به قليلا فوقع على وجهه

وسقط